۳

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن – جلد۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ – ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلا- تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام – الاعراف – الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد سوم]

اشاره

از اول سوره آل عمران تا آخر بقلم:

کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و کوچکترین ذره از ذراری بتول علیها سلام و امهٔ من اماء اللّه تعالی

صفحه : ۲

سورهٔ آل عمران

اشاره

مدنيهٔ كلها و هى مأتا آيهٔ

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
الم (۱) اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الحَيُّ القَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيكَ الكِتابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ وَ أَنزَلَ التَّوراةَ وَ الإِنجِيلَ (۳) مِن قَبلُ هُدىً لِلنّاسِ وَ أَنزَلَ الفُرقانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللّهِ لَهُم عَذابٌ شَدِيدٌ وَ اللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقامٍ (۴)
إِنَّ اللّهَ لا يَخفى عَلَيهِ شَيءٌ فِي الأَرضِ وَ لا فِي السَّماءِ (۵) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُم فِي الأَرحامِ كَيفَ يَشاءُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۶)
هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيكَ الكِتابَ مِنهُ آياتٌ مُحكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم زَيغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ ابتِغاءَ الفِتنَةِ وَ ابتِغاءَ تَأوِيلِهِ وَ ما يَعلَمُ تَأوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي العِلمِ يَقُولُونَ آمَنّا بِهِ كُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاّ أُولُوا الأَلبابِ (۷)

صفحه : ۳

سوره آل عمران سوره آل عمران مدنی است و عدد آیات آن دویست و کلماتش چهار صد و چهل و هشت است و چهارده هزار و پانصد و بیست حرف است.

و از إبن عباس روایت شده که رسول صلّی اللّه علیه و آله گفت هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند خدا فرشتگان بر او صلوات فرستند تا وقتی که آفتاب فرو میرود.

و نیز زرین جیش از ابی بن کعب روایت کرده که رسول گفت هر که سوره آل عمران را بخواند بهر آیتی از آن او را امانی بدهند بر پل دوزخ.

و عبد اللّه مسعود روایت کرده که هر که سوره آل عمران را بخواند او توانگر است راوی خبر گوید از رسول [ص] که او گفت البقرهٔ و آل عمران را بیاموزید آنها دو ستاره تابانند و فردای قیامت بصورت دو فرشته بیایند و خواننده‌شان را شفاعت کنند و ببهشت ببرند.

و در روایت دیگر هر کس سورهٔ البقره و آل عمران را در شب جمعه بخواند فردای قیامت او را دو پر بدهند که بر صراط مثل طیور بپرد.

[ترجمه آيات]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
جهان را خدائی نیست جز آنکسی که زنده و پاینده است [۲]
بتدریج بسوی تو کتاب یعنی (قرآن) را بحق و درستی فرستاد که دلیل راستی کتب آسمانی است که پیش از آن بوده و پیش از آن

تورات و انجيل را نازل كرد

كه راه نماينده باشد براى مردم و فرو فرستاد فرقان را (جدا كننده حق و باطل) [۳] همانا براى كسانيكه بآيات خدا كافر شدند عذاب سخت آماده شده و خدا غالب و صاحب انتقام است [۴]

و چيزى بر خدا نه در زمين و نه در آسمان پنهان نيست

صفحه : ۴

[۵]

خدا آنكسى است كه «يُصَوِّرُكُم» شما را در رحمها صورت بندى ميكند و مينگارد هر طورى كه بخواهد و آفريننده جز او نيست او غالب و درستكار است [۶]

خدا آنكسى است كه بر تو قرآن را فرستاد كه بعضى از آنست آيات محكم و استوار كه ثابت و محكم (و بى اشتباه و بى احتمال) كه آنها امّ كتاب است يعنى اصل كتاب است و آيات ديگر كه محتمل و مشتبه است (يعنى ذو احتمالين است) و آنهائيكه در دلهايشان ميل از حق است بباطل آنان پيرو متشابهات قرآن ميگردند آياتى را ميجويند كه متشابه است براى جستن فتنه و عدول از ظاهر آن و معنى متشابهات را جز خدا كسى نميداند و آنهائيكه در دانش متمكن گرديده و در آنها علم رسوخ كرده ميگويند ما ايمان آورديم بقرآن تمام (آيات) از نزد پروردگار ما است و ما گرويديم و باين دانش پى نبردند مگر صاحبان عقل.

صفحه : ۵

(توضيح آيات)

الم اللّه لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَيُّ القَيُّومُ «الم» از متشابهات قرآن بشمار ميرود و متشابهات آياتى است كه در باره آن فرموده «وَ ما يَعلَمُ تَأوِيلَهُ إِلَّا اللّه» و سكوت در آن اولى است لكن بعضى از مفسرين از إبن عباس روايت كرده‌اند كه گفته الف اشاره به اللّه و لام اشاره بجبرئيل و ميم اشاره بمحمد صلّى اللّه عليه و آله است و گفته كه اينكه تفسير دلالت كند كه مبدء قرآن از خدا است كه الف مبدء مخارج حروف است و مبدء لام كه اوسط مخارج است بر جبرئيل دلالت دارد و مخرج ميم كه منتهاى مخارج است دلالت دارد بر مصطفى كه منتهاى قرآن است.

و نيز گفته‌اند الف اشاره باحديت است و لام اشاره بلطف و ميم بملك و معنى چنين ميشود «الاحد اللطيف الملك» و غير اينها از مفسرين توجيهات ديگرى كرده‌اند لكن چون آيه از متشابهات است سكوت در آن اولى است راجع باين آيه در (آيةُ الكرسى) بيان مختصرى شده كه اللّه اسم است براى ذات مقدس يا صفت است و اينكه آيا از چه لغتى گرفته شده و مبدء اشتقاق آن چيست لكن با اختلاف آراء اتفاقى بين دانشمندان است كه (اللّه) يا بوضع ثانوى علم است و دلالت دارد بر ذات واجب الوجود كه جامع تمام كمالات و سر چشمه تمام فيوضات و منزه و مبراء از تمام نواقص ممكنات است.

از بعضى از مفسرين نقل كرده كه در معنى اللّه و اشتقاق آن گفته (هو الذى يحق له العبادة و الذى يؤل الاشياء اليه) اللّه آن خداوندى است كه عبادت كردن و گردن نهادن ويرا سزا است- و بازگشت هر چيز و هر كار با علم او و با حكم او است.

لا إِلهَ إِلّا هُوَ پس از اسم ذات در مقام معرفى و اوصاف مسمى برميآيد كه و لو اينكه

صفحه : ۶

آن ذات بی زوال باعتبار آثار و مبدئیت ظاهر و ظاهرتر از ظاهر است زیرا که آن هویت که از لفظ «هو» استفاده میشود اشاره بهویت بسیطه است که بخود ظاهر و ظاهر کننده ممکنات است زیرا که موجود ممکن باعتبار ذاتش فاقد وجود و در موجودیت محتاج بآنکسی است که حقیقت وجود و هستی ذاتی او است و کسیکه موجودات را باین لحاظ نگریست اول علت او را نگریسته است اینست که نزد عاقل دانشمند هر چه بیند باو خدا را بیند. سید عارفین مولای متقیان و آن موحد حقیقی علی بن ابی طالب علیه السّلام بنا بر آنچه نقل میکنند فرموده:

«ندیدم چیزی را مگر اینکه پیش از او و بعد از او و با او خدا را دیدم- باختلاف روایات» «إِلّا هُوَ» یعنی اله و معبودی نیست مگر او اشاره به اینکه که آن هویّت که مسمی به «اللّه» است ذات یگانه‌ایست که در مرتبه معبودیت و مألوهیت کفوی و شریکی و انبازی در مقابل او نیست (و به لاء نفی جنس) بکلی معبودیت غیر را نفی مینماید و معبودیت و عبودیت را منحصر مینماید بهمان ذات و هویتی که کامل مطلق و ما فوق هر کمال و بهائی است که ممکن نیست بشر بتواند تصور کند یا بشود بکنه بذهن بشر خطور نماید زیرا که او سبحانه محیط است و علم بهر چیزی بدون احاطه بآن ممکن نیست و هرگز محیط محاط نخواهد گردید اینکه است که شناسائی خداوند تعالی بکنه و حقیقت برای ممکن محال است مگر بقدر دلالت آثار آنهم باز از قبل خود او است بقول شاعر:

آن خداوندی که هستی ذات اوست جمله اشیاء مصحف آیات اوست

اینکه است که گفته‌اند خدا را بخدا بشناسید یعنی تا او خود را بدل بنده نشناساند و شواهد قوی در دل وی ثبت نکند. بنده بمعرفت او راه نبرد اینکه است که از رسول نقل میکنند که گفته

«و اللّه لو لا اللّه ما اهتدینا، و لا تصدّقنا و لا صلینا»

و مؤید اینکه حدیث قوله تعالی است حکایت از اهل بهشت «وَ قالُوا الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهتَدِیَ لَو لا أن هَدانَا اللّه» [کشف الاسرار]

صفحه : ۷

لاـ إِله إِلّـا هُوَ اشاره بتوحید ذات مجرد از ماسوی است خلاصه اینکه کلمه «لا إِله إِلّا هُوَ» اشاره دارد بتوحید ذات مجردا از ما سوی حتی در مرتبه توحید حقیقی صفات و اسماء او را نیز راهی نیست.

از علی علیه السلام روایت شده که در قسمتی از خطبه شریفش فرموده

«اول الدین معرفته، و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه، لشهادهٔ کل صفهٔ انها غیر الموصوف و شهادهٔ کل موصوف انه غیر الصفهٔ

الخ«۱» آری شاید اشاره بهمین مطلب دارد که در آیه اینجا و در آیهٔ الکرسی و در موارد دیگر مثل «قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ» ذات متعال اول خود را بلفظ «هو» که دلالت بر هویت مطلقه دارد، معرفی نموده و سپس بصفات حقیقیه خود را ستایش مینماید که آن هویت مطلقه را بآن صفات حقیقیه و اسماء سرمدیه بخوانیم و دست حاجت بدرگاه آن بی‌نیاز مطلق برآوریم، که اگر قدیم تعالی خود را از قبل صفات بما نشناسانیده بود ما راهی بسوی شناسائی او نداشتیم و طریق التجاء باو را نمیدانستیم، و متحیر میماندیم که او را بچه لفظی و کلمه‌ئی که در خور وصف جلال آن ذات متعال است ستایش نمائیم و او را بخوانیم و بچه صفاتی او را ستایش نمائیم و چون ما چنین جرأتی نداریم که پیش خود و بعقل ناقص خود نامی برای شناسائی مبدئمان وضع کنیم اینکه است که گفته‌اند اسماء اللّه توقیفی است پس ماها بایستی در ستایش مبدئمان اختصار نمائیم بر آن اسمائی که

---

(۱) اول دین (یعنی اصل و حقیقت دین) شناسائی خدا است، و کمال شناسائی او باور کردن و گرویدن باوست و تصدیق تام توحید و یگانه دانستن او است و کمال توحید خالص نمودن عمل است برای او و کمال اخلاص خالی نمودن او است از صفات (یعنی باید او بـدون صـفات که معرف ذات باشـد شـناخته شود) بدلیل اینکه هر صـفتی غیر از موصوف است، مثل اینکه میگوئیم خدا آنکسـی است که متصف بچنین صفاتی است، و هر موصوفی غیر از صفت است، و دوئیت بهر معنائی فرض شود منافی با وحدانیت او است.

از طرف خودش بتوسط رسولش بما اذن داده.

الحَیُّ القَیُّومُ دو صـفتی اسـت از اوصـاف ذاتیـه آن هـویت مطلقـه الهیـه و اشـاره دارد بصـفات جمـال و جلالـت و عظمـت کبریـائی خداونـدی مثـل: علم، قـدرت، حکمت، اراده مشـیت، ذو الجلال و تمام صـفات منطوی در «حی» است زیرا که «حی» موجود زنـده، فعال و دراك را گوینـد و ذات احدیت بذات خود دراك و فعال است و ادراك هر مدرکی منطوی و ناشـی از ادراك او است زیرا که او مـدرك ذات خـود و مـدرك آثـار خود است و هیـچ موجودی ذاتـا و صـفتا از تحت اختیـار او خـارج نیست، اینکه است که ادراك هر مـدرکی و فعـل هر فـاعلی ناشـی از قـدرت آنفرد متعـال است «قیوم» است که قـائم بـذات خود است و قوام هسـتی تمـام ممکنـات و موجودات از مجردات و مادیـات و موجودات علوی و سـفلی بـاو است و همه را بزیور وجود خود آراسـته و هر کمال و بهائی که در هر موجودی دیـده میشود بازگشت آن بقیومیت او است، و رحمت رحمانی او است که بر ممکنات پرتو افکنـده و همه را از نیستی بهستی آورده زیرا که ممکن در مرتبه ذاتش فاقـد هر کمال و فضـیلتی است که از خود هیـچ نـدارد. گفته‌انـد ممکن فی ذاته «لیس» است، و واجب متعـال «ایس» است زیرا که لیسـیت ذاتی ممکن است، قوله تعالی أن به «یا أَیُّهَا النّاسُ أَنتُمُ الفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الغَنِیُّ الحَمِیدُ» آیه اشاره بهمان فقر ذاتی و لیسیت وجودی ممکن است.

خلاـصه در ممکن هر صـفتی و فضـیلتی یـافت شـود و منسوب بوی گردد عرض و خـارج از ذات وی است، و بعکس در واجب هر صفتی و کمالی که نسبت بآن ذات مقدس داده شود عین ذات و عین حقیقت آن فرد متعال و عین هویت مطلقه او خواهد بود.

باعتبـاراتی میتوان گفت «الحَیُّ القَیُّومُ» اسم اعظم الهی است چنـانچه بسـیاری از مفسـرین چنین اظهـار نمودهانـد بـدلیل اینکه همـان طوری که گفته شد حیات

منشأ علم، قـدرت و باقی اوصاف کمال است، و «قیوم» اشاره بآن حقیقتی است که قائم بذات خود و قوام تمامی موجودات بقیومیت او است، هر جـا کمـالی و بهائی یافت شود جز نماینـدگی و مظهر آن فرد ازلی چیز دیگری نخواهـد بود اینکه است که چون «الحَیُّ القَیُّومُ» صـفتی است که جمیع اسـماء الحسـنی منطوی در آنست از بزرگترین اسماء اللّه بشمار میرود، و در آیهٔ الکرسی در جلد دوم اینکه تفسیر راجع باین اسم شریف تا اندازه‌ئی تذکر داده شد رجوع بآن جا شود.

ابو امامـهٔ از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که گفته مهمـترین و بزرگترین اسـماء اللّه در سه سوره قرآن است در سـوره بقره، آل عمران، طه. عمر بن ابی سـلمه گفت انـدیشه کردم که هیـچ اسـمی نیست که در اینکه سه سوره مثـل هم باشـد مگر «الحَیُّ القَیُّومُ» در سوره بقره «لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ» در آل عمران «الم اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الحَیُّ القَیُّومُ» در سوره طه «وَ عَنَتِ الوُجُوهُ لِلحَیِّ القَیُّومِ» نَزَّلَ عَلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ فرق است بین انزال و تنزیل. تنزیل فرود آمـدن تـدریجی است. انزال فرود آمدن دفعی اسـت مثل قوله تعالی «إِنّا أَنزَلناهُ فِی لَیلَةِ القَدرِ» در سورهٔ القـدر. قوله تعالی حکایـهٔ از کفار که گفتند «لَو لا نُزِّلَ عَلَیهِ القُرآنُ جُملَةً واحِدَةً» گفتنـد چرا قرآن مثل تورات یک دفعه فرود نیامـده. و نیز تنزیل را برای مبالغه و کثرت آرنـد یعنی قرآن مـدتی در موقع حاجت آیه

آیه فرود آمده تا اینکه فرا گرفتن آن آسان‌تر و پاینده‌تر باشد. در جای دیگر «کَذلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ وَ رَتَّلناهُ تَرتِیلًا» در جای دیگر «وَ قُرآناً فَرَقناهُ لِتَقرَأَهُ عَلَی النّاسِ عَلی مُکثٍ» در اینکه آیه ارشاد بر اینکه است که اینکه کتاب (قرآن) که بر تو فرود آمده حق است، حق را مقابل باطل آرند هر چیز محقق و ثابتی را حق نامند خدای متعال را از اینکه جهت حق گویند که عین حقیقت و حقیقهٔ حقانیت است و حق است مقابل باطل «جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ» باطل را در او راهی نیست و قرآن

صفحه : ۱۰

چون از طرف حق فرود آمده حق است یعنی آن امر ثابت پا بر جا است و باطل را بسرادق عظمت آن راهی نیست «لا یَأتِیهِ الباطِلُ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ لا مِن خَلفِهِ» مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ قرآن تصدیق کننده آنچیزی است که پیش از او است و یا موافق باقی کتب آسمانی است.

بعضی از مفسرین گفته مقصود از «بَینَ یَدَیهِ» کتاب تورات و انجیل است چنانچه خدای متعال در سوره مائده ابتداء از فرستادن تورات و بعد از آن از فرستادن انجیل سخن بمیان آورده. [پایان] آیه خبر میدهد و ارشاد بر اینکه است که قرآن بحق و از طرف حق تعالی فرود آمده و تصدیق کننده آنچیزی است که بین دو دست او است، شاید مقصود از «یدیه» دو دست پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله باشد و مراد از دو دست او همان کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل باشد یعنی قرآن تصدیق میکند آنچه در آنها است و تصدیق رسول بحقانیت آنها منافات ندارد با آن آیاتیکه صریحا خبر میدهد به اینکه که بنی اسرائیل تورات را تحریف کردند آنجا که فرموده «وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ» تا فرموده «وَ جَعَلنا قُلُوبَهُم قاسِیَةً یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ»(۱) مائده آیه ۱۳.

و همچنین در باره نصاری و در تحریف انجیل فرموده «وَ مِنَ الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری أَخَذنا مِیثاقَهُم فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ»(۲) مائده آیه ۱۴، زیرا مقصود کلمه تورات و انجیل است که فعلا بدست یهود و نصاری است نه تمامی آیات آن.

---

(۱) حقیقهٔ خدا از بنی اسرائیل میثاق گرفت- و ما قرار دادیم قلبهای آنها را سخت که کلمات را از جای خود تحریف کردند و بهره‌ئی که باید از آن ببرند فراموش کردند [.....]

(۲) و بعضی از آنهائی که گفتند ما نصرانی میباشیم از آنها میثاق گرفته بودیم پس آن بهره‌ئی که باید از ذکر ببرند فراموش کردند.

صفحه : ۱۱

وَ أَنزَلَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ مِن قَبلُ تورات و انجیل را عطف داده به «نَزَّلَ عَلَیکَ» در اول آیه یعنی همین طوری که قرآن را بر تو فرود آوردیم، پیش از تو تورات و انجیل را نازل گردانیدیم هُدیً لِلنّاسِ وَ أَنزَلَ الفُرقانَ اشاره به اینکه که تمام کتب آسمانی: قرآن، تورات، انجیل هر یک بجای خود برای هدایت بشر و راه‌نمائی و ارشاد است.

از کتاب صحاح لغت نقل میکنند که در لغت فرقان گفته «فرقان» چیزی را گویند که بین حق و باطل جدائی اندازد و فاروق باشد.

وَ أَنزَلَ الفُرقانَ از علی بن ابراهیم از صالح بن السدی از جعفر بن بشیر از سعد اسکاف روایت شده که گفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرموده سوره‌های بزرگ قرآن بجای تورات بمن عطاء شده، و سوره‌های مئین بجای انجیل (گفته‌اند «سوره‌های مئین» هر یک صد آیه است).

طبرسی (ره) در مجمع البیان گفته سوره‌های سبع طوال: البقرهٔ، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال است که با توبه یک سوره بشمار میرود- تا آنجا که گفته: المئین آنها سوره‌هائی هستند که صد آیه میباشند و اول آنها سوره بنی اسرائیل و آخر آنها

سورهٔ المؤمنون است.

در اصول کافی از علی بن ابراهیم از پـدرش و او از إبن سـنان روایت کرده که گفت: از ابا عبد اللّه سؤال کردم از قرآن و فرقان که آیا اینکه هر دو یکی میباشند یا دواند، گفت قرآن تمام کتاب است و فرقان محکمات است که واجب است بآن عمل شود.

و نیز از صحیفه سجادیه است که در دعای ختم قرآن گفته «قرآنا و فرقانا» که بآن جدا کرده‌ئی بین حلال خود و حرام خود را.

خلاصه چنانچه مفسرین گفته‌اند قرآن بمعنی جمع است یعنی تمام آیات

صفحه : ۱۲

قرآن و فرقان مصـدر است مثل سـبحان و غفران، و مقصود اسم فاعل است که برای تأکیـد و مبالغه بصـیغه مصـدر آمـده یعنی جـدا کننده بین حق و باطل.

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللّهِ لَهُم عَذابٌ شَدِیدٌ وَ اللّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقامٍ خداونـد در بسیاری از آیات خبر میدهد که بکیفر کفر کافرین و شرک آنها عذاب شدید مهیّا گردانیده- و در اینکه آیه باضافه خود را به «عزیز» که بغالب و قاهر ترجمه شده، و دیگر به «ذو انتقام» تهدید نموده مشعر بر اینکه عذاب از روی انتقام است.

[سؤال] انتقـام در جائی گفته میشود که تشـفی آورد یا در جائی که ظالم دست از ظلم یا اعمال بـدی که کرده بردارد، و نیز تهـدید دیگران باشد و خدای رءوف مهربان منزّه از آنست که بنده ضعیف خود را از روی تشفی عذاب کند زیرا که ساحت قدس او بالاتر از اینکه است که از کفر و ایمان کدورتی در او پدید آید و بمجازات بخواهد تشفی یابد.

و نیز دیگر در قیامت که موقع پاداش اعمال است، جای عمل نیست که غرض باز داشـتن عاصی و کافر یا دیگران از کفر یا عمل بد باشد، پس نتیجه عذاب آنهم از روی انتقام چیست.

[پاسـخ] عـذاب شدیدی که بکافر وعده داده اولا منحصر بقیامت نیست اینکه عذابی است که بکیفر کفر در دنیا نیز اثر واقعی آن بر کـافر و عاصـی میرسـد اگر چه نمیفهمنـد و ثانیـا نه برای تشـفی است و نه برای انتقـام است- بلکه چون در اثر گناه و بکیفر کفر که کـافر و عاصـی بر خلاـف وظیفه عبودیت و اطـاعت امر مولی عمل نموده و خـدای تعالی برای جلوگیری از اعمال بـد نهی فرموده و عاصـی را تهدیـد بعـذاب کرده و وعـده خـدا حق است و البته آنچه وعـده داده خواهد رسـید- و چون عذابی که در قیامت بکافر و عاصی میرسد بنظر سطحی و استعمالات عرفی شبیه بانتقام است

صفحه : ۱۳

شایـد باین اعتبار اسـتعارهٔ و مجازا آنرا انتقام نامیـده و گر نه ذات احدی بالاتر از اینکه است که از کفر و ایمان و اطاعت و معصـیت یک فرد ضعیف رنج در دستگاه کبریائی پدید آورد و بمجازات بخواهد تشفی یابد.

و نکته دیگری که بنظر میرسـد اینکه است که آیه عـذاب شدیـد را نسبت بکـافر مقیّد بـآخرت ننموده بلکه ممکن است گفته شود چون منشأ کفر و عمـل خلاـف از درون و بـاطن کافر و عاصـی بروز مینمایـد و حقیقت انسان قلب و باطن او است معلوم میشود که چنین کسـی خود را از رحمت حق تعـالی انـداخته وقتی نور رحمت بـاو نرسـید، مورد غضب میگردد و آدمی را چه عقوبـتی از آن بالاـتر و چه عـذابی است از آن سـخت‌تر که مورد لطف و رحمت پروردگـارش واقع نگردد و آثـار اینکه عـذاب هم در همین عالم پدیدار است زیرا دلی که لطیفه الهی است و قلبیکه آنرا «عرش الرحمن» نامیده در اثر کفر و نفس پرستی با خزف یکسان گردیده و اصـلا از نور معرفت در آن چیزی نمودار نیست. و تمتعات دنیوی که بآن دل خوش کرده اگر خوب بنگری خواهی دید که با اینکه هر قـدر انسان در طلب آن پافشاری کند و خود را بزحمت اندازد نفس او را ارضاء نمیکند، زیرا که روح جاودانی وی در طلب چیز

دیگری است اشتباها گمان کرده که خواهش روح در فراهم آوردن مال و جاه یا چیز دیگری است، اگر انسان قدری بخود آید و گوش فرا دارد ناله روح را میشنود که در زنجیر قوای حیوانی دست و پای او را بسته و نمیگذارد قدمی بالا رود، پس میتوان گفت چه عذابی است پس از عذاب جسمانی که بکیفر گناه بگنهکار خواهد رسید از عذاب روحانی و دوری از رحمت اله که مبدء و مرجع است بالاتر با اینکه غایت و فائده وجود انسانی ادراک قرب برحمت او است و در بیان آن گفته (لِیَجزِیَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجزِیَ الَّذِینَ أَحسَنُوا بِالحُسنَی) سوره نجم آیه ۳۱.

یعنی تا بد کاران را باعمال ناشایسته پاداش دهد و نیکوکاران را پاداش نیکو دهد

صفحه : ۱۴

آیا اینکه عذاب شدید که حقیقتش در آخرت بروز و ظهور مینماید و نکبتش در دنیا است چیز دیگری است، ولی متأسفانه خبر نداریم و عذاب دنیوی را در فقدان مال و جاه و عناوین دیگر می‌پنداریم و هر وقت فاقد یکی از اینها شدیم شاید گمان کنیم بغضب خدا گرفتار شده‌ایم.

خلاصه عذاب که بکافرین وعده داده شده و خود را «ذو انتقام» نامیده اینکه نیست که بنظر سطحی گمان میشود که خدای رءوف بعذاب بنده گنهکار تشفی مینماید خدا منزه از اینکه است که تحت تأثیر واقع گردد عذاب گنهکار مجازات است نه تشفّی.

در مجمع البیان از کلبی و محمّد بن اسحاق و ربیع بن انس نقل کرده که اینان گفته‌اند اوائل سوره آل عمران تا حدود هشتاد و چند آیه در باره وفد نجران یعنی رسولانی که از طرف نصارای نجران بمدینه آمده بودند نازل شده و آنان شصت نفر سواره بودند که چهارده نفر آنها از اشراف نجران محسوب میشدند و سه نفر از اینکه چهارده نفر کسانی بودند که مرجع اصلی کارهایشان قرار گرفته: یکی عاقب که نامش عبد المسیح و سمت امیری قوم را داشت و صاحب مشورت آنان محسوب بوده بطوری که از رأیش تخطی نمیکردند.

دیگری سیّد که اسمش أبهم و معتمد اصلی و پناهگاه و فریاد رس آنان شمرده میشد و همچنین صاحب رحل یعنی رخت و اسباب و وسائل سفری آنان بوده.

سومی ابو حارثهٔ بن علقمه که اسقف و پیشوای بزرگ دینی آنها بشمار میرفت و در بین نصاری بقدری مقام داشت که ملوک و پادشاهان روم بخاطر علم و دانشش ثروت هنگفتی باو داده، کلیساهای متعددی بنام او ساخته بودند او تمام کتب دینی آنها را حفظ داشت.

اینکه عده شصت نفری با لباسهای فاخر مخصوصی وارد مدینه شدند و در مسجد رسول صلّی اللّه علیه و آله وارد گردیدند و آن وقتی بود که پیغمبر [ص] نماز عصرش را با مسلمانان انجام داده بود. اینکه رسولان بقدری ظاهر شوکت آمیزی داشتند

صفحه : ۱۵

جامه‌های دیبا و حله‌های قیمتی پوشیده بودند که بعضی از اصحاب که در آن موقع آنها را دیده بود گفت ما رسولانی بزیبائی آنان ندیده بودیم هنگامیکه وارد مسجد شدند وقت نماز مذهبیشان رسید بعادت خود ناقوس زدند و بنماز ایستادند. اصحاب رسول خواستند ممانعت کنند نگذارند نماز بخوانند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود بآنها کاری نداشته باشید، مشغول نماز شدند و مشرق را قبله خود قرار دادند و نمازشان را خواندند، پس از نماز سیّد و عاقب متوجه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شده آغاز سخن کردند، حضرت بآن دو نفر فرمود اسلام اختیار کنید و در پیشگاه الهی تسلیم شوید آن دو اظهار داشتند که ما پیش از تو اسلام اختیار کرده و مسلمان شده‌ایم (کنایه از اینکه دین ما که دین نصرانی است، همانا اینکه دین واقعی است) حضرت فرمود شما

چگونه مسلمانید و کارهایتان خود شاهد عدم تسلیم بحضرت ربوبی است- زیرا اولا برای خدا فرزند قائل شده و عیسی را پسر خدا میدانید- دیگر اینکه عبادت صلیب را نموده و گوشت خنزیر میخورید با اینکه تمام اینها مخالف با ادعاء شما است.

سخن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که به اینکه جا رسید همگی آنان در مقام اعتراض برآمدند گفتند اگر عیسی پسر خدا نیست پدرش که بوده، حضرت فرمود آیا شما قبول دارید که هر پسری باید بپدر خود شباهت داشته باشد، گفتند آری فرمود آیا اینکه طور نیست که خدای حی است و نمی‌میرد و عیسی علیه السّلام میمیرد گفتند بلی پس پیغمبر [ص] فرمود آیا نمیدانید که قوام هر چیزی بخدای ما است و حفظ روزی موجودات با او است گفتند بلی همین طور است- فرمود آیا عیسی از اینکه اوصاف چیزی داشته عرضه داشتند نه- فرمود آیا میدانید هیچ چیز از موجودات آسمان و زمین بر خدا مخفی و پوشیده نیست و خداوند بر همه آنها عالم و دانا است گفتند میدانیم- فرمود آیا عیسی میدانست چیزی مگر آنچه خدا باو یاد داده گفتند نه- گفت آیا میدانید که خدای ما همان است که عیسی را در شکم مادرش صورتگری کرده آن طور که خواست و آن خدائیست که نه میخورد

صفحه : ۱۶

و نه میآشامد و نه حدث از او صادر میشود، گفتند همین طور است- فرمود آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند اطفال دیگر در شکم حمل کرده و بعد چون مادرهای دیگر او را زائیده و عیسی پس از ولادت تغذی کرده و خوردن و آشامیدن داشته و از او حدث دفع میشد گفتند آری فرمود پس چگونه او پسر خدا است با اینکه هیچگونه شباهتی بپدرش ندارد- سخن که به اینکه جا رسید همگی ساکت شدند نتوانستند جوابی بگویند. خداوند متعال باین جهت ابتدای سوره آل عمران را تا حدود هشتاد و چند آیه در باره آنان نازل فرمود.

[پایان بیان طبرسی- بنقل تفسیر المیزان] إِنَّ اللّهَ لا یَخفی عَلَیهِ شَیءٌ فِی الأَرضِ وَ لا فِی السَّماءِ اشاره است بعموم قدرت و نفوذ تدبیر و علم ازلی پروردگار، و خداوند چگونگی علم خود را ببشر خاطر نشان میکند که بدانند که آنچه در آسمانها است از کرات و ستارگان و سیارات و موجودات سماوی از ماه و خورشید و کهکشانها و موجودات از روحانیین و ملائکه و آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات همه و همه موجودات برّی و بحری در علم حضوری ازلی و ابدی قیوم متعال ازلا و ابدا حاضر است و او تعالی محیط بهمه آنها است «لا یَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرضِ» سوره سبأ آیه ۳.

و باید دانست که علم حق تعالی محیط بر موجودات و عین ذات مقدس او است صفت زائد بر ذات نیست علمش بموجودات ازلی و از قبل علم او است بذات خود که عالم بخود و آثار و افعال خود و فیاضیت و سعه فیض مقدس و رحمت واسعه رحمانی او است، پیش از موجودات و پس از آنها و با آنها تماما ذاتا و صفاتا و افعالا- همه نزد او حاضر است زیرا که بنا بر تحقیق و باعتراف دانشمندان علم حق تعالی حضوری است نه حصولی چنانچه بعضی گمان کرده‌اند.

هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُم فِی الأَرحامِ کَیفَ یَشاءُ ذات متعال در اینکه آیه خود را توصیف مینماید و از طریق دلیل انّی که از

صفحه : ۱۷

اثر پی بمؤثر بردن است و بالاتر از همه تصویر، صورت انسانی است هر طوری که مشیّتش اقتضاء نموده انگاشته سفید، سیاه، خوش اندام، زشت قیافه. در ظلمات ثلاث: ظلمت شکم، ظلمت رحم، ظلمت مشیمه (یعنی بچه دان) صورت انسانی را با آن طراوت و زیبائی بقدرت کامله و علم سرمدی خود مینگارد و پس از اتمام آن بقول حکماء از عقل فعال و بلسان اخبار بتوسط ملک اعظم روح انسانی را در خور استعداد جنین بوی افاضه میکند و نظر بشرافت آنروح که از منبع فیاض مطلق افاضه شده روح انسانی را نسبت بخود میدهد و خود را به «أَحسَنُ الخالِقِینَ» میستاید با اینکه در باره خلقت بزرگ عالم از ملائکه و روحانیین و آفرینش زمین

و آسمانها و عـالم ملـك و ملكوت بخود نباليـده و خلقت چيزى از بزرگترين مخلوقـات از عقـل اول و روح اعظم گرفته تـا آخرين مرتبه نفوس و ارواح هيـچ روحى را بخود نسبت نداده و روح انسانى را منسوب بخود نموده و به «نَفَختـهِ فِيهِ مِن رُوحِى» آنرا معزز و محترم گردانيده.

لاـ إِلهَ إِلّـا هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ الهى و آفريننـده‌ئى نيست مگر آنهويّت و حقيقتى كه غـائب از انظـار و غالب و مسـتولى بر موجودات و حكيم درسـتكار كه بقدرت كامله خود از روى حكمت و نظام آفرينش در رحمها تصوير ميكند هر گونه صورتى كه مشيّت ازلى و فيض سـرمدى او بر وفق صـلاح جـامعه در عـالم قضاء مقرر گرديـده «لا رادّ لقضائه و لا تـدبير لحكمه» هر چيزى را بجاى خود قرار داده.

هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيكَ الكِتابَ مِنهُ آياتٌ مُحكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الكِتابِ آن خداى عزيز حكيم آنكسـى است كه قرآن و فرقان را بر تو نازل گردانيـد و در آن آياتى است كه بعضـى از آن آيات محكم است و بعضـى متشابه شايد مقصود از محكمات قرآن آياتى اسـت كه دست تصـرف از تفسـير و تأويـل و حمـل كردن بر غير معنى ظـاهر در آن كوتاه است بقـدرى ظاهر و بيّن است و چنان محكم و ثابت و استوار است كه بهيچ وجه نميتوان در آن تصرف

صفحه : ۱۸

نمود و چنين آيـاتى را به «امّ الكتـاب» ناميـده اشاره به اينكه كه چنين آياتى اصل كتاب است و آنرا به «مُحكَماتٌ» توصـيف فرموده نظر به اينكه كه متقن و محكم و ثـابت است و اينكه آنرا «أُمُّ الكِتـابِ» ناميـده شايـد اشـاره بـآن آيـاتى است كه مشـتمل بر قـوانين و احكام امور مسـلمين است و آنچه راجع باصول ديانت و فروع است از حلال و حرام. و خلاصه آن آياتيكه دستور العمل روزانه بشر مطـابق حكم الهى در اصـلاح امور معـاش و معاد در آن است بـدون ضـميمه آيات ديگر از تفسـير و تأويل يا بضـميمه حكم عقل يا روايات يا غير اينها از خود آيات بمجرد نظر و تدبر و غير آن ظاهر باشد.

در مجمع البيان در توضيح آيه چنين گفته پس از بيان انزال قرآن كيفيت و چگونگى نزول آنرا بيان كرده قوله تعالى «هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيـكَ الكِتـابَ» يعنى قرآن «مِنهُ آيـاتٌ مُحكَمـاتٌ هُنَّ أُمُّ الكِتـابِ» يعنى اصـل كتاب «و اخر متشابهات» در محكم و متشابه عقايـد و گفته‌هائى است.

۱- محكم آنچيزى است كه از ظـاهر آن بـدون قرينه‌اى كه بآن متصل باشـد و بـدون چيزى كه دلالت بر مراد كنـد و مقصود معلوم شود بجهت وضوح معنى مثل قوله تعالى «إِنَّ اللّهَ لا يَظلِمُ النّاسَ شَيئاً، و لا يَظلِمُ مِثقالَ ذَرَّةٍ» و امثال آن از آن چيزهائى كه در فهميدن مراد از آنها بدليلى احتياج نباشد.

و متشابه- چيزى است كه از ظاهر آن مقصود معلوم نشود مگر اينكه با دليلى مقترن باشد كه دلالت بر مراد از آن كند زيرا ظاهر آن مشـتبه است مثل قوله تعالى «وَ أَضَـلَّهُ اللّهُ عَلى عِلمٍ» و اينكه اضلال غير از اضلال در قول او است كه فرموده «وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِيُّ» زيرا كه گمراه كردن سامرى قبيـح است و گمراه كردن خـدا نيكو است و همين است معنى قول مجاهد كه گفته «محكم چيزى است كه معـانى او مشـتبه نشود، و متشـابه چيزى است كه معـانى آن مشـتبه گردد و جز اينكه نيست كه اشـتباه در امور دين واقع ميگردد مثل توحيد

صفحه : ۱۹

و نفى التشبيه و جور آيا نمى‌بينى قوله تعالى «ثُمَّ استَوى عَلَى العَرشِ» كه در لغت احتمال دارد مثل استواء و نشستن بر تخت است- يا اينكه بمعنى قهر و استيلاء است، و معنى اول (يعنى بمعنى لغوى) بر خداى تعالى جايز نيست.

۲- محکم آیات ناسخه است و متشابه آیات منسوخه [إبن عباس] ۳- محکم آیاتی است که در آن احتمال تأویل نباشد مگر یک وجه و متشابه آنست که دو وجه یا زیادتر احتمال تأویل بدهد.
[محمّد بن جعفر بن الزبیری و ابی علی جبائی] ۴- محکم آنست که الفاظش مکرر نگردد و متشابه آنست که الفاظش مکرر گردد مثل حکایت موسی و غیر آن. [إبن زید] ۵- محکم آنست که تعیین تأویلش معلوم باشد و متشابه آنست که تعیین تأویلش معلوم نباشد مثل قیام ساعت. [جابر بن عبد اللّه] و اینکه «أُمُّ الکِتابِ» را مفرد گفته نه جمع و نگفته «امّهات الکتاب» دو وجه در آن گفته شده: ۱- بطور جواب است مثل اینکه گفته شده چه چیز است ام الکتاب در پاسخ گفته شده «هنّ ام الکتاب» مثل اینکه گفته میشود کیست نظیر زید، گفته شود مائیم مثل زید. ۲- آیات بتمامها اصل کتاب است و چنین نیست که هر آیه محکم ام الکتاب و اصل آن باشد زیرا که «ام الکتاب» جاری مجرای اصل واحد است در بیان و حکمت- و مثل او است قوله تعالی «وَ جَعَلنَا ابنَ مَریَمَ وَ أُمَّهُ آیَةً» و نگفت آیتین زیرا که شأن آندو یکی است در اینکه عیسی را آورد بدون مردی که بین آنها باشد- پس نبود آیهٔ برای مریم مگر بعیسی و برای عیسی آیهٔ نبود مگر بمریم- و اگر میخواست هر یک از آنها را آیهٔ بشمار آورد میگفت آیتین. [پایان] در بعضی از تفاسیر متجاوز از پانزده قول در معنی مراد از محکم و متشابه از مفسرین نقل کرده و در هر یک از آنها اشکال وارد نموده که ما اگر بخواهیم اقوال و اشکالات وارده بر آنها را بیان کنیم سخن طولانی میگردد باضافه چندان

صفحه : ۲۰

فائده‌ئی در آن بنظر نمیآید- وقتی نظر کردیم باول سوره هود «الر کِتابٌ أُحکِمَت آیاتُهُ» و در سوره زمر آیه ۲۴ «کِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِیَ» و در اینجا فرمود «هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ» در اینکه دو آیه قرآن را باین دو قسم محکم و متشابه توصیف میکند. آیه اول سوره هود اشاره دارد به اینکه که آیات قرآن بتمامه محکم و متقن است و واقع و ثابت است و دست تصرف در آن کوتاه است «و متشابها» در سوره زمر و در اینجا گویا استثناء از محکمات است یعنی آیات قرآن تماما محکم و دلالتش بر معنای مقصود واضح و جلی است و آنها را بام الکتاب توصیف و بعض آیات و لو اینکه آنهم نسبت بمعنی خود محکم و ثابت است، لکن مثل الفاظ مشترک محتمل چند معنی است که بضمیمه آیات دیگر یا دلائلی باید مراد را پیدا نمود و بمعنی مراد تخصیص داد.
و اینکه هم یکی از رموز آیات قرآن است و شاید یکی از اسرار است که اختبار و آزمایش مؤمن از منافق باشد چنانچه در همین آیه فرموده:
فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ ابتِغاءَ الفِتنَةِ بین منافق و مؤمن جدا میشود زیرا که اینکه آیه ارشاد بر اینکه است که آیات متشابهات آنهائی است که چند معنی در آن احتمال بدهد و کسانی که در قلبشان زیغ و کجی است و در رأی و عقیده‌شان اضطراب دارند برای اعمال رکیکشان و رفع قلق نفسانی و ارضاء نفسشان و جلوگیری از اعتراض دیگران بآیات متشابهات تمسک مینمایند تا اینکه میول نفسانی خود را در فساد اجراء نمایند و اینکه عمل آنان خود دلیل بارزی است که چنین کسانی اصلا تمسکشان بآیات نه برای فهم آن و عمل بر طبق آنست بلکه غرضشان مکر و خدعه است و میخواهند عمل شوم خود را با آیات تطبیق دهند و سرپوشی بر فساد نمایند و فتنه بین مسلمانان اندازند.

صفحه : ۲۱

وَ ابتِغاءَ تَأوِیلِهِ چنین کسانی برای فتنه و فساد آیات متشابهات یعنی آن آیاتی را که در الفاظ یا در معانی ظاهر شباهت بهم دارند آنچه را که موافق غرض و مقصود آنها است بدون اینکه با آیات دیگر که قرینه مراد باشد میگیرند و برخ مردم میکشند وَ ما یَعلَمُ

تَأْوِيلَه إِلَّا اللَّه وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ از آیه چنین معلوم میگردد که تأویل متشابهات را کسی جز خدا نمیداند «وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» را عطف داده به «وَ ما يَعلَم».

يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا [سؤال- تأویل یعنی چه و راسخین در علم کیانند] در معنی آیه «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم زَيغٌ» گفته شده در باره کسانی است که از راه حقیقت منحرف و رو بباطل روند گفته میشود «زاغ الشمس من كبد السماء» و قوله تعالی «فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّه قُلُوبَهُم» اینهائیکه در دل آنها زیغ است که مایل بکج روی شده‌اند همواره رجوع بمتشابهات می‌کنند و آیات قرآن را برأی و سلیقه خود مطابق مقصود خود تأویل می‌کنند بمعنی منحرف گردیدن از ظاهر لفظ بسوی معنای غیر ظاهر.

و مفسرین در شأن نزول اینکه آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره یهودیان آمده و بروایتی از إبن عباس نقل شده که متشابهات آنست که بر یهودیان در حروف تهجی مشتبه شده، گفته‌اند کعب اشرف و حیّ بن اخطب با جماعتی نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند بما رسیده که در جمله آنچه بر تو فرود آمده «الم» است و اگر اینکه حق است ما مدت ملك تو را میدانیم که چند خواهد بود و تا کی خواهد بود پیش از هفتاد و یک سال نخواهد بود و اینکه تأویل بر حساب جمل است- الف یکی، لام سی، میم چهل. رسول صلّی اللّه علیه و آله گفت بیشتر از اینکه هم هست «المص» گفتند «ص» نود، پس صد و شصت و یک سال خواهد بود، گفتند مانند اینکه دیگر هست «المر» گفتند اینکه بسیار بر او بیفزود دویست و هفتاد و یکی میشود

صفحه : ۲۲

و اینکه بر ما مشتبه شده ندانیم بیشتر گیریم یا کمتر و ما بتو ایمان نخواهیم آورد اینکه بود که ربّ العالمین در باره ایشان اینکه آیه را فرستاد:

«هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيكَ الكِتابَ مِنهُ آياتٌ مُحكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ» یعنی بر یهود مشتبه شد وقتی حروف را بر حساب حمل تشبیه کردند.

اگر کسی بگوید در متشابهات چه حکمتی است- چرا تمام آیات محکمات نیست! جواب آنست که تشریف و تخصیص علماء است تا بمقیاس فهم معانی دقیق را از آیات استخراج کنند و بهمین معنی از عامه خلق امتیاز می‌یابند و نیز مستحق ثواب اخروی میگردند برای اینکه در استنباط خاطر و فکر خویش را میرنجانند و اگر همه محکمات بود حاجت بتکلف نظر و اتعاب فکرت نبودی و آن ثواب حاصل نیامدی، معنی دیگر آنست که دانایان چون در متشابهات تأمل کنند و از دریافت معانی عاجز گردند نقص خویش بینند و عجز خویش بشناسند و آنکه در راه بندگی راست روند زیرا که بندگی عجز خود شناختن است و بدرماندگی خود اقرار کردن است. [کشف الاسرار] وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا و آنان کسانی میباشند که علم در قلبشان نفوذ کرده و رسوخ نموده و متصف گردیده‌اند بآن علمی که در شأن آنها است «العلم نور یقذفه اللّه علی قلب من یشاء من عباده» و آن موهبت خدائی که بآن «یعزّ من یشاء و یذلّ من یشاء بیده الخیر» و آن بزرگواران کسانی میباشند که در بندگی بمقام رضا و تسلیم رسیده‌اند و در آیات الهی و نوامیس شرعی از پیش خود رأی اندیشی نمی‌کنند و میگویند بآنچه از نزد پروردگار ما آمده ایمان آوردیم و تسلیم امر پروردگارمان میباشیم اینهایند کسانی که بمقام عبودیت رسیده‌اند.

بین مفسرین اختلاف است در اینکه آیا راسخون بواو عطف بر اللّه است باین معنی که تأویل متشابه را کسی نمیداند مگر خدا (وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) که اینها میدانند و میگویند «آمنا به کل من عند ربنا».

صفحه : ۲۳

در مجمع البیان گفته اینکه قول إبن عباس و ربیع و محمّد بن جعفر بن زبیر و اختیار ابی مسلم است- و از ابی جعفر علیه السّلام

روایت شده که گفت رسول اللّه افضل امت از همه راسخین در علم است که همانا میداند آنچه را که خدا از تأویل و تنزیل بر او نازل گردانیده و نازل نمی‌کرد خدا بر او چیزی که دانا نکند او را بتأویلش و خود آنحضرت و اوصیاء بعد از او تمام آنرا میدانستند.
و مؤید اینکه قول اینکه است که صحابه و تابعین اجماع کردند بر تفسیر جمیع قرآن و دیده نشده که در چیزی از آن توقف کرده باشند و آنرا تفسیر نکرده باشند بعذر اینکه اینکه متشابه است و نباید تفسیر کرد و نمیداند آنرا مگر خدا و إبن عباس در همین آیه مورد بحث میگفت من از راسخین در علم هستم.
و قول دیگر اینکه و او در (وَ الرّاسِخُونَ) و او استیناف است و بنا بر اینکه قول تأویل متشابه را نمیداند مگر خدا، و باید بس از قوله تعالی (وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَه إِلَّا اللّه) وقف کرد و ابتداء کرد به (وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ) و الراسخون مبتداء میشود و خبر او (یَقُولُونَ) است.
[و اینکه قول عایشه و عروهٔ بن زبیر و حسن و مالك و اختیار کسائی و فراء و جبائی است] و اینها چنین گفته‌اند که راسخین تأویل متشابه را نمیدانند لکن بآن ایمان میآورند و بنا بر اینکه تأویل آیه راجع است بمدت اجل اینکه امت و وقت قیام ساعت و قیامت و فناء دنیا و وقت طلوع شمس از مغرب و نزول عیسی علیه السّلام و خروج دجّال و امثال اینها از آن چیزهائی که در علم خدا مخزون است.
و بنا بر اینکه تأویل یعنی متأول مثل قوله تعالی (هَل یَنظُرُونَ إِلّا تَأوِیلَه یَومَ یَأتِی تَأوِیلُه) یعنی (موعود) میآید، و قوله تعالی (کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا) یعنی محکم و متشابه تماما از نزد پروردگار ما است (وَ ما یَذَّکَّرُ) یعنی در آیات خدا تفکر نمی‌کنند و متشابه آنرا بمحکم برنمیگردانند (إِلّا أُولُوا الأَلبابِ) یعنی مگر ذو و العقول.
قاضی ماوردی گفته خداوند تمام قرآن را توصیف بمحکم کرده بقوله تعالی

صفحه : ۲۴

(الر کِتابٌ أُحکِمَت آیاتُه) و نیز تمام آنرا توصیف نموده به اینکه که متشابه است بقوله تعالی (اللّه نَزَّلَ أَحسَنَ الحَدِیثِ کِتاباً مُتَشابِهاً) پس معنی احکام اتقان یعنی احکام آن متقن است و با متقن بودنش ممنوع است زیرا که احکام و معانی آن خالی از خلل و اعتراض است پس تمام قرآن از اینکه جهت محکم است.
و قوله (متشابها) یعنی یشبه بعضه بعضا فی الحسن و الصدق و الثواب و البعد عن الخلل و المتناقض و هو کله من هذا الوجه متشابه.
[پایان] از تفسیر عیاشی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر نماید اگر مطابق واقع باشد مزدی ندارد و اگر خطاء باشد از رحمت الهی دور گردد که از آسمان بما دورتر خواهد بود.
باز در همان تفسیر از یعقوب بن یزید از یاسر از حضرت رضا علیه السّلام نقل شده که فرمود اظهار رأی در کتاب خداوند کفر است.
و از تفسیر صافی نقل شده که از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت میکنند که فرمود کسیکه قرآن را برأی خود تفسیر کند جایگاهش آتش دوزخ است.
صاحب تفسیر المیزان در توجیه حدیث گفته اینکه رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند مقصود از رأی اعتقادی است که از روی اجتهاد برای انسانی حاصل شود گاهی هم بسخنی که از روی هوی و هوس و یا باصطلاح بمیزان استحسان گفته شود رأی میگویند، بهر حال چون در فرمایش آنحضرت کلمه رأی را بخود تفسیر کنند اضافه کرده و تعلق داده است معلوم میشود که نهی از مطلق اجتهاد در تفسیر قرآن نفرموده تا بالملازمه بر سخن اخباریها که میگویند در مورد تفسیر آیات باید تنها و تنها بروایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در آن زمینه رسیده قناعت کرد و کوشش عقل و غیر آنرا کنار گذارد،

ما چگونه کلام اخباریها را در اینکه جهت قبول کنیم با اینکه در بسیاری از آیات قرآن به اینکه که عربی مبین و روشن است معرفی کرده و بتدبر و تفکر در آن امر فرموده و همچنین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هم

صفحه : ۲۵

در روایات زیادی بمسلمان دستور داده‌اند که بقرآن رجوع کنید و صحت و سقم روایات را با عرضه کردن بقرآن شریف تشخیص بدهید.

پر واضح است که اضافه و تعلقی که در رأی بخود اعمال شده میرساند که موضوع نهی شده اینکه است که مفسر در رشته تفسیر جنبه استقلال بخود بگیرد و تنها بوسائلی که برای تشخیص کلام عربی بکار برده میشود اکتفا کند آری اینکه روش نزد افراد انسانی متداول است که هر گاه کلامی را شنیدند از هر کس و هر گوینده‌ئی باشد فورا قواعد معمولی که برای پی بردن بمعنی و مراد آن سخن دارند بکار برده و بزودی نتیجه میگیرند و میگویند از اینکه سخن چنین مطلبی اراده کرده است.

تا آنجا که گفته (توضیح) چنانچه در بحثهای سابق گذشت آیات قرآن شریف در عین اینکه کلماتش جدا و منفصل از یکدیگرند یک کلام متصل بوده پاره‌ئی از آیات آن نسبت به پاره دیگر توضیحاتی را اعطاء میکند، چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده بعضی از آیات مقصود بعض دیگر را شرح داده و بمراد آن گواهی میدهد، بنا بر اینکه روشی که بین افراد انسانی در تشخیص مراد متکلم متداول میباشد در اینجا نمیتوان جاری شود به اینکه که یک آیه را گرفته بخواهیم با اعمال قواعد مقرره‌ئی که در علوم مربوطه گفته شده مقصود را بدست آوریم، بلکه تنها راه صحیح در فهم کلام الهی اینکه است که در هر موضوعی تمام آیات مناسب آنرا ملاحظه نموده با کوشش مخصوصی که در تدبّر تمام آنها بکار برده میشود مقصود آنرا استفاده نمود، چنانچه همین موضوع از آیه شریفه «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ وَ لَو کانَ مِن عِندِ غَیرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اختِلافاً کَثِیراً» نساء آیه ۸۲ برمیآید.

نتیجه بدست آمد که تفسیر برأی یعنی همان نحو تفسیری که مورد نهی قرار گرفته آن است که مفسر بخواهد با اعمال قواعد مقرره و متداوله کلام الهی را با همان روش که گفتار دیگران را بررسی میکرد مورد بررسی قرار دهد

صفحه : ۲۶

تا آنجا که گفته خلاصه کلام آنکه موضوعی که مورد نهی قرار گرفته استقلال مفسر در تفسیر قرآن و اعتماد داشتن بر نفس خود بدون رجوع بغیر است و لازمه اینکه نهی اینکه است که مفسر باید استمداد از غیر جسته و بآن رجوع نماید- و واضح است که آن غیر باید یا کتاب الهی یا سنت باشد، اینک گوئیم اما سنت نیست زیرا که چنانچه تذکر دادیم. خود سنت مسلمانان را مأمور برجوع بقرآن کرده و دستور صادر شده که سنت یعنی اخبار و احادیث را بقرآن عرضه کنند تا بآن وسیله صحت و سقم آنرا با مطابقت یا مخالفت با قرآن تشخیص دهند، بنا بر اینکه معلوم میشود که آن غیر حتما خود قرآن شریف میباشد یعنی مفسر باید با نفس قرآن آنرا تفسیر کند و بوسیله خود قرآن آن مقصود اصلیش را بدست آورد اینکه بود تفسیر برأی و نکته نهی از آن. [پایان] پس از آن از تفسیر عیاشی نقل میکند که امام صادق [ع] فرمود قرآن محکمی دارد و متشابهی، بمحکم آن ایمان بیاور و عمل کن، ولی بمتشابهش ایمان آور و عمل منما، و اینکه گفته خدا است که فرموده کسانی که دلهایشان از حق برگشته تنها آیات متشابهه را دنبال میکنند تا باعث گمراهی مردم باشند و بخیال خود بتأویل قرآن نائل شوند، با اینکه جز خدا کسی تأویل آنرا نمیداند، ولی راسخون فی العلم میگویند ما ایمان آوردیم که تمامی آن از نزد خدا است، و راسخین در علم آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله میباشند.

و از کتاب کافی از امام باقر علیه السّلام نقل کرده‌اند که در حدیثی فرموده منسوخات از متشابهاتند.

و در كتاب عيون از امام رضا [ع] نقل شده كه فرموده كسيكه متشابه قرآن را بمحكمش رد نمايد بصراط مستقيم راه برده، سپس فرمود در اخبار ما هم متشابهى چون متشابه قرآن وجود دارد، پس متشابهات را بمحكمات رجوع دهيد و بدون رجوع از آنها پيروى منمائيد كه گمراه خواهيد شد.

و از كافى از هشام بن حكم نقل ميكنند كه گفته موسى بن جعفر [ع] برايم

صفحه : ۲۷

حديث فرمود تا آنجا كه فرمود اى هشام خداوند از يكدسته مردم صالح چنين حكايت ميكند: كه گفتند پروردگارا دلهاى ما را پس از آنكه هدايت كردى منحرف مساز و از نزد خود رحمتى بر ما موهبت كن كه تو تنها بخشنده‌ئى، اينان كسانى ميباشند كه ميدانند كه دلها پس از هدايت ممكن است منحرف شده به نابينائى برگردد. آرى تا كسى از خداوند عقلى پيدا نكند از او نميترسد و تا از او دانشى نيابد دلش بمعرفت ثابتى كه حقيقتش را در قلب خود بيند استوار نخواهد شد.

هيچكس چنين رتبه‌ئى ندارد جز آنكه كردارش گواه صدق گفتارش شود و پنهان او موافق آشكارش باشد زيرا كه خداوند عزيز دليل باطن پوشيده هر چيز را تنها ظاهر آن قرار داده است.

اينكه بود بيان صاحب تفسير الميزان و خودش پيشى گرفته و بر خود دو اشكال وارد كرده و سپس جواب داده. اشكال اول- شكى نيست كه قرآن فرستاده شده تا مردم آنرا درك نموده و استفاده كنند چنانچه جمله شريفه «إِنّا أَنزَلنا عَلَيكَ الكِتابَ لِلنّاسِ» زمر ۴۱ «هذا بَيانٌ لِلنّاسِ» آل عمران ۱۲۸ و مانند آن همين مطلب را روشن ميكند، و از طرفى باز شكى نيست كه مبين و مفسر آن نفس نفيس رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ميباشد چنانچه خداوند متعال در آيه شريفه فرموده «وَ أَنزَلنا إِلَيكَ الذِّكرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيهِم» نحل آيه ۴۴.

آرى كتاب الهى را پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله براى صحابه بيان فرمود و تابعين يعنى كسانيكه پس از صحابه روى كار آمدند همان نكات را ياد گرفتند بنابر اينكه آنچه را در غالب احاديث و روايات از حضرت رسول [ص] نقل كرده‌اند معلوم است كه آن از فرمايشات نبوى است و بنص قرآن از آن تجاوز نتوان كرد و قسمتهائى كه بدون اسناد به پيغمبر [ص] در باره‌اش گفتگو كرده‌اند گر چه مانند احاديث حجيّتش محرز نيست لكن چون ميدانيم كه مطالبى است كه يا از كلمات نبوى استفاده شده يا از روى ذوقى كه تعليمات مكتب اسلام بآنها نشان داده.

چگونه ممكن است مطلبى بر آنان پوشيده مانده باشد با اينكه اهل لسان

صفحه : ۲۸

بودند و در ادبيات عربى كاملا كنجكاوى كرده و در اخذ حقايق قرآن از مصدر رسالت بى اندازه كوشش مينمودند اگر كسى صفحات تاريخ را از نظر بگذراند و داستان مساعى مردان دين را در آن قسمت مطالعه كند بصدق گفتار ما خواهد رسيد بارى از اينجا روشن ميشود كه عدول از طريقه و روش آنان و دست برداشتن از سنّت حسنه‌اشان يعنى تفسير كردن آيه‌ئى از آيات قرآنى را بغير اقوال و آراء ايشان بدعت است و سكوت از قسمتهائى كه آنان ساكت بودند امرى لازم است.

آرى آنچه آنان نقل كرده‌اند براى شخصى كه اراده فهم كتاب الهى را داشته باشد كافى است زيرا چنانچه سيوطى گفته شماره احاديثى كه در تفسير قرآن از پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و صحابه و تابعين بما رسيده به هفده هزار ميرسد چگونه ممكن است اينكه عده زياد از روايات ما را از غير خود مستغنى و بى‌نياز نسازد.

[پاسخ] در سابق گذشت كه آيات شريفه‌ئى كه مردم را بطور عموم از كافر و مؤمن و از كسانى كه در عهد نزول كتاب الهى

بوده‌اند و با اشخاصیکه بعدا بوجود آمده‌اند دعوت به تعقل و تدبّر در قرآن نموده مخصوصا آیه «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ وَ لَو کانَ مِن عِندِ غَیرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اختِلافاً کَثِیراً» بطور آشکارا دلالت دارد که معارف قرآنیه را میتوان با بحث و کنجکاوی در آیات شریفه‌اش بدست آورد و بآن وسیله اختلافی که در نظر ابتدائی بین بعض آیات با بعض دیگر دیده میشود مرتفع ساخت زیرا آیه شریفه «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ» تا آخر در مقام تحدی است و میخواهد با عدم وجود اختلاف در آن حقانیت کتاب الهی را ثابت کند، در اینکه صورت معنی ندارد که فهمیدن معانی قرآن را موکول بفهم صحابه و تابعین نماید.

بلکه بالاتر نمیتوان در چنین مقامی درک معانی آنرا به بیانات نبوی [ص] حواله داد زیرا که کلام رسول اللّه [ص] در چنین زمینه‌ئی یا کلامی است که

صفحه : ۲۹

موافق و مطابق ظاهر کتاب الهی است و یا مخالفت دارد، پر واضح است که در صورت موافقت احتیاجی بآن نیست زیرا که خود طرف پس از تدبر و بحث همان معنا را درک میکند و در صورت مخالفت سازگاری با مقام تحدی نداشته و نمیتواند حجتی را بر خصم اقامه کند.

آری در باره شرح و تفصیل دادن احکام فرعی چاره‌ئی جز استفاده کردن از بیانات نبوت [ص] نیست چنانچه خود قرآن شریف هم اینکه قبیل مطالب را به توضیحات نبی اکرم (ص) ارجاع و حواله داده است و آیه شریفه «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُم عَنهُ فَانتَهُوا» سوره حشر آیه ۷۰، و آنچه در معنای آن هست بهمین قسمت مربوطند و همچنین قسمتهائی که راجع به قصص و داستانها و یا مربوط به تفاصیل معاد میباشد در آنها هم بیانات پیغمبر (ص) حتمی و لازم است.

خلاصه از سخنان بالا روشن میشود که شأن رسول اللّه (ص) در چنین مقامی تنها و تنها جنبه تعلیم و آموزشی است فقط یک راه نمائی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد و متعلم را برای درک چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید- زیرا که آموزش و تعلیم بزرگترین کاری را که انجام میدهد آسان کردن راه تربیت و نزدیک کردن بآن میباشد نه اینکه استاد راهی ایجاد کند و یا موضوعی که برای شاگرد وجود نداشت بیافریند.

اشکال دوم که خود آنشخص محترم بخود اعتراض نموده و فرموده:

بصحت پیوسته که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله در آخرین خطبه‌ئی که ایراد کرده چنین فرموده که من دو چیز نفیس میان شما بامانت میگذارم که یکی بزرگتر از دیگری است، بزرگتر کتاب پروردگار و کوچکتر عترت و اهل بیت من است شما اگر توصیه مرا در باره آن دو مراعات نموده و بدامن هر دو متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد، اینکه فرمایش را سنی و شیعه بطریق متواتر از عده زیادی از صحابه پیغمبر (ص) روایت کرده‌اند دانشمندان حدیث شماره آنها را به

صفحه : ۳۰

سی و پنج نفر صحابه رسانیده‌اند. و در بعضی نقلهای آن دارد که رسول (ص) فرمود آن دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد گردند.

باری اینکه حدیث دلالت روشن بر حجیت قول اهل بیت دارد که تنها آنچه از آنان راجع به تفسیر قرآن رسیده واجب الاتباع است یعنی باید اکتفاء بهمان مقدار کرد و گر نه تفرقه و جدائی بین قرآن و اهل بیت پیش آمده و مرتکب نهی الهی شده‌ایم.

پاسخ اینکه اعتراض را مفسر محترم چنین میگوید: میگوئیم آنچه در باره معنی اتباع و پیروی پیغمبر [ص] در جلوتر متذکر شدیم در اینجا عینا در اتباع اهل بیت میگوئیم که روشن است که حدیث شریف نمیخواهد حجیت ظاهر آیات شریفه قرآن را باطل نماید و

تنها حجیت را مخصوص ظاهر بیانات اهل بیت کند- چگونه اینکه معنی تصور دارد با اینکه خود رسول اکرم (ص) فرمود قرآن و اهل بیت از هم جدا نمیشوند و حجیت را برای هر دوی آنها ثابت فرموده و معنای حجیت هر دوی آنها اینکه است که قرآن در دلالت کردن بر معانی و کشف معارف الهیه لازم الاتباع است و عترت در راهنمائی مردم بطریق صحیح آن و هدایت نمودن آنان باغراض و مقاصد کتاب الهی مدخلیت کامل دارد تا آخر کلامش.

آری فرمایشات مفسر دانشمند تماما صحیح لکن در اینکه بطور کلی سنت یعنی اخبار و احادیث را در تفسیر آیات معتبر ندانسته بدلیل اینکه خود معصومین (ع) مسلمانان را دستور داده‌اند که سنت یعنی اخبار و احادیث را بقرآن عرضه کنید تا باین وسیله صحت و سقم آنرا با مطابقت و مخالفت قرآن تشخیص دهید چنانچه در پاسخ اشکال دوم گفته شد.

اینکه مطلب بطور کلی آنطور که مفسر بیان کرده که از ظاهر آن چنین بنظر میآید که اخبار و احادیث بخودی خود بدون عرضه کردن بقرآن معتبر نمیباشد درست نمیآید.

صفحه : ۳۱

چگونه میتوان احادیث صحیح و معتبر را بدون تطبیق با آیات قرآن معتبر ندانست در صورتی که باجماع امامیه ائمه طاهرین علیهم السلام مفسر و مبیّن قرآنند مخصوصا بنابر اینکه مقصود از راسخین فی العلم ائمه اطهار باشند وقتی بنص قرآن علم بمتشابهات نزد آنها باشد چگونه توان گفت اخبار معتبری که از قبل آنها در تفسیر صادر گردیده باید بآن اعتنا ننمود اگر چنین باشد چه فرق است بین کلام معصوم با غیرش با اینکه یکی از مدارك چهارگانه که در اصول فقه برای استنباط احکام مقرر گردیده سنت است که بین تمام فقهای شیعه و سنی مطرح شده اگر سنت یك مدرك مستقل نبود چگونه در اصول فقه استدلال باخبار را معتبر میدانستند و بر طبق آن عمل مینمودند در صورتی که اهلش میدانند وقتی در فروع حکمی از قرآن که مخالف با نص صحیح معتبری که بدون معارض باشد معارضه نمود بعذر اینکه قرآن قطعی السند است و دلالتش ظنی است و حدیث صحیح ظنی السند و دلالتش قطعی است در موقع تعارض بحدیث عمل میکنند نه بقرآن بلکه عمومات قرآن را بحدیث تخصیص میدهند.

و آنجا که خود معصومین علیهم السلام اجازه داده‌اند که احادیث را بقرآن عرضه کنید در مورد تعارض بین چند حدیث است نه بطور کلی چنانچه از ظاهر کلام مفسر معلوم میگردد.

آری تفسیر برأی در جائیکه آیه از محکمات و واضح نباشد و محتاج بتفسیر و تأویل باشد در چنین موردی بایستی رجوع بخود قرآن یا نص صحیح نمود تفسیر برأی جایز نیست.

آنچه بنظر میرسد اینکه اعتراضاتی که بر بیانات مفسر محترم وارد آمده بسیار بجا و بموقع است و جوابهائی که داده شده و لو اینکه بسیار متین و بنظر ابتدائی درست مینماید لکن از چند جهت مورد اعتراض است:

۱- در بیان ایشان تناقض دیده میشود زیرا که در پاسخ اینکه اعتراض که رسول اکرم (ص) در آخر عمر فرموده من از میان شما میروم و دو چیز بزرگ بین

صفحه : ۳۲

شما میگذارم کلام اللّٰه و عترت من و اینکه دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا آخر گفته قرآن در دلالت کردن بر معنی لازم الاتباع است و عترت در راهنمائی مردم بآن مراد و مقاصد کتاب الهی مدخلیت کامل دارد.

آیا آنهائیکه در تعیین متشابهات قرآن بفرمایشات و احادیث صحیحه که از عترت رسیده تمسك میکنند مگر غیر از اینکه است که میخواهند آنها را بوجه صحیح در معرفت آیات هدایت نمایند که پس از راهنمائی آنها معرفت بمراد حق تعالی پیدا نمایند.

و نیز آنجا که گفته آری در باره شرح و تفصیل دادن احکام فرعی و قصص و بعضی از خصوصیات معاد چاره‌ئی جز استفاده کردن از بیانات نبوی صلّی اللّه علیه و آله نیست و گفته شأن رسول اللّه [ص] در چنین مقامی تنها جنبه تعلیم و آموزشی است فقط یک راه‌نمائی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد را برای چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید، از اینکه بیانات برمیآید که ایشان اعتراف مینماید که در فهم متشابهات قرآن بایستی از قبل معصومین بمراد الهی هدایت شد و بدون راهنمائی آنها ممکن است شخص گمراه گردد و اینکه بیان با اصل مطلب که در سابق گفتیم آیات شریفه بطور عموم از کافر و مؤمن و آنهائیکه در عهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بودند یا آنکه بعد بوجود آمده‌اند را بتعقل و تدبر در قرآن دعوت نموده و بآیه «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ» تا آخر تمسک کرده و گفته که مقصود آیات شریفه را میتوان با بحث و کنجکاوی بدست آورد- در اینکه صورت معنی ندارد که فهمیدن معانی قرآن را موکول بفهم صحابه و تابعین نماید بلکه بالاتر نمیتوان در چنین مقامی درک معانی آنرا ببیانات نبوی صلّی اللّه علیه و آله حواله داد زیرا که کلام رسول اللّه (ص) یا موافق و مطابق ظاهر کتاب الهی است یا مخالفت دارد در صورت موافقت احتیاجی بآن نیست زیرا که خود طرف پس از تدبر و بحث همان معنی را می‌فهمد و در صورت مخالفت با مقام تحدّی سازگار نیست و نمیتوان حجتی را بر خصم اقامه نمود

صفحه : ۳۳

آیا در اینکه گفتار تعارض بنظر نمیآید، یکجا بطور کلی استشهاد مینماید بآیه «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ الخ» در آخر تمسک کرده و گفته در فهم قرآن همان تدبر و کنجکاوی کافی است نه تفسیر مفسرین لازم است نه قول رسول صلّی اللّه علیه و آله و نه روایات معصومین لازم است، و یک جا لزوم بیانات رسول را اختصاص میدهد بفروع و قصص و خصوصیات معاد اگر بیان رسول [ص] در فهم آیات معتبر نباشد در هیچ جا معتبر نیست و آن اشکالی که قول رسول یا موافق با آیات است یا مخالف در فروع نیز بعینه جاری و محتمل است پس در فروع هم نباید باحادیث و سنّت رجوع نمود هر چه شخص خودش از جمع بین آیات فهمیده معتبر است و نیز گفته آنچه را که قرآن دلالت بر آن دارد و خدای متعال آنرا در کلام خود اراده نموده برای مردم توضیح داده و بیان میکند نه آنکه آنحضرت [ص] معانی و مطالبی را گفته باشد که از خود قرآن و کلام الهی قابل فهم نباشد ابدا چنین نیست اگر آدمی آیه شریفه «کِتابٌ فُصِّلَت آیاتُهُ قُرآناً عَرَبِیًّا لِقَومٍ یَعلَمُون» و آیه «هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِین» و مانند آنرا از سایر آیات نظری کند خواهد فهمید که قرآن کتابی است که دارای آیات تفصیل داده شده میباشد و قرآن در بیان مقاصد خود بتنهائی کافی است تا آنجا که در بیاناتش فرموده تمام فرمایشاتی که راجع بعرضه کردن روایات بقرآن و تشخیص صحیح و فاسد فرموده‌اند تماما گواه بر اینکه است که میتوان جمیع مطالبیکه از پیغمبر نقل شده از کتاب الهی و قرآن استفاده کرد.

آری اگر کلمات قرآنی متوقف بر بیانات نبوی باشد دور بوده و بطلان آن از واضحات میباشد.

اگر اینکه بیان اخیر از صاحب تفسیر باشد نه از مترجم که اشتباها ترجمه شده باشد خیلی بعید است زیرا که چنانچه در جای خود مدلل شده و در معنی دور گفته‌اند هر گاه دو شیئی هر یک متوقف بر دیگری باشد که آندیگر هم از همان جهت توقف بر آن داشته باشد اینکه دور باطل است که بطلانش ضروری

صفحه : ۳۴

است خلاصه بطلان دور از جهت توقف داشتن شیئی است بر نفس خود.

بنابر اینکه گفته شود بیانات قرآنی موقوف است بر بیانات نبوی آیا بعینه بیانات نبوی هم موقوف است بر بیانات قرآنی تا اینکه لازم آید توقف شیئی بر نفس خود، بعبارت دیگر دور باطل توقف داشتن درک معنی شیئی یا درک وجود شیئی است بر درک معنی یا

وجود خود آن شیئی، و بطلان دور برای اینکه است که لازم میآید یک شیئی از یک جهت هم مقدم بر خود و هم مؤخر از خود باشد.

حاصل برای رفع لزوم دور باید چنین گفته شود که اگر بیانات نبوی نبود اصلا بیانی برای آیات قرآن تصور نداشت با اینکه چنین نیست قرآن خودش فی حد ذاته بیانست چنانچه آیه بالا «کِتابٌ فُصِّلَت آیاتُه» و نیز قوله تعالی (هذا لِسانٌ عَرَبِیٌّ مُبِینٌ) دلالت واضح دارد بر اینکه قرآن خود بیانست و ظاهرا احدی منکر اینکه معنی نشده و گفته باشد فقط فهمیدن معانی قرآن موکول بفهم صحابه و تابعین بلکه فقط ببیانات نبوی حواله داده شده باشد تا اینکه با آیاتیکه دلالت صریح دارد که قرآن خود بیان است منافات داشته باشد بلکه دور محال لازم آید.

آری قرآن خودش در حد ذات خود بیان است لکن در نزد شخص دانشمند ظاهر است که قرآن برای عموم افراد بشر و هدایت خلق نازل گردیده و لکن چون برای عموم مردم فهم بیانات قرآن میسر نیست اگر نبود بیان رسول و خلفاء معصومین که رسول اکرم [ص] آنها را در آن حدیث مشهور «تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی) ردیف قرآن قرار داده چگونه عموم مردم میتوانستند از بیانات قرآن بدرستی استفاده نمایند بلکه غیر از رسول و ائمه معصومین کسی را نرسد که دعوی کند که من عالم بتمام قرآنم حتی بقول بعضی از دانشمندان بین تمام مسلمین بعد از رسول [ص] فقط عارف بتمام قرآن از ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و باقی خصوصیات فقط علی علیه السّلام بود هر یک از صحابه

صفحه : ۳۵

بعضی از آنرا میدانستند.

خلاصه مطلب اینکه است که قرآن فی حد ذاته خود اگر چه بیان کاملی است محتاج بتعلیم و آموزش رسول و راسخین فی العلم است و همین طوری که مفسر محترم در ضمن بیانش فرموده شأن رسول اللّه [ص] در چنین مقام تنها جنبه تعلیم و آموزش است فقط یک راهنمائی است که استاد آگاه بوسیله آن ذهن شاگرد و متعلم را برای درک چیزی که بر او سنگین بود ارشاد و رهبری مینماید نه اینکه استاد راهی ایجاد کند یا موضوعی که برای شاگرد وجود نداشت بیافریند تا آخر.

آری مردم در فهم بیانات قرآن محتاج برسول و ائمه طاهرین علیهم صلوات اللّه میباشند نه اینکه بدون بیانات نبوی قرآن دارای بیان نباشد اگر آیات قرآنی در خودش بیان نبود رسول او را چگونه بیان میکرد همان بیان قرآن است که بتوسط رسول و اولوا الامر باید بمردم برسد زیرا که عموم مردم بلکه خواص نیز از فهم تمام خصوصیات قرآن قاصرند.

دوم از اعتراضاتیکه بر مفسر محترم وارد میآید چنین است که در فرمایشاتش گفته موضوع نهی شده تفسیر برأی اینکه است که مفسر در رشته تفسیر جنبه استقلال بخود بگیرد و تنها بوسائل آنچه که برای تشخیص کلام عربی بکار برده میشود اکتفاء کند، اگر اینکه روشی که بین افراد انسانی متداول است که هر گاه کلامی شنیدند از هر کسی و هر چه باشد در آن فورا قواعد معموله بین خودشان را ریخته و نتیجه میگیرند که گوینده از اینکه سخن چنین مطلبی را اراده نموده.

پاسخ- اینجا مطلب خلط شده، اولا کوئیم آیا قرآن کتاب آسمانی مسلمانها نیست آیا نباید تمام مسلمین از قرآن استفاده کنند اگر قواعد عربی که نزد ما معلوم است و بین دانشمندان در فهم زبان عربی بکار برده میشود کنار بگذاریم و از قواعد دیگری که نزد ما مجهول است بخواهیم از آیات و احادیث و غیر

صفحه : ۳۶

آن استفاده کنیم در صورتی که عمل کردن بقواعد عرفی نسبت بهر عرفی معتبر است چنانچه در وصف قرآن فرموده «هذا لسان

عربی مبین» بایستی آیات را با عرف عرب منطبق گردانید، و اگر غیر از اینکه باشد لازم آید که هیچ مسلمانی بهیچ وجه نتواند و لو از ترجمه تحت اللفظی قرآن استفاده نماید.

آری راجع بآیات متشابهات چنین است نه بمحکمات اگر چه در متشابهات نیز همان الفاظ و قواعد معموله در زبان عربی بکار برده میشود منتهی الامر چون در متشابهات محتمل چند معنی است در تعیین مراد مفسر بایستی یا بمحکمات قرآن یا بسنت تمسک نماید.

و ثانیا اینکه اشکال برای کسی درست میآید که بخواهد خودش بتنهائی و مستقلا متشابهات قرآن را تفسیر و تأویل کند لکن کسیکه در دلالت آیات و راه یابی بمقاصد آن که محل بحث است تمسك نماید بآیات محکمات یا بسنت از حدیث نبوی یا روایت صحیح که از معصومین علیهم السلام نیز از روی همان قواعد عرفی که در دست هر قوم و ملتی است با آنها سخن میگویند نه بعرف دیگر که بمفهوم آن نرسد.

خلاصه در اینجا خاطر نشان میکنم که غرض اینکه نیست که بخواهم اشکال و اعتراض بر مفسر فاضل وارد گردانم.

خود را کوچك‌تر از اینکه میدانم که از دانشمندان عالی انتقاد کنم و به گفتارشان خورده‌گیری نمایم روی سخن بدیگران است آنهائیکه چندان بصیرتی در فهم آیات قرآن ندارند از اینکه فرمایشات ممکن است خود را ببازند و از حد خود تجاوز نمایند و در تفسیر و تعویل کلام اللّه بفریب نفس گرفتار گردند و گمان کنند بمحض فراگرفتن اندازه‌ئی از قواعد عربی میتوانند بدون تمسك باخبار آل عصمت علیهم السلام آیات متشابهات را برأی و سلیقه خود تفسیر و تأویل کنند و مبتلا بتفسیر برأی منهی عنه گردند.

آری اینکه دعاوی که کسی جز معصوم بتواند در فهم تمام آیات از محکمات.

صفحه : ۳۷

و متشابهات با اینکه در متشابهات فرموده «وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إِلَّا اللّه» و ظاهر آیه چنین مینماید که حق تعالی علم بمتشابهات را اختصاص بخودش داده که حتی رسولش نیز پی بآن نمیبرد و اگر تعمیم دهیم و گوئیم شامل معصومین علیهم السلام هم میگردد در چنین صورتی چگونه ممکن است غیر از معصوم و آنهائیکه راسخین در علمند و مؤید من عند اللّه میباشند بدون تمسك باحادیث و روایات و گفتار مفسرین آنهائیکه در عهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شاهد قضیه بودند معانی واقعی آیات را درك كند و چگونه تواند پی ببرد بجمیع خصوصیات از جمع کردن بین آیات و بحث و کنجکاوی بتمام خصوصیات آن از حفظ تمام آیات اولا و معنای تحت اللفظی آن ثانیا و شناختن و تمیز دادن بین ناسخ و منسوخ آن ثالثا و نیز پی بردن بعام و خاص و مطلق و مقید و نیز در متشابهات اول عالم گردیدن بآنچه در آیه محتمل است و تخصیص دادن بآن معنائی که مراد الهی بوده آنهم بطور ظهور و یقین نه ظن و استحسان و غیر اینها بطوریکه تفسیر برأی لازم نیاید چنانچه مفسر محترم مدعی آنست دست پیدا کند بسیار بعید است.

لکن با اینکه حال ما منکر امکان آن نیستیم لطف و رحمت الهی نسبت بمؤمن صالح بسیار است آری مؤمن خلّص را سزد که در اثر منقاد گردیدن بحکم خدا و رسول و اهل عصمت از اولاد طاهرین او سلام اللّه علیهم نور علم از مشکوة ولایت در قلبش تابش نموده و پس از اخذ علم از آن بزرگواران بر بعضی از اسرار قرآن بدون ظن و گمان علم در قلب او هجوم آورد و بعض حقایق بر وی مکشوف گردد و از بعض غرائب قرآن استفاده نماید و از عجائب آن استنباط کند زیرا که کرم الهی عام است وقف بر بعضی دون بعضی نگردیده منتهی قلب سلیم و دل پاك بی آلایش میخواهد که لایق تجلیات نور علم و دانش گردد و کسیکه چنین باشد توان وی را از راسخین فی العلم بشمار آورد زیرا اخبار و آیات دلالت دارد که قرآن برای صاحبان فهم میدانی است وسیع و مجالی است بلند قال اللّه تعالی «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ أَم عَلی قُلُوبٍ أَقفالُها» و نیز فرموده

صفحه : ۳۸

«وَ نَزَّلنا عَلَیکَ الکِتابَ تِبیاناً لِکُلِّ شَیءٍ» و در جای دیگر «لَعَلِمَه الَّذِینَ یَستَنبِطُونَه» چنانچه ظاهرا اینکه آیات دلالت واضح دارد که برای اهلش یعنی علماء خبیر آنهائیکه دارای بصیرت و بینای علوم قرآن میباشند لازم است در آیات تدبّر کنند و از آن استنباط علوم و معارف نمایند.

و شاید اینکه منع از تفسیر برأی شده یکی از دو جهت باشد: یکی اینکه مفسر بمیل و هوای نفسانی خود آنچه مطابق غرض و میل او است متشابهات را تفسیر و تأویل کند چنانچه فرموده «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ الخ».

و دیگر مفسر بظاهر عربیت و باستحسان عقل بدون کنجکاوی در خصوصیات آنچه در تفسیر معتبر است از حذف و اضمار و تقدیم و تقدیر و الفاظ مبهم و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر اینها از ناسخ و منسوخ در تفسیر مسارعت کند مسلّم چنین کسی از غلط و اشتباه محفوظ نمیماند و تفسیر برأی لازم میآید.

در تفسیر صافی بروایت عیاشی باسناده از جابر که گفت از ابا جعفر علیه السّلام چیزی از تفسیر قرآن سؤال کردم بمن جواب داد باز از همان در مرتبه ثانی سؤال کردم حضرتش جواب دیگری داد غیر از جواب اول که در روز قبل داده بود، گفتم فدایت شوم در همین مطلب بمن روز قبل جوابی غیر از اینکه دادی، گفت ای جابر همانا از برای قرآن بطنی و باطنی است و باطن را باطنی است و ظاهری است و ظاهر را ظاهری است ای جابر در عقول رجال چیزی دورتر نیست از تفسیر قرآن همانا آیه‌ئی است که اول آن در چیزی و آخر آن در چیز دیگری است و آن کلامی است متصل که در وجوهی صرف گردیده.

و از امیر المؤمنین علیه السّلام نیز روایت شده که فرموده نیست آیه‌ئی از قرآن مگر اینکه برای آن چهار معنی است: ظاهر، باطن، حدّ، مطلع. ظاهر تلاوت آیات، باطن فهم معانی، حدّ احکام حلال و حرام، مطلع آنچه مراد خدا است از آن بر بنده.

صفحه : ۳۹

و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرموده

کتاب اللّه علی اربعهٔ اشیاء:

العبارت و الاشارت و اللطائف و الحقایق»

عبارت برای عوام، اشارت برای خواص لطائف برای اولیاء، حقائق برای انبیاء.

خلاصه غرض ما از اینکه گفتاری که راجع بتفسیر متشابهات ایراد نمودیم یادآوری دو چیز است: یکی همینکه گفته شد ممکن است کسانیکه چندان بصیرتی در فهم آیات ندارند چون در طبیعت بشر حب علو و برتری و تفوق گذاشته شده ممکن است از اینکه گفتار مفسر محترم بعضی را غرور نفس بگیرد و گمان کند بمحض اینکه بقواعد عربی آشنا گردیده و فهم آیات محکمات تا اندازه‌ئی برای وی میسر گردیده حق دارد که در متشابهات از روی قواعد عربی و جمع آوردن چند آیه اظهار نظر کند و دست از دامن ائمه دین بردارد و بگمان اینکه در اثر بحث و کنجکاوی میشود هر کسی بدون تمسک بمعصومین علیهم السلام بتمام اسرار و معانی آیات مطلع گردد و در نتیجه مبتلا گردد بتفسیر برأی که منهی عنه است.

و دیگر در ولایت و اعتقاد به اینکه که بعد از رسول [ص] در فهم قرآن و بیان تفسیر و تأویل آن امام لازم است سست گردد چنانچه در احادیث معتبر رسیده که آنهائیکه در امر خلافت مخالفت رسول صلّی اللّه علیه و آله را نمودند گفتند «حسبنا کتاب اللّه» یعنی ما در امر دینمان کتاب خدا قرآن کافی است و محتاج بامام منصوص نمیباشیم.

با اینکه نزد علمای امامیه یکی از ادله‌ئی که در مبحث اثبات امامت اقامه نموده‌اند اینکه است که چون قرآن مبیّن و مفسر لازم دارد و بجز امام معصوم و منصوص علیه کسی را میسر نیست که بتمام آیات قرآن از محکمات و متشابهات مطلع گردد پس بحکم عقل

قطعی پس از رسول امام منصوص لازم است.
مرحوم فیض کاشانی رحمه اللّه در بعضـی از مقدمات تفسیر صافی پس از بیان احادیثی که راجع بتفسیر متشابهات و منع آن رسیده توجیه کرده بیان

صفحه : ۴۰

جالبی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه مینمایم:
چنین گوید من میگویم تحقیق قول در متشابهات و تأویل آن مقتضی است که کلام مبسوطی عقلائی بیاوریم و از علم بابی بگشائیم که برای اهلش هزار باب علم گشاده گردد.
پس میگویم «و بـاللّه التوفیق اینکه برای هر معنی از معـانی حقیقـتی و روحی است و آنرا صورت و قـالبی است و برای یـک حقیقت گـاهی صور و قـالب متعـدد میگردد و همانـا الفـاظ برای حقـایق و ارواح وضع گردیـده و برای وجود آنهـا است که در قالب الفاظ ریخته شده و حقیقهٔ الفاظ استعمال میگردد در حقایق و ارواح برای اتحادیکه بین الفاظ و حقایق موجود است.
مثل اینکه لفظ قلم وضع گردیده برای آلت نقش بستن صور در الواح بدون اینکه در قلم اعتبار شود از چوب باشد یا آهن یا غیر آن بلکه در آن نه جسـمیت معتبر است و نه اینکه نقش محسوس باشـد یا معقول و نه اینکه لوح که در آن نقش میگردد کاغـذ باشـد یا چوب بلکه مجرد اینکه آلت باشد برای اینکه در آن نقش شود و همین است فقط حقیقت لوح و روح آن، پس اگر در وجود چیزی باشـد که بواسـطه او علوم نوشـته شود در لوح قلبها پس سـزاوار است که آن خلق قلم باشـد اینکه است که خدای تعالی فرمود «عَلَّمَ بِالقَلَمِ عَلَّمَ الإِنسانَ ما لَم یَعلَم» بلکه قلم حقیقی او است زیرا که آن فقط روح قلم و حقیقت قلم است بـدون اینکه با او چیزی باشـد که خـارج از قلم است و چنین است میزان که وضع شـده برای معیـار شـناختن مقـادیر و وزن اشـیاء و آن یک معنی واحـد است که حقیقت و روح میزان است و برای او قالبهای مختلف و صور متفرق است، بعضـی جسمانی و بعضی روحانی چنانچه در آن جرمها و سنگینیهـا وضع میشود مثـل ذی الکفین و قپـان و آنچه از قبیـل اینها است، و میزان گفته میشود بر آنچه بآن مواقیت و ارتفاعات وزن میگردد مثل اسطرلاب و آنچه بآن خطوط و دوائر وزن میگردد مثل فرجار، و آنچه بآن وزن میگردد اعمده مثل شاقول، و آنچه

صفحه : ۴۱

بـآن وزن میگردد خطوط مثل مسـطر، و آنچه بآن وزن میگردد شـعر مثل عروض و آنچه بآن وزن میگردد فلسـفه مثل منطق، و آنچه بـآن وزن میگردد بعض مـدرکات مثـل حس و خیال، و آنچه بآن وزن میگردد علوم و اعمال که آن میزان روز قیامت است، و آنچه کل بآن وزن میگردد و آن عقل کامل است الی غیر ذلک از موازین.
و بـالجمله میزان هر چیزی از جنس وی تعیین میگردد و لفظ میزان در هر یک از آنها باعتبار حـدّ و حقیقت موجود وی است که در آنست و بهمین نحو قیاس میشود هر لفظی و معنائی.
و تو وقتی راه یـافتی بسوی ارواح میگردی روحـانی و برای تو درهـای ملکوت گشوده میگردد و اهـل میگردی برای رفـاقت بـا ملاء اعلی و آنهـا خوب رفقـائی میباشـند، پس چیزی نیست در عـالم حس و عـالم شـهادت مگر اینکه برای وی در عـالم ملکوت مثـال و صـورت امر روحـانی است و آن روح مجرد او و صـرف حقیقت وی است، و عقـول جمهـور مردم در حقیقت نسـبت بعقول انبیـاء و اولیاء امثله میباشند پس نیست برای انبیاء و اولیاء اینکه با آنها تکلم کنند مگر به ضرب الامثال زیرا که آنها مأمورند که با مردم بقدر عقولشـان تکلم نماینـد و قـدر عقول آنـان در خواب و نـائم یـا نسـبت باین نشأه غالبا برای آنها چیزی مکشوف نمی‌گردد مگر بمثل اینکه است کسـیکه تعلم حکمت کند بغیر اهلش در خواب می‌بیند در و جواهر بگردن خوگ معلق گردانیده و مثل کسیکه در شهر

رمضان پیش از فجر اذان گوید در خواب بیند بدهنها و فروج مردم مهر زده و امثال آن بر اینکه قیاس است و سرّ آن علاقه مخفی است که بین نشئات موجود است

«النّاس نیام اذا ماتوا انتبهوا»

یعنی مردم خوابند وقتی مردند آنوقت عارف میگردند بحقایق آنچه را که بمثال شنیده‌اند و می‌شناسند ارواح و حقیقت آنها را و بعقلشان می‌فهمند که آن مثالها قشر حقایق بودند «قال اللّه سبحانه انزل من السماء ماءا فسالت اودیهٔ بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا» پس علم را

صفحه : ۴۲

بآب مثل زده و قلبها را باودیه و ضلال را بزبد و در آخر آیه تنبیه فرموده بقوله تعالی «کَذٰلِکَ یَضرِبُ اللّهُ الأَمثالَ» پس هر چه را که فهم تو طاقت فهم آنرا ندارد قرآن مثل میآورد و القاء میگرداند بتو بوجهیکه در خواب بروحت در لوح محفوظ مطالعه کنی تا اینکه بر تو تمثل پیدا کند بمثالیکه مناسب آنست اینکه است که محتاج بتعبیر است پس تأویل (آیات) جاری مجرای تعبیر خواب است و مفسر دور قشر دور میزند، و چون بایست با مردم بقدر عقولشان و مقامشان تکلم شود.

پس کسیکه بخواهد بکل مردم خطاب کند وی را واجب و لازم است که از کل نصیبی در او باشد زیرا که قشریه از ظاهر بینان درک نمیکنند مگر معانی قشریه را چنانچه قشر انسان و آنچه در ظاهر و بشره بدن او است بآن نمیرسد مگر قشر معانی که در جلد و غلاف از سواد و صور الفاظ ضبط شده اما روح معانی و سرّ و حقیقت آنرا درک نمیکنند مگر صاحبان عقل و آنانند راسخین فی العلم و بهمین جهت بود که نبی صلّی اللّه علیه و آله برای بعض اصحابش در دعاء گفته

«اللهم فقّهه فی الدین و علّمه التأویل»

و برای هر یک از راسخین حظ و بهرهٔی است کم یا زیاد و ذوقی است ناقص یا کامل و درجاتی است برای آنها در ترقی اطوار درجات و غور در آن و اسرار و انوار آنها اما رسیدن بمنتها و وصول باقصی درجات برای احدی طمعی در آن نیست اگر چه دریاها برای شرح آنها مرکب گردد و درختها قلم شود قوله تعالی «لَو کانَ البَحرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ البَحرُ قَبلَ أَن تَنفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَو جِئنا بِمِثلِهِ مَدَداً».

و از آنچه گفته شد سبب اختلاف آیات و اخباریکه در اصول دین وارد شده ظاهر گردید و سبب اختلاف و اخباریکه در اصول دین وارد گردید اینکه است که مخاطب بخطاب طائفه‌های متشتت و عقول مختلف است اینکه است که لازم میآید که بقدر فهم و مقام هر یک از مخاطبین سخن گفته شود پس کل صحیح است و از حیث حقیقت در آن نه اختلافی است و نه مجازی اصلا و مناسب اینجا مثال مشهور

صفحه : ۴۳

کوران و فیل است و علی هذا کسیکه از متشابهات چیزی نفهمد از جهت اینکه اگر حمل بظاهر کند با اصول صحیحه دینیه و عقاید حقه یقینیه نزد او تناقض مینماید پس برای چنین کسی لازم است که اختصار کند بر صورت لفظ و از خود چیزی ظاهر نکند و علم آنرا حواله کند بخدا و راسخین فی العلم پس آن منتظر نسیم رحمت خدا و در معرض نفحات الهی گردد که در آینده بر وی مفتوح گردد امری از جانب او «لِیَقضِیَ اللّهُ أَمراً کانَ مَفعُولًا» همانا خدای سبحان جماعتی را که متشابهات را بدون علم تأویل میکنند مذمت نموده بقوله «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنهُ ابتِغاءَ الفِتنَةِ وَ ابتِغاءَ تَأوِیلِهِ وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ». [پایان]

صفحه : ۴۴

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۸ تا ۱۴]

اشاره

رَبَّنا لا تُزِغ قُلُوبَنا بَعدَ إِذ هَدَیتَنا وَ هَب لَنا مِن لَدُنک رَحمَةً إِنَّک أَنتَ الوَهّابُ (۸) رَبَّنا إِنَّک جامِعُ النّاسِ لِیَومٍ لا رَیبَ فِیهِ إِنَّ اللّهَ لا یُخلِفُ المِیعادَ (۹) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن تُغنِیَ عَنهُم أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَیئاً وَ أُولئِک هُم وَقُودُ النّارِ (۱۰) کَدَأبِ آلِ فِرعَونَ وَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِم وَ اللّهُ شَدِیدُ العِقابِ (۱۱) قُل لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغلَبُونَ وَ تُحشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ وَ بِئسَ المِهادُ (۱۲)

قَد کانَ لَکُم آیَةٌ فِی فِئَتَینِ التَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ أُخری کافِرَةٌ یَرَونَهُم مِثلَیهِم رَأیَ العَینِ وَ اللّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصرِهِ مَن یَشاءُ إِنَّ فِی ذلِک لَعِبرَةً لِأُولِی الأَبصارِ (۱۳) زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِینَ وَ القَناطِیرِ المُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخَیلِ المُسَوَّمَةِ وَ الأَنعامِ وَ الحَرثِ ذلِک مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ (۱۴)

صفحه : ۴۵

[ترجمه]

ای پروردگار ما دلهای ما را منحرف نگردان (که از حق میل بباطل کنیم) پس از آنکه ما را هدایت کردی و از جانب خود رحمتی بر ما ببخش بدرستی که تو بخشنده‌ئی [۸]

ای پروردگار ما همانا که تو جمع کننده مردمانی در روزی که شکی در وقوع آن نیست زیرا که حقیقهٔ خدا از وعده خود تخلف نخواهد نمود [۹]

محققا آنانکه کافر شدند هرگز از عذاب خدا دفع نکند و باز ندارد از آنها هیچ چیز نه مال آنها و نه فرزندان آنها و آن گروه ایشانند آتش‌گیرانه جهنم [۱۰]

همچون عادت تابعین فرعون و آنهائی که پیش از آنها بودند که بآیات ما تکذیب کردند پس خدا آنها را بگناهانشان گرفت و خدا سخت عقوبت کننده است [۱۱]

ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله) بگو بآنهائیکه کافر شدند زود باشد که در دنیا مغلوب گردید و بسوی جهنم محشور شوید و آتش بد قرارگاهی است برای شما [۱۲]

همانا برای شما آیت و نشانه‌ایست در دو گروه که با هم تلاقی کردند (یعنی مقابل هم شدند) دسته‌ئی در راه خدا جنگ کردند و دسته دیگر کافر بودند در حالیکه آنها مؤمنین را با چشم خود دو برابر آنچه بودند میدیدند و خدا کمک و یاری میکند هر کس را که بخواهد همانا در اینکه عبرتی است برای صاحبان بینائی قلب [۱۳]

برای مردم زینت داده و آراسته شده دوستی شهوات از زنها و پسران و مالهای زیاد که گرد آورده‌اند از طلا و نقره و اسبان نشان کرده شده و چهار پایان و کشت‌زار (یعنی زمینهای زراعتی تمام اینها سرمایه زندگانی دنیا است و بازگشت نیکو نزد خدا است [۱۴].

صفحه : ۴۶

(توضیح آیات)

رَبَّنا لا تُزِغ قُلُوبَنا بَعدَ إِذ هَدَیتَنا وَ هَب لَنا مِن لَدُنکَ رَحمَةً گویا آیه حکایت میکند قول و سخن راسخین فی العلم را آنهائیکه بزیور علم آراسته گردیده‌اند و در متشابهات قرآن رأی اندیشی نمیکنند و آنرا برأی و سلیقه خود بدون مدرک صحیحی تفسیر و تأویل نمینمایند و با اظهار بندگی و کوچکی و نادانی در مقام مناجات گویند ای پروردگار ما دلهای ما را از طریق حق مپیچان و منحرف نگردان به اینکه که متشابهات را بر آنچه پسند تو نیست تأویل و تفسیر کنیم، از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله حدیث میکنند که فرموده

«قلب إبن آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء اقامه علی الحق و ان شاء اذاعه عنه»

یعنی قلب اولاد آدم بین دو انگشت پروردگار رحمانست اگر بخواهد آنرا پایدار میدارد و اگر بخواهد او را وا میگذارد.

«بَعدَ إِذ هَدَیتَنا» پس از آنکه ما را بحق هدایت نمودی و از راه لطف بما تفضّل کردی و ما را موفق گردانیدی که در آیات تو نظر کنیم و باین وسیله راهی بسوی رحمت و فضل تو و آیات تشریعی که از حاق حقیقت و منبع احسان تو تراوش نموده بیابیم و قلب و دل خود را بکلمات روح افزای جان بخش تو روشن گردانیم.

إِنَّکَ أَنتَ الوَهّابُ «وهّاب» بر کسی صادق آید که بلا عوض و بدون غرض عطاء کند و ظاهرا از تتمه مناجات راسخین در علم است که در نیایش و اظهار شکر گذاری گویند ای پروردگار ما رحمت را بما افاضه نما زیرا که تو عطاء میکنی بدون عوض.

رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَومٍ لا رَیبَ فِیهِ ای پروردگار ما تو جمع کننده مردمی در روزی (روز قیامت) که در آن شکی نیست، ظاهرا از جمله سجایا و خصوصیات راسخین که از آنها حکایت میکند اینکه

صفحه : ۴۷

است که بمعاد و روز رستاخیز اعتراف مینمایند و گویا ایمان پاک و حقیقت یقین خود را ارائه میدهند و گویند بار خدایا تو مردم را جمع میکنی در آنروزی که در آن شکی نیست و آنروز قیامت است که خلق اولین و آخرین را با هم جمع میکنی فرموده حق تعالی در سوره هود آیه ۱۰۵ «یَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِکَ یَومٌ مَشهُودٌ» و در سوره نساء آیه ۸۹ «اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ لَیَجمَعَنَّکُم إِلی یَومِ القِیامَةِ لا رَیبَ فِیهِ» در وقوع آن شکی نیست.

إِنَّ اللّهَ لا یُخلِفُ المِیعادَ همانا خداوند وعده داده و وعده او تخلف پذیر نیست.

«میعاد» بر وزن «مفعال» مأخوذ از وعد است مثل «میقات» که مأخوذ از «وقت» است.

گویا حق تعالی راسخین را باین خصوصیات از گفتار خودشان معرفی مینماید که آنها باین فضائل و خصوصیات شناخته شوند تا اینکه بدانیم که آنها جماعتی میباشند که آنچه از پروردگارشان بتوسط رسولش رسیده تسلیم دارند و در متشابهات برأی و سلیقه خود آیات ربانی را تفسیر و تأویل نمیکنند و گویند تمامش از نزد پروردگار ما نازل گردیده اینکه است که چنین کسانی را «اولوا الالباب» نامیده، و دیگر از خصوصیات و معرفی آنها چنین است که با آن قلب پاک و حقیقت ایمانیکه دارند از خدای خود در مقام نیایش طلب میکنند که قلب ما را حفظ کن که مبادا پس از آنکه هدایتمان کردی لغزش پیدا کنیم. و دیگر از خصوصیات آنها اینکه است که بمعاد و بازگشت و اجتماع مردم در روز رستاخیز در صعید واحد اعتراف مینمایند زیرا که راسخین از روی دانشی که بنظام آفرینش پیدا کرده‌اند میدانند که دعوت دین و ارسال رسل و انزال کتب و اصلا غرض از خلقت انسانی و کوشش او در

سیر کمال مقدمه برای عالم حشر است.
و چنانچه آیه اینکه جماعت راسخین را اولوا الالباب نامیده برای اینست که باعتراف تمام انبیاء و عقلاء عالم پس از اینکه نشأه و اینکه عالم دنی البته عالمی فوق

صفحه : ۴۸

آنست زیرا اگر کسی بنظر تدبر در موجودات نظر کرد و اشیائی را که پس از نیستی و عدم بوجود آمده‌اند نگریست خواهد دید که علی الدوام در سیر استکمالی قدم میزنند تا بمنتهای کمال لائق بخود برسند چنانچه می‌بینیم یکدانه و حبّه گندم یا جو یا چیز دیگر وقتی در زمین کاشته شد در سیر استکمالی قدم میزند آب و هوا و حرارت را بخود میگیرد و بدست تربیت ازلی کوشش میکند که خود را بکمال لایق بخودش برساند قوله تعالی در وصف آنروز فرموده «إِنَّ یَومَ الفَصلِ مِیقاتُهُم أَجمَعِینَ یَومَ لا یُغنِی مَولًی عَن مَولًی شَیئاً وَ لا هُم یُنصَرُونَ إِلّا مَن رَحِمَ اللّهُ» سوره دخان آیه ۴۰.
آری شخص متفکر که مصداق آن راسخین فی العلمند کسی را مینامند که پس از آنکه با نظر دقت و تدبر سرتاسر موجودات را بنگرد و با فکر عمیق شالوده خلقت را زیر و رو گرداند تا اینکه تجلیات و ظهورات قانون ازلی و فیض وجود سرمدی را در هر یک از ذرات عالم جلوه‌گر می‌بیند آنوقت بچشم حق بین خود مبدء و معاد خود را بنگرد و بفهمد که پس از اینکه عالم عالمی است و پشت اینکه پرده اسراریست و سر انجام بعالمی خواهد رسید که فنا پذیر نخواهد بود وقتی جریان عالم هستی و قانون تکامل که سرتاسر عالم هستی را گرفته در نظر خود مجسم نمود خواهد فهمید از کجا آمده و چه بوده و برای چه آمده و بکجا خواهد رفت.
آنوقت بدرستی معلوم میشود که «راسخین فی العلم» کسانی هستند که پرده جهالت از جلو چشمشان برداشته شده و از روی دانستگی و حقیقت اعتراف مینمایند و گویند پروردگار ما، تو کسی هستی که در روز معاد همه را با هم جمع میکنی و آنروزی است که شکی در آن نیست، و شاید غرضشان اینکه باشد که ما در مرتبه «علم الیقین بجائی رسیده‌ایم که شک و ریبی در وعده تو و جمع شدن تمام افراد بشر در روز معاد که وعده‌گاه تو است در ما وجود ندارد، یا اینکه بخواهند بگویند بقدری مطلب معاد و جمع شدن مردم در صعید واحد در نظر

صفحه : ۴۹

عقل واضح و جلی است که اصلا شک و ریبی پیرامون آن نخواهد بود.
مسئله معاد از اهمّ مطالب و از بزرگترین مسائل اصول دیانت است مخصوصا معاد جسمانی و اجتماع افراد بشر در صعید واحد و حشر و نشر و حساب و صراط و میزان و باقی عقبات که واقعا اگر نبود گفتار انبیاء مرسلین و آیات قرآنی که مؤمنین تعبّدا قبول کنند بندرت کسی پیدا میشد که بتواند قطع نظر از اخبار انبیاء و رسل بدلیل عقل خود راهی و لو اجمالا بطریق فهم آن پیدا کند.
شیخ ابو علی سینا مشهور بشیخ الرئیس از علماء شیعه با آن ذکاوت و ید طولانی که در حکمت الهی و فلسفه داشته راجع باثبات معاد جسمانی چنانچه از او حکایت شده اظهار عجز میکند و گفته ما معاد جسمانی را فقط تعبّدا بگفته‌های رسول قبول میکنیم زیرا که از طریق دلیل عقل نمیتوان اثبات نمود که در قیامت ما با روح و جسم مبعوث میگردیم خلاصه آنحکیم دانشمند معاد روحانی را بدلیل عقلی ثابت میکند و معاد جسمانی را از طریق نقل اثبات مینماید.
آری «راسخین فی العلم» آنکسانی میباشند که علومشان از سر چشمه دریای فیض ازلی قطره‌ئی بقلبشان ترشح نموده و دل و قلبشان را رونق داده و علوم حقیقی را از سر چشمه‌اش میگیرند، و آن همان نوری است که فرموده «یقذفه اللّه علی قلب من یشاء من عباده» اینکه است که آن بزرگواران گویا میخواهند اظهار کنند که ای پروردگار ما بیقین و علمی که در قلبمان رسوخ نموده تصدیق

ميكنيم كه وعـده تو حق است و تمـام افراد بشـر را در روز ميعـاد جمع خواهى كرد و شـك و ريب از قلب ما زائل گرديـده زيرا كه علوم ما بمرتبه «عين اليقين» رسيده يعنى ببصيرت باطنى چنان يقين در قلبمان رسوخ نموده كه ديگر قابل زوال نيست و شك و ريب بالمره زائل گرديده.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغنِيَ عَنهُم أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَيئاً آيه در وصف كسانى است كه كفر ورزيدند و بمال و اولاد و باقى عناوين دنيوى دل خوش كردند و گمان كردند مال و اولاد آنان را از حق بى‌نياز ميگرداند

صفحه : ۵۰

و دين حق را انكار كردنـد و زير بار حكم خـدا نرفتنـد- ديگر اينكه جهودان ندانسـتند كه مال و اولاد هرگز كسـى را از حق بى‌نياز نميگردانـد زيرا كه آنچه هست مال خدا و ملك او و تحت اختيار وى است و بدست غير او عاريتى است بمحض اراده حق تعالى از وى گرفته ميشود و انسـان هميشه نيازمنـد باو است و براى ممكن بى‌نيازى تصور نـدارد و او فقير الى اللّه است، زيرا كه ممكن بخود «ليس» و بحق «ايس» است چگونه شـخص عاقل چنين گمان ميكنـد كه مال و اولاد وى را از حق بى‌نياز ميگردانـد در حاليكه در هر آنى آنچه را كه بآن مينازد ممكن است از وى گرفته شود.

وَ أُولئِكَ هُم وَقُودُ النّارِ آتشـگيره را وقود نامنـد چنين مردمانى آتشـگيره آتشـند- قوله تعالى در سوره بقره آيه ۲۲ «وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَةُ».

شايد آيه اشاره باين باشد كه همين طورى كه كافرين در دنيا منشأ فساد و گمراهى مردمند در قيامت كه هر چيزى بحقيقت جوهرى خود بروز و ظهور پيدا ميكند چنين مردمان فاسدى كه منشأ فسادند در آنجا «وقود» و هيزم جهنمند كه شرّ آنها ظاهر ميگردد.

و در قيـامت بعيان مى‌بيننـد كه مالشان مار بوده و اولادشان مثل غل و زنجير آنها را در بنـد كرده قوله تعالى در سوره معارج آيه ۱۱ فرموده «يوم يَوَدُّ المُجرِمُ لَو يَفتَدِي مِن عَذابِ يَومِئِذٍ بِبَنِيهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤوِيهِ» اينكه آيات انسان را يادآور ميشود كه البته روزى خواهـد آمـد كه انسان حاضـر است كه اگر ميشـد و بر فرض تمام دنيا را دارا بود فداء دهد و از عذاب برهد كسـيكه ايمان در قلبش تمركز نموده امروز كه روز چاره و دسترسـى است علاج روز بيچارگى و درمانـدگى خود را بقـدر امكان ميكند كه آنوقت نا اميد و حسرت زده و مأيوس نگردد.

صفحه : ۵۱

كَدَأبِ آلِ فِرعَونَ وَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم كَذَّبُوا بِآياتِنـا آيه چنين مردمـان كافرى را كه بمال و اولادشان مى‌نازنـد و گمان ميكنـد مال و اولاد آنان را از دين حق بى‌نياز ميگرداند.

تشبيه ميكنـد بـآل فرعون و آنهائيكه پيش از آن از كافرين بودنـد مثل قوم عاد و ثمود و باقى كفار كه با آن قوت و نيرو و مال چون آنها آيات خدا را تكذيب كردند.

«فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِم» مال و منال و قوت آنها جلوگيرى از عذاب نكرد و خداى تعالى آنها را بعذاب شديد گرفت- اينكه آيه نظير قوله تعالى در سوره عنكبوت آيه ۳۹ «فَكُلًّا أَخَذنا بِذَنبِهِ» ميباشد.

وَ اللّهُ شَدِيدُ العِقابِ خداوند در موقع عقوبت سخت انتقام است چنانچه در موقع فضل كثير الاحسان است.

قُل لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغلَبُونَ وَ تُحشَرُونَ إِلي جَهَنَّمَ وَ بِئسَ المِهادُ اى رسول صـلّى اللّه عليه و آله باين كافرين بگو بزودى شـما مغلوب خواهيـد گرديـد و حشـر شـما بسوى جهنم است كه آن بد جايگاهى است- در اينجا مغلوب و در آخرت معذّب خواهيد بود «خَسِرَ الدُّنيا وَ الآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الخُسرانُ المُبِينُ» در اينكه مقصود از آيه كيانند كه آيه بمغلوب گرديدن آنها خبر ميدهد از مقاتل نقل شده

که مقصود مشرکین مکه‌انـد و گفته معنی آیه اینکه است که ای محمّـد (صـلّی اللّه علیه و آله) بمشـرکین مکه بگو بزودی شـما در جنگ کشته و مغلوب میگردید و بجهنم روید (چون روز بدر آمد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بکفار مکه گفت

«انّ اللّه غالبکم و حاشرکم الی جهنم»

خداوند خبر داده که بشما غلبه خواهد کرد و حشر شما بسوی جهنم است.

بقول دیگر مقصود یهودیانند- کلبی گفته از ابو صالح از عبد اللّه بن عباس که چون رسول صـلّی اللّه علیه و آله روز بدر بر یهودیان غالب گردید گفتند بخدا اینکه پیغمبر

صفحه : ۵۲

امی است که تورات بما وعـده داده و ما صـفت و نعت او را در تورات خوانـده‌ایم و رایهٔ او منصور است و مردود نیست و خواسـتند باو ایمان آورند گفتند صبر کنیم تا دفعه دیگر بنگریم اگر دست او باشد ایمان آریم چون روز احد اصـحاب را نکبتی رسـید شـک آوردنـد و گفتنـد اینکه مرد آن نیست که ما گمان کردیم و ایمان نیاوردنـد. و بین آنان و رسول عهدی بود تا مدتی پیش از انقضاء مدت آنعهد را شکسـتند- کعب اشرف با شصت سوار بمکه آمد بنزد ابو سفیان و با او عهد بستند که یهودیان را جمع کنند و بروند بمدینه و با رسول جنگ کنند، حضرت رسول در بازار بنی قنیقاع گفت

یا معشر الیهود احذروا من اللّه مثل ما انزل بقریش یوم البدر»

از خدا بترسید که بر شما نکبتی فرود آید مثل آنچه روز بدر بقومش وارد آمد تا آخر. [ابو الفتوح] و اقوال دیگری نیز در شأن نزول آیه گفته شده مختصر کردیم.

خلاصه از اینکه آیات چنین برمیآیـد که حق تعالی بمردم خاطر نشان میکنـد که مال و اولاد کافرین که باو دل بسته‌اند و خود را از حق تعالی بی‌نیاز میدانند هرگز آنها را از خدا بی‌نیاز نخواهد گردانید و آنها آتشگیرانه جهنمند.

و اینکه کفـار شـباهت دارنـد بـآل فرعون و بـآن کافرین که پیش از آنها بودنـد مثل آل ثمود و قوم لوط و دیگران که آیات حقه را انکار کردند که ما آنها را بعذاب سخت گرفتیم.

پس از تهدید کافرین بعذاب آیه متعرض حال مشرکین و کفار شده و برسولش خبر میدهد و امر میکند که باین کافرین بگو بزودی شما مغلوب گردیده و جمیعا وارد جهنم میگردید و جهنم بد جایگاهی است برای شما.

قَد کـانَ لَکُم آیَهٌ فِی فِئَتَینِ التَقَتـا فِئَهٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ أُخری کافِرَهٌ یَرَونَهُم مِثلَیهِم رَأیَ العَینِ «قَد کانَ لَکُم آیَهٌ» بقولی خطاب بیهود است و بقولی بقریش و بقولی خطاب بمؤمنین است که آنها را یادآور میشود که برای شما آیتی و نشانه‌ئی

صفحه : ۵۳

نمایانـدیم و مفسـرین گفته‌اند «فی فئتین» استیناف است بر تقدیر «منهم» و آیه بیان حال آن دو گروه کرده- یعنی آن دو گروهی که در جنگ مقابل هم گردیدنـد «منهم» یعنی بعضـی از آنها یک گروه از آنها لشـگر اسـلام بودنـد که در راه خـدا جنگ میکردنـد و گویند آنها سـیصد و سیزده نفر بودند- از آنها هفتاد و هفت نفر مهاجر و دویست و سی شش نفر از انصار «وَ أُخری کافِرَهٌ» و گروه دیگر از کفار و آنان لشگر ابو جهل بودند و شماره آنها نهصد و پنجاه نفر بود «یَرَونَهُم مِثلَیهِم» مؤمنین لشگر کفار را بچشم خود دو برابر میدیدند با اینکه لشگر کفار سه برابر لشگر اسلام بودند.

در منهـج گفته اینکه دو برابر میدیدنـد برای اینکه بود که خـدای تعالی بمؤمنین وعـده داده بود که مؤمنین را بر کافرین که دو برابر آنهاینـد غالب گردانـد قال اللّه تعالی «مِائَهٌ صابِرَهٌ یَغلِبُوا مِائَتَینِ» و چون مؤمنین کافرین را دو برابر خود دیدند بوعده الهی مستظهر و

بنصرت و غلبه خود متیقن گردیدند و ثابت قدم شدند و بر آنها غالب گردیدند. و بقولی ضمیر «یرون» راجع بکفار است یعنی مؤمنین کافرین را دو برابر خود میدیدند در صورتی که آنها سه برابر مؤمنین بودند، و اینکه پس از آن بود که حق تعالی مؤمنین را در نظر کفار کم نشان داد آنجا که گفت «وَ یُقَلِّلُکُم فِی أَعیُنِهِم» خدای تعالی عدد مؤمنین را در نظر کفار کم نمایاند تا اینکه کفار جرأت کنند و داخل جنگ گردند و چون داخل جنگ شدند مؤمنین را دو برابر خود دیدند و از شدت خوف مغلوب و منکوب گردیدند و اینکه از علامات واضحه و معجزات بینه حضرت خاتمیت صلوات اللّه علیه و آله بود و گفته و مؤید اینکه قول قرائت اول «تَرَونَهُم» بخطاب است که ناقع قرائت کرده و عبد اللّه بن مسعود روایت کرده که در ابتداء امر که لشگر کفار در نظر ما درآمدند ما گمان کردیم آنان ششصد و بیست و شش نفرند دو برابر ما و پس از آن هر بار که در آنها نگاه میکردیم کمتر از مرتبه اول مینمود تا اینکه گمان کردیم آنها کمتر از ما میباشند یکی میگفت هفتاد نفرند دیگری میگفت

صفحه : ۵۴

صد نفرند- وقتی جنگ تمام شد ما از اسیران پرسیدیم شما چند نفر بودید گفتند هزار مرد. [پایان] وَ اللّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصرِهِ مَن یَشاءُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبرَةً لِأُولِی الأَبصارِ شاید آیه اشاره باشد به اینکه که هر کس را خدا بخواهد او را در یاری و کمک کردن بدین حق موفق میکند و او را مظفر و منصور میگرداند و همانا در اینکه واقعه جنگ بدر با قلّت مؤمنین و کثرت کافرین با مجهز بودن آنان در مهمان جنگی و نیز نشان دادن عده کثیر را بقلیل و قلیل را بکثیر و غالب گردانیدن قلیل را بر کثیر، و صاحبان عقل بایستی در اینکه گونه امور تامل کنند و عبرت گیرند و بدانند دست خدا روی دستها است و اینکه را نیز باید بدانند واقعه جنگ بدر یکی از بزرگترین معجزات رسول و نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله بشمار میرود که در اوائل اسلام بمسلمانها نشان داد.

زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنِینَ آیه یادآوری میکند که برای مردم تزیین و آراسته گردیده دوستی شهوات نفسانی از زنان و پسران و باقی امور طبیعی از «القَناطِیرِ المُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الفِضَّةِ وَ الخَیلِ المُسَوَّمَةِ وَ الأَنعامِ وَ الحَرثِ» قنطار بمعنی مال بسیار است بعضی گفته‌اند هزار مثقال طلا است و بقول دیگر هشتاد هزار مثقال نقره در عدد قنطار اختلاف است همین قدر معلوم است که مال بسیار است.

«وَ الخَیلِ المُسَوَّمَةِ» مسوّمهٔ مأخوذ از سمو بمعنی علامت است و بقولی اسم اسب چرانده است و بقولی آنها اسبهائی هستند که آنها را برای جنگ مهیا گردانیده‌اند و بقول دیگر مسومه اسبهای نیکو را گویند.

و افراد بشر منهمک و فرو رفته در شهواتند و پیروی نمودن خواهشهای نفسشان را دوست دارند قوله تعالی «أَحبَبتُ حُبَّ الخَیرِ».

و در اینکه فاعل اینکه تزیین کیست بقولی حق تعالی است که فاعل همه چیزها است و برای امتحان که چه کسی مجاهده با نفس میکند و بر خلاف میول قوای

صفحه : ۵۵

شهوانی که مخالف مقام بندگی است عمل مینماید قوله تعالی در سوره کهف آیه ۷ «إِنّا جَعَلنا ما عَلَی الأَرضِ زِینَةً لَها لِنَبلُوَهُم أَیُّهُم أَحسَنُ عَمَلًا» و چه کسی موافقت نفس نموده و خارج از حکم الهی گردیده.

و اینکه بعضی تزیین را نسبت بشیطان داده‌اند نظر به اینکه است که آیه در مقام ذم است و شیطان کار و عملش اغوا کردن است و خودش شالوده فساد است اینکه است که موجبات شهوات نفسانی را در نظر انسان آراسته میگرداند. و از جبائی نقل میکنند که گفته رحمان مزین چیزهای نیکو است و شیطان مزین چیزهای قبیح است.

و از بعضی از مفسرین است که اینکه آیه و آیه بعد بمنزله بیان و شرحی است که نسبت بآیه «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن تُغنِیَ عَنهُم أَموالُهُم

وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَیئاً» گفته شده زیرا اینکه آیه چنین مینماید که کافرین معتقد بودند که مال و اولاد آنها را از خدا بی‌نیاز ساخته دیگر ندانسته‌اند که فاعل مطلق خدا است و تزیین دهنده شهوات برای زندگانی دنیا است و غرض اصلی از زندگانی دنیا سعادت اخروی است. [پایان] آری آنچه منشأ حب و دوستی انسان میشود بمال و اولاد و باقی عناوین برای ارضاء قوای شهوت و غضب و حب حیات است و معلوم است حیات بستگی دارد باعمال شهوات و تزیین آن در نظر انسان برای بقاء و حیات او است و البته تزیین و آراسته‌گی در نظر انسان از حکمت تامه الهی ناشی گردیده که انسان برای بقاء و تعمیر عالم دنیا اینکه عناوین در نظرش جلوه کند و آنرا برای خود و دیگران تأمین گرداند، اگر حب نفس و بقاء و شهوات نبود چگونه آدمی محتاج بمال و باقی عناوین مثل اولاد و حب جاه و برتری از دیگران و غیر اینها میشد و اگر جز اینکه بود چگونه امور دنیا تعمیر میگردید و چگونه اولاد نوزاد بمشقتهای گوناگون پدر و مادر بحد رشد میرسید.

خلاصه اینکه گفته شده حب شهوات را شیطان در نظر انسان زینت داده

صفحه : ۵۶

و او را مایل بمحبت دنیا گردانیده درست بنظر نمیآید، چگونه توان گفت شیطان فاعل و ایجاد کننده تزیین است، فقط عمل شیطان تحریک است نه ایجاد و آن ملعون بالقاء در نفس محرک انسان است در کارهای قبیح نه تزیین دهنده فاعل مطلق خدا است و بس و تزیین دنیا در نظر آدمی آنهم از روی حکمت است زیرا که حقیقت انسان و استکمال او موقوف بر اینکه است که پا در اینکه عالم طبیعت گذارد که حیات دنیا یکی از مراحل سیر انسانی بسوی کمال بشمار میرود و همان طوری که معلوم است حیات دنیوی یعنی پای گذاردن در اینکه عالم طبیعت و استکمال بآن موقوف و محتاج است بقوای طبیعی مثل شهوت و غضب و آنچه مقدمه آنست و تزیین آنها برای اینکه است که مایل بآن گردد و ما یحتاج خود را بدست آورد تا اینکه مدتی حیاتش ادامه پیدا نماید و اینکه منزل دانی را بپایان رساند و از اینجا بما فوق آن سفر نماید.

اینکه است که در آیه بآنچه لازمه حیات دنیا است از دوستی مردها نسبت بزنها از روی غریزه جنسی و ارضاء قوه شهوانی تناسلی و حکمت آن بقاء نوع انسانی است و محبت پدر و مادر نسبت باولاد برای اینکه متکفل رشد او بشوند و چنین است محبت مال که آنهم بکوشش و عمل و زحمت بدست آوردن و نگاه داشتن برای تمدن جامعه و رفع احتیاج بشر است و نیز برای آمیزش کردن افراد بشر و بهم کمک نمودن و احتیاج پیدا نمودن هر یک بدیگری و بهم کمک دادن برای بدست آوردن مال و نیز پیدا نمودن منابع و معدنهائیکه در زمین تعبیه شده و بدست آوردن آنها خود یکی از اسرار خلقت و از بدایع صنع پروردگار عالم بشمار میرود که در انسان حس کنجکاوی گذاشته که ببعضی از نعمتهای الهی متمتع گردد، و نیز از خیل المسومهٔ محبت بسواری و نگاهداری نوع حیوانات علف خوار خود حکمتی دارد که اگر احتیاج انسان بچنین حیواناتی از انعام نبود چون اینکه حیوانات نوعا محتاج بکفالت انسانند وقتی انسان برای حب نفس و انتفاع و احتیاج بآنها مواظب حال آنها نمیشد شاید نسل انواع چهار پایان

صفحه : ۵۷

باقی نمیماند، و نیز حکمت حب انسان بزراعت و حرث خیلی واضح است که اصلا بقاء بلکه وجود انسان بسته بخوراک و پوشاک است و تمام اینها برای انتفاع انسان است.

خلاصه تزیین اینکه امور در نظر انسان از حکمت تامه سرمدیه الهیه تراوش نموده و همین طوری که حق تعالی ایجاد کننده انسان است با شهوات او اموریکه سبب حیات و بقای او است در نظرش زینت داده و اینکه خود لطف و رحمتی است از طرف فیاض متعال.

و اينكه آيه نظير قولى تعالى كه در سوره كهف آيه ۷ فرموده (إِنّا جَعَلنا ما عَلَى الأرضِ زِينَةً لَها لِنَبلُوَهُم أَيُّهُم أَحسَنُ عَمَلًا) يعنى همانا ما قرار داديم آنچه در زمين است زينت زمين براى اينكه آنها را (يعنى اولاد آدم را) بيازمائيم كه كدام يك عملشان نيكوتر است، اينكه است كه در آخر آيه فرموده:

ذلِكَ مَتاعُ الحَياةِ الدُّنيا وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ پروردگار رحمن ببشر يادآورى ميكند و گويا فرموده‌اى بشر بدان اينكه نعمتهائى كه بتو عنايت نموديم آنها را در نظر تو جلوه داديم اينها يك متاع اندكى است كه براى براى انتفاع حيات دنيوى بتو عطا نموديم كه در حيات دنيا از آنها بهره‌مند گردى و خود را بزيور علم و عمل بيارائى تا اينكه بازگشت تو بسراى باقى و ملاقات رحمت پروردگارت بنيكوتر وجهى باشد نه اينكه مشغول زخارف دنيوى شوى و دل باين عاريت سرا ببندى و مقصود اصلى پروردگارت را و آن حكمتى كه براى آن آفريده شده‌ئى كه استكمال تو است و آن سرمايه عمرت را كه بتوانى بآن حيات جاودانى تهيه كنى و نعمت هميشگى يابى در اثر پيروى شهوات برايگان از دست بدهى و موقع بازگشت با دست خالى و حسرت زده با بار گناه بسراى باقى رهسپار گردى و آنچه را كه از متاع دنيا و حظوظات نفسانى كه دل بوى بسته بودى از كفت رفته و با دست تهى ناله برآرى و التماس كنى كه يك روز ديگر مرا بدنيا برگردانيد تا اينكه تدارك ما فات نمايم از تو پذيرفته نخواهد گرديد.

صفحه : ۵۸

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۱۵ تا ۲۲]

اشاره

قُل أَ أُنَبِّئُكُم بِخَيرٍ مِن ذلِكُم لِلَّذِينَ اتَّقَوا عِندَ رَبِّهِم جَنّاتٌ تَجرِى مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِالعِبادِ (۱۵) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النّارِ (۱۶) الصّابِرِينَ وَ الصّادِقِينَ وَ القانِتِينَ وَ المُنفِقِينَ وَ المُستَغفِرِينَ بِالأَسحارِ (۱۷) شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ وَ المَلائِكَةُ وَ أُولُوا العِلمِ قائِماً بِالقِسطِ لا إِلهَ إِلّا هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۱۸) إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ وَ مَا اختَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ بَغياً بَينَهُم وَ مَن يَكفُر بِآياتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الحِسابِ (۱۹)

فَإِن حَاجُّوكَ فَقُل أَسلَمتُ وَجهِيَ لِلّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُل لِلَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ وَ الأُمِّيِّينَ أَ أَسلَمتُم فَإِن أَسلَمُوا فَقَدِ اهتَدَوا وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنَّما عَلَيكَ البَلاغُ وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِالعِبادِ (۲۰) إِنَّ الَّذِينَ يَكفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ يَقتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيرِ حَقٍّ وَ يَقتُلُونَ الَّذِينَ يَأمُرُونَ بِالقِسطِ مِنَ النّاسِ فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِيمٍ (۲۱) أُولئِكَ الَّذِينَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِينَ (۲۲)

صفحه : ۵۹

[ترجمه]

اى محمّد بگو آيا ميخواهيد شما را آگاه گردانم ببهتر از اينها (كه محبوب شما است) بر آنكسانيكه متقى و پرهيزكارى پيشه كرده‌اند نزد پروردگارشان بهشتهائى است كه از زير آن نهرها جريان دارد و براى آنها است زنهاى پاكيزه و خوشنودى خداوند (از همه آنها بهتر خواهد بود) و خدا ببندگان خود بينا است [۱۵]

همان كسانيكه ميگويند پروردگارا ما ايمان آورديم پس گناه ما را بيامرز و عذاب آتش را از ما باز دار [۱۶]

(آنان صبر کنندگان و راست گویان و فرمان برداران و انفاق کنندگان و طلب آمرزش کنندگان در سحرهایند (۱۷)
خدا گواهی میدهد که الهی نیست مگر او و فرشتگان و صاحبان علم نیز بر یکتائی او ثابت و گواهند که الهی نیست مگر او که توانا و درستکار است [۱۸]
همانا دین ثابت و پسندیده نزد خدا دین اسلام است و آنهائیکه کتاب بآنها عطا گردیده شده اختلاف نکردند مگر پس از آنکه بحقانیت قرآن عالم شدند از روی طغیان و دشمنی بین آنها و کسیکه بآیات خدا کافر شود همانا خدا بسرعت حساب کننده است [۱۹]
پس اگر (اینکه کافرین) با تو (در دین) محاجه کردند بگو خود و پیروانم را تسلیم امر خدا کرده‌ام و ای رسول بآنهائیکه کتاب داده شده و آنهائیکه امّی میباشند بگو آیا اسلام آورید اگر اسلام آورند حقیقهٔ هدایت می‌یابند و اگر سرپیچی کنند و اعراض نمایند همانا وظیفه تو تبلیغ است و خدا ببندگان خود بینا است [۲۰]
همانا کسانی که بآیات خدا کفر میورزند و پیمبران را بناحق میکشند و کسانی را از مردم میکشند که بعدالت امر میکنند آنها را مژده ده بعذاب دردناک [۲۱]
آنهایند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه گردیده و برای آنها یار و یاوری نخواهد بود [۲۲].

صفحه : ۶۰

(توضیح آیات)

قُل أ أُنَبِّئُکُم بِخَیرٍ مِن ذلِکُم لِلَّذِینَ اتَّقَوا عِندَ رَبِّهِم جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ پس از آنکه ذات متعال در آیات بالا مؤمنین را خاطر نشان میکند که مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی هرگز کافرین را از عذاب خدا بی‌نیاز نمیگرداند چنانچه آل فرعون و آن کفاریکه پیش از آنها بودند مثل قوم عاد و ثمود که در اثر کفر و تکذیب آیات الهی خداوند آنان را بسبب گناهانشان بعذاب سخت گرفت- شاید آیه بعد برای تنبیه مؤمنین اشاره باین باشد که عذاب آل فرعون و دیگران منحصر بعذاب اخروی نبوده بلکه در همین عالم نیز آنان مبتلا- بغرق و عذاب گوناگون گردیدند همین طور کفار زمان رسول صلّی اللّه علیه و آله در همین عالم اثر کفرشان را فهمیدند و عذاب دنیا در هر جا که مصلحت در وقوعش ایجاب نماید نمونه‌ایست از عذاب آخرت و کفار آتش گیره جهنمند.
و یک نمونه کوچک آن قضیه جنگ بدر است که در اینکه آیات یادآوری نموده که کفار با مجهز بودن مهمات جنگی و کثرت مردان جنگجو و قلّت مسلمین و کمی وسائل از زاد و توشه و باقی اموریکه در جنگ لازم است که بدون آنها عادتا ظفر یافتن بر دشمن غیر میسّر است با اینکه حال خداوند در مظفر گردانیدن رسولش بآنان نشان میدهد که بدانند در جائیکه اراده حق تعالی بر امری تعلق نگرفته مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی کسی را از حق بی‌نیاز نمیگرداند و مال و اولاد و باقی عناوین دنیوی را که برای بشر زینت داده شد برای رفع احتیاج زندگانی دنیوی است و انسان خردمند نباید دل بآن ببندد و تمام همش را مصروف بر آن گرداند- نیکی و سعادت و کمال و پیروزی که حسن عاقبت منوط بآن است نزد خدا است که نتیجه حیات سعادت‌مندان و مؤمن با تقوی است.

صفحه : ۶۱

قُل أ أُنَبِّئُکُم الخ ظاهرا اینکه آیه برای بیان جمله (وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ المَآبِ) ذکر شده که بانسان خاطر نشان کند که حق تعالی مال و

اولاد و باقی عناوین دنیوی را در نظر او زینت داده که در حیات دنیا و رفع احتیاجات آسوده خاطر شوند و پس از آن در اصلاح نفس و روح و روان جدیت کنند و بحیات حقیقی سرمدی فائز گردند زیرا که حیات دنیا مقدمه حیات آخرت است تا آدمی از دغدغه طبیعت آرام نگردد اصلاح روح و روان و صفای قلب بر وی میسر نمیگردد اینکه است که در آخر آیه فرموده «ذلِکَ مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا» و در اینکه آیه برسولش خطاب نموده که باینها بگو آیا میخواهید شما را خبردار کنم بزینتی که بهتر از اینکه زینت دنیا است که برای مؤمن با تقوی نزد پروردگارش مهیا گردیده.

و در بیان زینتی که بهتر از زینت دنیا باشد بهشتهائی را معرفی نموده که از زیر درختها یا غرفه‌های آنها چشمه‌های آب علی الدوام چنانچه در آیات دیگر اشاره کرده جریان دارد و آن مؤمنین با تقوی خواهند بود و نیز یادآوری کرده که در آن بهشتها زنهای پاکیزه وجود دارند- ذکر ازواج مطهره با اینکه در بهشت که از رحمت الهی بروز و ظهور نموده همه طور نعمتی مهیا است، شاید برای اهمیت متاع دنیا باشد زیرا که نظر بغریزه جنسی انسان راجع بازدواج و جفت نیکو لذت بخش خیلی اهمیت میدهد.

وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالعِبادِ چون آیه در وصف مؤمنین با تقوی است و معلوم است که منتهای آرزوی مؤمن متقی رضایت و خشنودی حق تعالی است که نیکی حسن عاقبت منوط بهمان است که خدا از بنده راضی باشد و خداوند تعالی در سوره بینه آیه ۸ فرموده «رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ» خداوند از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی میباشند- معلوم است رضایت حق تعالی از بنده وقتی است که بنده کاملا با ایمان و تقوی و مطیع امر خدا و رسولان او باشد و رضایت بنده از خدا وقتی است که

صفحه : ۶۲

وی را پاداش نیکو دهد و دل و سریره او را پر از معرفت و محبت خودش یعنی خالقش گرداند که منتهای طلب و آرزوی مؤمن با تقوی همین است زیرا که بالاترین کرامتی که حق تعالی نسبت ببندگان خاص خود دارد اینکه است که بالقاء محبت و معرفت بخودش (یعنی پروردگار) او را گرامی دارد و از مقربین درگاهش بشمار آورد زیرا که بدون شناسائی بعضی از اوصاف الهی و عظمت سرمدی قلب مؤمن آرام نمیگیرد و انس برای او میسّر نمیشود و چنانچه جمله «رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ» مشعر بر آن است، علامت رضایت حق تعالی از بنده وقتی هویدا میگردد که بنده هم از خدا بدل و زبان راضی باشد و اظهار رضایت نماید و لو اینکه بانواع و اقسام بلاها و مصیبات دنیوی مبتلا گردد و اینکه از بالاترین فضائلی است که برای انسان کامل ممکن است میسر گردد «وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالعِبادِ» خداوند بحال بندگانش و بتمام حالات او از رضاء داشتن بر آنچه بر او تقدیر شده یا سخت آوردن بر آنچه خلاف میل او است بینا و آگاه است، و شاید اشاره باین باشد که خدا بینا و آگاهست بر آنچه بندگان صالح او از نعمتهای دنیوی و خیر او است باو عطا نماید یا از او باز دارد، و نیز میتوان اینکه معنی را از آیه «یا أَیَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ ارجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرضِیَّةً» سوره حجر آیه ۲۸ استفاده نمود.

در اینکه آیه خدای متعال بندگانی را که صاحب نفس مطمئنه‌اند گرامی داشته و آنها را بجوار رحمت خود میطلبد و بوی خطاب شفقت آمیز مینماید که ای کسیکه صاحب نفس مطمئنه گردیده‌ئی و سالهای سال در آرزوی قرب او گذرانیده‌ئی بر گرد بسوی پروردگارت در حالی که تو از او راضی و او هم از تو راضی است و کسیکه بگوش دل چنین سخنی را یا در حال مرگ یا نزد احضار در قیامت یا ایام حیاتش بنا بر اختلاف آراء از مولای خود بشنود چه حالی خواهد داشت آیا نزد او اینکه چنین کرامت بالاتر از درجات بهشتی و نعمتهای غیر متناهی دنیا و آخرت نیست.

صفحه : ۶۳

آری وقتی میتوانیم بخشنودی خدا و رضایت او پی ببریم که خود را امتحان کنیم که آیا اولا بنده مطیع هستیم یا نه و ثانیا آیا در

تمـام حالات از نعمت و بلا و سـختی و رفاه حال ما یکسان است یا در حال نعمت چنانچه بیشتر مؤمنین چنیننـد راضـی و خوشـنود و شاکرند و در حال بلا و سـختی و مصیبات نمیتوانند رضایت خود را نگاه دارند، اگر خیلی کوشش کنند بزبان نمیآورند لکن در دل ناراحت میباشند واقعا اینکه آزمایش بزرگی است که البته شخص صالح و شاکر و راضی از غیرش آزمایش میگردد.

الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النّارِ چنانچه ظاهر است آیه راجع بمتقین و پرهیزکاران است و بچنـد صـفت حسنه نیکوکاران را ستایش کرده و قول آنها را حکایت میکند و باین آیه و آیه بعد آنان را میستاید و معرفی مینماید:

۱- در مقـام مناجـات گوینـد پروردگـار ما، ما ایمان آوردیم ظاهرا غرض آنها نه خود سـتائی و نه منت گـذاردن است زیرا که شأن شخص با تقوی بالاتر از اینکه است که بخواهـد در مقابل مولای خود که خود را بنـده و فقیر الی اللّه میدانـد اظهار خودنمائی نماید بلکه در مقابـل عظمت و جلال خداونـدی پروردگار عالم ماننـد عبـد ذلیل و مرده بـدست غسال خودیت خود را فراموش مینمایـد و همه چیزها را ناچیز بنظر میآورد و نیز چگونه ممکن است در مقام اظهار ایمان باشد و حال آنکه میداند موفق شدن او بایمان چنانچه فرموده «بَلِ اللّهُ یَمُنُّ عَلَیکُم أَن هَداکُم لِلإِیمانِ» خود فضیلت دیگری است که پروردگـارش نصـیبش کرده و او منت بر وی دارد، هرگز بنـده صالـح پرهیزگار چنین فکری در قلبش خطور نمیکنـد که بخواهـد اظهار خودیت کنـد چه جای آنکه منت گـذارد بلکه همیشه بزبـان و قلب شـکرگزار و سپاس گـذار ولی نعمت خود میباشـد و از او طلب زیـادتی ایمـان و موفق گردیـدن بر عمل صالح مینمایـد و اینکه اظهـار که گوینـد پروردگـارا مـا ایمـان آوردیم برای اینکه است که نعمت ایمان که بآنها روزی کرده اظهار نمایند چنانچه در سوره

صفحه : ۶۴

الضحی آیه ۱۱ برسولش امر فرموده «وَ أَمّا بِنِعمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّث» و در اثر شکر گذاری نعمتش زیاد گردد.

و نیز پرهیزگاران میگوینـد پروردگارا ایمان آوردیم پس گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب آتش نگاه دار در واقع اینکه آیات که صفات متقین را بشمار آورده شاید برای ارشاد دیگران است که مؤمن متقی پرهیزکار بایستی همیشه روی دلش بسوی پروردگارش باشد و چنان خوف و خشیت مقام عظمت الهی بر قلبش مستولی گردیده که با اینکه متقی و پرهیزکار است و همیشه خائف و لرزان است میخواهد در پناه حق تعالی از عذاب جهنم محفوظ باشد.

الصّابِرِینَ وَ الصّادِقِینَ وَ القانِتِینَ وَ المُنفِقِینَ وَ المُستَغفِرِینَ بِالأَسحارِ در اینکه آیه پنج صفت و پنج فضیلت مخصوص پرهیزکاران و در باره آنان نام برده که باین پنج فضیلت در اینکه آیه و مناجاتی که در آیه پیش یادآوری کرده متقین شناخته گردند:

۱- الصـابرین، صـابر بطور اطلاـق شامل کسـی میگردد که در هر امر مکروهی که بوی اصابت نمود از مصیبات و ناملایمات دارای چنـان نفس قوی باشـد که خود را نبـازد و اختیار از دسـتش بیرون نرود و جزع و فزع ننمایـد و مثل کوه راسـخ در مقابل طوفان بلاء خود را محکم نگـاه دارد، اینکه مرتبه اول صبر است و اینکه صـفت جمیله اختصـاص بمتقین نـدارد بلکه یکی از علاـمت شـجاعت بشمار میرود.

مرتبه دوم که اختصـاص بمؤمن متقی دارد اینکه است که راجع بعبادات و طاعات و بنـدگی و عبودیت پایـدار باشـد و در عبادات و خیرات سـستی و تنبلی بخود راه ندهـد و اوامر مولا را بجان و دل بپـذیرد و بر طبقش عمل بنمایـد. مرتبه سوم صبر بر ترک معصـیت است و چنانچه گفته‌اند صبر بر ترک معصیت از تمام اقسام صبر بالاتر و فضیلت آن بیشتر است زیرا که جلوگیری از شهوات نفسانیه مخصوصا وقتی که قوای شهوانی بحرکت آمد و بفرض مانعی جلوگیر نشد در اینکه حال چیزیکه تواند جلو آنرا بگیرد فقط ایمان و تقوی است چون بر خلاف شهوات

صفحه : ۶۵

عمل کردن در موقع غلبه آن کار آسانی نیست، یک ایمان راسخ و نفس زکیه میخواهد که در اینکه موقع مؤمن بتواند خود را نگاه دارد اینکه است که صبر را در اینکه آیه یکی از اوصاف متقین بشمار آورده زیرا که بجز در پرتو ایمان و تقوی ممکن نیست کسی در تعداد و در زمره صابرین محسوب شود.

۲- «وَ الصّادِقِینَ» را بصابرین عطف داده یعنی دوم از خصوصیات پرهیزکاران اینست که آنها راستگویانند.

صدق بمعنای عرفی بر کسی صادق آید که در گفتار و کردار و عمل صادق باشد قولش هم مطابق واقع و هم مطابق عقیده وی انجام گیرد در سخنانش دلش با زبانش همراه باشد بر خلاف عقیده‌اش سخن نگوید اگر با کسی اظهار دوستی و رفاقت نمود مخصوصا با دوستان خدا ثابت قدم باشد، اگر با کسی وعده کرد بر خلاف وعده خود عمل ننماید و خلاف وعده نکند.

۳- «وَ القانِتِینَ» قنوت خضوع و اظهار کوچکی بنده است که در مقابل عظمت خداوندی مینماید یا بمعنی فرمان برداری امر خدا است در نهان و آشکارا و در اینکه آیه قنوت را سوم از خصوصیات متقین بشمار آورده زیرا مؤمن متقی کسی است که معرفت و محبت حق تعالی در جان و قلبش ریشه دوانیده و شاخه‌ئی از آن اطراف دل و جانش را فرا گرفته اینکه است که در همه حال خاضع و در فرمان برداری راسخ است.

۴- «وَ المُنفِقِینَ» را عطف بقانتین داده یعنی چهارم از اوصاف متقین انفاق کردن است که از راه حلال برای خشنودی و رضای حق تعالی بمستحقین انفاق میکند اگر چه در عرف انفاق در بخشش مال شایع است- لکن در معنی و حقیقت هر امر خیری را که خداوند بانسان کرامت نموده از مال و علم و شهرت و ریاست اگر بمردم مخصوصا بمؤمنین در مورد احتیاجشان بخشش کند شاید داخل منفقین فی سبیل اللّه گردد، در حدیثی آمده که هیچ روزی آفتاب نتابیده مگر اینکه در پهلوی آن دو فرشته باشد و گویند بار خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و هر

صفحه : ۶۶

بازدارنده‌ئی را مالش را در ورطه تلف انداز. [منهج الصادقین] ۵- «وَ المُستَغفِرِینَ بِالأَسحارِ» را عطف بمنفقین داده یعنی از جمله فضائل پرهیزکاران اینکه است که در سحرها که وقت مناجات با قاضی الحاجات است و موقع استجابت دعا است آنان از پروردگارشان طلب آمرزش مینمایند.

از تفسیر اهل بیت نقل میکنند که آیه در شأن علی علیه السّلام نازل گردیده اما الصابرین نظیر آن قوله تعالی (وَ الصّابِرِینَ فِی البَأساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِینَ البَأسِ) و اما الصادقین فنظیره قوله تعالی (وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدقِ وَ صَدَّقَ بِهِ) و اما القانتین فنظیره (أَمَّن هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیلِ ساجِداً وَ قائِماً) و اما المنفقین فنظیره (الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً) و اما المستغفرین فنظیره (کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیلِ ما یَهجَعُونَ وَ بِالأَسحارِ هُم یَستَغفِرُونَ).

از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده کسیکه در وقت سحر هفتاد مرتبه استغفر اللّه گوید از اهل اینکه آیه محسوب میگردد.

شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ وَ المَلائِکَةُ وَ أُولُوا العِلمِ قائِماً بِالقِسطِ لا إِلهَ إِلّا هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ شهادت مأخوذ از شهود است و شهود مشاهده و بعیان دیدن چیزی را گویند که در موقع شهادت بآن اقرار میکنند.

شاید شهادت دادن حق تعالی بر نفس خود که الهی و معبودی جز او نیست اشاره بتوحید ذات است که خداوند خودش شهادت میدهد و خبر میدهد خالق و آفریننده و مدبر عالم یکی است و مشرکین که با اله الهانی قائل میگردند که در تدبیر عالم یا در آفرینش شریک خدا باشند آنان در اشتباهند خودش بذاته گواه و دال بر ذات خود و وحدت و اوصاف جلال و جمال خود میباشد در دعا میخوانیم

(یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسهٔ مخلوقاته)
وَ المَلائِکَهُ وَ أُولُوا العِلمِ قائِماً بِالقِسطِ یعنی ملائکه ببزرگی و عظمت او شهادت میدهند و صاحبان دانش از پرتو

صفحه : ۶۷

دانش و علم و موهبتی که بآنها داده شده شهادت میدهند، بقسط یعنی بعدالت به اینکه که الهی نیست که مستحق پرستش باشد مگر آن خدای یکتا یعنی خود حضرت حق تعالی و تمام انواع و اقسام ملائکه و تمام علماء حقیقی شهادت میدهند بر وحدانیت اله عالم و بر عدالت و در قیامت در مرتبه عبودیت استوارند و کجی در آنها نیست.
العَزِیزُ الحَکِیمُ دو صفت از اوصاف کبریائی خود را تذکر میدهد اشاره به اینکه که آن الهی که متصف بالوهیت و وحدت است هم «عزیز» و غالب و مستولی بر تمام مخلوقات است و آنچه غیر او است در تحت قیومیت و احاطه علمیه وی است و هم «الحَکِیمُ» است که کلیه امور آفرینش را از روی حکمت و صلاح و درستی انجام میدهد در انجام امور عالم محتاج بشریک و معاون و کمک کار نیست، باراده ازلی خود میآفریند و بصفات ذاتیه خود موجودات را پرورش میدهد و هر کس را درخور خودش روزی میدهد و بکمال لایق باستعدادش میرساند.
بروایتی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود هر که اینکه آیه را ساعتی که در خواب میرود بخواند تا آخر و پس از آن بگوید
«و انا علی ذلک من الشاهدین رب العالمین»
خدای تعالی هفتاد هزار ملک بر وی گمارد تا روز قیامت بر او استغفار کنند.
و در روایت دیگر آیه را تا آخر بخواند و بعد بگوید
«و انا اشهد بما شهد اللّه و استودع اللّه هذه الشهادهٔ فهی لی عند اللّه ودیعهٔ»
روز قیامت اینکه خواننده را بیاورند و رب العالمین گوید
«ان لعبدی هذا عهدا و انا احق من وافی بالعهد ادخلوا عبدی الجنهٔ»
گوید اینکه بنده را با من عهدی است و کیست از من سزاوارتر بوفای عهد بنده من او را ببهشت فرود آرید.
إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ گفته‌اند جمله مستأنفه است که برای تأکید جمله اول آورده یعنی همانا دین پسندیده نزد خدا اسلام است نه ملت یهود و نصاری.

صفحه : ۶۸

اشاره به اینکه که دین پسندیده نزد حق تعالی همین دین اسلام است که آن دین پسندیده نزد حق تعالی دین انقیاد و تسلیم و عبودیت است «اسلام» مأخوذ از سلّم و انقیاد و استقامت در مقام بندگی است.
در سوره آل عمران آیه ۸۵ فرموده من به «وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنه» کسیکه تابع دینی گردد غیر از اسلام هرگز از وی پذیرفته نخواهد گردید یعنی اجر و پاداشی برای عمل وی نیست.
از تفسیر علی بن ابراهیم نقل میکنند که امیر المؤمنین علیه السّلام در بعضی از خطبه‌های خود فرمود
«لانسبن- الیوم الاسلام نسبهٔ لم ینسبه احد قبلی»
یعنی اسلام را نسبت میدهم بنسبتی که پیش از من احدی چنین نسبتی بآن نداده و آن اینکه است.
«الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو الیقین و الیقین هو التصدیق و التصدیق هو الاقرار و الاقرار هو العمل و العمل هو الاداء»
بعد از آن آنحضرت گفته مؤمن دینش را از ربّش میگیرد نه از رأیش و همانا ایمان مؤمن از عملش شناخته میشود و کفر کافر

بانکارش معلوم میگردد

«ایها النّاس دینکم حق»

و سیئه که در اینکه دین واقع گردد بهتر از حسنهٔی است که در غیر آن واقع شود.

مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای در توجیه آیه «شَهِدَ اللّه» چنین گفته معنی شهادت خدا بر یکتائی خویش اینکه است که هر کس معنی الهیت را فهم کند بیقین داند که الهیت و وحدت و یگانگی ذاتی او است چه آنکه حقیقت او کل وجود و هستی صرف است و اینکه معنی را ثانی و دو تائی محال، زیرا ثانی نیستی است پس در حقیقت معنی الهیت خود بزرگترین شاهد و دلیل یکتائی او است، مشرکین چون بمعنی الهیت پی نبردند که کل وجود و وجود کل است او را در حدود ماهیات ممکنه تصور کرده و بر او شریك فرض نمودند و البته هر ممکن را مثل و مانند ممکنی است، اما واجب متعال که برتر از حدود ممکنات است حقیقتش یگانه

صفحه : ۶۹

و وجود مطلق و هستی صرف شبیه و نظیر او معدوم و ثانی او ممتنع است.

[پایان] [بین دانشمندان در توجیه «أُولُوا العِلمِ» اختلاف است] ۱- بقولی آنها پیمبرانند که بر اینکه گواهی میدهند. ۲- إبن کیسان گفته صحابه رسولند از مهاجر و انصار. ۳- مقاتل گفته احبار اهل کتابند آنهائیکه ایمان آوردند چون عبد اللّه سلام و غیر او. ۴- سدی و کلبی گفته‌اند علماء مؤمنانند ۵- در تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که اولوا العلم علی امیر المؤمنین است بیان قوله تعالی «وَ مَن عِندَهُ عِلمُ الكِتابِ» اگر علمای اهل اسلام یا علمای اهل کتاب یا مهاجر و انصار و صحابه باشند و آیه محتمل و شامل ایشان باشد علی علیه السّلام اولیتر و از صحابه بالاتر و رئیس و رأس ایشان است و اگر از اهل بیت گوئی او اول و پیشوای ایشان است و اگر از علمای ایمان گوئی او مقدم ایشان است و اگر احبار اهل کتاب گوئی او بکتاب ایشان از ایشان عالم‌تر است زیرا که بروایتی خودش فرموده

«و اللّه لو ثنیت لی الوسادهٔ حکمت بین اهل التوریهٔ بتوراتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل القرآن بقرآنهم حتی یزهو کل الکتاب من هذه الکتب و یقول یا رب ان علیا قد قضا بقضائک

حدیث طویل» و اینکه آیه در عطف آن بر فرشتگان مانند آن آیه است که خدای تعالی فرموده «فَإِنَّ اللّهَ هُوَ مَولاهُ وَ جِبرِيلُ وَ صالِحُ المُؤمِنِينَ» و اینکه خدای تعالی علما را بر فرشتگان عطف داده نظر ببزرگی قدر و منزلت ایشان است و آن عالمی است که خدای تعالی را باسماء حسنی و صفات علیا بشناسد و علمای اعلام اسلامند و چراغهای زمینند و امان اهل او جابر انصاری از رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرموده ساعتی که عالم تکیه کند بر فراش خود و در علمش نظر کند بهتر است از عبادت هفتاد سال که عامی عبادت کند.

صفحه : ۷۰

انس بن مالك از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرموده علم بیاموزید زیرا که تعلمش حسنه و درسش تسبیح و بحث آن جهاد و تعلیمش بکسی که نمیداند صدقه است و تذکرش بکسی که نمیداند قربت است

لانه معالم الحلال و الحرام

تا آخر حدیث که مفصل است. [ابو الفتوح رازی] وَ مَا اختَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ إِلّا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ العِلمُ [سخنان مفسرین که اهل کتاب کیانند] ۱- بعضی گفتند مقصود از کتاب تورات است و اهل آن یهودیانند که در آن اختلاف کردند. [ربیع] ۲- محمّد بن جعفر گفته مقصود انجیل است و اهل آن نصاری هستند.

جبائی گفته جنس است یعنی آنهائی را که قبلا بآنان کتاب داده شده از تورات و انجیل.

ربیع گفته وقتی نزدیک موت موسی علیه السّلام رسید هفتاد حبر از دانشمندان بنی اسرائیل را طلبید و تورات را بآنها سپرد و یوشع بن نون را بر ایشان خلیفه گردانید چون دو سه قرن بگذشت فرزندان آنها با هم نزاع کردند و خونها ریختند و اینکه پس از آن بود که علم تورات و بیان احکام آن بر آنها آمده بود.

بَغیاً بَینَهُم وَ مَن یَکفُر بِآیاتِ اللّهِ آیه اخبار باین است که اهل کتاب یهودیان باشند یا نصاری یا هر دو را شامل میگردد زیرا که من موصوله «مَن یَکفُر» عموم دارد و ظاهرا تمام آیات الهی از تورات و انجیل و قرآن را نیز شامل میگردد و آنان پس از آنکه عالم گردیدند بحقانیت کتابشان که از طرف پروردگارشان برای هدایت آنها فرود آمده طغیان کردند و فساد آنان نبود مگر از راه ظلم و فساد و طلب شهرت و ریاست که نسبت بهم و بآیات الهی ظلم و تعدی و طغیان نمودند.

و کسانیکه بآیات خدا کافر گردند و آیات را بغیر وجهش تأویل و تفسیر نمایند یا اصلا انکار کنند که از جانب خدا است یا طور دیگر نسبت بآیات خدا

صفحه : ۷۱

فَإِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ جحود کنند.

چنین مردمانی بزودی در مورد حساب واقع میگردند.

آیه تهدید است که بدانید اهل کتاب آنهائی که پس از آنکه حق بر آنها ثابت شد و عالم شدند بحقانیت قرآن و انکار کردند بزودی خداوند بحساب آنها سرعت مینماید، شاید اشاره باین باشد که بآنها مهلت نمیدهد که در قیامت بحسابشان رسیدگی نمایند بلکه پیش از آن بعذابهای کذایی قیامت بکیفر اعمالشان میرسند.

فَإِن حَاجُّوکَ فَقُل أَسلَمتُ وَجهِیَ لِلّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ پس از آنکه حق تعالی در آیات بالا- بیان ایمان و اسلام را بمیان آورد خطاب برسولش مینماید و باو دستور میدهد که وقتی اهل کتاب که چنانچه مفسرین گفته‌اند شاید مقصود نصارای نجران بودند که با حضرتش در امر عیسی علیه السّلام نزاع و مجادله میکردند، و شاید مقصود یهودیان یا تمام علمای اهل کتاب باشند و باطلاقش شامل میگردد هر کس که در توحید و دین با تو محاجه و نزاع کند بگو من وجه خود را یعنی نفس و قلب و آن روح و روان و سریره خود را تفویض بحق تعالی نمودم و همه اعضاء و جوارح خود را تسلیم امر پروردگارم گردانیدم و بهیچ وجه کسی را در بندگی و فرمان برداری با او شریک نمینمایم و نیز مؤمنین آنهائیکه تابع منند «وَ مَنِ اتَّبَعَنِ» عطف بر یاء متکلم است یعنی من و آنهائیکه ایمان آوردند چنینند که بتمام وجه خود را تسلیم حق تعالی گردانیده و مطیع امر مولاء شده‌اند و بکلی از شک و ریب پاک گردیده‌اند و ایمان حقیقی و خلوص در قلبشان جای گزین گردیده اشاره به اینکه که ایمان حقیقی همین است.

وَ قُل لِلَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ وَ الأُمِّیِّینَ أَ أَسلَمتُم فَإِن أَسلَمُوا فَقَدِ اهتَدَوا آیه باز خطاب برسولش نموده که باهل کتاب بگو و نیز از آنهائیکه امّی و درس نخوانده‌اند سؤال کن آیا شما اسلام آوردید.

صفحه : ۷۲

شاید مقصود از سؤال که آیا شما اسلام آورده‌اید چنین باشد که باید بدانید اسلام حقیقی و ایمان فقط بگفتن شهادتین نیست مؤمن حقیقی و مسلمان واقعی کسی میباشد که بوجه خود یعنی بحقیقت و سریره رو بحق آرد و مطیع امر پروردگارش گردد.

آیه مشعر بر اینکه است که همزه «أَ أَسلَمتُم» استفهام انکاری است یعنی اعمال و افعالتان نشان میدهد که شما اسلام نیاوردید فقط لقلقه زبان است و برای نفع دنیوی از حفظ جان و مال بدست آوردن منافع مالی یا غیر اینها اظهار اسلام کرده‌اید.

فَإِن أَسلَمُوا فَقَدِ اهتَدَوا وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنَّما عَلَيكَ البَلاغُ وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِالعِبادِ خطاب باهل کتاب از یهودیان و نصاری از علماء آنها و عوام آنها کرده که اگر شما ایمان آورید حقیقهٔ هدایت یافته‌اید و رستگار شده‌اید و بنفع خودتان تمام میشود که سعادت و کمال و رستگاری در اثر اسلام و ایمان نصیب شما خواهد گردید و اگر از حق و اسلام اعراض نمائید آنهم بضرر خودتان تمام خواهد شد و اینکه جحودان و کفار که از اسلام و قرآن اعراض میکنند باید بدانند که اعراض آنان ضرری و منقصتی بر تو که رسول ما میباشی نمیرسد فقط وظیفه تو تبلیغ است و اینکه باید رسالات ما را بآنها برسانی وظیفه دیگری نداری و خدا بینا و بر عمل بندگانش آگاهست.

إِنَّ الَّذِينَ يَكفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ يَقتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيرِ حَقٍّ الخ بقولی مقصود از آیات قرآنست و بقول دیگر حجتهای روشن و برهان صادق جلی بر وحدانیت و فردانیت حق تعالی که از قبل آفاقی و انفسی آیات تکوینی آفاقی و تشریعی قرآنی هویدا است آنهائیکه با اینکه ظهور آیات کافر شدند و انکار الوهیت و وحدت اله عالم را کردند و باضافه پیمبران را بناحق کشتند و نیز بقتل رسانیدند آنهائی را که از روی حقیقت مردم را امر بعدل و درستکاری مینمودند چنین مردمانی را مژده ده بعذاب دردناک.

صفحه : ۷۳

در صورتی که هر یک از اینکه چند عمل که کفار مرتکب میگردیدند عذاب سخت را ایجاب میکند چه خواهد بود در شدت عذاب کسیکه هم بآیات خدا کافر گردد و انکار کند و هم پیمبری از پیمبران را بکشد یا مصلحی را که امر بعدل میکند زجر نماید مسلما عذابش مضاعف میگردد.

بعضی از مفسرین گفته ابو عبیده جراح گفت یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از اینکه مردمان در قیامت عذاب چه کسی سخت‌تر است رسول [ص] جواب داد «من قتل نبیا» کسیکه پیمبری بکشد یا کسیکه کسی را بکشد که امر بمعروف یا نهی از منکر میکند و همین آیه را خواند پس از آن گفت ای ابا عبیده بنی اسرائیل چهل و سه پیمبر را بیکساعت از اول روز کشتند پس صد و دوازده مرد از نیک مردان و عابدین بنی اسرائیل برخواستند که بآنها امر بمعروف و نهی از منکر نمایند آن صد و دوازده مرد را در آخر روز کشتند، مفسرین گفته‌اند اینکه ملوک بنی اسرائیل بودند از آن یهودیان که پس از موسی [ع] برخواستند و اینکه آیه در باره آنان نازل گردید. [کشف الاسرار] أُولئِكَ الَّذِينَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِينَ چنین مردمانی که اینکه طور عمل مینمایند اگر اعمال زشت خوبی هم کرده باشند حبط میگردد و سبب هلاکت آنها میشود هم در دنیا که بشومی اعمال زشت خود پابند و هلاک میگردند و هم در آخرت که بعذاب سخت گرفتار خواهند گردید و از عذاب نجات دهنده‌ئی نمی‌یابند، با اینکه دنیا جای مهلت است و جای مجازات آخرت است لکن شومی اعمال ظالمین طوری است که در دنیا نیز آثار مهلکی از آن پدیدار میگردد مثل اینکه سلاطین جور بر آنها مسلط میگردند یا در دنیا ببدنامی ظالم و مفسد شناخته میگردند یا غیر اینها از آفات دنیا که البته بظالم و ستمکار وارد خواهد گردید.

صفحه : ۷۴

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۲۳ تا ۳۰]

اشاره

أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الكِتابِ يُدعَونَ إِلى كِتابِ اللّهِ لِيَحكُمَ بَينَهُم ثُمَّ يَتَوَلّى فَرِيقٌ مِنهُم وَ هُم مُعرِضُونَ (۲۳) ذلِكَ بِأَنَّهُم

قالُوا لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُوداتٍ وَ غَرَّهُم فِی دِینِهِم ما کانُوا یَفتَرُونَ (۲۴) فَکَیفَ إِذا جَمَعناهُم لِیَومٍ لا رَیبَ فِیهِ وَ وُفِّیَت کُلُّ نَفسٍ ما کَسَبَت وَ هُم لا یُظلَمُونَ (۲۵) قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ المُلکِ تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ وَ تَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بِیَدِکَ الخَیرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۲۶) تُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ وَ تُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ تُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ وَ تَرزُقُ مَن تَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ (۲۷)

لا یَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ وَ مَن یَفعَل ذلِکَ فَلَیسَ مِنَ اللّهِ فِی شَیءٍ إِلّا أَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقاةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ (۲۸) قُل إِن تُخفُوا ما فِی صُدُورِکُم أَو تُبدُوهُ یَعلَمهُ اللّهُ وَ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۲۹) یَومَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً وَ ما عَمِلَت مِن سُوءٍ تَوَدُّ لَو أَنَّ بَینَها وَ بَینَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ (۳۰)

صفحه : ۷۵

[ترجمه]

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله آیا ندیدی آنهائی را که از کتاب بهره‌ئی داشتند چون خوانده شوند بسوی کتاب خدا که بین آنها حکم کند پس جماعتی از آنها روی میگردانند در حالیکه اعراض کننده‌اند [۲۳]

باین سبب مطیع امر خدا نمیشوند که گفتند هرگز آتش بما اصابت نمیکند مگر روزهائی شمرده شده (یعنی اندک) و آنها را در دینشان مغرور گردانید آنچه را که دروغ می‌بستند [۲۴]

پس چگونه خواهد بود حال آنها وقتی که جمع آوریم آنانرا برای روزی که در آن شکی نیست و بر هر نفس جزای تمام داده میشود آنچه را که عمل کرده در حالیکه بآنها ستم نمیشود [۲۵]

بگو ای خدائی که مالک و صاحب مملکتی تو بهر کس خواهی ملک و سلطنت می‌بخشی و از هر کس خواهی ملک را میگیری و هر کس را خواهی عزیز و غالب میگردانی و هر کس را خواهی ذلیل میگردانی تمام خوبیها بدست تو است و تو بر هر چیز توانائی [۲۶]

شب را در روز پنهان سازی و روز را در شب ناپدید میگردانی و زنده را از مرده بیرون آری و مرده را از زنده بیرون آری و بهر کس خواهی بغیر حساب روزی میدهی [۲۷]

نباید مؤمنین کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود گیرند و کسیکه چنین کند از طرف خدا بر وی فضیلتی نیست مگر اینکه از شر کافرین بترسد (و تقیه کند) و خدا شما را از عذاب خود میترساند و بازگشت امور بدست خدا است [۲۸]

ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله) بگو اگر آنچه را که در قلب خود دارید پنهان کنید یا ظاهر گردانید خدا میداند و میداند آنچه را که در آسمانها است و آنچه در زمین است و خدا بر هر چیزی توانا است [۲۹]

روز که هر کسی آنچه عمل خوب کرده نزد خود حاضر می‌بیند و آنچه عمل بد کرده دوست دارد که بین او و عمل بدش بسیار دور باشد و خدا از خودش شما را میترساند و او رءوف و مهربان است بهمه بندگانش [۳۰]

صفحه : ۷۶

(توضیح آیات)

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یُدعَونَ إِلی کِتابِ اللّهِ لِیَحکُمَ بَینَهُم آیه خطاب برسولش نموده که ای رسول صلّی اللّه علیه و آله آیا ندیدی یعنی دیدی آنهائی را که پاره‌ئی از کتاب بآنها داده شده (ظاهرا مقصود از کتاب تورات باشد و نصیبا شاید بعضی از تورات مراد باشد زیرا که گفته‌اند یهودیها کتاب تورات را تحریف کردند و بعضی از آن در دست آنها مانده) که بآنان گفته میشد بیائید بسوی کتاب خدا (تورات) که بین شما حکم کند.

ثُمَّ یَتَوَلّی فَرِیقٌ مِنهُم وَ هُم مُعرِضُونَ آنها پشت میکنند در حالیکه از حکم خدا اعراض کرده‌اند، از بعضی از تفاسیر نقل شده که شأن نزول آیه اینکه بود که روزی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله جماعتی از یهود را باسلام دعوت مینمود نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمّد [ص] در حضور علمای دین خود با تو مناظره میکنم حضرت رسول [ص] فرمود آن صحیفه تورات که مشتمل بر وصف من است بیاورید و در اینکه محکمه آنرا حکم سازم آنها از اینکه قول اباء کردند و آیات تورات را حاضر نکردند اینکه بود که خدای تعالی فرموده اینها را میخوانند بکتاب تورات که بین آنها حکم نماید.

بعضی دیگر گفته‌اند روزی حضرت رسالت [ص] در مدارس اهل کتاب رفت نعیم بن عمرو و حارث بن زید گفتند ای محمّد [ص] تو بر چه مذهب و بر چه دینی میباشی گفت من بر دین ابراهیم گفتند ابراهیم یهودی بود فرمود کتاب تورات را بیاورید تا میان ما و شما حکم کند حق تعالی خبر داده که ایشان را بتورات میخوانند و جماعتی از آنها که رؤسای آنانند از حق اعراض کنندگانند.

[منهج الصادقین] در مجمع در توجیه آیه گفته (لِیَحکُمَ بَینَهُم) سه قول احتمال داده شده:

صفحه : ۷۷

۱- یعنی «لِیَحکُمَ بَینَهُم» در نبوت محمّد (ص) [ابی مسلم و جماعتی] ۲- «لِیَحکُمَ بَینَهُم» در امر ابراهیم و اینکه دین او اسلام است.

۳- «لِیَحکُمَ بَینَهُم» در امر رجم و حکم آن، و از إبن عباس روایت شده که گفته مردی و زنی از اهل خیبر زنا کردند و آنها بین جماعت یهود صاحب شرافت بودند و در کتاب آنها حکم رجم داشتند و اهلشان برای شرافتشان از رجم کراهت داشتند و امید داشتند که نزد رسول (ص) در امر آنها رخصت باشد و مطلب را نزد رسول اللّه (ص) آوردند حضرت حکم برجم نمود، نعمان بن اوفی و نجر بن عمر گفتند یا محمّد (ص) حکم رجم بر آنها صادر کردی و در کتاب آنها رجم نیست رسول اللّه (ص) گفت تورات بین من و شما است گفتند بر ما انصاف کن حضرت فرمود چه کسی از شما عالم‌تر است بتورات گفتند مردی است اعور که در فدك منزل دارد بنام إبن صوریا پس فرستادند او را آوردند و او آمد مدینه و جبرئیل وصف او را بر رسول اللّه بیان کرده بود وقتی آمد رسول (ص) فرمود توئی إبن صوریا گفت آری حضرت گفت تو عالم‌ترین یهودیان میباشی گفت اینکه طور گمان میکنند، رسول (ص) توراتیکه در آن رجم بود طلبید وقتی إبن صوریا بآیه رجم رسید دستش را روی آن گذاشت و باقی آنرا خواند إبن سلام گفت یا رسول اللّه اینکه مرد از آیه تجاوز کرد و برخواست و دست إبن صوریا را از آیه بلند کرد و بر رسول اللّه و بر یهودیان قرائت کرد که محصن و محصنه هرگاه زنا کردند و ببینه ثابت کردید حکم آنها رجم است و هر گاه زن آبستن باشد پس از وضع حمل باید او را رجم کنند پس رسول اللّه حکم رجم را بر یهودیان ثابت گردانید و از اینکه حکم یهودیان بر رسول صلّی اللّه علیه و آله غضب کردند اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید. [پایان] ثُمَّ یَتَوَلّی فَرِیقٌ مِنهُم وَ هُم مُعرِضُونَ بنابراین قول وقتی رسول [ص] از تورات خودشان حکم رجم را بر زناکار ثابت گردانید جماعتی از آنها از داعی حق و متابعت تورات اعراض کردند و جحود

صفحه : ۷۸

نمودند و بخود مغرور شدند و گفتند:

قالُوا لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُوداتٍ بقولی گفتند فقط خدا بقدر همان روزهای معدوده و آن چهل روز بوده که بنی اسرائیل عبادت گوساله کردند ما را عذاب میکند، و بقولی گفتند فقط روزهای اندکی خداوند ما را عذاب میکند.

وَ غَرَّهُم فِی دِینِهِم ما کانُوا یَفتَرُونَ و یهودیها بطوری بخود و دینشان مغرور گردیدند که قرآن از آنان حکایت کرده که میگفتند «نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ» ما پسران خدا و دوستان او میباشیم اینکه بود که نفسشان آنها را مغرور گردانید و زیر بار حکم رسول نمیرفتند آری همین غرور است که هر کسی بهمان دین و رویه و عملی که در دست دارد مینازد و شیطان و نفس آنرا در نظرش میآراید و نمیگذارد آدمی در فکر اصلاح نفس و صحت و فساد رویه‌اش برآید و همین خود پسندی و غرور و کبر است که آدمی را بچاه خود سری نگاه میدارد و نمیگذارد قدمی بجاده تکامل پیش برود چنانچه همین کبر و خود پسندی بود که شیطان را از مقام رفیعش پرتاب نمود و وی را از پست‌ترین موجودات گردانید و بخاک مذلت انداخت انسان مغرور تابع شیطان گردیده بطوریکه بعضی با اینکه میدانند رویه و عملشان صحیح نیست بسا تعصب دینی یا قومی یا جهات دیگر چنان آنها را فریب داده که دانسته و فهمیده بر خلاف حق حکم و عمل میکنند و چنانچه معلوم است اینکه عیب که از تمام عیوب بدتر و اگر بر خلاف حق باشد عذابش از هر گناهی صعب‌تر است در میان علماء که خود را علمای شریعت میدانند آنهائیکه غرضشان از تحصیل علم شهرت و پیشوائی عوام و جهات مادی است بیشتر شیوع دارد که هرگاه مطلب حقی که مخالف عقاید عموم باشد بر آنها ثابت گردید برای اینکه عوام از آنها نرنجند و لطمه بعوام‌فریبی آنها وارد نیاید هیچ اظهار نمیکنند و راضی میشوند که عوام بیچاره در جهل بمانند که مبادا باظهار کلمه حق

صفحه : ۷۹

لطمه‌ئی بانتفاع آنها وارد گردد (پناه میبریم بخدا از شر نفس اماره و شیطان) قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ المُلکِ تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ وَ تَنزِعُ المُلکَ مِمَّن تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بِیَدِکَ الخَیرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، خلاصه آیه چنانچه گفته‌اند و شأن نزولش نیز مشعر بر آنست در ردّ گفتار یهودیان و استهزاء منافقین نازل گردیده که بدانند عزت و ذلت بدست حق تعالی است هر کس را خواهد عزیز میگرداند و هر که را خواست ذلیل میکند و اینکه را بایستی مؤمنین بدانند عزت و ذلت حقیقی در درجات و درکات آخرت است، عزیز واقعی کسی است که در قیامت در درجات ابرار و محل قرب ایزد متعال واقع گردد و ذلیل کسی است که از رحمت حق تعالی دور و در درکات جحیم واقع گردد.

مفسرین از جعفر بن محمّد از آبائش از نبی صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده‌اند که گفته وقتی خدا اراده کرد که فاتحهٔ الکتاب و آیهٔ الکرسی و قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ المُلکِ تا قوله بغیر حساب را نازل گرداند آنرا بعرش معلق گردانید و بین آنها و خدا حجابی نبود و گفتند یا رب همانا ما را هبوط میدهی بدار گناه و بسوی کسیکه تو را بغضب میآورد و ما معلقیم بمحل قدس، خدای تعالی گفت هیچ بنده‌ئی نباشد که هر روز در عقب فریضه اینکه آیه را بخواند مگر اینکه او را در حظیره قدس جای دهم بر آنچه باشد و هر روزی هفتاد مرتبه بچشم مرحمتم او را نگاه کنم و هر روز هفتاد حاجتش را روا کنم و کنیهٔ آن مغفرت و آمرزش است و او را از هر دشمنی در پناه گیرم و او را بر دشمن نصرت دهم و او را از بهشت هیچ مانعی نباشد مگر مرگ یعنی وقتی مرد داخل بهشت میگردد.

از معاذ جبل روایت شده که گفت روزی از روزهای آدینه خواستم برای نماز آدینه بمسجد رسول [ص] روم مرد یهودی را بر من دینی بود و او در راه من نشسته بود تا از من مطالبه کند یکی دو بار بیرون آمدم و هر بار برای احتراز از او بازگشتم تا نماز آدینه از من فوت شد چون رسول [ص] مرا دید گفت ای معاذ چرا برای نماز آدینه نیامدی گفتم یا رسول اللّه [ص] سبب چنین بود

صفحه : ۸۰

فرمود ای معاذ خواهی تو را چیزی بیاموزم که اگر چندان که زمین کنجد تو را وام باشد خدای عز و جل از تو قضاء کند گفتم آری یا رسول اللّه (ص) گفت بگو «قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ المُلکِ»، الی قوله: «بِغَیرِ حِسابٍ» آنگاه بگو

« یا رحمن الدنیا و الاخرهٔ و رحیمهما تعطی من تشاء منهما و تمنع من تشاء منهما فاقض عنی دینی»

معاذ گفته من اینکه آیه را یاد گرفتم و میخواندم.

[توجیه مفسرین در شأن نزول آیه] ۱- قتاده گفته سبب نزول آیه اینکه بود که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از خدا خواست که ملک فارس را بامت او دهد خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

۲- عبد اللّه عباس و انس مالک گفتند چون رسول فتح مکه کرد بامت وعده ملک فارس و روم داد منافقین و یهودیان گفتند محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مکه و مدینه را بس نیست که تمنای ملک فارس و روم میکند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد عبد اللّه بن عمر و عمرو بن عوف از پدرش از جدش روایت کرده که عام احزاب رسول [ص] باشاره سلمان فرمان داد که دور مدینه را خندق کنند و هر چهل ذرع آنرا بده مرد از صحابه داد سلمان گاهی نزدیک مهاجر میرفت و گاه نزد انصار و گاه بر اوس و گاه بر خزرج و ایشان را نشاط میداد و تحریص میکرد مهاجر گفتند سلمان از ما است، انصار گفتند سلمان از ما است و همچنین اوس و خزرج تا بین آنها نزاع واقع گردید و میخواستند با هم جنگ کنند خبر برسول [ص] رسید حضرت رسول نزد آنها آمد و فرمود شما بر چه نزاع میکنید گفتند اختلاف ما در سلمان است هر یک میگوئیم سلمان از ما است حضرت فرمود اینکه چه دعوی است که در سلمان میکنید سلمان از ما اهل بیت است.

عمرو بن عوف گفته من و سلمان و حذیفهٔ بن یمان و نعمان بن مقرن مزنی با شش انصاری در فاصله چهل گز کار میکردیم و مشغول بودیم سنگی پدید آمد بزرگ و سخت که آهنها در آن کار نمیکرد ما بسلمان گفتیم رسول [ص] را خبر بده تا چه فرماید رها کنیم یا از خط بگذریم و ما روا نداریم که از خطی که رسول [ص]

صفحه : ۸۱

کشیده تعدی کنیم سلمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را از حکایت سنگ خبر داد حضرت برخواست و نزدیک خندق آمد و آن سنگ را نگریست آنگاه کلنک را از دست سلمان گرفت و داخل خندق گردید و یک کلنگ بر سنگ زد سنگ شکافته گردید و دو ثلث آن شکسته شد و نوری از آن پدید گردید که همه مدینه روشن گردید پنداشتی چراغی است در خانه، رسول تکبیر گفت تکبیر فتح و مسلمانها تکبیر گفتند آنگاه ضربتی دیگر زد و دو ثلث دیگر سنگ شکافت حضرت تکبیر گفت و مسلمانها تکبیر گفتند و بزدن سوم تمام سنگ شکافت و نوری هویدا گردید، رسول [ص] تکبیر سلمان گفت یا رسول اللّه (صلّی اللّه علیه و آله) امروز ما عجائبی دیدیم که تا حال ندیده بودیم حضرت فرمود چون ضربت اول زدم و نوری هویدا گردید قصرهای خسرو و مدائن کسری را بمن نمودند گویا آنها را خانه‌های سگ پنداشتی و جبرئیل بمن خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند آنگاه که ضربت دوم را زدم آن نور که دیدی پیدا شد آنجا قصرهای قیصر از زمین روم هویدا شد پنداشتی خانه‌های سگان است و جبرئیل بمن خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند، آنگاه ضربت سوم را زدم نور پیدا شد در آنجا قصرهای صنعا را نمودند گویا خانه‌های سگان است جبرئیل مرا خبر داد که امت من بر آن ظفر یابند، مسلمانان باین بشارت شادمان شدند و گفتند الحمد للّه که خدای تعالی پس از خطر بما وعده ظفر داد.

منافقین گفتند چقدر کار شما عجیب است از ترس خندق میکنید و از شهر نتوانید بیرون روید و اینکه چنین آرزوهای باطل میکنید اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه «قُلِ اللّهُمَّ» تا آخر را فرستاد که بدانند مالک الملک خدا است بهر که خواهد و هر چه خواهد

میدهد تا اینکه تعجب نکنند که اینکه عده قلیل امت چگونه آرزوی ملک روم و فارس و یمن را میکنند. [پایان]

صفحه : ۸۲

تُولِجُ اللَّیلَ فِی النَّهارِ وَ تُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیلِ و لوج بمعنی دخول چیزی در چیز دیگری است و چنانچه مفسرین گفته‌اند و لوج شب در روز و ولوج روز در شب عبارت از همان اختلاف محسوسی است که در مدت سال بین شب و روز پدیدار است گاهی مثل زمستان بتدریج قطعه از روز داخل شب میگردد و شب دراز میشود و روزها کوتاه و بعکس مثل تابستان قطعه‌ئی از شب بتدریج داخل روز میگردد و روزها بلند و شبها کوتاه میگردد و اینها تمام در امکنه شمالی است لکن در امکنه جنوبی قضیه بعکس است یعنی هنگامی که در بلاد شمالی روزها بلند است در بلادهای جنوبی روزها کوتاه و شبها بلند است و نیز موقعیکه در بلادهای جنوبی روزها کوتاه است در بلادهای شمالی روزها بلند است پس خداوند علی الدوام شبها را در روز داخل می گرداند و روزها را در شبها، و اینکه گفته‌اند در خط استواء و همچنین در قطب جنوب و شمال روز و شب مساوی است اینکه هم درست نیست زیرا مساوی بودن شب و روز در دو نقطه شمال و جنوب در حس اینکه طور می‌نماید لکن در واقع در آنجا نیز کمی تفاوت می کند وَ تُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ تُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- بقولی حیوانرا از نطفه مرده بیرون آورد و نطفه را از حیوان زنده.

۲- مرغ از تخم مرده پدید آید و تخم از مرغ زنده بیرون آید. ۳- درخت و خوشه از دانه برآید و دانه از خوشه ۴- حسن بصری گفته مؤمن از کافر پدید آید و کافر از مؤمن و گفته مؤمن زنده دل است و کافر مرده دل قوله تعالی (أ وَ مَن کانَ مَیتاً فَأَحیَیناهُ وَ جَعَلنا لَهُ نُوراً یَمشِی بِهِ فِی النّاسِ کَمَن مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیسَ بِخارِجٍ مِنها)«۱».

---

(۱) آیا کسیکه مرده (جهل و گمراهی باشد) و ما او را زنده گردانیدیم و بوی روشنی علم دادیم که بین مردم راه میرود مثل کسی ماند که در ظلمات جهل و گمراهی بسر برد.

صفحه : ۸۳

۵- بقول دیگر معنی آیه اینکه است که پاک از پلید بیرون آید و پلید از پاک، حکمت از دل کافر بیرون آید و در آن قرار نمیگیرد و سفسطه در زبان عارف قرار نمیگیرد.

و توجیهات دیگری نیز در آیه از مفسرین نقل شده لکن معلوم و واضح است که مقصود از اینکه آیه و آیه بالا بیان عموم قدرت و استیلاء و مالکیت و حکمت و نفوذ علم و حکمت خداوندی و ذات متعال است که آنکسی که مالك عالم ملك و عالم ملکوت است هر طور تصرفی که اراده ازلی و فیض سرمدی او بخواهد در ملك خود انجام میدهد و مانع و رادعی برای جلوگیری نفوذ و حکم او و تدبیر او در مملکتش وجود ندارد «لا مانع لفیضه و لا رادّ لقضائه».

وَ تَرزُقُ مَن تَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ آنکسیکه متصرف در امور عالم و خالق و مدبر نظام مخلوقات است شب را بروز میآورد و روز را بشب و هر یك را در دیگر ولوج داده و داخل میگرداند و بیك تدبیر و نظام حیرت بخشی امور عالم را منظم میگرداند و اضداد را با هم مرتبط گردانیده تاریکی را در روشنائی و روشنائی را در تاریکی داخل میگرداند و نیز مرده را از زنده و زنده را از مرده بیرون میآورد تا اینکه باین ترتیب امور عالم را بنیکوتر وجهی و صحیح‌تر اسلوبی برقرار گرداند و هر یك از موجودات را در خور خودش بطور لایق بمرتبه و احتیاجاتش روزی او را در دسترس وی میگذارد.

و هر گاه مشیتش اقتضاء نماید و هر کس را بخواهد البته از روی حکمت و نظام خلقت و آفرینش نه جزافی زیرا که حق تعالی از

کار عبث منزّه و مبراء است و نيز نسبت او بتمام موجودات يكسانست او را بغير حساب روزى ميدهد، روزى انسان چنانچه معلوم است منحصر بخوراک و پوشاک بلكه بجاه و مال و عناوين جسمانى نيست بالاترين روزى آدمى فضائل روحانى است از علم و حكمت و معرفت بمقام كبريائى و هدايت يافتن بطريق مستقيم كه سر انجام آن قرب بجوار

صفحه : ۸۴

رب العالمين است و غرض اصلى و علت غائى از وجود بشر و تشكيلاتى كه براى پيدايش و حيات او بدست قادر متعال انجام گرفته اينكه است كه وى را از عالم ما فوق الطبيعه در عالم طبيعت فرود آرند و در طريق سير نور وى استكمال يافته بكمال لايق روحانى برسد و در جوار رحمت ايزد متعال متمكن و ارجمند گردد چنين كسى است كه مبدء متعال وعده داده كه او را روزى ميدهد بغير حساب چنانچه راجع بشهداء راه حق تعالى فرموده «بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقُون» گمان نكنيد كسانى كه در راه خدا كشته شدند اينها مرده‌گانند بلكه اينها زنده و نزد پروردگارشان روزى دارند، معلوم است روزى آنها كرامات و افاضاتى است كه پى در پى از مبدئشان بآنها ميرسد و بفيوضات جسمانى و روحانى هر دو محظوظ ميگردند.

لا يَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الكافِرِينَ أَولِياءَ مِن دُونِ المُؤمِنِينَ آيه مؤمنين را نهى مينمايد كه نبايد كافرين را بغير مؤمنين دوستان خود بگيرند، اشاره به اينكه كه سزاوار نيست مؤمن پاک سيرت كه قلب او مملو از نور محبت الهى گرديده با كافر سياه دل كه دشمن خدا و رسول و مؤمنين ميباشد طرح دوستى اندازد بلكه براى مؤمن سزاوار است كه با مؤمن كه هم زى او است دوستى و رفاقت نمايد: و شايد يكى از حكمت‌هاى نهى از دوستى و رفاقت با كفار آن آثار قهرى و طبيعى است كه از قبل مراوده و مجالست با مردمان پليد در اشخاص صالح و پاكدل پديد ميگردد و هرگز كافر دوست حقيقى مؤمن نخواهد شد اگر هم اظهار دوستى كند از روى نفاق است نه حقيقت.

از عبد اللّه عباس روايت شده كه جمعى از انصار با گروهى از كفار چون عمرو بن حجاج و سلام بن ابى حقيق كه يهودى بودند طرح دوستى افكندند و با آنها عقد موالات و برادرى در بين آوردند و هر قدر عبد اللّه جبير ايشان را منع ميكرد فائده نمى‌بخشيد حق تعالى اينكه آيه را فرستاد و مؤمنين را از دوستى با آنها نهى فرمود.

صفحه : ۸۵

و بقولى شايد مقصود نهى از اينكه باشد كه آنها را اعانت نكنيد يعنى كافرين را يارى نكنيد.

وَ مَن يَفعَل ذلِكَ فَلَيسَ مِنَ اللّهِ فِي شَيءٍ إِلّا أَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقاةً الخ در مجمع البيان در توجيه آيه چنين گفته چون خداى سبحانه بيان كرد كه خودش مالک دنيا و آخرت است و قادر بر اعزاز و اذلال است و مؤمنين از موالات كسيكه نه نزد آنها عزتى است و نه ذلتى است از دشمنهاى او (بى‌نيازند) تا اينكه (مؤمنين) رغبت بنمايند در آنچه نزد او است و نزد دوستان او از مؤمنين است غير از دشمنهاى او از كافرين پس گفت «لا يَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الكافِرِينَ أَولِياءَ) سزاوار نيست كه مؤمنين كفار را دوستان خود بگيرند براى تقويت آنها و بآنها پناه گيرند و بآنها اظهار محبت و دوستى نمايند چنانچه در مواردى از قرآن فرموده قوله تعالى «لا تَجِدُ قَوماً يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ يُوادُّونَ مَن حَادَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ الخ» و قوله» «لا تَتَّخِذُوا اليَهُودَ وَ النَّصارى أَولِياءَ لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّى وَ عَدُوَّكُم أَولِياءَ» و قوله «مِن دُونِ المُؤمِنِينَ» يعنى واجب است دوستى انداختن با مؤمنين و اينكه نهى است از دوستى انداختن مؤمنين با كفار و معاونت و كمک كردن بآنها، و بقولى نهى از ملاحظه نمودن كفار است. [إبن عباس] و اولياء جمع والى و آن كسى را گويند كه ولايت كند امر كسى را كه رضايت داشته باشد بفعل آنكسى كه متقوم و ياور او باشد و آن معنى بدو وجه جريان پيدا ميكند يكى معين (بيارى كردن) و ديگر معان قوله تعالى «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» يعنى خدا مؤمنين را اعانت ميكند به اينكه كه آنها را ظفر و

نصرت میدهد و گفته شده «المؤمن ولی اللّه» یعنی مؤمن از خدا اعانت میجوید به اینکه که او را یاری نماید.
«وَ مَن یَفعَل ذلِکَ» یعنی کسیکه چنین کرد که کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود گرفت «فَلَیسَ مِنَ اللّهِ فِی شَیءٍ» یعنی چنین کسی از اولیاء خدا نیست و خدا از وی بری است، و بقولی در چیزی از ولایت و دوستی خدا داخل

صفحه : ۸۶

نیست، و بقولی از دین خدا چیزی در وی نیست پس از آن استثناء کرده «إِلّا أَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقاةً» یعنی مگر اینکه کفار غالب باشند و مؤمنین مغلوب و در اینکه صورت مؤمن بترسد از اینکه موافقت خود را ظاهر نگرداند و با آنان بنیکی معاشرت ننماید پس در چنین موقعی جایز است که بظاهر و زبان با آنها اظهار دوستی کند و تقیهٔ با آنها مدارا نماید برای اینکه از خود دفع ضرر نماید بدون اینکه معتقد بر جواز باشد.
و اینکه آیه دلالت دارد که تقیه در دین موقع خوف بر نفس جایز است و اصحاب ما (یعنی جماعت امامیه) گفته‌اند در تمام احوال هر گاه ضرورت ایجاب نمود جایز است اظهار دوستی آنها بزبان و تقیه با آنها مدارا نمودن برای باز داشتن خود را از ضرر آنها بلکه در بعض اوقات برای اصلاح و لطف آنها واجب میگردد.
تا آنجا که گفته «وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفسَهُ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ» یعنی از خدا بترسید و حذر کنید از عذاب او از اینکه کافرین را بر باقی معاصی دوستان خود بگیرید. و ذکر نفس در آیه برای محقق گردیدن اضافه است مثل اینکه گفته میشود از شیر حذر کنید از صولت و قوت و پاره کردن او نه از عین او و جسم او.
«وَ إِلَی اللّهِ المَصِیرُ» یعنی مرجع و بازگشت همه امور بسوی خدا است و بقولی بازگشت امور بسوی حکمت او است. [پایان] قُل إِن تُخفُوا ما فِی صُدُورِکُم أَو تُبدُوهُ یَعلَمهُ اللّهُ الخ خطاب برسول [ص] کرده که بمؤمنین بگو اگر آنچه در سینه‌های شما است پنهان گردانید یا ظاهر نمائید خدا عالم بآنست.
ظاهرا اینکه مطلب راجع بآیه بالا است و اشاره به اینکه که بایستی مؤمنین بدانند و آگاه باشند که آنچه در سینه‌های خود از دوستی و مودّتیکه با کفار داشتند و در دل مخفی دارند یا در موقع لزوم ظاهر گردانند خداوند عالم بآنست زیرا که چیزی در آسمان و زمین از علم او مخفی نیست، و نیز باید بدانند که او بر هر

صفحه : ۸۷

چیز قادر و توانا است و آیه تهدید و وعید است که مؤمنین گمان نکنند که حق تعالی از نیات و اعمال سرّی آنان مطلع نیست.
از مقاتل روایت میکنند که چنین گفته اینکه آیه در باره حاطب بن ابی بلیعه نازل گردید با جماعتی از اصحاب رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که با کفار مکه اظهار دوستی میکردند وقتی حضرت رسول میخواست مکه رود حاطب نامه نوشت و بدست زنی داد که بمکه ببرد و خبر رفتن رسول را بدوستانش برساند خدای تعالی رسولش را خبردار کرد آنحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و زبیر را در عقب آنزن فرستاد نامه را گرفتند و بمکه آوردند و در سوره ممتحنه آیه ۱ شرح آن داده شده رجوع بآن جا شود و در شأن نزول آیه وجه دیگر نیز گفته شده.
یَومَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً آیه راجع بروز قیامت است و بمناسبت آیه بالا مؤمنین را خبر میدهد و تهدید مینماید که بدانید روز قیامت روزی است که آنچه از خوب و بد کرده‌اید نزد شما حاضر است گمان منمائید آنچه مخفیانه بر خلاف وظیفه‌ئی که دارید که باید با کفار طرح دوستی نیندازید و اسراری که بین مسلمین برای نصرت اسلام مخفی داشته‌اند فاش ننمائید و بر خلاف آن عمل کنید چنین عملی بنفع شما تمام میشود چنین نیست بلکه در قیامت اعمالتان حاضر و بنتیجه خواهید رسید.

خلاصه چنانچه از آیات و احادیث برمیآید چون عالم قیامت عالم جمع و عالم حقیقت است آنچه در اینکه عالم واقع گردد جوهر و حقیقت و اصل آن همانست که در عالم قیامت ظاهر و هویدا میگردد بلکه میتوان گفت آنچه در اینکه عالم واقع میگردد نمونه‌ایست که لب آن و جوهر و حقیقت و اصل آن و تمام آن همانست که در عالم قیامت ظاهر و هویدا میگردد.

و چون عالم قیامت عالم ثبات و قرار است کهنه گی و فنا و تغییر و حدوث در آن راه ندارد اینست که تمام اعمال و افعال و حرکاتیکه انسان در اینکه عالم کرده با نتایج و خصوصیات و آثاری که بر هر یک بایستی مترتب گردد نزد وی حاضر میگردد

صفحه : ۸۸

و اشاره بهمین مطلب دارد قوله تعالی «وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً«۱» اینکه است که در آنوقت چنانچه قرآن خبر میدهد انسان از روی تعجب گوید «یا وَیلَتَنا ما لِهذَا الکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها«۲» بلکه میتوان گفت صحیفه اعمال همان نفس آدمی است زیرا هر عمل و فعلی که از وی صادر میگردد اثری در نفس میگذارد تا آنکه کم کم بکثرت عمل ملکه نفسانی حاصل گردد چنانچه مشاهده مینمائیم وقتی عمل بحد عادت رسید خلق و ملکه نفسانی از وی تولید میگردد و ممکن است بکثرت عمل خلق دیگر و ملکه ثانوی از آن ناشی گردد و اگر کثرت اعمال و افعال بحدی ملکه نفسانی نمیرسید تعلیم و تمرین و تربیت بی محل و لغو و بی اثر بود و عقلاء بر آن اقدام نمینمودند علاوه بر اینکه هر کسی بوجدان خود میفهمد کارهائی که بر آن مداومت نموده و عادت نفسانی وی گردیده حالتی از آن که تعبیر بملکه میشود در نفسش پدیدار شده که زوال آن متعسر بلکه در بعض موارد محال بنظر میآید.

خلاصه قیامت که یکی از اسامی آن «یَومَ تُبلَی السَّرائِرُ» است آن روزی است که باطنها ظاهر میگردد و تمامی اعمال و افعال و عقائدی که هر فردی از بشر در ذهن خود پنهان گردانیده تماما ظاهر و هویدا گشته و بنتیجه میرسد و راجع باین مطلب اندازه‌ئی در کتاب معاد و آخرین سیر بشر ضبط شده رجوع بآن جا شود.

---

(۱) انسان در قیامت تمام اعمال خود را حاضر می‌بیند که گویا همانوقت مشغول عمل است.

(۲) ای وای بر ما چه بوده است اینکه نامه که کوچک و بزرگی فرو نگذارده مگر اینکه تمام آنرا شمرده و ضبط نموده.

صفحه : ۸۹

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۳۱ تا ۴۱]

اشاره

قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّهُ وَ یَغفِر لَکُم ذُنُوبَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۱) قُل أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الکافِرِینَ (۳۲) إِنَّ اللّهَ اصطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبراهِیمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلَی العالَمِینَ (۳۳) ذُرِّیَّةً بَعضُها مِن بَعضٍ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۳۴) إِذ قالَتِ امرَأَتُ عِمرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرتُ لَکَ ما فِی بَطنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّل مِنِّی إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (۳۵)
فَلَمّا وَضَعَتها قالَت رَبِّ إِنِّی وَضَعتُها أُنثی وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما وَضَعَت وَ لَیسَ الذَّکَرُ کَالأُنثی وَ إِنِّی سَمَّیتُها مَریَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ (۳۶) فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنبَتَها نَباتاً حَسَناً وَ کَفَّلَها زَکَرِیّا کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زَکَرِیَّا المِحرابَ وَجَدَ عِندَها رِزقاً قالَ یا مَریَمُ أَنّی لَکِ هذا قالَت هُوَ مِن عِندِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ (۳۷) هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَب لِی مِن

لَدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ (۳۸) فَنادَتهُ المَلائِكَةُ وَ هُوَ قائِمٌ يُصَلِّي فِي المِحرابِ أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحيي مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيًّا مِنَ الصّالِحِينَ (۳۹) قالَ رَبِّ أَنّي يَكُونُ لِي غُلامٌ وَ قَد بَلَغَنِيَ الكِبَرُ وَ امرَأَتِي عاقِرٌ قالَ كَذلِكَ اللّهُ يَفعَلُ ما يَشاءُ (۴۰)

قالَ رَبِّ اجعَل لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلّا تُكَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ أَيّامٍ إِلّا رَمزاً وَ اذكُر رَبَّكَ كَثِيراً وَ سَبِّح بِالعَشِيِّ وَ الإِبكارِ (۴۱)

صفحه : ۹۰

[ترجمه]

اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله بگو اگر خدا را دوست ميداريد مرا متابعت كنيد كه خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بيامرزد و خدا آمرزنده و مهربان است [۳۱]

بگو فرمان خدا و رسول را پيروى كنيد پس اگر از اطاعت آنها رو گردانيديد (و كافر شديد) همانا خدا كافرين را دوست نميدارد [۳۲]

بحقيقت خدا برگزيد آدم و نوح و آل ابراهيم و آل عمران را بر جهانيان فضيلت داد [۳۳]

فرزندانى ميباشند بعضى از آنها از بعض ديگر و خدا شنوا و دانا است [۳۴]

ياد كن وقتى كه زن عمران گفت پروردگار من براى تو نذر كردم فرزندى كه در شكم من است (براى خدمت تو) آزاد كنم پس از من قبول كن همانا تو شنوا و دانائى [۳۵]

پس وقتى كه وضع حمل كرد گفت پروردگار من «وَضَعتُها أُنثى» دختر زائيدم و مرد مثل زن نيست و من او را مريم ناميدم و من او و ذريه او را در پناه تو آوردم از شرّ شيطان رانده شده [۳۶]

پس پروردگار دعاى او را بنيكوئى پذيرفت و پرورش داد مريم را بتربيت نيكو و زكريا كفالت مريم را بعهده گرفت و هر وقت زكريا بر مريم در محراب وارد ميشد طعامى نزد او ميديد گفت اى مريم اينكه طعام از كجا است مريم گفت اينكه از نزد خدا آمده همانا خداوند بهر كس بخواهد روزى ميدهد بغير حساب و اندازه [۳۷]

در اينجا بود كه زكريا خداى خود را خواند گفت پروردگار من از جانب خود بمن فرزند پاكيزه‌ئى ببخش بحقيقت تو دعا را ميشنوى [۳۸]

و ملائكه او را ندا دادند در حاليكه او در محراب براى نماز ايستاده بود كه خدا تو را مژده ميدهد بيحيى

صفحه : ۹۱

كه تصديق كننده است بكلمه از خدا و او بزرگ و پارسا و پيمبرى است از نيكوكاران [۳۹]

زكريا گفت پروردگار من كجا ميشود براى من پسرى باشد در حاليكه مرا پيرى رسيده و زن من عقيم و نازا است ملائكه گفتند بدينگونه خدا ميكند آنچه را بخواهد [۴۰]

زكريا گفت پروردگار من براى من نشانه‌ئى قرار بده گفت نشانه اينكه است كه تو تا سه روز نتوانى بر مردم سخن گوئى مگر باشاره و بسيار پروردگارت را در صبح و شام تسبيح نما [۴۱]

.

صفحه : ۹۲

(توضیح آیات)

قُل إِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللّهُ وَ یَغفِر لَکُم ذُنُوبَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ ظاهرا چون کفار مخصوصا یهودیها مدّعی بودند که ما دوستان خدا و ابناء اللّه) پسران او میباشیم و خود را از مخصوصان محبین خدا بشمار میآوردند شاید نظر به اینکه که هر چیزی علائمی دارد که بآن شناخته میشود آیه اعتراض بآنها نموده که شمائی که ادعاء میکنید ما محبین و دوستان خدا میباشیم و نسبت نزدیکی باو داریم اگر شما در اینکه ادعاء صادقید بایستی مطیع امر خدا باشید.

چنانچه در جای خود ثابت شده محبت یک جاذبه عمومی است که محب را بمحبوب جذب مینماید و بهمین جاذبه عمومی است که تمام ذرات موجودات بهم مرتبط گردیده و اساس عالم روی همین پایه قرار گرفته اگر اینکه جاذبه نبود شیرازه موجودات از هم گسیخته میگردید و محبت بهر شیئی میل و رغبت باو است و هر چیزی که در ادراک آن لذت و راحت باشد محبوب و مطلوب است و بر عکس هر چیزی که در ادراک آن الم و نفرت پدید گردد منافی و مبغوض است پس اصل محبت ادراک چیزی است که ملایم با طبع مدرک باشد.

و محبت دو قسم است روحانی و جسمانی: روحانی اینکه است که آنچه محبوب دوست داشت محب هم همان را خواهان و در طلب آن روان است و از جمله علامت حصول آن در قلب که جایگاه حب و معدن صدق و ولایت ولاء است و حب بآن شناخته میشود و از آثارش بشمار میآید اینکه است که هر کس او را بهتر راهنمائی بسوی محبوبش نماید و از اوصاف و محسنات او بگوید و دل و جانش را که از آتش فراق محبوبش گداخته شده بکلمات شیرین جان بخشش خنک گرداند در پی او میرود و مطیع وی میگردد.

و چون دین اسلام دین توحید و طریق سیر الی اللّه میباشد اگر چه دین

صفحه : ۹۳

و شریعت تمام پیمبران همین بوده بلکه ارسال رسل و انزال کتب آسمانی بلکه غایت و فائده آفرینش عالم همین است که حق تعالی بوحدت و بساطت از قبل آثار جلال و جمال خداوندی شناخته شود لکن چنانچه برای صاحبان بصیرت واضح است کامل‌ترین ادیان در هدایت کردن خلق بسوی وحدت حق تعالی دین اسلام است و البته کسیکه چشم قلبش قدری باز شده باشد و واقعا طالب کمال حقیقی که از پرتو دین مبین اسلام و سلوک در آن بدست میآید میتواند راهی بسوی آن کمال حقیقی پیدا نموده البته کسیکه طالب چیزی باشد در طلب آن کوشش میکند تا بمراد برسد و اگر در طلب صادق باشد خدای جلیل راه رسیدن بآنرا برایش باز میگرداند اینکه است که بپیمبرش امر فرموده «قُل هـذِهِ سَبِیلِی أَدعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی وَ سُبحانَ اللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ المُشرِکِینَ» سوره یوسف آیه ۱۰۸.

ای پیغمبر بمردم بگو طریق من و پیروانم همین است که از روی بصیرت مردم را بسوی خداوند هدایت مینمایم و خدا را منزه و مبرا دانم از شریک و من از مشرکین نمیباشم.

بعضی از دانشمندان محبت بنده را نسبت بحق تعالی و محبت خدا را نسبت ببنده بمعنی حقیقی آن منکرند نظر به اینکه که محبت اقتضاء وصل میکند و واصل شدن مخلوق بخدا محال است اینکه است که در معنی قوله تعالی «وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ» که صریح در اینکه است که یکی از صفات و خصوصیات مؤمنین اینکه است که دوستی آنها نسبت بحق تعالی خیلی شدید است گویند مقصود از محبت خدا ببنده رضای او و کشف حجب از قلبشان است که در فرمان برداری در طرف تفریط واقع نگردند، و

محبت بنده بخدا طلب افاضه کردن ثواب و قبول طاعات آنها است و گفته‌اند تعبير از آن بمحبت استعاره است.
لکن چون محبت همان تعلق قلب است بطرف محبوب و چنانچه در جای خود مدلل گرديده اخلاص در دين وقتی بطور کامل محقق ميگردد که قلب انسانی

صفحه : ۹۴

بغير خداوند حتی بمقامات اخروی مثل درجات بهشتی يا خلاصی از جهنم چه جای امور نفسانی تعلق نداشته باشد بلکه تنها قلب و جانش متعلق بخدا باشد پس معلوم است که اخلاص در دين تنها با حب الهی صورت ميگيرد اگر مقصود از مخلصين طلب دوستی خدا و رسيدن بجوار قرب او نباشد و فرض اينکه دلش از حظوظات و آنچه غير از حق است خالی گشته و بمرتبه خلوص رسيده در اينکه صورت غايت عملش چيست برای چه قلبش از دنيا و آخرت بالتمام خالی گرديده و يک دله رو بمبدء خود آورد چيزی نميماند مگر حب الهی که آن جذّابه رحمت او است که بنده را بسوی رحمت خود کشانيده و در اينکه مورد چيز ديگری نخواهد بود، اگر آن چشم قلبی تو که آنرا بصيرت باطنی گويند باز گردد خواهی ديد چه اندازه ادراک آن قوی است و مدرک آن چه قدر لذيذ و مطلوب است و لذتی که از ادراک امر روحانی پديد ميگردد هيچ طرف مقايسه با محسوسات مادی نيست و بقدريکه روح بر محسوسات برتری دارد ادراک او نيز بر ادراکات جسمانی برتری دارد، محبت فرع معرفت است عديم المعرفة از اينکه لذت حقيقی محروم است.
آری چنين حبّی در دل بنده از طرف حب الهی که فرموده «يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَه» که آن از همان جذّابه حب الهی است سر چشمه گرفته که بنده خالص خود را بسوی خود نزديک ميگرداند و او را بسوی رحمت خود ميکشاند و البته همه مؤمنين ميدانند که وصول و واصل گرديدن بذات حق تعالی محال و غير واقع است، مؤمن نيز طالب امر محال نيست بلکه مقصودش نزديک شدن بجوار قرب احدی و ادراک معرفت حقيقی و شناسائی آثار بزرگواری او است که دل و جانش را فرا گرفته و آرزوی او تحصيل محبت پروردگار خودش و واقع گرديدن در سلک اولياء و دوستان او است و حب الهی باين معنی محقق و واقع است و هيچ مؤمن حقيقی دل و جانش از محبت الهی خالی نخواهد بود و نيز بدون آن خلوص عمل بحقيقت ميسر نخواهد گرديد اگر بنده‌ئی خدا را

صفحه : ۹۵

برای نعمتهائی که باو داده و ميدهد دوست دارد چنين کسی عملش خالص نخواهد گرديد زيرا که خدا را دوست داشته که از نعمتهای او محظوظ ميگردد.
آری اگر بنده خود را از جهت اينکه اثری است از فيض وجود مبدء و آفريننده‌اش دوست دارد و از همين جهت که اثر ضعيفی است از آثار رحمت او خود را بشناسد چنانچه معصوم فرموده
«من عرف نفسه فقد عرف ربّه»
چنين بنده دوست داشتن خودش دوست داشتن خدا است و شناختن خودش شناختن خدا است.
در بيان آيه در تفسير صافی چنين گفته در کافی و عياشی از حضرت صادق عليه السّلام چنين نقل ميکنند که فرموده‌اند آيا دين جز حب چيز ديگری است پس از آن اينکه آيه «قُل إِن كُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحبِبكُمُ اللّهُ» را تلاوت فرموده بعد از آن محقق کاشانی گفته من ميگويم محبت از عبد ميل نفس است بچيزی از کمالی که در آن نفس درک ميکند بطوريکه تحميل کند و نزديک کند او را بآن کمال، و حب از خدا رضای او است بر عبد و گشودن حجاب از قلب او، و بنده وقتی که عالم گرديد که کمال حقيقی نيست مگر مخصوص بخدا و آنچه از کمال می‌بينيد از خودش يا از غير خودش او از خدا و باو و بسوی او است

دوستى او نميباشـد مگر براى او و در او و اينكه طور شـناسائى اقتضاء دارد كه مراد عبـد از طاعت و رغبت او در چيزى باشد كه وى را باو نزديك گرداند، پس علامت محبت عبد بخدا اراده طاعت و عبادت و كوشش بليغ است در متابعت كسيكه وسيله باشد بسوى معرفت بخدا و محبت او از آنكسانيكه عارفا بخدا و محب و محبوب او ميباشند.

پس كسـيكه صفات او چنين باشد بسبب طاعت او بوجه مخصوص باين صفات ميرسد و مخصوص باين صفات رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و كسانيكه نزديك باويند، پس كسـيكه خدا را دوست ميدارد لا بد است در عبادتش و سـيرتش و اخلاق و احوالش تابع رسول باشد تا اينكه خدا او را دوست دارد- همانا بمتابعت رسول قرب

صفحه : ۹۶

بحق تعالى حاصل ميگردد و بتقرّب باو بنده محبوب خدا ميشود چنانچه فرموده

«و انّ العبد ليتقرب الىّ بالنوافل حتى احبّه»

و نيز چون رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حبيب خدا است پس هر كه ادعاء كند محبت خدا را لازمه او محبت رسول است زيرا كه محبوب محبوب محبوب است و محبت جز بمتـابعت او و سـلوك راه او قولاـ و عملاـ و حالا و سـيرهٔ چيز ديگرى نيست و دعوى محبـت خـدا متمشـى نميگردد مگر باينهـا زيرا رسـول صـلّى اللّه عليـه و آله و سلّم قطب محبت و مظهر آنست پس كسـى را كه از متابعت او نصيبى نيست از محبتش نيز نصيبى ندارد.

و كسـيكه تابع او گرديد آنطوريكه حق متابعت او است باطنش و سرّش و قلبش و نفسش مناسبت پيدا ميكند با باطن رسول و سرّ او و قلب او و نفس او زيرا كه رسول صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم مظهر محبت خدا است و باين مناسبت لازم ميآيد كه براى اينكه تابع بقدر از متابعت رسول [ص] قسطى از محبت خدا پديد گردد و نور محبت از باطن رسول بباطن او سـريان نمايد و او بواسطه رسول ميگردد محبوب خـدا و محب او، و كسـيكه تابع رسول صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم نگرديـده و باطنش مخالف باطن رسول گرديده باطنش از وصف محبوبيت دور ميگردد و بسـرعت محبت از قلب او زائل ميگردد زيرا اگر خـدا او را دوست نـدارد او محبوب خـدا نيست و در حكم رسول است كسـى را كه خدا و رسولش امر نمودند بمتابعت و محبت او و آنها ائمه و اوصـياء عليهم السلامند، در كافى از حضـرت صادق عليه السّـلام در حديثى فرموده كسـيكه دوست دارد كه بداند خدا او را دوست دارد بايد عمل كند بطاعت خدا و ما را اطاعت كند (يعنى تابع امر ما گردد) آيا نشـنيده‌ئى قول خداى عز و جل كه بنبى خود صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده «قُل إِن كُنتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحبِبكُمُ اللّهُ وَ يَغفِر لَكُم ذُنُوبَكُم» و قسم بخـداى عز و جل كه بنـده عبادت نميكند خدا را ابدا مگر اينكه خداى تعالى داخل ميگرداند در طاعتش متابعت ما را و قسم بخدا عبدى تابع ما نميگردد مگر اينكه خدا او را دوست ميدارد و لا و اللّه احدى ادعاء نميكند متابعت ما را ابدا مگر اينكه دشمن ما است و لا و اللّه احدى دشمن ما

صفحه : ۹۷

نيست مگر معصيت خدا را كرده و كسيكه عاصى باشد يعنى مخالفت امر خدا را كرده خداى تعالى او را در قيامت خار ميگرداند و او را برو در جهنم مياندازد.

[پايان] اگر خواهى اولياء خدا را بحقيقت بشناسـى و تابع آنها گردى بايستى اول نفس خود را از خودخواهى و خود پرستى صـيقلى كنى تـا اينكه حجب ظلمـانى كه بين تو و عـالم نورانى است مرتفع گردد و براى تو صـفاى روحانى پديـد آيـد آنوقت بتجلى روح، خدا را بشناسـى و بشـناختن حق تعالى بنفوس قدسـيه مقربان درگاهش پى ببرى و هر كدام از آنها را در مرتبه لايق بخود بشناسـى و قدم پشت قدم آن بزرگواران گذارى و پيش رو و مطيع آنها گردى زيرا اگر خدا را بحكمت و رأفت بشناسـى آنها را بنور و صفاى

قلب خواهی شناخت زیرا که آنها جلوه رحمت واسعه حق تعالی میباشند. اگر خدا را نشناسی چگونه توانی رسولش را بشناسی و او را دوست داری و مطیع او گردی. [پایان] آری نور است مدرک نور چشمیکه نور بینائیش فاسد شده هرگز نتواند ادراک نور کند تا اینکه بنور اشکال و الوان را درک نماید انبیاء و اولیاء مراتب فیض منبسط حق تعالی میباشند تا فیاض را نشناسی نتوانی مراتب فیضش را بشناسی نور آفتاب را بآفتاب توان شناخت و همچنین بخود نور توان بین مراتب نور تشخیص داد.

در حدیثی از معصوم روایت شده که فرمود اتصال مؤمن بخدا زیادتر است از اتصال شعاع خورشید بخورشید و اکثر خلق راهی بسوی معرفت و محبت بمقام کبریائی احدی نیست مگر بتوسط نفوس قدسیه محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین و چنک زدن بدامن فضل آنها و منقاد گردیدن بحکم آنها و متابعت کردن اوامر و نواهی الهی جلّ شأنه.

خلاصه محبتی که از روی معرفت بمقام ولایت و امامت باشد آن بعینه معرفت و محبت حق تعالی است و اگر کسی بقدر خردلی دارای محبتی که از روی

صفحه : ۹۸

معرفت باشد داشته باشد داخل جهنم نخواهد گردید نه محبت سطحی عامیانه مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در باره کعب اشرف و یاران او از یهودیان فرود آمده چون حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را بدین اسلام دعوت کرد و نیز سیّد و عاقب از نصاری گفتند «نحن أبناء اللّه و أحبّاؤه» نحن ابناء اللّه سخن نصاری است، و أحباؤه سخن یهودیان است یعنی ما خود دوستان و نزدیکان باوئیم و باو نزدیک‌تر از آنیم که تو ما را بآن میخوانی وقتی بآنها گفتند اگر شما دوستان خدائید چرا بر شما غضب و لعنت است گفتند اینکه مثل آنست که پدر بر پسرش غضب گیرد لکن از روی نبرد و دوستی او را رها ننماید.

اینکه بود که ربّ العالمین خطاب برسولش نموده که بگو اگر راست میگوئید و خدا را دوست میدارید مرا دوست دارید که از جهت رسالت و نبوت نسبت باو دارم و پیرو من گردید و در آنچه از طرف پروردگارم میآورم بپذیرید و اطاعت نمائید تا خدا شما را دوست دارد.

و در آیات علامت دیگری نیز برای دوستی بنده بخدا آرزوی مرگ را نشانه دوستی بخدا بحساب میآورد در سوره جمعه فرمود «إِن زَعَمتُم أَنَّکُم أَولِیاءُ لِلّهِ مِن دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا المَوتَ إِن کُنتُم صادِقِینَ» اگر گمان میکنید خدا را دوست میدارید بغیر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست گویانید که آرزوی مرگ برای رسیدن بقرب رحمت او را علامت دوستی خدا نشان میدهد زیرا که محب همیشه طالب نزدیکی بمحبوب خودش میباشد و چون لوازمات جسم و شهوات نفسانی گاهی جلوگیر او میگردد و بمردن از قید بدن و شهوات که مانع خلوص و وارسته‌گی او است خلاص میگردد اینکه است که طالب مرگ میشود که یکدل و یک جهت رو باو کند و بلقاء رحمت و انس باو دل و جانش حیات تازه‌ئی بخشد و از تمام قیود بشری برهد و در جوار قرب ایزدی و در مقام امین در مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیاساید.

صفحه : ۹۹

إِنَّ اللّهَ اصطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبراهِیمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلَی العالَمِینَ پس از آنکه بیهودیان و نصاری که ادعاء دوستی با خدا میکردند خاطر نشان میکند که هر چیزی را علامتی است و علامت دوستی خدا اطاعت امر او است که از قبل رسول بمردم ابلاغ میگردد.

در اینکه آیه یادآوری میکند که خداوند پیمبران مثل آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برسالت و نبوّت برگزید و بر تمام عالمیان فضیلت و برتری داد.

شايد اشاره باين باشد كه خداوند در هر زمانى بمقتضاء وقت رسولى فرستاده و مردم را موظف گردانيده كه مطيع امر او گردند و آنها را بر تمام اهل زمانشان فضيلت و برترى داده و هر يك از آنها نسبت باهل زمان خودشان فضيلت و برترى داشتند و لو آنكه بين پيمبران از جهت فضيلت تفاوت بوده چنانچه فرموده «تِلكَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلى بَعضٍ» بعضى از رسولان را بر بعض ديگر فضيلت داديم در مجمع در توجيه آيه چنين گفته «إِنَّ اللّه اصطَفى» يعنى خدا اختيار كرد و برگزيد «آدم و نوح» را براى نبوت خودش «وَ آلَ إِبراهِيمَ وَ آلَ عِمرانَ عَلَى العالَمِينَ» يعنى بر دو عالم زمان هر يك از آنها را يا اينكه انبياء را از آنها قرار داد و بقولى دين آنها را اختيار كرد مثل قوله تعالى «وَ سئَلِ القَريَةَ» (يعنى از اهل قريه سؤال كن» و بقولى آنها را بر غيرشان اختيار كرده بنبوت و غير آن از امور جليله كه خداوند آنان را گرامى داشت براى مصالح خلق و بقولى آدم را اختيار كرد به اينكه كه او را بغير واسطه آفريد و او را در بهشت منزل داده و ملائكه را مأمور گردانيد باو سجده كنند و او را براى ملائكه و بشر رسول قرار داد و باو نبوت و طول عمر و اجابت دعا عطاء كرد و قوم او را غرق كرد و بسفينه او را نجات داد و ابراهيم را بخلّة و سرد شدن آتش اختصاص داد و نمرود را هلاك گردانيد.

قوله و آل ابراهيم و آل عمران بقولى مقصود خود ابراهيم و خود عمران است مثل قوله «وَ بَقِيَّةٌ مِمّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ» يعنى موسى و هارون،

صفحه : ۱۰۰

و بقولى آل ابراهيم از اولادان او موسى و اسحق و اسباط بودند و در آنها داود و سليمان و يونس و زكريا و يحيى بودند و در آنها نيز نبى ما صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بود زيرا كه او از اولاد اسماعيل است، و بقولى آل ابراهيم آنها مؤمنيند و آنهائيكه متمسكند بدين اسلام ميباشند. [عباس و حسن] و اما آل عمران بقولى آنها نيز آل ابراهيمند چنانچه گفته «ذرية بعضها من بعض» پس آنها موسى و هارون دو پسر عمران و او عمران بن يصهر بن فاهث إبن يعقوب بود و بقولى آل عمران مريم و عيسى و او عمران بن اشهم بن امون از ولد سليمان بن داود كه او پدر مريم بود زيرا كه آل رجل از اهل بيتى است كه منتسب باو است. [حسن و وهب] و در قرائت اهل بيت آل محمدند و گفته‌اند كه آل ابراهيم آل محمدند صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از آنهائيكه اهل او ميباشند و آنها كسانى ميباشند كه خداى تعالى آنها را طاهر گردانيده و معصومينند كه منزّهاند از قبايح زيرا كه خداى تعالى اختيار نميكند و برنميگزيند مگر كسى را كه چنين باشد و ظاهر او در طهارت مثل باطن او باشد پس على هذا اصطفى مختص بكسى است از آل ابراهيم و آل عمران كه معصوم باشد خواه نبى باشد يا امام.

و گفته‌اند اصطفاء دو قسم اسم يكى «اصطفيته لنفسه» خدا قرار داد او را خالصا لوجهه يعنى خالص براى خودش و مختص بخود، دوم او را برگزيد براى غير خود يعنى او را بر غيرش فضيلت داد و او را بتفضل اختصاص داد و بنا بر اينكه وجه اگر گفته شود چگونه آنها را قبل از عمل اختصاص بتفضل داده.

پاسخ-وقتى معلوم باشد كه صلاح مكلفين تمام نميشود مگر بآنها پس لا بد است كه اول مبادرت نمايد در وصف آنها و خبر دهد بآنچه در آنها است از حسن شمايل و اعمال آنها و تشويق كند بسوى آنها از زكاوة و جلال آنها تا اينكه براى مردم داعى حاصل گردد به اينكه كه از آنها قبول كنند و حكم آنها را انقياد نمايند، و اينكه آيه دلالت دارد بر افضليت انبياء بر ملائكه عليهم السلام- و صلاة و سلام تمام عالميان از ملائكه و غير آنها بر روان پاك آنها

صفحه : ۱۰۱

باد كه خدا آنها را اختيار نمود و بر تمام عالميان فضيلت داد.

وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ در آیه دو قول است یکی سمیع است میشنود آنچه ذرّیه میگوینـد عـالم است بـآنچه در ذهنشـان مخفی میـدارند فلذلک از اینکه جهت آنها را تفضل بر غیر داده زیرا که استقامت آنها در اقوالشان و افعالشان نزد حق تعالی معلوم است.

و بقولی سمیع است یعنی شنوا است بآنچه زن عمران در دل نذر کرده بود و علیم است بآنچه در دل مخفی داشت. [پایان] إِذ قالَتِ امرَأَتُ عِمرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرتُ لَکَ ما فِی بَطنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّل مِنِّی إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ العَلِیمُ آیات از «قالَتِ امرَأَتُ عِمرانَ» تا آخر آیه ۲۷ ترجمه شده واضح است محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه شرح اینکه آیات چنانچه مفسرین گفته‌انـد چنین است خداوند رسولش را یادآور میکند که یاد کن وقتی را که زن عمران در مقـام مناجات گفت پروردگارا نـذر کردم که فرزنـدی که در رحم دارم در راه خـدمت تو آزاد گردانم- شایـد مقصودش اینکه بـوده که او را مخصـوص بخـدمت گـذاری بیت المقـدس گردانم نـذر مرا بپـذیر زیرا که تـو شـنوا و عـالمی و باسـرار همه کائنـات آگاهی- چون مادر مریم وضع حمل نمود دید نوزاد دختر است از روی حسرت گفت پروردگارا دختر زائیدم و خدا بآنچه زائیده‌ام داناتر است و گویا میخواسته بگوید من امید داشتم پسر باشد لکن خدا میداند چه حکمتهائی در وجود اینکه دختر پنهانست و پسر مثل دختر نیست.

مفسرین گفته‌انـد که اینکه معنی در جمله «وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما وَضَعَت» نهفته است و قوله «وَ لَیسَ الذَّکَرُ کَالأُنثی» جمله مستأنفه است و کلام خدا است خدا میداند که زن هارون دختر زائید و اگر پسر زائیده بود آن حکمتهائی که در اینکه دختر هست در پسر نبود زیرا اگر چه ممکن بود پسری مثل عیسی با معجزات باشد

صفحه : ۱۰۲

لکن بر وجود اینکه دختر آیات دیگری است: اولا باید از وجود اینکه دختر عیسی بی پدر متولد گردد که آیت باشد برای عالمین- و ثانیا در گهواره سخن گوید و حکمتهای دیگری که در او است.

سپس زن عمران گفت من اینکه دختر را مریم نام نهادم- گفته‌انـد مریم در عرف آنها کنیزک را میگفتنـد، و او و ذریه‌اش را از شـرّ شیطان رجیم در پناه تو آوردم، پس خداونـد او را بنیکوئی پذیرفت و او را بتربیتی نیکو پرورش داد و او را خادمه بیت المقدس قرار دادند.

کلبی گفته چون مریم از مادر متولد شد مادر او را در خرقه‌ئی پیچید و به بیت المقدس فرستاد و رئیس احبار زکریا بود گفت من بر تکفل او اولی‌ترم زیرا که خواهر او زن من است پس از آن قرعه زدنـد بنام زکریا آمـد کفالتش را بعهده زکریا گذاردند و هر وقت زکریا داخل بیت المقـدس میشد و مریم را در محراب عبادت مشاهده میکرد میدید مائده‌ئی نزد او حاضـر است. چون زکریا متکفل مریم بود تعجب میکرد که اینکه مائـده و غـذا از کجـا بر مریم میآیـد اینکه بود که سؤال کرد و گفت «یا مَریَمُ أَنّی لَکِ هـذا» اینکه غـذا از کجا بر تو آمد «قالَت هُوَ مِن عِندِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ» محراب مکانی را نامند که مخصوص عبادت باشد- راغب در مفردات گفته اینکه محراب مسجد را محراب گفته‌اند برای اینکه است که در آنجا محاربه و جنگ شـیطان و هوای نفس بـا عقـل صـورت میگیرد- و بعضـی گفته‌انـد جهتش اینست که چـون آدمی بایـد در چنین جـائی خود را از شـغلهای دنیوی و تفرقه حواس دور سـازد لـذا بآن محراب میگوینـد و بعضـی دیگر گفته‌انـد اصل در معنی آن «محراب البیت» یعنی صـدر مجلس بوده بعد بمناسبت آن صدر مسجد را محراب نامیدند و بمشابهت آن صدر خانه را هم محراب گفته‌اند. [پایان] و بعضی از مفسرین گفته‌اند کلمه «رزقا» که نکره آمده مشعر بر اینکه است که آن رزق غیر معهود بوده چنانچه گفته‌اند زکریّا نزد مریم میوه زمستانی را

صفحه : ۱۰۳

در تابستان و میوه تابستانی را در زمستان میدید. [پایان] مفسرین گفته‌اند محمّد بن المنکدر از جابر انصاری روایت کرده که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله چند روز باو غذا نرسید در حجره زنان گردید غذا نبود بحجره فاطمه آمد و گفت یا بنیّه آیا طعامی نزد تو هست گفت جانم فدای تو هیچ نیست بمسجد رفت همسایه فاطمه سلام اللّه علیها دو قرص نان و پاره‌ئی گوشت برای فاطمه فرستاد در صورتی که شوهر و طفلان فاطمه گرسنه بودند دست بطعام نگذاشت و گفت قسم بخدا که باین غذا پیغمبر خدا را سیر میکنم و یکی از فرزندان را نزد پدر فرستاد و او را طلبید چون رسول آمد گفت تن و جانم قربان تو یک غذای اندکی همسایه آورده و آن غذا در جعبه‌ئی بود درش گذاشته بود جعبه را نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آورد چون سر جعبه را برداشتند جعبه پر از نان و گوشت بود فاطمه تعجب کرد رسول گفت ای دختر

«انّی لک»

اینکه غذا از کجا آمد فاطمه گفت

«هو من عند اللّه یرزق من یشاء بغیر حساب»

رسول گفت خدا را شکر میکنم که مرا از دنیا بیرون نبرد تا دیدم آنچه را که زکریا از مریم دید.

هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَب لِی مِن لَدُنکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ گفته‌اند چون زکریا چنین کرامتی از مریم دید رغبت کرد که خدا اولاد صالحی باو کرامت کند و پیر شده بود و زنش عقیم و نازا بود لکن چون میدانست که خدای تعالی قدرت دارد که در چنین حالی نیز اولادی بوی کرامت نماید اینکه بود که در مقام مناجات گفت «ربّ هب لی من لدنک ذریهٔ طیبهٔ» زکریا از خدای تعالی اولاد طیّب می‌طلبد یعنی نسلی که از قذارات طبیعی و شهوات نفسانی پاک و صالح باشد «إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ» زکریا در مناجات اظهار مینماید که من چنین اولاد طیبی از تو میطلبم و میدانم که تو دعا را میشنوی یعنی تو شنوائی و هر کس تو را بخواند دعای او را میشنوی.

فَنادَتهُ المَلائِکَةُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی المِحرابِ دعای زکریا بهدف اجابت رسید و خدای جلیل پس از پیری زکریا و عقیم

صفحه : ۱۰۴

بودن زنش بوی پسری بنام یحیی عنایت فرمود که ظاهرا از خدا اولادی طلبیده بود که در کرامات و محاسن اخلاقی نظیر مریم صدیقه باشد و در حالی که زکریا در محراب بعبادت مشغول بود ملائکه باو نداء میکنند:

أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ الصّالِحِینَ از آیه چنین معلوم میشود که خداوند پیش از آنکه نطفه یحیی بسته شود او را بیحیی نام گذارد چنانچه در سوره مریم آیه ۷۰ فرمود یا «یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسمُهُ یَحیی لَم نَجعَل لَهُ مِن قَبلُ سَمِیًّا» آیه بیحیی مژده میدهد ای زکریا ما بتو پسری میدهیم که نام او یحیی است و همنامی در سابق نداشته.

و در آیه چند فضیلت دیگر نسبت بیحیی تذکر میدهد یکی از صفات یحیی تصدیق کننده بکلمه است یعنی یحیی که تصدیق کننده بعیسی بود که او کلمهٔ اللّه نامیده شده زیرا خدای تعالی عیسی را کلمه نامید آنجا که در باره او فرموده و «بِکَلِمَةٍ مِنهُ» و گفته‌اند خدای تعالی عیسی را «کلمهٔ» خوانده برای اینکه بکلمه «کن» آفریده شده، یحیی اول کسی بود که بعیسی بن مریم ایمان آورد و شش ماه بزرگتر از عیسی علیه السّلام بود و با هم پسر خاله بودند و یحیی را پیش از آنکه عیسی [ع] را بآسمان ببرند کشتند.

دوم از فضائل یحیی که در آیه نام برده شده اینست که او را سیّد نامیده زیرا که او در علم و حلم و تقوی مهتر و بزرگ و رئیس و سید قوم بود- و بقولی در دین سید بود.

سعید جبیر گفته سید یعنی مطیع خدا- قتاده گفته سید یعنی عالم و ورع سخنان دیگری نیز در معنی سید گفته شده و بهترین رأی اینست که گفته‌اند سید و بزرگ کسی را سزد که نزد حق تعالی گرامی باشد.

سوم از فضائل نام برده شده در آيه اينستكه گفته «حَصُوراً» گفته‌اند حصور مأخوذ از حصر است و حصر بمعنى حبس است و از او است

صفحه : ۱۰۵

حصار و حصر بمعنى احتباس و حبس كردن از جماعتى از مفسرين نقل شده كه گفته‌اند «حصور» كسى را گويند كه خود را از زنان بازدارد و مقاربت نكند و بنا بر اينكه قول حصور «فعول» بمعنى فاعل است يعنى خود را از شهوات باز دارد.

روايتى از ابو هريره نقل ميكنند كه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم گفته هر كس از بنى آدم را گناهى بوده جز يحيى كه او «كان سيدا و حصورا و نبيا من الصالحين»

قالَ رَبِّ أَنّى يَكُونُ لِى غُلامٌ وَ قَد بَلَغَنِيَ الكِبَرُ وَ امرَأَتِي عاقِرٌ ظاهرا وقتى بشارت چنين پسرى بزكريا ميرسد از روى تعجب ميگويد اى پروردگار من چگونه ممكن است مرا پسر باشد در صورتى كه روى قانون و حكمتى كه در سراسر عالم حكمفرما است چون خودم پير شده‌ام و زنم عقيم و نازا است چگونه ممكن است چنين پسرى آورم «قالَ كَذلِكَ اللّهُ يَفعَلُ ما يَشاءُ» قالَ رَبِّ اجعَل لِي آيَةً قالَ آيَتُكَ أَلّا تُكَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ أَيّامٍ إِلّا رَمزاً پس از آنكه مژده چنين پسرى بنام يحيى با چنين اوصاف برجسته بزكريا داده شد گفت خدايا آية و نشانه‌ئى بمن بده كه بحامله شدن زوجه‌ام باين پسر مطلع گردم شايد مقصودش اينكه بود كه در موقع بسته شدن نطفه يحيى بيشتر در حمد و ثناى الهى و شكر گذارى قيام نمايد از حق تعالى جواب ميرسد نشانه حمل او اينكه است كه سه روز با مردم تكلم نميكنى مگر برمز و اشاره.

وَ اذكُر رَبَّكَ كَثِيراً وَ سَبِّح بِالعَشِيِّ وَ الإِبكارِ و پروردگار خود را در صبح و شام بسيار ياد كن اشاره به اينكه كه براى اينكه آية بزرگ كه در پيرى با زن عقيم نازا خداى جليل دعاى تو را پذيرفت و بتو اولاد صالح عنايت نمود جاى دارد كه تو بشكرانه چنين نعمتى در «عشى» كه گفته‌اند عشى از زوال آفتاب است تا شب و از وقت نماز شام است تا پاره‌ئى از شب «و الا بكار» دخول در اول نهار است يعنى در شب و روز پروردگار خود را ياد كن و مشغول ذكر و دعاء باش و شكر گذارى ولى نعمت خود باش.

صفحه : ۱۰۶

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۴۲ تا ۵۱]

اشاره

وَ إِذ قالَتِ المَلائِكَةُ يا مَريَمُ إِنَّ اللّهَ اصطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصطَفاكِ عَلى نِساءِ العالَمِينَ (۴۲) يا مَريَمُ اقنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسجُدِي وَ اركَعِي مَعَ الرّاكِعِينَ (۴۳) ذلِكَ مِن أَنباءِ الغَيبِ نُوحِيهِ إِلَيكَ وَ ما كُنتَ لَدَيهِم إِذ يُلقُونَ أَقلامَهُم أَيُّهُم يَكفُلُ مَريَمَ وَ ما كُنتَ لَدَيهِم إِذ يَختَصِمُونَ (۴۴) إِذ قالَتِ المَلائِكَةُ يا مَريَمُ إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنهُ اسمُهُ المَسِيحُ عِيسَى ابنُ مَريَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ مِنَ المُقَرَّبِينَ (۴۵) وَ يُكَلِّمُ النّاسَ فِي المَهدِ وَ كَهلاً وَ مِنَ الصّالِحِينَ (۴۶)

قالَت رَبِّ أَنّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَ لَم يَمسَسنِي بَشَرٌ قالَ كَذلِكِ اللّهُ يَخلُقُ ما يَشاءُ إِذا قَضى أَمراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ (۴۷) وَ يُعَلِّمُهُ الكِتابَ وَ الحِكمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِيلَ (۴۸) وَ رَسُولاً إِلى بَنِي إِسرائِيلَ أَنِّي قَد جِئتُكُم بِآيَةٍ مِن رَبِّكُم أَنِّي أَخلُقُ لَكُم مِنَ الطِّينِ كَهَيئَةِ الطَّيرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيراً بِإِذنِ اللّهِ وَ أُبرِئُ الأَكمَهَ وَ الأَبرَصَ وَ أُحيِ المَوتى بِإِذنِ اللّهِ وَ أُنَبِّئُكُم بِما تَأكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُم إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لَكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۴۹) وَ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيَّ مِنَ التَّوراةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُم بَعضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيكُم وَ جِئتُكُم بِآيَةٍ مِن

رَبُّكُم فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ (۵۰) إِنَّ اللّهَ رَبِّى وَ رَبُّكُم فَاعبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُستَقِيمٌ (۵۱)

صفحه : ۱۰۷

[ترجمه]

ياد كن وقتى را كه ملائكه گفتند اى مريم همانا خداوند تو را برگزيد و طاهر گردانيد و بر زنان جهانيان فضيلت داد [۴۲]
اى مريم فرمان بردار خدا باش و سجده كن و با ركوع كنندگان ركوع نما [۴۳]
(اى محمّد] اينكه از خبرهاى غيب است كه بتو وحى ميكنيم و تو نزد آنها حاضر نبودى وقتى قلمهاى قرعه ميانداختند كه كدام يك مريم را كفالت كنند و نزد آنها نبودى وقتى كه با هم در باب كفالت مريم نزاع ميكردند [۴۴]
ياد كن وقتى كه ملائكه گفتند اى مريم خدا تو را مژده ميدهد بكلمه‌ئى كه نامش مسيح عيسى بن مريم است در دنيا و آخرت آبرومند و از جمله نزديكان است [۴۵]
و در گهواره و كودكى با مردم سخن گويد و او از جمله شايسته‌گان است [۴۶]
مريم گفت پروردگار من كجا و چگونه براى من پسر باشد در حاليكه بشرى مرا مس ننموده ملائكه گفت اينكه چنين خدا ميآفريند آنچه را كه بخواهد وقتى بامرى حكم كرد باو گويد باش او خود موجود ميگردد [۴۷]
و باو تعليم كتاب و حكمت كند و تورات و انجيل ميآموزد
و او رسول و فرستاده شده بسوى بنى اسرائيل (و بآنها گفت) من بسوى شما آمده‌ام با معجزاتى از پروردگار شما و از گل صورتى مثل هيئت پرنده‌ئى ميسازم و در آن نفخه ميدمم پس باذن خدا پرنده ميگردد و آدم كور مادر زاد و پيسى دار را (شفا ميدهم) و باذن خدا مرده را زنده ميكنم و شما را خبر ميدهم بآنچه ميخوريد و آنچه را كه در خانه‌هاى خودتان ذخيره ميكنيد همانا در اينها آيت و نشانه‌ئى است اگر بوده باشيد كه ايمان آوريد [۴۸]
(و گفت) تصديق كننده‌ام بآنچه بين دو دست من است از تورات و هر آينه براى شما حلال ميكنم بعض آنچيزيكه بر شما حرام شده بود و آمده‌ام بر شما با معجزه‌هائى از جانب پروردگار شما پس از خدا بترسيد و پيرو من گرديد [۴۹]
همانا خدا پروردگار من و پروردگار شما است بس او را عبادت كنيد [۵۰] و همين است راه راست [۵۱].

صفحه : ۱۰۸

(توضيح آيات)

اشاره

وَ إِذ قالَتِ المَلائِكَةُ يا مَريَمُ إِنَّ اللّهَ اصطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وقتى مريم در بيت المقدس مشغول عبادت شد و بخدمت گذارى آن مكان مقدس قيام نمود و بمقام عبوديت رسيد و در پيشگاه عزت لايق مقام بندگى و شرافت گرديد مورد مخاطبه و قبول افتاد و بندگى او را پذيرفتند آنوقت او را بجند فضيلت معزز و محترم گردانيدند.
۱- يوحى كه ملائكه باو وحى رسانيدند و باو بشارت دادند و گفته‌اند مقصود از ملائكه جبرائيل است كه او را روح القدس نامند و

او را باسم نداء کردند ای مریم و باین نحو تکلم کردن یک خصوصیت زائدی را میرساند و اشاره به اینکه که او محبوبه اللّه است.
۲- «اصطفیک» ای مریم همانا خدا تو را برگزید «و طهّرک» و تو را پاک و خالص و از تمام خباثات جسمانی و نفسانی پاک گردانید، طهارت باطنی او معلوم است که معصومه و در مدت عمر گناهی از او صادر نگشته بود، و طهارت جسمانی او گفته‌اند از قذاراتیکه زنان عالم مبتلایند مثل حیض و نفاس از آن وارسته بود. گفته‌اند اگر اصطفاء متعدی بعلی شود مفید معنی تقدم است و آن غیر از اصطفاء مطلق است که بمعنای تسلیم است.
وَ اصطَفاکِ عَلی نِساءِ العالَمِینَ از اینکه در یک آیه در شأن مریم دو مرتبه اصطفاء گفته شده چنین استفاده میشود که اصطفاء اول همان تقدم او است بر تمام مردم در مرتبه و مقام نسبت بزمان خودش، و اصطفاء دوم چون متعدی بعلی شده تقدم او است بر زنهای جهانیان برای اینکه در او نفخه الهی دمیده شده و بعیسی حامله گردید اگر چه از آیه چنین برمیآید که خداوند مریم را بر تمام زنان اول عالم تا آخر فضیلت و برتری داده لکن وقتی با احادیث معتبری که از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ائمه طاهرین علیهم السلام

صفحه : ۱۰۹

رسیده بآن ضمیمه کنیم اطلاقش مقید میگردد بغیر فاطمه علیها سلام.
بعضی از مفسرین گفته چگونه توان گفت مریم از فاطمه (ع) افضل است در صورتی که به اتفاق شیعه و سنی رسول صلّی اللّه علیه و آله فرموده
«فاطمهٔ بضعه منی و هی نور عینی و ثمرهٔ فؤادی و روحی التی بین جنبی و هی حوراء انسیهٔ،
تا آخر حدیث پس بنا بر اینکه حدیث که فاطمه پاره تن پیغمبر [ص] باشد او برابر نباشد با مریم که پاره تن عمران است.
و میتوان اطلاق آیه را باین احادیث و آن حدیثی که از رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرموده
«ابنتی فاطمهٔ سیدهٔ نساء العالمین»
مقید گردانید بزمان خود مریم [ع] نه زنان عالمیان که حتی از فاطمه [ع] پاره تن پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برتر باشد.
و نیز از رسول [ص] حدیث کرده‌اند که در عالم چهار زن را اختصاص بفضیلت داده: مریم صدیقه، آسیه زن فرعون، خدیجه بنت خویلد، فاطمه دختر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعضی از مفسرین گفته اینک در مقابل اینکه سؤال که تقدم مریم بر زنان در جمیع جهات بوده یا در بعض آن میگوئیم: آنچه از آیه «إذ قالَتِ المَلائِکَةُ یا مَریَمُ إِنَّ اللّه یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنه الخ»(۱) و آیه «وَ الَّتِی أَحصَنَت فَرجَها فَنَفَخنا فِیها مِن رُوحِنا وَ جَعَلناها وَ ابنَها آیَةً لِلعالَمِینَ» انبیاء آیه ۱۲. و آیه «وَ مَریَمَ ابنَتَ عِمرانَ الَّتِی أَحصَنَت فَرجَها فَنَفَخنا فِیهِ مِن رُوحِنا وَ صَدَّقَت بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَت مِنَ القانِتِینَ»(۲) تحریم آیه ۱۲ ظاهر میشود که تقدم او

---

(۱) ای رسول یاد کن وقتی که ملائکه گفتند ای مریم خدا تو را مژده میدهد بکلمه از خودش
(۲) و آن زنی یعنی مریم که او رحم خود را نیکو گردانید پس ما در آن نفخه دمیدیم از روح خودمان و مریم بکلمات پروردگار و کتب او تصدیق کرد و او از بندگان مطیع خدا بود.

صفحه : ۱۱۰

بجهت مقام عجیبی است که راجع بولادت عیسی (ع) نصیبش شده.
اما موضوعات دیگری که در ضمن آیات قضیه ذکر شده مانند تطهیر مریم تصدیق نمودنش بکلمات الهی و کتب آسمانی و

همچنین محدثه بودنش و غیر اینها که اموری است که اختصاص بمریم نداشته برای غیر او هم پیدا شده- اینکه بعضی گویند مریم خودش بر زنان عالم تقدم پیدا کرده اطلاق آیه آنرا دفع مینماید [تفسیر المیزان] یا مَریَمُ اقنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسجُدِی وَ ارکَعِی مَعَ الرّاکِعِینَ قنوت بمعنی ملازم داشتن اطاعت با خضوع است و معنی رکوع و سجود هم ظاهر است و شاید مقصود از قوله تعالی «مَعَ الرّاکِعِینَ» یعنی با آنها مشغول عبادت باش.

و از تکرار نداء که اول در مقام فضیلت مریم است که ملائکه گویند « یا مریم» و بوی خبر میدهند که خداوند تو را برگزیده و طاهر گردانیده و بر زنان جهانیان فضیلت داده، و خطاب دوم «یا مَریَمُ اقنُتِی» شاید میخواهد او را متوجه گرداند که تو بشکرانه چنین فضیلتی که بتو کرامت کرده بایستی در مقام اطاعت قیام نمائی و خود را در مقام عبودیت بجائی رسانی که محبوبه حق تعالی گردی و محل ودیعه الهی و قبول روح پاک پیمبر اولو العزم یعنی حضرت عیسی شوی.

ذلِکَ مِن أَنباءِ الغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ وَ ما کُنتَ لَدَیهِم إِذ یُلقُونَ أَقلامَهُم أَیُّهُم یَکفُلُ مَریَمَ چون داستان مریم و مادر او که ظاهرا از خدا اجازه میخواهد که بچه‌ئی که در رحم دارد برای خدمت گذاری بیت المقدس آزاد کند و نیز داستان مریم وقتی متولد گردید و مادرش او را ببیت المقدس فرستاد و بین رهبانیین گفتگو درگرفت که کدام یک کفالت مریم را عهده‌دار شوند و چنانچه آیه خبر میدهد در اینکه موضوع بین آنها نزاع و مخاصمه درگرفت و بالاخره بنا بقرعه شد، و گفته‌اند قرعه در آنوقت چنین بود که قلمها را در آب می‌انداختند هر کدام روی

صفحه : ۱۱۱

آب میآمد آن برده بود، زکریا هم رئیس بیت المقدس بوده و هم شوهر خواهر مریم و قلم هم بنام او روی آب آمد اینکه بود که زکریا کفالت مریم را بعهده گرفت و اینکه داستان نزد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که کتب آنها را ندیده بود نامعلوم بود یا اینکه چون انجیل تحریف شده تفصیل آن در کتب عهدین در دست نبوده و معلوم است اطلاع یافتن بر هر قضیه و داستانی بایستی یا بتوسط تاریخ و یا درس از معلم یا باخبار یا بطریق وحی دانسته شود و چون داستان مریم و نیز مقام او را و حامله شدنش بعیسی [ع] از قبل اینها یا از جهت تحریف شدن انجیل و یا از جهت امی بودن رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میسر نبود اینکه است که آنرا از اقسام وحی بشمار آورد.

إِذ قالَتِ المَلائِکَةُ یا مَریَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنهُ اسمُهُ المَسِیحُ عِیسَی ابنُ مَریَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ مِنَ المُقَرَّبِینَ «وجیها» منصوب و حال است یعنی مکینا شریفا ذا قدر و جاه، و تقرب اینکه است که او را بآسمان بردند.

در اینکه آیات چند مرتبه بلفظ یا مریم خطاب نموده و ظاهرا اول «یا مَریَمُ إِنَّ اللّهَ اصطَفاکِ» مژده باو است که ای مریم ما تو را بین زنها برگزیدیم و از قذارات جسمانی و روحانی طاهر گردانیدیم، و «یا مَریَمُ» دوم امر باو کرده که در عبادت و عبودیت قیام نما، و «یا مَریَمُ» سوم او را بشارت میدهد بپسری که نام او مسیح است و در دنیا و آخرت مورد لطف الهی و از جمله مقربین است وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فِی المَهدِ وَ کَهلًا وَ مِنَ الصّالِحِینَ و ظاهرا برای دل خوشی و امیدواری مریم و شاید برای اینکه مریم بداند اگر جوانی خود را بعبادت و زهد و تقوی گذرانیده خدای کریم او را ببهترین نعمتها که اولاد صالح است بهره‌مند نموده بلکه بدون شوهر بهترین اولادی که روشنی چشم او و میوه دل او است بوی کرامت فرموده بوسیله اینکه جملات باو خبر میدهد و دو فضیلت در اینکه آیه از عیسی علیه السّلام تذکر میدهد: یکی در گهواره

صفحه : ۱۱۲

در حال کودکی باذن خدا با مردم سخن میگوید که مادرش را از تهمت مبرا گرداند و دیگر او را از صالحین و نیکوکاران بشمار

میآورد.

قالَت رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَ لَم یَمسَسنِی بَشَرٌ وقتی ملائکه مریم را بعیسی [ع] مژده دادند که خداوند بتو پسری باین اوصاف کرامت مینماید ظاهرا از روی تعجب میگوید چگونه ممکن است پسر آورم در صورتی که بشری مرا مس ننموده البته مریم با آن جلالت شأنش میدانسته که خداوند بر همه چیز قدرت دارد و در مقابل عموم قدرت الهی محالی نیست و برای رفع اشکال که چگونه مریم تعجب میکند بعضی از مفسرین دو جواب داده‌اند: یکی از جهت خرق عادت که در هیچ زمان و دوره‌ئی چنین امری واقع نگردیده و اینکه جای تعجب است اگر چه در قبال قدرت عام خداوندی هیچ جای تعجب نیست. دوم سؤال مریم [ع] از جهت شک در عموم قدرت نبوده بلکه از جهت استفهام بود که خواست بفهمد اینکه مطلب چگونه واقع میگردد و از سرّ او مطلع گردد.

قالَ کَذلِکِ اللّهُ یَخلُقُ ما یَشاءُ إِذا قَضی أَمراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ در ضمن جوابی که بمریم در مقابل سؤالش داده دو مطلب بسیار مهم را بوی تذکر میدهد: یکی بوی خواطر نشان میکند که قدرت او عام است که آنچه را بخواهد میکند و مانع و رادعی در مقابل خواست ایزدی تصور ندارد و نیز در عموم قدرت او محالی بنظر نمیآید.

دوم- در بیان کیفیت آفرینش ممکنات و بیان سرعت اجابت آنها مریم را یادآوری مینماید که وقتی اراده حق تعالی بآفرینش شیئی تعلق کرفت بوی گوید باش فورا آن ممکن موجود میگردد زیرا که در موقع آفرینش لفظ معنی ندارد،

[در توجیه «کن فیکون]

از مفسرین چند وجه نقل کرده‌اند لکن ظاهرا «کن» اشاره بسرعت باجابت

صفحه : ۱۱۳

ممکنات است که وقتی حق تعالی اراده کرد بوجود ممکنی از ممکنات بمحض اراده آن شیئی مراد موجود میگردد زیرا که در موقع آفرینش لفظ معنی ندارد و لفظ «فیکون» سرعت اجابت و قبول ممکن را میرساند و ممکن است گفته شود مقصود از لفظ کن همان امر تکوینی است فیکون اجابت تکوینی است.

قالَ کَذلِکِ اللّهُ یَخلُقُ ما یَشاءُ بعض مفسرین گفته اینجا «یَخلُقُ ما یَشاءُ» گفت و در قصه زکریا «یَفعَلُ ما یَشاءُ» فرق اینکه است که بزکریا بر طبق عادت که بین خلق در آفرینش روان است فرزند داد پس لفظ فعل لایق‌تر باشد زیرا که عام است و مریم را فرزند داد نه بر عادت توالد و تناسل بلکه بر ابداع محض و خلقت مخصوص اینکه است که لفظ خلق در آن لایق‌تر باشد زیرا از لفظ فعل خاص‌تر است.

«إِذا قَضی أَمراً» معنی قضا برگذار کردن کاری و تمام کردن آن است از روی گفتار یا از روی کردار اما از روی گفتار مانند آنست که رب العالمین فرموده «وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعبُدُوا إِلّا إِیّاه» «وَ قَضَینا إِلی بَنِی إِسرائِیلَ فِی الکِتابِ» و از روی کردار مثل اینکه فرموده «فَقَضاهُنَّ سَبعَ سَماواتٍ» و هم از روی فعل است «قضی فلان دینه» «و قضی نحبه» و اینجا هر دو وجه احتمال دارد.

فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ گفته‌اند اینکه خطاب تکوینی بمخاطب در حال تکوّن صورت میگیرد نه بمخاطب قبل از تکون و نه بمخاطب بعد از تکون و گر نه اینکه خطاب صورت نپذیرد و درست نیاید، و درست آنست که اینکه خطاب بآن چیزیست که در علم حق تعالی موجود است اگر چه معدوم الذات است و هر چه معلوم حق بود در حکم موجود باشد پس خطاب آن درست آید.

[کشف الاسرار] وَ یُعَلِّمُهُ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ رَسُولًا إِلی بَنِی إِسرائِیلَ آیه عطف است بر «نُوحِیهِ إِلَیکَ» از جمله فضائلی که خدای تعالی از عیسی علیه السّلام بمریم بشارت میدهد اینکه است که باو کتاب خط نوشتن بدست و حکمت

صفحه : ۱۱۴

که شایـد در اینجـا مقصود از حکمت همـان علم بتوراة و انجیـل آن کتـابیکه برای عیسـی [ع] نـازل گردیـده. و بقولی علم بحلال و حرام. و بقولی تمام کتب و صحیفه‌هائی است که بر پیمبران نازل گردیده، گفته‌اند آخر پیمبران بنی اسـرائیل عیسی علیه السّلام بود «وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیـلَ» عطـف بر حکمـهٔ است و از عطـف تـوراهٔ و انجیـل بر حکمت معلـوم میشـود که مقصود از حکمت اعم از علم تورات و انجیل است و از قبیل عطف خاص بر عام است.

أَنِّی قَد جِئتُکُم بِآیَةٍ مِن رَبِّکُم آیه مقول قول عیسـی [ع] است که وقتی ببنی اسـرائیلیان گفت من فرسـتاده و رسول خدایم و از جانب پروردگارتان با معجزه آمده‌ام قوم گفتند آن معجزه چیست گفت:

أَنِّی أَخلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ گفت همانا من از گل مثل هیئت پرنده‌ای خلقت میکنم آفرینش و خلقت بمعنی ابـداع و اختراع است و ابتداع و اختراع مخصوص بخدا است که شـیئی را از عدم بوجود آورد و اینکه عیسـی خلقت پرنـده را نسبت بخودش میدهـد و گویـد من چنین میکنم مقصودش اینکه است که چون من رسول خـدایم برای اثبـات رسـالتم که خلیفه و نماینده اویم در اینکه زمینه آنچه بکنم بامر او و بمشیت او انجام گرفته اینست که در جمله بعد تصریح مینماید که عمل من یعنی ساختن شـکل پرنـده در اثر فرمان الهی نسـبت بمن دارد لکن «فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ» طیر شـدن و پرنده واقعی گردیدن اگر چه نماینـده خلیفه خـدایم کار من نیست و از عهده من خارج است آن کار خدا و باذن او یعنی باراده او تحقق پذیرد «و لا خالق الا اللّه» و در اینکه آن پرنده چه مرغی بود گفته‌اند خفاش بود زیرا که خفاش پستان دارد و شیر میدهد و دندان نیز دارد.

توضیـح- ایجاد و ابـداع یعنی چیزی را از عـدم بوجود آوردن کار خـدا است لکن انـدازه‌گیری و صورت عرضـی یعنی جمع کردن اجزاء یک شیئی که در

صفحه : ۱۱۵

اشـیاء صورت ساز و نقاش میسازد هم میشود نسبت بخدا داد مثل صورت جنین که در رحمها بدست قدرت حق تعالی انجام میگیرد کار مخلوق نیست و هم میشود نسـبت بخلق داد در بعض موارد چنانچه در همین آیه حکایهٔ از قول عیسـی است که گفته «أَنِّی أَخلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ» که تصویر کردن صورت پرنده را بخودش نسبت میدهد- و نیز نفخه دمیدن بآنرا باز نسبت بخود میدهد لکن بقولش «فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ» طیر خارجی گردیدن کبوتر را نسـبت باذن خدا میدهد زیرا که طیر شدن و وجود جوهری پیدا نمودن ابداع و اختراعی است که مخصوص بـذات احـدیت است هیـچ ممکن بخودی خود نتواند معدومی را ایجاد کند و وجود عینی خارجی بوی بدهد و نه آنرا اعدام نماید و بکلی وی را نیست گرداند، آری میتوان صورت عرضی آنرا تبدیل گرداند بصورت دیگر حتی هر گاه انسانی یا حیوانی را کشت فقط عمل وی سبب افتراق و جدائی انداختن بین روح و جسد او است نه روحش بکلی معدوم میگردد و نه مواد بـدنش منتهی از شـکلی بشـکل دیگر تغییر مینمایـد و معجزات پیمـبران و تصـرف آنهـا در مواد در جـائیکه حکمت ایجـاب میکرده تماما باذن خدا و خواسـته او انجام میگرفته در مجمع البیان گفته «أَنِّی أَخلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ» یعنی من اندازه‌گیری میکنم برای شـما و برای شـما تصویر میکنم از گل مثل صورت پرنده «فَأَنفُخُ فِیهِ» یعنی در گل اندازه گرفته «فَیَکُونُ طَیراً بِإِذنِ اللّهِ» و قدرت او.

و بقولی بامر خـدا و گفت پس میگردد طیر باذن خـدا و در تصویر و نفـخ پرنـده نگفت باذن خدا زیرا که تصویر کردن طین بر هیئهٔ طیر و نفـخ در آن از آن چیزهائی است که تحت مقـدور عباد هست اما قرار دادن گل را پرنده بطوری که گوشت و خون پیدا نماند و حیات یابـد از آن چیزهائی است که غیر خدا کسـی قدرت بر آن ندارد اینکه است که گفت باذن اللّه تا اینکه دانسـته شود که آن

عمل خدا است نه كار عيسى [ع]. [پايان]

صفحه : ۱۱۶

وَ أُبرِئُ الأَكمَهَ وَ الأَبرَصَ وَ أُحيِ المَوتى بِإِذنِ اللّهِ از گفتار عيسى [ع] كه در مقام اثبات رسالت خود مردم را خبر ميدهد گفته من كور را شفا ميدهم، بقولى اكمه آدم كور است و بقولى كسى است كه شب كور باشد و چون علت چشم در بين مردم خيلى اهميت دارد اينكه بود كه اول اكمه را يادآور ميشود و بعد برص را و ميگويد نيز آدم برص دار را شفا ميدهم و چون مداواى اينكه دو مرض متعسر است اينكه بود كه از بين امراض اينكه دو مرض را اختصاص داده.

وَ أُحيِ المَوتى بِإِذنِ اللّهِ در اينكه آيه نيز شفا دادن كور و ابرص را بخودش نسبت ميدهد و زنده شدن مردگان را بدست خود موكول ميكند باذن خدا كه من باذن خدا چنين كارى ميكنم اگر چه تمام معجزات پيغمبران موقوف باذن خدا و باراده او سبحانه انجام ميگيرد لكن در خلقت و زنده شدن مردگان و ميراندن مخصوص بخدا است اگر چه همان ابتداء براى اثبات نبوتشان باشد لكن آيات مشعر بر اينستكه براى اهميت خلق، حيات، ممات در موارد خاص اذن ثانوى ميخواهد همانطورى كه در زنده شدن مرغ گفته شد.

وَ أُنَبِّئُكُم بِما تَأكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُم آيه مقول قول عيسى است كه از جمله معجزات من چنين است كه شما را خبر ميدهم بآنچه ميخوريد و آنچه در خانه‌هاى خود ذخيره ميكنيد.

از كلبى نقل ميكنند كه چون حضرت عيسى عليه السّلام گفت من كور و ابرص را شفا ميدهم و مرده زنده ميكنم قوم گفتند اينها سحر است ما از اينكه جنس معجزه نميخواهيم بگو ما در خانه خود چه خورده‌ايم و چه ذخيره كرده‌ايم گفت چنين مى‌كنم كه شما طلب ميكنيد آنگاه يك يك را ميگفت كه تو فلان غذا را خوردى و چه مقدار در خانه ذخيره كردى چهل مرد با هم اتفاق كردند و هر يك غذاهاى مختلف در خانه آوردند مقدارى معين خوردند و مقدارى معين بنهادند آنها آمدند

صفحه : ۱۱۷

و گفتند ما را خبر بده چه قدر خورديم و چه قدر نهاديم جبرئيل او را خبر ميداد و يك يك را بآنها ميگفت.

إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لَكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ حضرت عيسى [ع] پس از آنكه معجزاتيكه ظاهرا در اول مبعوث گرديدن او بود انجام ميدهد بمردم خبر ميدهد كه من از جانب خداى تعالى بر شما فرستاده شده‌ام و معجزاتى در كف من نهاده شده كه دليل گفتار من باشد و اينها آيت و نشانه‌ايست كه صدق گفتار مرا تأييد مينمايد اگر شما از گرويدگان و مؤمنين بوده باشيد.

وَ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيَّ مِنَ التَّوراةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُم بَعضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيكُم گفته‌اند «وَ مُصَدِّقاً» عطف بر «رَسُولًا إِلى بَنِي إِسرائِيلَ» است و آن كلام عيسى عليه السّلام است كه ميخواهد بفرمايد خداوند مرا رسول بر بنى اسرائيل قرار داده در حاليكه تصديق كننده و باور دارنده‌ام آنچه را كه در توراتيكه بين شما موجود است و بر شما حلال ميكنم بعض آنچه را كه بر شما حرام شده بود.

و اينكه كلام كه بعض چيزهائى كه بر شما حرام شده حلال ميگردانم مقصود بعضى از چيزهائى است كه در توراة خداى تعالى بر آنها حرام كرده قوله تعالى «فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمنا عَلَيهِم طَيِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم» سوره نساء آيه ۱۶.

چنانچه گفته‌اند گوشت شتر، پيه بعض طيور و ماهى در تورات بر بنى اسرائيل حرام شده بود چون انجيل بعضى از احكام تورات را نسخ نموده اينجا عيسى [ع] ببنى اسرائيل خبر ميدهد كه من بحكم خدا بعضى از آنچه بر شما در تورات حرام شده بود حلال ميكنم.

و بقولى بنى اسرائيل بعضى از چيزهائى كه بر آنها حلال بود حرام كرده بودند، عيسى عليه السّلام ميگويد بعض چيزهائى كه در تورات بر شما حلال بود و خودتان بر خود حرام كرده‌ايد براى شما حلال ميكنم.

صفحه : ۱۱۸

وَ جِئتُکُم بِآیَةٍ مِن رَبِّکُم فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِیعُونِ إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُم من از جانب پروردگارتان آیت و حجتی آورده‌ام پس شما باید بپرهیزید از اینکه مخالفت حکم خدا را نمائید همانا خداوند پروردگار من و پروردگار شما است.

شاید تصریح به «رَبِّی وَ رَبُّکُم» بدینجهت است که خواسته خاطرنشان کند که مبادا در اثر معجزات و آیاتی که برای اثبات رسالت خدای تعالی بمن کرامت نموده فکر فاسدی در شما تولید نماید و نسبت خدائی بمن بدهید و شما بایستی بدانید که من بنده و رسول خدایم.

و شاید حضرت عیسی [ع] بامر خدا پیش بینی کرده که مردم از قبل معجزات مخصوصا زنده کردن مرده چنین توهم نکنند که عیسی جز نبوت نسبت دیگر بخدا داشته باشد.

إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَ رَبُّکُم فَاعبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُستَقِیمٌ اینکه است که بآنها امر فرموده که از گفتار خلاف بپرهیزید و بدانید خدائی که پروردگار شما است پروردگار من هم همانست من بنده خدا میباشم او را عبادت کنید و راه مستقیم که سر انجام آن قرب جوار ربّ العالمین است اینست که در عبادت و طاعت غیری را شریک خدا نیاورید و بتمام جهات موحّد گردید تا بقرب جوار احدی فائز گردید.

صفحه : ۱۱۹

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۵۲ تا ۶۳]

اشاره

فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی مِنهُمُ الکُفرَ قالَ مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ قالَ الحَوارِیُّونَ نَحنُ أَنصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اشهَد بِأَنّا مُسلِمُونَ (۵۲) رَبَّنا آمَنّا بِما أَنزَلتَ وَ اتَّبَعنَا الرَّسُولَ فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدِینَ (۵۳) وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَیرُ الماکِرِینَ (۵۴) إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ جاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ فَوقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی یَومِ القِیامَةِ ثُمَّ إِلَیَّ مَرجِعُکُم فَأَحکُمُ بَینَکُم فِیما کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ (۵۵) فَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُم عَذاباً شَدِیداً فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ (۵۶)

وَ أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِم أُجُورَهُم وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ (۵۷) ذلِکَ نَتلُوهُ عَلَیکَ مِنَ الآیاتِ وَ الذِّکرِ الحَکِیمِ (۵۸) إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِندَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ (۵۹) الحَقُّ مِن رَبِّکَ فَلا تَکُن مِنَ المُمتَرِینَ (۶۰) فَمَن حَاجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ ما جاءَکَ مِنَ العِلمِ فَقُل تَعالَوا نَدعُ أَبناءَنا وَ أَبناءَکُم وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُم وَ أَنفُسَنا وَ أَنفُسَکُم ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجعَل لَعنَتَ اللّهِ عَلَی الکاذِبِینَ (۶۱)

إِنَّ هذا لَهُوَ القَصَصُ الحَقُّ وَ ما مِن إِلهٍ إِلاَّ اللّهُ وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ (۶۲) فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِالمُفسِدِینَ (۶۳)

صفحه : ۱۲۰

[ترجمه]

چون عیسی از آنها احساس کفر کرد گفت کیست که مرا بسوی خدا کمک کند حواریون گفتند مائیم یاوران (دین خدا) بخدا

ایمان آوردیم و گواه باش به اینکه که ما تسلیم شدگانیم [۵۲]
(گفتند) ای پروردگار ما ما ایمان آوردیم بآنچه نازل کرده‌ئی و پیرو رسول گردیدیم پس نام ما را در صحیفه گواهی دهندگان بنویس [۵۳]
(یهودیان) با خدا مکر کردند و خدا با آنها مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است [۵۴]
یاد کن وقتی را که خدا گفت ای عیسی من قبض میکنم روح تو را و تو را بسوی خودم بالا- میبرم و تو را طاهر میگردانم از آنکسانی که کافر شدند و پیروان تو را تا روز قیامت برتری دهم بر آنهائیکه کافر شدند پس از آن بازگشت شما بسوی من است پس بین شما حکم میکنم در آنچه در در آن اختلاف میکنید [۵۵]
و آنهائیکه کافر شدند آنها را در دنیا و آخرت عذاب میکنم عذاب سخت و برای آنها یاری کننده‌ئی نخواهد بود [۵۶]
و آن کسانیکه ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند اجر آنها بتمام داده میشود و خدا ستمکاران را دوست نمیدارد [۵۷]
اینکه حکایات که بر تو میخوانیم از آیات و ذکر خدای حکیم است [۵۸]
همانا مثل عیسی نزد خدا (در بی پدر متولد شدن) مثل آدم است که او را از خاك آفرید پس باو گفت بوده باش فورا موجود گردید [۵۹]
سخن حق همان است که از پروردگار تو است پس تو از جمله شك کننده‌گان نبوده باش [۶۰]
کسیکه در امر عیسی پس از آنکه علم باو بر تو آمده نزاع و جدال نمود بگو بیائید (برای نفرین) حاضر کنیم پسرهای ما و پسرهای شما و زنان ما و زنهای شما و نفسهای ما و نفسهای شما و با هم نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم [۶۱]
همانا اینکه داستانی است حق و ثابت و نیست الهی مگر خدا و بحقیقت او است غالب و درستکار [۶۲]
پس از آن اگر اعراض کردند خدا بفساد کنندگان عالم است [۶۳]
.

صفحه : ۱۲۱

(توضیح آیات)

اشاره

فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی مِنهُمُ الکُفرَ قالَ مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ چون عیسی [ع] از جماعت یهودیان احساس کفر کرد و دریافت و بدانست که در مقام قتل او میباشند و دانستن او از طرف وحی بود یا بقرائن حال و گفتار آنان هر چه احساس نموده البته باذن حق تعالی عمل نموده زیرا که رسولان موظفند که در امر رسالت بسیار پافشاری بنمایند و فرار کردن عیسی [ع] از قوم از ترس کشته شدن نبود آنهم البته بایستی بفرمان خدای تعالی انجام گیرد.
خلاصه وقتی عیسی بن مریم احساس کفر از قوم نمود و شاید فهمید کمر قتل او را بسته‌اند از آنها فرار کرد تا بجماعت حواریین رسید و گفته‌اند آنها جماعت گازران بودند که جامه را می‌شستند و سپید میکردند وقتی بآنها رسید و از آنها یاری خواست که بر یهودیان ظفر یابد و گفت «مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ» انصار جمع نصیر است چنانچه اشهاد جمع شهید است، و «الی» بمعنی مع است قوله تعالی «وَ لا تَأکُلُوا أَموالَهُم إِلی أَموالِکُم» یعنی مع اموالکم، کیست مرا با خدا یاری کند، و بقولی الی بمعنی فی است- کیست مرا در

راه خدا یاری کند.

در منهج از عطا نقل میکننـد که گفته مریم عیسـی را از کودکی بصـباغی سپرد که بزرگ صـباغان بود تا صـنعت صـباغی بیاموزد روزی اسـتاد بعیسـی گفت مرا بفلان ده مهمی واقع شده چند روزی آنجا میروم اینکه جامه‌ها را بهمان رنگی که نشان کرده‌ام رنگ کن چون اسـتاد رفت عیسی همه جامه را در خم نیل ریخت و گفت «اللهم اخرجها علی ما ارید» چون استاد آمد گفت جامه را کجا بردی گفت همه در همین خم است استاد گفت وای بر تو اینکه چه عملی بود کردی هر یک را رنگی دیگر بایستی کرد چنانچه بتو آزمودم و فریاد برکشید و فغان درگرفت مردم جمع شدند عیسی گفت ای استاد چرا اینکه همه شیون میکنی بیا بکنار خم جامه‌ها را بهر رنک که میخواهی من بیرون میآورم استاد بکنار خم آمد و گفت فلان

صفحه : ۱۲۲

جامه بایـد سـرخ باشـد و فلان دیگر زرد و فلان لعلی و فلان کبود و فلان سبز عیسـی هر کدام را که از خم بیرون میآورد آن بهمان رنگ بود که اسـتاد خواسـته بود صـباغان و اهل بازار که اینکه را مشاهده کردند دانسـتند که از قدرت خدائی است و هیچ بشری بر مثـل آن قادر نیست پس عیسـی آنها را دعوت کرد و آنان دکان و خانه‌های خود را گذاشـتند و ملازمت عیسـی را اختیار کردنـد و همیشه با او بودند و آیات و عجائب او را مشاهده مینمودند و بصیرت آنان زیاد میگردید.

و بعضی گفته‌اند آنها گازران بودند و جامه‌ها را سفید میکردند اینکه بود که آنها را حواریون گفتند، بقول دیگر آنان ملوك بودند که دایم لبـاس سـفید میپوشـیدند عیسـی از آنهـا طلب کرد که او را بر یهـود یـاری کننـد ایشـان اطـاعت کردنـد و مطیع و منقـاد او گردیدند.

إبن عون گفته پادشاهی صـلحای روزگار خود را جمع کرد و ضـیافت نمود و عیسی در میان ایشان بود چون سفره بگستردند پادشاه نگاه کرد در طعامی که نزد عیسی نهاده بودند که بعادت سائر مردمان از آن میخورد و اصلا از آن کم نمیشد بوی گفتند تو کیستی گفت عیسـی بن مریم رسول خـدای تعـالی، عیسـی علیه السّـلام پادشـاه را دعوت کرد ایمـان آورد و خواص ملوك که بـا او بودند تصدیق وی را کردند و همه ملت را گذاشتند و پیرو او گردیدند و کمر ملازمت او بر میان بستند.

در انوا گفته «حواری الرجـل خالصـته» مـأخوذ از حور بفتـح واو که بمعنی بیـاض خـالص است و منه الحواریاۀ للخضـریات لخلوص الوانهن و لطافتهن، و اصـحاب عیسـی از جهت خلوص نیت و پاکی سـریره مسـمی باسم حواریین گردیدنـد و در روایتی رسـیده که حواریین دوازده نفر بودنـد که آنها در سـهل و جبل و بر و بحر ملازم عیسـی [ع] بودند چون گرسـنه میشدند میگفتند یا روح اللّه ما گرسـنه‌ایم عیسـی دست بزمین میزد بعـدد هر مردی دو نان بیرون میآمـد و چون تشـنه میشدند دست بر زمین میزد آب بیرون میآمد، روزی گفتند در روی زمین هیچکس بهتر از ما نیست اگر گرسنه شویم بما طعام میدهی و اگر تشنه شویم بما

صفحه : ۱۲۳

آب میدهی و در صـحبت و خدمت تو مستفید میشویم و عجائب و غرائب از تو مشاهده میکنیم عیسی گفت بهتر از شما کسی است که از کسب دست خـود خورد آنهـا گـازری اختیـار کردنـد و جامه‌هـای مردم را میشسـتند و بـاجرت آن قنـاعت میکردنـد خلاصـه حواریون در جواب عیسـی گفتنـد ما انصار دین خـدائیم یعنی یاوران دین خدائیم. [پایان] قالَ الحَوارِیُّونَ نَحنُ أَنصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اشـهَد بِأَنّا مُسلِمُونَ پس از آنکه عیسی از یهودیان احساس کفر کرد و فهمید در مقام قتل او برآمده‌اند از حواریین طلب یاری کرد و گفت کیست مرا در راه خدا یاری کند جماعت حواریین گفتند ما یاران خدا میباشیم یعنی یاوران دین خدائیم بخدا ایمان آوردیم و تو را گواه میگیریم به اینکه که ما تسلیم امر خدا گردیده‌ایم.

رَبَّنا آمَنّا بِما أَنزَلتَ وَ اتَّبَعنَا الرَّسُولَ حواريين در مقام مناجات با قاضى الحاجات گفتند پروردگار ما ما بر آنچه نازل كرده‌ئى ايمان آورده‌ايم و تابع رسول تو يعنى عيسى [ع] گرديديم.

فَاكتُبنا مَعَ الشّاهِدِينَ نام ما را در جمله شاهدين و گواهان بنويس- از مفسرين در اينجا دو قول نقل شده: ۱- عطا گفته «مع النبيين» نام ما را با پيمبران بنويس زيرا كه هر پيمبرى گواه امت ميباشد.

۲- عبد اللّه عباس گفته «مع محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم» و امت او و بيان آن «وَ جِئنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً» و قوله «وَ كَذلِكَ جَعَلناكُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ».

وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَيرُ الماكِرِينَ تدبير لطيف را مكر گويند و بقولى مكر سعى در فساد است و عرب گفته مكر الليل وقتى كه شب تاريك گرديد.

يهوديان مكر كردند و مكر آنها تدبير در امر عيسى بود كه چگونه او را

صفحه : ۱۲۴

بكشند و گفته‌اند بنى اسرائيل او را از شهر بيرون كردند پس از مدتى باز آمد و بناى تبليغ گذاشت اينكه بود كه همه قصد كشتن او را كردند «وَ مَكَرَ اللّهُ» از فرا نقل كرده‌اند كه گفته مكر از بنده خدعه و حيله و فساد است و از خداى تعالى استدراج بندگان و معنى استدراج ناگاه گرفتن است قال اللّه تعالى «سَنَستَدرِجُهُم مِن حَيثُ لا يَعلَمُونَ».

عبد اللّه عباس گفته معنى مكر اينكه است كه هر گاه بنده گناهى نو كند خدا باو نعمتى نو كند.

إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى يَومِ القِيامَةِ در مجمع البيان گفته چون آنچه را كه قوم عيسى از مكر و خدعه و اراده قتل او را كردند بيان كرد در عقب آن اظهار نموده آنچه را كه بر او از لطف تدبير و حسن تقدير عطا كرده و فرموده «إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ» و در معنى آن چند قول نقل شده:

۱- قبض كننده توام به اينكه كه تو را از زمين بسوى آسمان بلند ميكنم بدون وفاتيكه بميرى. [از حسين و كعب و إبن جريح و إبن زيد و كلبى و غير اينها] و بنا بر اينكه قول در معنى «مُتَوَفِّيكَ» دو تأويل است: يكى تو را بسوى خود بلند ميكنم كه از تو بدست آنها چيزى نرسد و اينكه مثل قول آنها است «توفات كذا و استوفاته» يعنى او را بالتمام گرفتم، و ديگر «انى مستلمك من قولهم انى استلمته» يعنى «توفات منه كذا» يعنى تو را از دست آنها خلاص كردم ۲- من تو را ميرانيدم ميرانيدن خواب و تو را بسوى خودم در خواب بلند كردم، عن الربيع كه گفته: خداى تعالى عيسى را در حال خواب از زمين بلند نمود بدليل قوله تعالى «وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفّاكُم بِاللَّيلِ» يعنى يميتكم، زيرا كه خواب برادر مرگ است و قال اللّه «يَتَوَفَّى الأَنفُسَ حِينَ مَوتِها وَ الَّتِي لَم تَمُت فِي مَنامِها» ۳- «انى متوفيك وفاة نوم» يعنى تو را در خواب بسوى خودم بلند ميكنم

صفحه : ۱۲۵

از إبن عباس و وهب كه گفته‌اند خداى تعالى او را سه ساعت ميرانيد مردن خواب و دليل بر آن قوله تعالى «وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفّاكُم بِاللَّيلِ» يعنى يميتكم، زيرا كه نوم برادر مرگ است، قال اللّه تعالى «يَتَوَفَّى الأَنفُسَ حِينَ مَوتِها وَ الَّتِي لَم تَمُت فِي مَنامِها» يعنى خدا نفسها را ميميراند آن نفسهائى كه در خواب نمرده و اما نحويون ميگويند كلام بر تقديم و تأخير است يعنى همانا من بلند كننده توام و ميراننده توام زيرا كه واو موجب ترتيب نيست بدلالت قوله تعالى «فَكَيفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ» و النذر قبل العذاب است، و نيز بدلالت قوله تعالى «وَ ما كُنّا مُعَذِّبِينَ حَتّى نَبعَثَ رَسُولًا» [و اينكه قول از ضحاك نقل شده] و دليل بر او از نبى [ص] روايت شده كه گفته عيسى بن مريم لم يمت و انه راجع اليكم قبل يوم القيمة» يعنى عيسى بن مريم نمرده قبل از روز قيامت بسوى شما برميگردد. و

بحدیث صحیح از او است که گفته شما چگونه میباشید وقتی که پسر مریم برگردد بسوی شما در حالیکه امام شما و از شما است. [مسلم و بخاری در حدیث صحیح نقل کرده‌اند] پس بنا بر اینکه حدیث فرمود ای عیسی من قبض کننده توام بموت پس از نزول تو از آسمان یعنی تو را بآسمان بالا میبرم بعد تو را از آسمان فرود میآورم و میمیرانم.

[و قوله «رافِعُکَ إِلَیَّ» فیه قولان]

۱- تو را بلند میکنم بسوی آسمان خودم و اینکه رافعک گفته که تو را بلند میکنم بسوی سمائی برای عظمت امر آسمان است یعنی تو را بلند کننده‌ام بسوی موضعی که بر تو چیزی نبوده باشد مگر امر من.
۲- بلند کننده توام بسوی کرامت خود چنانچه حکایهٔ از ابراهیم است که گفته «إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهدِینِ» یعنی میروم بجائی که پروردگـار من مرا امر نموده و ابراهیم رفتن خود را بشـام همان رفتن بسوی پروردگارش نامیـده و قوله «وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا» در آن دو قول است یکی مطهرک

صفحه : ۱۲۶

طـاهر میکنم تو را بخـارج تو را از بین آنها و نجات یافتن تو از سـتم آنان زیرا که آنها ارجاس رجس و نجس‌انـد و مقام تو بین آنها مثل ملاقات نجاست است وقتی که محتاج گردی بهم نشینی آنها.
۲- «تطهره منعه» یعنی تو را منع میکنم از کفر آنها و تو را مانع میگردم از آن عملی یعنی آن همی که دارنـد و خواهند تو را بکشـند زیرا آن رجس و نجس است و خـدا از آن تو را طـاهر میگردانـد. [جبـائی] وَ جاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ فَوقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی یَومِ القِیامَهِٔ یعنی و قرار دهنـده کسـانی میباشـیم که بتو ایمـان آورده‌انـد فوق کسـانی که نبوت تو را انکار کردنـد و تو را در عز و غلبه و ظفر و نصـرت تکـذیب نمودند و بقولی در برهان و حجت تو را تکذیب کردند و مقصود نصاری میباشـند إبن زید گفته آیا نمی‌بینی یهود هر جا که باشـند ذلیل‌تر از نصاری بشـمار میروند از اینکه جهت مملکت مستقل ندارند اگر چه در مملکت نصاری باشـند مثل بلاد روم و غیر آنها پس نصارا عزیزترند از یهود و فوق آنهایند تا روز قیامت.
و جبائی گفته در آیه دلالتی است که بر یهود مملکتی نیست تا روز قیامت.
و بقولی یعنی اینها تابع امت محمدنـد و آنها را تبع گفته اگر چه برای آنها شـریعتی علی حـده است و در آنها در صورت و معنویت تبعیت یـافت میشود امـا صورت مثـل اینکه گفته میشود فلانـی تـابع فلانی است وقتی پس از او آمـده و اما در معنی مثل اینکه گفته میشود نبی ما صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تصدیق کننده بود بعیسی و کتاب او و بر کسیکه غیر او را تصدیق میکند گفته میشود که او تابع گردیده شریعت نبی ما را و سایر انبیاء را و آنان در ابواب توحید متحدند پس علی هذا او هم تابع گردیده وقتی که معتقد باشد باعتقاد او و قائل باشد بقول او- و اینکه قول اوجه است زیرا که در آن ترغیب است باسـلام و دلالت دارد بر اینکه امت محمّد [ص] طاهرینند تا روز قیامت و برای اینکه کسیکه (عیسی را) اله بخواند اینها حقیقهٔ تابع عیسی نگردیده.

صفحه : ۱۲۷

«ثُمَّ إِلَیَّ مَرجِعُکُم» یعنی مصیر شـما و بـازگشت شـما بسوی من است «فَأَحکُمُ بَینَکُم» یعنی بین شـما قضـاوت میکنم «فِیمـا کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ» بین شـما در امر عیسـی حکم میکنم. [پایان] فَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُم عَذاباً شَدِیداً فِی الدُّنیا وَ الآخِرَهِٔ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ ظاهرا آیه متفرع بر آیه بالاـ است که افراد بشـر را خاطر نشان کرده و بآنها خطاب مینمایـد که بدانیـد بازگشت همه‌تان بسوی خـدا

است و او است حاكم عادل كه در آنچه در آن اختلاف ميكنيد بين شما حكم نمايد.

آنهائيكه پس از اتمام حجت كافر شدنـد مثل جماعت يهود و باقى كفار كه پيمبران و رسولان خدا را زجر كردند و تكذيب نمودند آنهـا را عـذاب سـخت مينمـائيم هم در دنيـا و هم در آخرت و بقرينه آيه جلوتر كه مشـعر بر اينكه بود كه عيسويان هميشه استيلاء و توفق بر يهوديان دارنـد شايـد در اينجا خواهـد بفرمايد عذاب يهوديان تا آخر دنيا باقى است و اينكه جماعت مورد غضب الهى واقع گرديده‌انـد كه عـذابشان منحصـر بقيامت نيست در دنيا هم هميشه پست و بى مقدارنـد نه مملكت و استيلائى و نه دولتى بلكه تحت دول دنيا ميباشند كه هر حكمى خواهند در باره آنها انجام دهند و يار و ياورى ندارند كه از آنها دفاع كند.

وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِم أُجُورَهُم در مقابل عـذاب شديـدى كه كفار را تهديـد كرده مؤمنين را وعده ميدهد كه آنهائيكه بايمانشان اعمال صالحه ضـميمه كرده‌انـد اجر و پاداش ايشان را بالتمام ميدهـد و چنانچه معلوم است و در اكثر آيات قرآن ديـده ميشود هر جا ايمان ذكر شده با عمل صالح مثل اينجا يا تقوى را با او آورده، از اينجا معلوم ميشود كه ايمان بدون عمل صالح يـا تقوى كه اينكه دو مرتبط بيكديگرنـد كامل نميگردد زيرا كه ظاهرا تقوى جامع تمام اعمال صالـح است و ايمان بـدون تقوى در صحراى قيامت چندان ارزشى ندارد.

صفحه : ۱۲۸

وَ اللّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ حق تعـالى كـافرين را از سـتمكاران بحساب آورده زيرا كه سـتمى بالاتر از كفر نيست كافر هم بخود سـتم نموده و خود را مسـتحق عـذاب گردانيده و از مقام و مرتبه‌ئى كه درخور انسانيت بوده و بايستى در اثر ايمان و اعمال صالح بهره‌مند گردد خود را محروم گردانيده و مستحق عذاب شديد شده و هم بمقدسات دين خدا ستم نموده و كفران نعمت ايمان و عمل صالح كه در اثر آن ميتوانست مقام بلندى بر خود احراز نمايد و محبت خدا را كه بالاترين سـعادت است جذب كند در عوض سخط او را كه بدترين عذاب جهنم است بر خود لازم گردانيده.

ذلِكَ نَتلُوهُ عَلَيكَ مِنَ الآياتِ وَ الذِّكرِ الحَكِيمِ ذالك اشاره بداسـتان عيسـى و كيفيت ارتفاع او بسوى مقام قدس او و خطاب شـفقت آميز پروردگارش كه من تو را از دست يهوديان ميگيرم و بسوى خودم نزديك ميكنم نموده.

و خطـاب برسولش ميكنـد كه مـا اينكه آيـات را بر تو حكايت ميكنيم «وَ الـذِّكرِ الحَكِيمِ» شايـد مقصود اذ ذكر قرآن باشـد و حكيم صفت او كه از علم لدنى ازلى حق تعالى تراوش كرده، و بقولى اشاره بلوح محفوظ است.

خلاـصه مقصود اينكه است كه اينكه آيـاتيكه بتوسـط ملك وحى بر تو خوانـده ميشود از جانب خـداى حكيم است تا اينكه دانسته شود كه آنچه بر خلق ميخوانى از دهنهـا يا از كتابها نگرفته‌ئى بلكه حق و از طرف حكيم خبير بر تو فرود آمـده تا اينكه آيت صـدق گفتار تو باشد.

إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنـدَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ پس از آنكه در آيات بالا داسـتان عيسـى عليه السّلام را و كيفيت تبليغ او و انكار يهوديان و ضديت آنها و سر انجام كار عيسى را بپايان رسانيد اشاره بكيفيت آفرينش و چگونگى آن برآمده و خلقت او را كه بى پدر بوجود آمده تشبيه بآدم كه بدون پدر و مادر از خاك بامر «كن» كلمه وجودى آفريده شده.

صفحه : ۱۲۹

مفسـرين گفته‌انـد بعـد از حكايت عيسـى نصاراى نجران زبان باعتراض گشوده گفتنـد اى محمّـد چرا عيسـى را دشـنام ميدهى و نام بندگى بر او مينهى اينكه از تو بسنديده نيست سيد عالم فرمود آيا نام عبد اللّه بر عيسى دشنام است او بنده‌ايست فرستاده خدا «كلمهٔ القيها الى العذراء البتول»

آتش غضب عاقب و سيد كه رؤساء وفد نجران بودند بر افروخت گفتند آيا ديده‌ئى ولدى بى پدر مخلوق گردد اينكه بود كه حق تعالى اينكه آيه فرستاد «إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِندَ اللّهِ» تا آخر.

الحَقُّ مِن رَبِّكَ فَلا تَكُن مِنَ المُمتَرِينَ آيه اگر چه خطاب برسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است اى محمّد بدان كه حق را شريك و انبار نيست و پروردگار تو در وحدت و حقانيت بى شريك و بى مثل و بى نظير است و از خلق بى‌نياز و همه ممكنات نيازمند باويند و ايجاد و اختراع منحصر بآن ذات و حقيقت فردانيت است علت موجده و علت مبقيه فقط ذات حقانيت او است مبادا از مغالطه كاريها و جزاف گوئيهاى مشركين شك و ريبى بر تو پديد گردد.

البته خداى تعالى بعلم ازلى ميدانست كه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آن عقل كل آن مخلوق اول كه شالوده معرفت و توحيد است هيچ وقت شك و ريبى پيرامون او نميگردد و مثل جبل راسخ در وحدت شناسى چنان ثابت و مستقر است كه بادهاى اوهام و تشكيك مشركين او را تكان نخواهد داد، شايد چنين خطابها براى تأكيد و اهميت مطلب است و شايد اشاره باين باشد كه اصلا تو گوش بحرفها و مزخرفات كافرين و مشركين نده كه اينها بطمع افتند كه در عقيده با آنها همراهى كنى و شايد چنانچه بعضى گفته اگر چه خطاب بشخص رسول است لكن مقصود امتند كه از گفتار عيسويان در قلبشان خللى عارض نگردد.

فَمَن حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعدِ ما جاءَكَ مِنَ العِلمِ فَقُل تَعالَوا نَدعُ أَبناءَنا وَ أَبناءَكُم وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُم وَ أَنفُسَنا وَ أَنفُسَكُم ظاهرا آيه متفرع بر آيات بالا است و مرجع ضمير «فيه» عيسى عليه السّلام است و خطاب برسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه اگر اينكه جماعت نصارى در امر عيسى با تو پس از

صفحه : ۱۳۰

آنكه تو دانا گرديدى بحكايت عيسى و دانستى كه مثل عيسى در بندگى و مخلوقيت و بى پدر بدنيا آمدن مثال آدم است كه بدون پدر و مادر پس از آنكه بقدرت ايزدى از خاك سرشته شده بود بامر «كن» تكوينى بوجود آمده ارشاد بر اينكه است آنكسى كه قدرت داشت آدم را بى پدر و مادر بيافريند البته قدرت داشت آدم را بدون پدر بوجود آورد ظاهرا آيه راجع بنصارى است كه پس از آنكه رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله از طريق برهان اثبات مينمايد كه عيسى بنده و رسول خدا است و آنها انكار ميكنند خطاب ميرسد اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله باينهائيكه با تو راجع بعيسى محاجه ميكنند بگو پس از آنكه من از طريق وحى عالم گرديدم و راجع بعيسى حق گفتم اگر كلام مرا نمى‌پذيريد و رسالت مرا انكار داريد راه ديگرى نداريم مگر اينكه در حق هم دعاى بد نمائيم يعنى نفرين كنيم پس بگو بيائيد ما پسرهاى خود را ميآوريم شما هم پسرهاى خود را بياوريد، ما زنهاى خود را ميآوريم شما هم زنهاى خود را بياوريد، ما نفسهاى خود را حاضر ميكنيم شما نيز نفسهاى خود را حاضر گردانيد، پس از اينكه در مقابل هم جمع شديم در باره هم نفرين كنيم لعن و عذاب خدا دروغگو را بگيرد.

ثُمَّ نَبتَهِل فَنَجعَل لَعنَتَ اللّهِ عَلَى الكاذِبِينَ «نَبتَهِل» را هم بدعاى با تضرع ترجمه كرده‌اند و هم بلعنت كردن.

گفته‌اند در اينجا مخاطب نمايندگان مسيحيانى بودند كه در سال دهم هجرت از نجران بحضور پيغمبر آمدند و نام پيشواى آنها عبد المسيح بود اينكه جماعت در مسجد رسول آمدند و چون آنها دست از الوهيت مسيح بر نداشتند بوحى الهى رسول صلّى اللّه عليه و آله از آنها خواست كه در باره يكديگر نفرين كنند و چون آن وعده بفرداى آنروز قرار شد اسقف مسيحيان شب بآنها گفت اگر با خانواده خود بيايد بدانيد كه او بكار خود مطمئن ميباشد حاضر نشويد و اگر با اصحاب آمد حاضر گرديد با وى مباهله كنيد.

صفحه : ۱۳۱

در كشف الاسرار گفته روز مباهله بيست و يكم از ماه ذى الحجه بود و تمام مسلمين از سنى و شيعه بدون اختلاف نقل كرده‌اند كه

در روز مباهله رسول [ص] برای نفرین رو بصحرا نهاد و دست حسن علیه السّلام را گرفت و حسین علیه السّلام در بغل خود قرار داد و فاطمه علیها سلام از پشت پدر و علی علیه السّلام از عقب با هم روان شدند و رسول صلّی اللّه علیه و آله بآنها دستور داد که چون من دعا کنم شما آمین گوئید.

دانشمندان و مهتران نصاری وقتی آنها را اینکه طور دیدند ترسیدند و گفته‌اند ای جماعت نصاری «انا نری وجوها لو سألوا اللّه عز و جل ان یزیل جبلا- من مکانه لأزاله فلا تبتهلوا فتهلکوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامهٔ»«۱» وقتی ترسایان اینکه سخنان از بزرگان خویش شنیدند همه ترسیدند و از مباهله گذشتند و طلب صلح کردند و حزیه قبول کردند به اینکه که هر سال دو هزار حله بدهند، هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با آنها صلح بست آنگاه رسول خدا گفت

«و الذی نفسی بیده لو تلاعنوا لمسخوا قردهٔ و خنازیر و لاضطرم علیهم الوادی نارا و لاستأصل نجران و اهله حتی الطیر علی الشجر و لما حال الحول علی النصاری کلهم حتی هلکوا»

«۲».

رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت آتش آمد بر هوا ایستاد اگر ایشان مباهله کرده بودند در همه روی زمین از آنها یکی باقی نمیماند، و اصحاب مباهله پنج نفر بودند:

---

(۱) بزرگ آنها که گفته‌اند بنام عاقب بود گفت ای جماعت من رویهائی می‌بینم که اگر از خدا طلب کنند کوه از جای خودش زائل میگردد پس شما برای نفرین حاضر نشوید که هلاک خواهید گردید و احدی تا روز قیامت از نصاری در روی زمین باقی نمیماند.

(۲) قسم بآنکسیکه نفس من بدست او است اگر آنها برای نفرین حاضر شده بودند مسخ میگردیدند بخوک و میمون و بر آنها بیابان آتش میشد و نجران و اهلش مستأصل میگردیدند حتی کبوتر بر درخت و چنین بود حال نصاری تا اینکه تمامشان هلاک میگردیدند.

صفحه : ۱۳۲

مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و زهرا [ع] و مرتضی و حسن و حسین علیهم السلام آن ساعت که بصحرا شدند رسول ایشان را در پناه خود گرفت و گلیم بر ایشان پوشانید و گفت

«اللهم انّ هؤلاء اهلی»

جبرئیل آمد و گفت

« یا محمّد [ص] و انا من اهلکم»

چه باشد یا محمّد اگر مرا بپذیری و در شماره اهل بیت خویش آری، رسول (ص) گفت

« یا جبرئیل و انت منا»

ای جبرئیل تو هم از مائی، جبرئیل بازگشت و در آسمانها مینازید و فخر میکرد و میگفت

«من مثلی و انا فی السماء طاوس الملائکهٔ و فی الارض اهل بیت محمّد صلّی اللّه علیه و آله»

یعنی کیست مثل من که در آسمان رئیس فرشتگانم و در زمین از اهل بیت محمّد [ص] خاتم پیمبرانم. [پایان] در مجمع گفته باجماع مفسرین مراد «بابنائنا» حسن و حسین [ع] دو پسر پیغمبرند و اینکه پسر دختر إبن است فی الحقیقهٔ.

و إبن ابی علاـن که یکی از ائمه معتزله است گفته آیه دلاـلت دارد که حسن و حسین در آن وقت بـالغ بودنـد زیرا که مباهله جایز نیست مگر با اشـخاص بالغ و اصـحاب ما گفته‌اند صـغر سن و نقصانش قبل از رسـیدن بحدّ احتلام و بلوغ راجع بتعلق احکام شـرعیه است و منـافی بـا کمـال عقل نیست و چون آنها در آن وقت در کمال نیکی بودنـد محال نیست که در آن وقت در کمال عقل بوده باشـند باضـافه نزد مـا ممکن است بگوئیم بخرق عـادت خـدای تعالی آنها را تخصـیص داده باشـد بچیزی که دیگران با آن شـرکت نداشـته باشند پس اگر صحیح که گفته شود در اینکه سن کمال عقل غیر معتاد است گوئیم بر ائمه جائز است نه بر غیر آنها و اینکه دلالت دارد بر اختصاص آنها و بلنـدی مرتبه آن بزرگواران و مؤید آن احادیثی است که از نبی صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم رسـیده که گفته

«هذان امامان قاما او قعدا»

. «و نسائنـا» اتفـاقی است که مراد فاطمه [ع] بوده زیرا که غیر از او زن دیگری در مباهله حاضـر نبوده و اینکه دلالت دارد بر تفضـیل زهرا [ع] بر تمام زنها و مؤید آن آنست که خبر آمده که نبی [ص] فرموده

«فاطمة بضعة منی،

هر کس او را اذیت کند مرا اذیت میکند و گفته خداوند غضب میکند بغضب فاطمه [ع]

صفحه : ۱۳۳

و راضی میشود برضایت فاطمه [ع] و بروایت صحیح از حذیفه نقل شده که گفته شنیدم که رسول [ص] میگفت ملکی بر من آمد و مرا بشارت داد که فاطمه سیّده زنان اهل بهشت و زنان امت منند، و از شعبی از سروق از عایشه که گفت نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بفاطمه در خفا چیزی گفت فاطمه خندید از او سؤال کردم گفت بمن فرمود آیا رضایت نداری که سیده نساء هذه الامهٔ و نساء المؤمنین باشی اینکه بود که خندیدم «و نسائکم» یعنی هر کس را بخواهی از زنهای خودتان را.

«و انفسـنا» یعنی علی خـاصه که انفسـنا مخصوص بعلی علیه السّـلام است و جـایز نیست گفته شود که مقصود خود پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم است زیرا که جایز نیست شخص خودش خود را بخواند و صحیح است که غیر خود را بخواند و وقتی گفت انفسنا لا بد باید اشاره بغیر رسول باشد و چون احدی نگفته در مباهله غیر علی و فاطمه و حسـنین علیهم السـلام کسـی حاضر بوده و اینکه دلالت دارد بر منتهای فضل و علوّ درجه علی [ع] در اینکه در فضل بجائی برسد که احدی بآن درجه نرسیده باشد زیرا که در اینجا او را قرار داده نفس رسول [ص] و احـدی در اینکه مقام نزدیک باو نیست و از آنچه از روایات مؤکـد مینمایـد اینکه را آن حـدیث صحیح است از نبی صـلّی اللّه علیه و آله که سؤال کرده شد از بعض اصـحاب او گوینده گفت علی است حضرت گفت از تو سؤال کردم از مردم و از نفس خودم سؤال ننمودم و نیز قول رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم لزیدهٔ الاسلمی ای یزید علی را دشمن مدار زیرا که او از من است و من از اویم همانا مردم از درختهای متفرق آفریده شده‌اند و من و علی از یک درخت خلق شده‌ایم.

«و انفسکم» یعنی هر کس را که میخواهید از مردهای خودتان.

«ثم نبتهل» یعنی در دعا تضرع کن از إبن عباس و بقولی نلتعن فنقول لعن الکاذبین فنجعل لعنهٔ اللّه علی الکاذبین».

در اینکه آیه دلاـلت است بر اینکه نصاری دانسـتند که حق با رسول است اینکه بود که از مباهله امتناع کردنـد و بر ضـرر خود اقرار نمودند و قبول جزیه

صفحه : ۱۳۴

نمودند و اگر نمیدانستند حقیقت رسول را از مباهله امتناع نمیکردند و خفت جزیه دادن را بر خود روا نمیداشتند.

إِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [پایان] همانا بحقیقت و درستی اینکه داستان عیسی و کید یهودیان و عروج عیسی علیه السلام بآسمان تماما حق و صدق است و الهی و معبودی نیست مگر او و هر آینه او است خدای غالب و درستکار.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ پس از اینکه همه آثار صدق اگر اینکه کافرین معاندین از قبول اسلام امتناع ورزیدند و از حق اعراض نمودند محققا خدای تعالی بآنهائیکه در مقام تباهکاری و فساد کوشش میکنند عالم و دانا است و آنها بپاداش عملشان خواهند رسید.

صفحه : ۱۳۵

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۶۴ تا ۷۳]

اشاره

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴) يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْراهِيمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراةُ وَ الْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۶۵) ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ حاجَجْتُمْ فِيما لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۶۶) ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (۶۸)

وَدَّتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَ ما يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ (۶۹) يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰) يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱) وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۷۲) وَ لا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتى أَحَدٌ مِثْلَ ما أُوتِيتُمْ أَوْ يُحاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳)

صفحه : ۱۳۶

[ترجمه]

بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی آن کلمه‌ئی که بین ما و شما یکسان است یعنی کلمه حق و اینکه پرستش نکنیم مگر خدا را و چیری را با او شریک نیاوریم و بعضی بعض دیگر را بغیر خدا بربوبیت نگیریم پس اگر (کفار) از حق رو گردانیدند پس شما بگوئید گواه باشید که ما تسلیم شدگان خداوندیم [۶۴]

ای اهل کتاب برای چه راجع بابراهیم با هم نزاع و مجادله میکنید در حالی که تورات و انجیل نازل نشد مگر بعد از زمان ابراهیم آیا تعقل نمیکنید [۶۵]

شما آنهائید که در آنچه بآن علم ندارید محاجه میکنید (یعنی حجت میطلبید) پس چرا گفتگو میکنید در چیزی که بآن علم ندارید و خدا میداند و شما نمیدانید [۶۶]

ابراهیم یهودی نبود و نصرانی نبود لکن از دینهای باطل پاک و باسلام مایل بود و ابراهیم از مشرکین نبود [۶۷]

همانا سزاوارترین مردم بابراهیم کسانی میباشند که پیروی او را نمودند و بوی ایمان آوردند و خدا یاور مؤمنین است [۶۸]
طائفه‌ئی از (یهود) اهل کتاب همّت بر اینکه گماشتند که شما را گمراه گردانند و گمراه نمیکنند مگر خودشان را و نمیدانند [۶۹]
ای اهل کتاب برای چه بآیات خدا کافر میشوید در حالیکه (بر صحت آن) گواهید [۷۰]
ای اهل کتاب برای چه حق را بباطل میپوشانید و حق را پنهان میگردانید در صورتی که شما (حقانیت آنرا) میدانید [۷۱]
جماعتی از اهل کتاب گفتند در اول روز ایمان آرید بر آنچه فرستاده شده بر کسانیکه ایمان آورده‌اند و در آخر روز کافر گردید شاید مؤمنین از ایمانشان برگردند [۷۲]
و ایمان نیاورید مگر بکسی که تابع دین شما گردید ای رسول بگو همانا هدایت دین خدا است که بکسی عطا شده مثل آنچه بشما داده شده آیا شما حجت میآورید نزد پروردگارتان بگو فضل و فزونی بدست خدا است بهر کس بخواهد عطا میکند و خدا فزونی دهنده و دانا است [۷۳].

صفحه : ۱۳۷

(توضیح آیات)

قُل یا أَهلَ الکِتابِ تَعالَوا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَینَنا وَ بَینَکُم مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند شأن نزول آیه تا قوله تعالی «وَ اللّهُ وَلِیُّ المُؤمِنِینَ» اینکه بود که نصارای نجران در مدینه آمدند و یهودیان مدینه با آنها مصاحبه کردند و بینشان در باره ابراهیم علیه السّلام نزاع واقع گردید نصاری گفتند ابراهیم از ما بود و ما باو اولیتریم و یهودیان نیز چنین گفتند بحکومت نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند رسول گفت «ما کانَ إِبراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصرانِیًّا» ابراهیم نصرانی و یهودی نبود و شما باو اولیتر نمیباشید بلکه مسلمان بود و من باو اولیترم یهودیان گفتند ای محمّد [ص] همانا تو را می‌باید که در باره تو ما آن گوئیم که نصاری در باره عیسی گفتند و عیسویان گفتند تو را می‌باید که ما تو را آن گوئیم که یهودیان عزیر را گفتند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و هر دو فرقه را رد نمود و برسولش خطاب نمود که باینها بگو «تعالوا» یعنی بیائید «الی کلمة سواء» بسخنی مستوی «سواء» مصدر است و در آن مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث یکسان است یعنی بیائید بسوی سخنی که در میان ما و شما راست و درست است.
و گفته‌اند در مصحف إبن مسعود است «الی کلمة عدل» یعنی عادلة و بقولی «الی کلمة سواء» یعنی نصفة کلمة انصاف مثل اینکه گفته میشود «دعا فلان الی سواء و السویة یعنی انصاف.
أَلّا نَعبُدَ إِلَّا اللّهَ وَ لا نُشرِکَ بِهِ شَیئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعضُنا بَعضاً أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ در مجمع البیان گفته «أن لا تَعبُدُوا إِلَّا اللّه» اینکه عبادت و پرستش نکنید مگر خدا را زیرا که عبادت محقق و سزاوار نیست مگر او را «و لا تشرک به» در عبادت چیزی را با او شریک نیاورید «وَ لا یَتَّخِذَ بَعضُنا بَعضاً أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ» در معنی آیه اختلاف است بقولی معنی اینکه جمله اینکه است که نگیرید «بعضا»

صفحه : ۱۳۸

یعنی عیسی را رب نگیرید زیرا که عیسی [ع] بعضی از مردم بشمار میآید.
و بقولی احبار (مرتاضین) را ارباب نگیرید به اینکه که آنان را اطاعت کنید اطاعت ارباب مثل اینکه گفته شود «اتَّخَذُوا أَحبارَهُم وَ رُهبانَهُم أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ» و از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده که فرموده
«ما عبدوهم من دون اللّه و لکن حرموا لهم حلالا و احلوا لهم حراما»
یعنی احبار را عبادت ننمودند فقط احبار حرام را بر آنها حلال گردانیدند و حلال را حرام و آنها گرفتند و پذیرفتند و اینکه بود اخذ

و گرفتن ارباب را بغیر خدا، و نیز روایت شده که چون اینکه آیه نازل شد عدی بن حاتم گفت یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ما آنها را عبادت نکرده‌ایم حضرت فرمود آیا نبود که برای شما حلال کردند و حرام نمودند پس قول آنها را گرفتید گفت آری، نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود اینکه همانست «فان تولوا» (پس شما ای مسلمانان) در مقابل اعراض آنها از حق و تجدید نمودن اقرار و مخالفت نمودن با آنها بگوئید «اشهدوا بانا مسلمون» یعنی در حال اخلاص مقرون بتوحید چنین کلمه را بزبان جاری نمائید. [پایان] و بعضی در کلمه «سواء» گفته‌اند مقصود آن کلمه توحیدی است که تمام پیمبران متفق بر آن بودند و هیچ یک از رسولان در آن اختلاف نکرده‌اند و تمام کتب الهی شاهد بر آنست و آن اینست «ان لا نعبد الا اللّه» و برای او شریک قرار ندهیم و نگوئیم مسیح یا عزیر را إبن اللّه و عبادت رهبانیین را نکنیم.

ممکن است آیه را اینکه طور توجیه کنیم به اینکه که گفته شود چون بدلالت آیات بالا ـ روی سخن بیهود و نصاری است و شاید مقصود از «کلمه» عبارت از آن اصلی باشد که تمام اهل ادیان و کلیه افراد دیانات و آنهائی که در اصل وجود حق تعالی و اله عالم متفق الکلمه میباشند و همه معتقد و معترفند که عالم را مبدء و الهی است بلکه فطرت همه موجودات شاهد بر آنست و اینکه کلمه اصل و معنی دین است بلکه همه بزبان اظهار مینمایند که خدا یکی است حتی نصاری در تثلیث و اقانیم ثلاثه مدعی وحدتند سه شیئی مباین و ممتاز از هم نمیگویند چنانچه از گفتارشان

صفحه : ۱۳۹

برمیآید که سه را یکی و یکی را سه مینامند.

خلاصه شاید مقصود از آن «کلمه» که فرموده «سَواءٍ بَینَنا وَ بَینَکُم» کلمه توحید وجود حق تعالی باشد که اصل دیانات و پایه هر دینی و ملتی است بلکه در اصل وحدت نیز اختلافی نیست اختلاف بین مؤمنین و باقی ادیان در مراتب وحدت است که آن وحدت حقیقی که جامع باشد بین وحدت ذات و صفات و افعال و معبودیت منحصر بدین مقدس اسلام است، نصاری و نیز یهود خدا را در ذات یکی میدانند لکن در صفات او را منزه و مبرا از صفات مخلوقین ستایش نمیکنند چنانچه تولید مثل و اولاد داشتن را بآن ذات متعال نسبت میدهند آن ذاتی که منزه از صفات ممکنات است و نیز در عمل غیر خدا را متصرف در عالم میدانند و نیز در مقام عبودیت غیر را در عبادت شریک خدا میگردانند.

و آیه ارشاد بحکم عقل باشد که بحکم عقل سلیم ما باید عبادت و پرستش ننمائیم مگر خدا را و چیزی را شریک او نگردانیم نه در صفات حقیقیه و نه در تدبیر عالم و آن حقیقت واحد احد را منزه و مبرا گردانیم از نواقص امکانی و برای او شریک و مثل نگوئیم و نیز پرستش و عبودیت را منحصر باو گردانیم و نباید بعضی از خودمان را که مخلوق و ممکن و محتاج الی اللّه میباشیم بعضی دیگر را ارباب و معبود خود بگیریم عبودیت و پرستش و بندگی مخصوص بمقام کبریائی است.

واقعا اگر دلیلی نداشتیم برای اثبات حقانیت دین اسلام مگر ارشاد بکلمه طیبه «لا إِلهَ إِلَّا اللّه» و هدایت یافتن ما بوحدت حقه حقیقیه توحید ما را کافی بود الان در عالم چه دینی و چه رویه‌ئی و چه روشی غیر از دین اسلام ممکن است ما را بسر حدّ معرفت بمقام الوهیت که اصل هر کمال و فضیلتی است و منشأ هر نیکی و احسانی است و منتهای هر درجه و مقامی است برساند مگر پرتو دین اسلام و چنگ زدن بریسمان محکم ایمان که اگر بوظائف عبودیت عمل نمائیم و در عبادت و خلوص کامل گردیم ممکن است داخل در بندگان خاص گردیم و در

صفحه : ۱۴۰

«مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُقتَدِرٍ» متمکن گردیم» اللهم ارزقنا.

فَإِن تَوَلَّوا فَقُولُوا اشهَدُوا بِأَنّا مُسلِمُونَ چنانچه ظاهر است در اینكه آیات راجع بارشاد نصاری بسیار مبالغه نموده اول راجع بداستان مریم و مادرش آیاتی آورده و سخن گفته سپس راجع بعیسی و رو برو شدن با یهودیها و معجزاتیكه برای اثبات رسالت از او ناشی گردیده و یاری جستن او از حواریین- و حضرتش در اینكه من بنده خدا و رسول اویم بسیار پا فشاری كرده و نیز در انجام دادن وظیفه بندگی رسالت خود را با حسن وجه انجام داده پس از انجام امر رسالت و تصمیم گرفتن یهودیها برای قتل او خدای تعالی خبر میدهد كه برای حفظ او از كید یهودیان گفتیم «یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ الخ» تو را بسوی خود بالا میبریم و تو را از كید و ظلم آنها حفظ میكنیم و باقی حكایت او، و استدلال رسول اكرم صلّی اللّه علیه و آله كه عیسی علیه السّلام مثل آدم ابو البشر بنده و رسول خدا است و چون نصاری در امر عیسی [ع] لجاج كردند حضرتش حاضر گردید برای نفرین كه باطل از حق جدا گردد در اینكه عمل نیز جماعت نصاری حاضر نگردیدند تا اینكه آیه اخیر نازل گردید و بآنها پیش نهاد كرد كه بیائید در آن كلمهئی كه بین ما و شما مساوی است و همه معترف بآنیم و بزبان اظهار میكنیم اتفاق كنیم و همه‌مان در عبادت و پرستش برای او شریك نگیریم و غیر او را مولی و ارباب خود قرار ندهیم خلاصه همگان در كلمه توحید و یكتا پرستی متفق گردیم.

یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبراهِیمَ وَ ما أُنزِلَتِ التَّوراةُ وَ الإِنجِیلُ إِلّا مِن بَعدِهِ در شأن نزول آیه مفسرین گفته‌اند چون دانشمندان یهود و نصارای نجران راجع بابراهیم نزاع كردند و هر یك ادعاء میكردند كه ابراهیم از ما و بر دین ما بوده اینكه بود كه حق تعالی ادعای هر دو را باطل كرد و اینكه آیه «لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبراهِیمَ» را نازل گردانید.

و اعتراض بآنها كه «لِمَ تُحَاجُّونَ» و اشاره به اینكه كه هر ادعائی برای اثبات

صفحه : ۱۴۱

آن دلیل میخواهد و شما جماعت یهود و نصاری بچه دلیل چنین ادعاء میكنید كه ابراهیم از شما و بر دین شما بوده بلكه اضافه بر اینكه دلیل بر اثبات گفتارتان ندارید دلیل بر خلاف آن دارید زیرا كه تورات و انجیل بعد از زمان حضرت ابراهیم فرود آمده و گفته‌اند بین ابراهیم و موسی علیهما السلام هزار سال بود و بین عیسی و ابراهیم دو هزار سال.

أَ فَلا تَعقِلُونَ همزه استفهامی برای انكار آمده آیا چرا شما تعقل نمیكنید یعنی چرا شما در گفتار و عقائدتان فكر و رویه ندارید و تعقل نمیكنید در صورتی كه زمان ابراهیم دو هزار سال پیش از زمان موسی و عیسی علیهما السلام بوده چگونه گوئید ابراهیم یهودی یا نصرانی بود یهودیت و نصرانیت از ملت موسی و عیسی پدید گردیده زیرا كه تورات و انجیل بعد از زمان ابراهم نازل شده.

ها أَنتُم هؤُلاءِ حاجَجتُم فِیما لَکُم بِهِ عِلمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِیما لَیسَ لَکُم بِهِ عِلمٌ وَ اللّهُ یَعلَمُ وَ أَنتُم لا تَعلَمُونَ در كلمه‌ها انتم گفته‌اند اهل كوفه بمد و همزه قرائت كرده‌اند و باقی بمد بی همزه خوانده‌اند و اصل كلمه انتم است و ها تنبیه و همچنین است هؤلاء كه اصل كلمه اولاء است و ها تنبیه است و اینكه مثل آن ماند كه كسی بگوید «اینكه انت» تو كجائی و تو او را جواب دهی «ها انا» یعنی من همین جا هستم.

ظاهرا آیه تنبیه اهل كتاب است و اعتراض بآنها كه شما در چیزی كه بآن علم دارید یعنی در كار محمّد صلّی اللّه علیه و آله كه در كتاب تورات و انجیل بوصف و علامت و آثار خوانده‌اید و میدانید و از روی عناد در باره او محاجه میكنید و خود را بنادانی و شك در او بشبهه می‌اندازید در صورتی كه در آنچه علم دارید اظهار بی اطلاعی میكنید و در چیزی كه علم ندارید و در كتاب شما نیست كه ابراهیم یهودی بود یا نصرانی با هم نزاع میكنید و خدا شأن و مقام ابراهیم و رویه وی را میداند و شما نمیدانید.

صفحه : ۱۴۲

ما کانَ إِبراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصرانِیًّا وَ لکِن کانَ حَنِیفاً مُسلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشرِکِینَ ابراهیم یهودی نبود نصرانی نبود هیچ بر خدا شریک نگرفت مسلمان بود از غل و غش امور طبیعی وارسته بود یکتا پرست بود گفته‌اند حنیف بمعنی موحد و مخلص است خداوند او را موصوف نمود بحنیف و مسلم شاید اشاره باین باشد که شما یهودیان که مدعی اینید که ابراهیم از شما است شما مشرکید که بر خدا اولاد قائل شده‌اید ابراهیم مشرک نبود موحد و مسلمان بود «نَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسلامُ» دین حق نزد خدا اسلام است اصل اسلام مأخوذ از سلّم است سالم گردیدن و خالی شدن از پرستش غیر حق تعالی و با او انباز نگرفتن و مصداق کامل اینکه دین همین اسلام است که تابعین او بایستی بتمام قوی و مشاعر رو باو آرند و یک دل و یک جهت مطیع امر اله گردند و عبادت و عبودیت را منحصر باو گردانند و ابراهیم علیه السّلام مصداق کامل چنین دینی بشمار میرفت اینکه است که او را متصف گردانیده به «حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین که شما جماعت یهود و نصاری بر آن میباشید یعنی چون شما مشرکید ابراهم از شما تبری میجوید.

إِنَّ أَولَی النّاسِ بِإِبراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللّهُ وَلِیُّ الْمُؤمِنِینَ ظاهرا آیه بیهودیان و نصرانیان خبر میدهد که کسی را سزد که خود را بابراهیم نسبت دهد و خود را از کیش او و داخل در ملت او گرداند و در پی او باشد که موحد باشد.

بروایتی از نبی صلّی اللّه علیه و آله نقل میکنند که فرموده

«لکل نبی ولاة من المؤمنین و ان ولیی منهم ابی و خلیل ربی»

پس از آن اینکه آیه را قرائت کرد «إِنَّ أَولَی النّاسِ بِإِبراهِیمَ الخ».

از بعض مفسرین است که اولی مأخوذ از ولی است و عرب قرب را ولی گویند مثل اینکه گفته شود «هو ولی منه» یعنی او نزدیک باو است و معنی آیه

صفحه : ۱۴۳

اینکه است که نزدیک‌تر بابراهیم آنانند که در پی او بودند- و اینکه محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امت او را سزد که گویند ما بر دین ابراهیم هستیم.

در کشف الاسرار است قوله تعالی «یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبراهِیمَ الخ» از روی حقیقت اینکه آیه اشارتست بلطف خدا با بنده‌گان و پسندیدن طاعت ایشان و جزای آن دادن باضعاف کردار ایشان چون خلیل اللّه که در راه توحید منزل داشت و در حقیقت تفرید هر چیز جز اللّه بگذاشت و همه در باخت، مال بمهمان داد و فرزند بقربان داد، و خود را بنیران. رب العالمین آن از وی پسندید و از وی حکایت کرده و گفت «فَإِنَّهُم عَدُوٌّ لِی إِلّا رَبَّ العالَمِینَ» ابراهیم آنست که هر چه دون ماست همه را بدشمن گرفت و دوستی ما بر همه اختیار کرد بزبان حال گوید:

امروزه که ماه من مرا مهمان است بخشیدن جان و دل مرا پیمانست

دل را خطری نیست سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست

لا جرم رب العزة نقاب ضنت بر روی خلت وی فرو گذاشت و حجاب غیرت در میان وی و خلق نگذاشت، همه در وی دعوی کردند که وی ما راست، رب العزة گفت نی که او خدا راست «وَ اتَّخَذَ اللّهُ إِبراهِیمَ خَلِیلًا» جهودان و ترسایان و مشرکان هر کسی در وی دعوی کردند، رب العزة او را از همه بریء کرد و بخود قریب کرد و «ما کانَ إِبراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصرانِیًّا وَ لکِن کانَ حَنِیفاً مُسلِماً» نظیر اینکه قصه سلمان است بروز خندق هر کس در او دعوی کرد مهاجران گفتند از ما است، انصار گفتند از ما است.

مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت نه آن و نه اینکه بلکه از ما است «السلمان منا اهل البیت» سلمان در جستن دین حق و راه مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چندان ریاضت بر خود نهاد تا خود را تسلیم کرد تا او را ببندگی بفروختند چنانچه در قصه وی بیاید که بدایت کار که طالب حق بور و در جست و جوی مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و دین وی بود در دیار حجاز زنی از جهنیه او را بخرید و او را شبانی فرمود و زبان حالش میگوید:

صفحه : ۱۴۴

گردان گردان بندگیت افتادم آن دولت شد که تا گفتمی آزادم

لا جرم چون آزادی خویش در آرزوی مشاهده مصطفی صلّی اللّه علیه و آله خرج کرد مصطفی [ص] با وی اینکه کرامت کرد که از همه باز پرید و با پناه عصمت خویش گرفت «من رفع خطوهٔ الینا وجد نعمهٔ لدینا و من وقع علیه غبار مرکبنا ظهرت علیه آثار نعمنا. و

فی الخبر من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا، و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا اتیته هرولهٔ

، بعزت عزیز که اگر یک قدم در راه خدمت حق برداری هزاران نواله نعمت از مائده لطفش برداری

«منک یسیر خدمهٔ و منه کثیر نعمهٔ، منک قلیل طاعهٔ و منه جلیل رحمهٔ، منک قدم واحد و منه کرم وافر»

. خلیل قدمی چند برداشت در راه حق چنانچه گفت

«انی ذاهب الی ربی»

رب العزهٔ آن قدم از او پسندید و جهانیان را بر اتباع آن خواند «فاتبعوا ملهٔ ابراهیم خلیلا» ابراهیم روی بما نهاد و هر که ما را میخواهد تا بر پی او روان باشد، فرمان آمد که یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا مهتر عالم یا سید ولد آدم ابراهیم را فرزند توئی- و قرهٔ العین مملکت توئی تو سزاوارتری که اتباع وی کنی که قدر امیران، امیران دانند، و اینکه امت تو بهترین امم ایشانند، اینکه است که رب العالمین گفت «إِنَّ أَولَی النّاس بِإِبراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هـذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا» آنکه تابع و متبوع همه فراهم گرفت و تاج ولایت و محبت بر فرق ایمان ایشان نهاد و گفت «اللّه وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا» خدا یار و دوست مؤمنانست و بایشان نزدیک و لطیف و مهربانست و مهربانی او نه امروز بلکه از ازل تا جاویدان.

[پایان] مفسرین از کلبی و إبن عباس و صحابه روایت کرده‌اند که چون جعفر بن ابی طالب و اصحابش از مکه بحبشه هجرت کردند و رسول صلّی اللّه علیه و آله بمدینه مهاجرت کردند و پس از آنکه واقعه بدر و شکست قریش واقع گردید، مشرکین قریش و جمعی از بزرگان آنها کشته شده بودند بعضی از آنها در دار الندوه جمع گردیدند

صفحه : ۱۴۵

و در اینکه باب اندیشه کردند رأی آنان بر اینکه قرار گرفت که بمعاونت نجاشی که پادشاه یمن بود از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحابش انتقام کشند- اینکه بود که مالی عظیم با تحف و هدایا بعمرو بن عاص و عمارهٔ بن ابی معیط و عبد اللّه ابی ربیعهٔ داده نزد نجاشی فرستادند و باو پیغام دادند که جعفر بن ابی طالب و اصحابش از ما گریخته و بجانب تو آمده و اینها جماعتی میباشند که در دین مخالف تواند و بر مذهب و طریقه تو طعنه میزنند و گفتند ما آمده‌ایم تا تو را از حال و حکایت آنها آگاه نمائیم که دشمن تو و بدخواه تواند و از نزدیک مردی آمده‌اند دروغ گو- جادوگر بدروغ میگوید من رسول خدایم و فرستاده او بخلق و در اینکه دعوی کسی تابع وی نگردیده مگر از اینکه سفهاء و نازیرکان و یا پس افتادگان چند کس که با وی برخواسته‌اند و او را

یاری میکنند و ما که قریشیم و سران و سروران عربیم آنها را پیچانیدیم و با شعبی از زمین خود راندیم و کسی در آنها نباید مگر گرسنه گان و برهنه گـان و گوشه افتادگان و اکنون که کار بر ایشان دشوار و جای بر ایشان ناخوش گردیـد- إبن عم خویش را نزد تو فرستاد تا دین تو بر تو بزیان آرد و ملك بر تو تباه کند و رعیت را بر تو بشورانند و نظام کار تو را بر هم زنند، اکنون ما آمده‌ایم تا ایشان را بدست ما دهی تا شرّ آنها را از تو باز داریم، و نشانه درستی اینکه حال اینکه است که ایشان وقتی که نزد تو آیند سجده نکنند و خدمت و تحیت ننمایند.

نجاشی کسی فرستاد و جعفر و اصحابش را بخواند چون بدر سرای نجاشی رسیدند جعفر از بیرون آواز داد «یستأذن علیك حزب اللّه» نجاشی گفت «فلیدخلوا بامان اللّه و ذمته» پس در آمدند و سجده نکردند و تحیتی که عادت ایشان بود نکردند، نجاشی گفت چرا سجده نکردید چنانچه دیگران میکنند گفتند «نسجد للّه الذی خلقك و ملك» سجده بآن کسی میکنیم که تو را آفریده و صاحب ملك گردانیده و آن تحیت که تو میگوئی وقتی میکردیم که بت پرست بودیم، نجاشی از کتاب تورات و انجیل شناخته بود که آنچه ایشان میگویند حق است هیچ نگفت

صفحه : ۱۴۶

پس از آن گفت آنکس که آواز داد و اذن داخل شدن طلبید که بود جعفر گفت من بودم نجاشی گفت اکنون تو سخن گو جعفر گفت تو سلطانی و از اهل کتاب خدائی در حضرت تو سخن زیاد نگویم که ترك ادب است مختصر گویم از اینکه دو نفر عمرو بن عاص و عمار بن ابی معین بپرس که ما آزاده‌گان یا بندگانیم اگر بندگانیم و از مولای خود گریخته‌ایم ما را بصاحبان خویش بفرست، نجاشی گفت ای عمرو اینها چه کسانند بنده یا آزادند، عمرو گفت بل احرار کرامند و آزاده‌گانند، جعفر گفت از اینها بپرس هرگز خون بناحق ریخته‌ایم تا از ما قصاص خواهند عمرو گفت لا ـ و لا ـ قطرهٔ جعفر گفت بپرس هرگز مال مردم بناحق و بغصب برده‌ایم تا باز دهیم عمرو گفت «لا و لا قیراطا منه» نجاشی گفت پس شما از آنها چه خواهید عمرو گفت ما همه بر یک دین بودیم آن دین که آباء و اجداد ما بر آن دین بودند و بر آن رفتند اکنون ایشان آن دین بگذاشتند و دین دیگری گرفتند و ما همه بر دین خویش مانده‌ایم نجاشی گفت ای جعفر آن چه دینی بود که داشتید و بگذاشتید و اکنون چیست که دارید جعفر گفت ما اول بر دین شیطان بودیم بت پرستی و کافری بخدای عز و جل و فرمان برداری از شیطان و اکنون خدا ما را بدین اسلام هدایت کرد از خدا رسول آمد و کتاب آورد چون کتاب عیسی و ما را هدایت کرد و کتاب او موافق کتاب عیسی و دین او است، نجاشی فرمود ناقوس زدند و هر قسیسی و راهبی که بود حاضر شد و نجاشی آنها را سوگند داد که بآن خدائی که انجیل را برای عیسی [ع] فرستاده هیچ یافتید در کتاب خویش که میان عیسی و قیامت پیغمبر مرسلی بیاید گفتند خواهد بود که عیسی را بآن بشارت داده و گفته «من آمن به فقد آمن بی و من کفر به فقد کفر بی» نجاشی گفت ای جعفر آن مرد از کار دین بشما چه فرماید جواب داد که کتاب خدا بر ما خواند و امر بمعروف کند و نهی از منکر نماید، نیکوئی با همسایگان و خویشاوندان و نواختن یتیمان و ما را بعبادت یک خدا خواند آن خدائی که یگانه و یکتا است، بی شریك و بی نظیر و بی همتا است: نجاشی گفت از آن کتاب که

صفحه : ۱۴۷

بر شما میخواند چیزی بخوان، جعفر سوره عنکبوت و سوره روم را خواند، نجاشی و اصحاب او بسیار گریستند و گفتند ای جعفر «زد من هذا الحدیث الطیب» جعفر بر آنها سوره کهف را خواند.

عمرو بن عاص چون آن حال را دید خواست نجاشی را بخشم آورد گفت اینها بعیسی و مادرش ناسزا گویند نجاشی گفت ای جعفر در عیسی و مادرش چه گوئید جعفر سوره مریم را خواند، نجاشی مانند سر خلالی برآشفت و گفت و اللّه عیسی بر آنچه اینها

گفته‌اند باین قدر افزونی نگفت آنگاه بجعفر و اصحاب او گفت در زمین من ایمن روید که کسی را نیست و نرسد که بشما ناسزا گوید و برنجاند که شما حزب ابراهیمید- عمرو گفت ای نجاشی کیست حزب ابراهیم «هؤلاء الرهط و صاحبکم الذی جاءوا من عنده و من اتبعهم» گفت حزب ابراهیم اینکه گروهند و آنکسیکه از نزد او آمده‌اند، مشرکین اینکه سخن را ندانستند و ادعا کردند که ابراهیم از ما بود و ما اولیتریم بابراهیم و بدین او پس رب العالمین در شأن ایشان و آن خصومت که در ابراهیم میگرفتند و دعوی میکردند اینکه آیه را در مدینه فرستاد بر وفق قول نجاشی.

«إِنَّ أَولَی النّاسِ بِإِبراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ الخ» اینکه حکایت را بسیاری از مفسرین با مختصر اختلافی نقل کرده‌اند.

وَدَّت طائِفَةٌ مِن أَهلِ الکِتابِ لَو یُضِلُّونَکُم آیه بمؤمنین خبر میدهد شاید برای اینکه آنها را آگاه نماید که جماعت و طائفه‌ئی از اهل کتاب که ظاهرا یهودیها میباشند زیرا که جماعت جحود دوست داشتند و آرزو کردند و در سدد اغواء کردن مؤمنین و اصحاب رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسیار پا فشاری میکردند که بهر قیمتی تمام میشود آنها را از دین خارج گردانند گفته‌اند خطاب بعمار و معاذ و حذیفه است و لو بمعنی ان است یعنی جماعتی از اهل کتاب آرزویشان اینکه است که شما را از دین حق گمراه گردانند.

صفحه : ۱۴۸

وَ ما یُضِلُّونَ إِلّا أَنفُسَهُم وَ ما یَشعُرُونَ اینها مکر میکنند که با دسیسه کاریها و خدعه‌ها توانند شما مؤمنین را از دین حق و اسلام خارج گردانند، دیگر نمیدانند که مؤمنین در حفظ و کنف حق تعالی از شرّ آنها محفوظند و آنها از روی جهالت و بی خردی چنین گمان میکنند که میتوانند شما را گمراه نمایند، و گفته‌اند اضلال بمعنی اهلاک است مثل قول آنها «اذا اضللنا فی الارض» یعنی اهلکنا- اهل کتاب میخواهند شما را هلاک کنند در صورتی که اینکه آرزوی آنها بخودشان برمیگردد که آنها گمراه نمیکنند یا هلاک نمیگردانند مگر خودشان را و مشعر بآن نیستند که خدا یار و یاور مؤمنین است و دشمنی با آنها و فساد نمودن بضرر خودشان تمام میشود که خودشان سبب قتل و اسارت و هلاکتشان خواهند گردید.

یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ أَنتُم تَشهَدُونَ آیه اعتراض بیهود و نصاری است که چگونه و چرا شما بآیات خدا کافر میشوید اشاره به اینکه که شما که اهل دیانتید و معتقد بوجود خدا میباشید چرا بآیات او کافر میگردید شاید مقصود از «آیات اللّه» آیات قرآن باشد که ظاهر و بین و خودش دلیل صدق خود میباشد و دال بر صدق رسول است انکار میکنید و شاید مقصود آیات تورات و انجیل باشد که متضمن و گواه اوصاف پیغمبر آخر الزمان صلّی اللّه علیه و آله میباشد در صورتی که شما گواهی میدهید که تورات و انجیل حق است و اوصاف رسول اللّه [ص] را در آن دیده‌اید.

یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَلبِسُونَ الحَقَّ بِالباطِلِ وَ تَکتُمُونَ الحَقَّ وَ أَنتُم تَعلَمُونَ و نیز باز اعتراض باهل کتاب است که «لم» بچه علت و سبب شما حق را بباطل میپوشانید و حق را که شاید مقصود آیات تورات باشد بباطل پنهان میگردانید یعنی باطل را که تحریف آیات تورات باشد بصورت حق در میآورید در صورتی که شما اوصاف رسول اکرم را میدانید و در آیات تورات خوانده‌اید و شما را در حقانیت او شکی نیست از روی عناد و دشمنی با اسلام دانسته و فهمیده کتمان

صفحه : ۱۴۹

میکنید و انکار مینمائید ولی بایستی بدانید که آن چراغی که ایزد افروخته بدم سرد شما منطفی نخواهد گردید «و اللّه متم نوره و لو کره المشرکون» وَ قالَت طائِفَةٌ مِن أَهلِ الکِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجهَ النَّهارِ مفسرین گفته‌اند دوازده نفر از اهل خیبر و غزییه متفق شدند که از روی مکر اول روز بدین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آیند و در آخر روز چنین بنمایند که

ما در کتاب خود تأمل کردیم و از علماء تحقیق نمودیم و بسیار با احبار و دانشمندان مجادله نمودیم بطلان دین شما بر ما روشن شد و نشانه نبی موعود در پیمبر شما نیست ممکن است باین حیله بعضی از اصحاب در دین مردد گردند و گمان کنند که اینکه سخن از روی گزاف نخواهد بود و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت و باین سبب از طریق محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منحرف خواهند گردید- حق تعالی مؤمنین را از اینکه مکر آنها خبردار گردانید و اینکه آیه «وَ قالَت طائِفَةٌ مِن أَهلِ الكِتابِ الخ» نازل گردید.

از جماعتی از مفسرین نقل میکنند که گفته‌اند اینکه آیه در باره قبله نازل گردیده وقتی که برسول صلّی اللّه علیه و آله امر شد که در نماز از بیت المقدس رو بکعبه نماز کند اینکه مطلب بر یهودیان شاق آمد کعب اشرف و مالك بن خیف بجماعت خود گفتند در اول روز ایمان آورید، اول روز یعنی نماز صبح و متوجه کعبه شوید و در نماز عصر از آن روی ببیت المقدس بگردانید تا اینکه مسلمانها بگویند اینها که عالم‌تر از ما بودند از اینکه قبله یعنی کعبه رو گردانیدند پس ما نیز رجوع کنیم ببیت المقدس.

وَ لا تُؤمِنُوا إِلّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُم و چون یهودیان فهمیدند مسلمانها بر مکر آنها مطلع گردیدند بتابعین خود گفتند ایمان نیاورید مگر برای کسیکه تابع دین شما و کیش شما گردد:

شاید مقصودشان چنین بوده که اگر رسول [ص] ببیت المقدس نماز خواند تابع او گردید و اگر بکعبه نماز خواند تابع نگردید.

صفحه : ۱۵۰

قُل إِنَّ الهُدی هُدَی اللّهِ خطاب برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که بگو هدایت از خدا است هر کس را خدا بخواهد او را موفق میگرداند و اسلام میآورد و او را بر اسلام ثابت میگرداند و مکر و حیله شما نفعی نمیبخشد «قُل إِنَّ الفَضلَ بِيَدِ اللّهِ» و بگو فضل و رحمت بدست خدا است بهر کس خواهد عطا میکند.

در مجمع گفته در معنی آیه مفسرین بر چند قولند یکی از آنها اینست که که گفته‌اند تصدیق نکنید مگر بکسی که بوی علم و حکمت و بیان و حجت عطا شده باشد مثل اینکه بشما عطا شده مگر کسیکه تابع دین شما است از اهل کتاب و بقولی یهودیان خیبر بیهودیان مدینه گفتند نزدیك آنها نشوید که بصحبت آنها فریب خورید، و بقولی گفتند شما نمیشناسید بحق مگر کسی را که تابع دین شما باشد «أَو يُحاجُّوكُم عِندَ رَبِّكُم» یا محاجه کنید نزد پروردگارتان زیرا که دین شما صحیح‌تر است از دین آنها پس بر آنها «مؤمنین» نزد خدا بر شما حجتی ندارند و تمام اینها از کلام یهود است. و قوله تعالی «قُل إِنَّ الهُدی هُدَی اللّهِ و قُل إِنَّ الفَضلَ بِيَدِ اللّهِ يُؤتِيهِ مَن يَشاءُ» کلام خدا است جوابا بیهود، در رد آنها بگو هدایت هدایت خدا است و فضل بدست خدا است پس بر آنها سزاوار نیست که انکار کنند بر احدی که عطا شود مثل آنچه بآنها عطا شده [حسن و ابو علی فارس] دوم «وَ لا تُؤمِنُوا إِلّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُم» کلام یهود است و بعد از آن جمله «قُل إِنَّ الهُدی هُدَی اللّهِ» کلام خدا است و جواب یهود و رد بر آنها است یعنی بگو ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله هدایت هدایت خدا است و فضل بید او است که عطا میکند مثل آنچه بشما (در نظر مسلمین) عطا شده مثل قوله «يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم أَن تَضِلُّوا» یعنی «ان لا تضلوا» و اینکه محاجه نکنید نزد پروردگارتان زیرا که بر آنها حجتی نیست و «هُدَی اللّهِ» بدل است از «هُدَی» و خبر آن «أَن يُؤتی أَحَدٌ مِثلَ ما أُوتِيتُم» و اضافه در اینجا معلوم است پس حذف شد اول و دوم بجای او واقع گردید. [سدی و إبن جریح]

صفحه : ۱۵۱

و ابو العباس مبرد گفته در اینجا چیزی حذف نشده و معنی اینکه است بگو (ای محمّد) هدایت هدایت خدا است کراهة «أَن يُؤتی أَحَدٌ مِثلَ ما أُوتِيتُم» یعنی از آنچه مخالف دین خدا است زیرا که خدا هدایت نمیکند کسی را که کافر و کاذب باشد پس هدایت

خـدا دور است از غير مؤمنين- و چنين است تفسير قوله تعـالى «يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم كراهـة» از اينكه گمراه گرديـد- و جمـاعتى گفته‌اند تقـدير اينكه است بگو اى محمّـد صـلّى اللّه عليه و آله اينكه هـدايت بسوى خير هـدايت خدا است پس اى يهود جحود نكنيد اينكه باحدى عطا شود از نبوت مثل اينكه بشما عطا شد با اينكه نزد پروردگارتان محاجه كنيد يعنى از آنها قبول نميشود.

[قتاده و ربيع و جبائى] و بقولى هـدايت هدايت خدا است يعنى حق آنست كه خدا امر كرده پس هدايت را تفسير كرده و گفته «أن يُؤتى أَحَـدٌ مِثلَ ما أُوتِيتُم أَو يُحاجُّوكُم» پس مولى آن شـرع است و ما يحتاج به آن عقل است و تقـدير كلام اينكه است كه هـدايت خـدا است كه مشـروع گردانيـده و ما يحتاج باو عقل است كه بآن عهد كرده پس اينجا چهار قول بود كه گفته شد- و سوم آنها اينكه است كه از اول آيه تا آخر در تقدير و معنى كلام خدا است و در تقدير و معنى چنين است «و لا تؤمنوا ايها المؤمنون» اى مؤمنين متابعت نكنيد مگر كسـى را كه تابع دين شما است و آن دين اسلام است و تصديق نكنيد (و نپذيريد) قول كسى را كه گفته عطا گرديده شده پس نبىّ نيست پس از نبى شـما و شـريعتى نيست بعد از شـريعت شـما تا روز قيامت- و تصديق نكنيد به اينكه كه براى احدى بر شـما حجت باشد نزد پروردگار شما براى اينكه دين شما بهترين دينها و اينكه هدايت هدايت خدا است و اينكه فضل بدست خدا است پس آيه تمامش خطاب از جانب خدا بمؤمنين ميباشد نزد تلبيس يهود براى مؤمنين تا اينكه گمراه نگردند.

و بر اينكه (توجيه) دلالت دارد آنچه ضـحاك گفته اينكه يهود گفتند ما نزد پروردگارمان محتاج هستيم بكسيكه مخالفت كند ما را در دين ما پس خداوند

صفحه : ۱۵۲

بيـان كرد آنها مغلوبنـد و محكوم و اينكه مؤمنين غالبنـد و پيروز و قوله تعالى «قُل إِنَّ الفَضلَ بِيَـدِ اللّهِ» اراده كرده بآن نبوت و بقولى حجـج آنچنانى كه خـدا بمحمـد و كسانيكه با او ميباشـند، و بقولى نعم دين و دنيا، و قوله «بِيَـدِ اللّهِ» يعنى در ملك خدا و هو القادر عليـه العـالم بجملتـه «يُؤتِيهِ مَن يَشـاءُ» و در اينكه دلالـت است كه نبـوت باسـتحقاق نيست و همچنين امـامت زيرا كه معلـق بمشـيت گردانيـده و اللّه واسع الرحمـة جواد- و بقولى واسع المقـدور «يَفعَـلُ مـا يَشـاءُ» عـالم است بمصالـح خلق، و بقولى بعلم «حَيثُ يَجعَلُ رِسالَتَهُ» هر جا بخواهد رسالتش را قرار ميدهد «يَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ» و تفسـير اينكه آيه در سوره بقره در عشـر پس از صـدم بيـان شـده و در اينكه آيـات معجزه بـاهره است براى نبى مـا زيرا كه در آن اخبـار است از باطنها كه كسـى آنرا نميداند مگر علام الغيوب و نيز در آن دفع كيد آنها است و لطف است براى مؤمنين در ثبات بر عقايدشان. [پايان]

صفحه : ۱۵۳

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۷۴ تا ۷۹]

اشاره

يَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ (۷۴) وَ مِن أَهلِ الكِتابِ مَن إِن تَأمَنهُ بِقِنطارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيكَ وَ مِنهُم مَن إِن تَأمَنهُ بِدِينارٍ لا يُؤَدِّهِ إِلَيكَ إِلّا ما دُمتَ عَلَيهِ قائِماً ذلِكَ بِأَنَّهُم قالُوا لَيسَ عَلَينا فِي الأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّهِ الكَذِبَ وَ هُم يَعلَمُونَ (۷۵) بَلى مَن أَوفى بِعَهدِهِ وَ اتَّقى فَإِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُتَّقِينَ (۷۶) إِنَّ الَّذِينَ يَشتَرُونَ بِعَهدِ اللّهِ وَ أَيمانِهِم ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُم فِي الآخِرَةِ وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وَ لا يَنظُرُ إِلَيهِم يَومَ القِيامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۷۷) وَ إِنَّ مِنهُم لَفَرِيقاً يَلوُونَ أَلسِنَتَهُم بِالكِتابِ لِتَحسَبُوهُ مِنَ الكِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ الكِتابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِن عِندِ اللّهِ وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللّهِ الكَذِبَ وَ هُم يَعلَمُونَ (۷۸)

ما کانَ لِبَشَرٍ أَن یُؤتِیَهُ اللّهُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِن دُونِ اللّهِ وَ لکِن کُونُوا رَبّانِیِّینَ بِما کُنتُم تُعَلِّمُونَ الکِتابَ وَ بِما کُنتُم تَدرُسُونَ (۷۹)

صفحه : ۱۵۴

[ترجمه]

(خدای تعالی) اختصاص میدهد برحمت خودش هر کس را که بخواهد و خدا صاحب فضل بزرگست [۷۴]

و بعضی از اهل کتاب کسی است که اگر قنطاری از مال نزد وی امانت گذاری بسوی تو رد میکنند و بعضی بقدری نادرستند که اگر دیناری باو امانت دهی پس نمیدهد مگر وقتی که بر علیه او ایستادگی کنی و یهودیان چنین گفتند که برای ما راهی بسوی امیین (یعنی عربها) نیست و بر خدا دروغ می‌بندند در حالیکه میدانند [۷۵]

آری کسیکه بعهد خود وفا کرد و پرهیزگار گردید همانا خدا پرهیزگاران را دوست میدارد [۷۶]

کسانیکه عهد و پیمان خدا را ببهای اندک فروختند آنها را در آخرت نصیبی نیست و خدا با آنها سخن نمیگوید و روز قیامت بسوی آنها نظر نمیکند و آنان را (از گناه) پاک نمیگرداند و برای آنها است عذاب دردناک [۷۷]

و بعضی (از اهل کتاب) طائفه‌ئی میباشند که زبان خود را میگردانند بکتاب تا اینکه مردم گمان کنند از کتاب است و میگویند او از نزد خدا است و آن از نزد خدا نیست و بخدا دروغ می‌بندند در حالیکه میدانند [۷۸]

برای هیچ بشری نسزد که (چون) خدا کتاب و نبوت و حکم باو عطا کند بمردم بگوید شما بندگان من گردید نه بندگان خدا، و لکن (پیمبران) بمردم گویند خدا شناسان باشید بسبب آنچه از کتاب تعلیم میگیرید و از آنچه تدریس میکنید [۷۹].

صفحه : ۱۵۵

(توضیح آیات)

یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ پس از بیان گفتگوی یهود با اهلش و خدعه و تلبیس آنها آیه بمؤمنین ابلاغ فرموده که خداوند مخصوص میگرداند برحمت خودش هر کس را که بخواهد شاید مقصود از رحمت مقام نبوت و رسالت باشد که چنین رحمتی بسته بمشیت و خواست الهی است و آن رحمت خواصی است که مخصوص بانبیاء و رسولان قرار داده، بعضی گفته‌اند مقصود قرآن و اسلام است «وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ» و خدا بمؤمنین صاحب فضل بزرگ است که قرآن را برای هدایت آنها نازل گردانیده، و بقول دیگر آیه عام است و رحمتش شامل میگردد بر هر کس که مشیتش اقتضاء نموده و لایق آن باشد.

آری میتوان رحمت خدا را تقسیم کرد برحمت عام و رحمت خاص بعبارت دیگر برحمت رحمانی که منبعث از اسم رحمت است. و رحمت رحیمی که از اسم رحیم شناخته میشود، و رحمت رحمانی رحمت عامی است که شمول دارد و بر تمام ماهیات و حقایق امکانیه احاطه کرده و شمول نموده و تمام موجودات امکانیه مشمول همان رحمت عام الهی میباشند در دعاء است «و برحمتك التی وسعت کل شیء» صدر المتألهین صاحب اسفار گفته موجودات با کثرتشان و درجاتشان و مراتبشان و تقدم و تأخرشان «یجمعها حقیقة واحدة الهیة» شاید مقصودش از حقیقت واحده الهیه همان فیض منبسط و رحمت عام الهی باشد که ذره‌ئی از ذرات عالم وجود نیست که مشمول اینکه رحمت عام نباشد و اینکه رحمت رحمانی است که جمادات و نباتات و حیوانات و تمام عالم ملك و

ملکوت و عقول و نفوس و مجردات و مادیات را فرا گرفته، و رحمت رحیمی که منبعث از اسم رحیم است اختصاص بمؤمنین دارد و بین مؤمنین مراتبی است که هر مؤمنی بقدر سعه و قوت ایمانش از آن رحمت خاص بهره‌مند گردیده چه قدر فرق است بین مؤمن با تقوی و غیر

صفحه : ۱۵۶

آن و نیز بین مراتب متقین از جهت مراتب تقوی بسیار متفاوت است زیرا آن مؤمن پرهیزکاری که بکل وجه رو بحق دارد و هدف و مقصود اصلی او وجهه حق تعالی و رضای او باشد نه کمالات نفسانی یا مقامات اخروی چگونه چنین انسان کاملی را توان مقایسه نمود با آن مؤمن با تقوی که هدف اصلی او فائز شدن بدرجات بهشتی یا کمالات نفسانی باشد پس کسانی مخصوص میباشند برحمت خاص الهی که در آیه فرموده «یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ» ظاهرا چنین اشخاصی میباشند و شاید مقصود از «مَن یَشاءُ» چنین باشد که باین مقام و مرتبه نمیرسد مگر کسی که خدا بخواهد از انبیاء و اولیاء که مشیت و خواست الهی او را بچنین فضیلتی معزز گردانیده نه عمل بنده و اینکه موهبت خاصی است مخصوص بانبیاء و اولیاء.

وَ اللّهُ ذُو الفَضلِ العَظِیمِ آخر آیه متمم اول آیه «یَختَصُّ بِرَحمَتِهِ مَن یَشاءُ» است که معلوم میکند که آن رحمت خاصی که بهر کس بخواهد عطا کند آن ناشی از فضل عظیم حق تعالی است زیرا که او صاحب فضل بزرگ است و اینکه طور بیان مشعر بر همان معنی است که گفته شد مقصود از آیه بیان رحمت خاصی است که مخصوص باشخاص مخصوصی است که مؤید بتأییدات الهیه و مشمول رحمت رحیمیه کردیده‌اند و مصداق کامل چنین مردمانی در مرتبه اول انبیاء و رسولانند و بین آنها تفاوت بسیار است قوله تعالی «تِلکَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلی بَعضٍ» و پس از آن بین خلفای آنها نیز تفاوت بسیار است.

وَ مِن أَهلِ الکِتابِ مَن إِن تَأمَنهُ بِقِنطارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیکَ وَ مِنهُم مَن إِن تَأمَنهُ بِدِینارٍ لا یُؤَدِّهِ إِلَیکَ إِلّا ما دُمتَ عَلَیهِ قائِماً آیه در مقام بیان حال اهل کتاب از یهودیها و نصرانیها برآمده که بعضی از آنها چنینند که اگر قنطاری از مال نزد آنها بامانت یا قرض بگذاری برمیگردانند بسوی تو.

گفته‌اند قنطار یک هزار و دویست اوقیه طلا است و مقصود عند اللّه است.

صفحه : ۱۵۷

و بقول دیگر قنطار عبارت از پوست گاو پر از طلا است و غرض مال بسیار است و بعضی چنان خباثت و رذالت نفسانی بر آنها غالب گردیده که هر گاه یک دیناری بعنوان قرض یا ودیعه نزد آنها بگذاری و از آنها طلب کنی بتو پس نمیدهند مگر اینکه همیشه بر او بایستی و از وی مطالبه کنی و بر او بیّنه آوری گفته‌اند مقصود فیحاص و بعضی از مفسرین گفته مقصود بکسانیکه قائمون بر مال کثیرند نصاری میباشند زیرا که غالب در آنها امانت است و مقصود بخیانتیان یهودیانند که اکثر آنان خائنند و بر آنها اعتماد نکنید.

مفسرین گفته‌اند نظر بروایتی یهود میگفتند مالهای عرب از ما است که از ما غصب کرده‌اند و بهر طور که فرصت یابیم از آنها بگیریم بر ما حلال خواهد بود و حق تعالی از اینکه گفتار آنها خبر میدهد بقوله تعالی:

ذلِکَ بِأَنَّهُم قالُوا لَیسَ عَلَینا فِی الأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ که میگفتند بر ما بر خیانت عرب که خواننده و نویسنده نمیباشند راهی نیست یعنی گناهی نیست و عقوبتی در آخرت نداریم و عقیده آنان اینکه بود که کسی که تورات را نداند امی است و مال امی را بر خود حلال میدانستند و میگفتند در تورات نوشته که بر ما جایز است با کسی که مخالفت دین خود کند خیانت کنیم از مقاتل روایت میکنند که گفته میان یهودیان معامله بود آنان که صاحب حق بودند مسلمان شدند چون وقت ادای مال رسید گفتند ما نباید چیزی بشما

بدهیم زیرا شما دین ما را رها کرده‌اید و دین محمّد صلّی اللّه علیه و آله اختیار کرده‌اید و در کتاب ما است که مال غیر ملت بر ما حلال است حق تعالی آنها را تکذیب نمود بقوله تعالی:

وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ هُم یَعلَمُونَ اینها بر خدا دروغ می‌بندند در حالی که میدانند خیانت حرام است و در هیچ دینی خیانت را حلال ننموده.

از رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که هنگام نزول اینکه آیه فرمود

«کذب اعداء اللّه

صفحه : ۱۵۸

ما من شیئی فی الجاهلیهٔ الا و هو تحت قدمی الا الامانهٔ فانها مؤداهٔ الی البر و الفاجر

دروغ گفتند دشمنان خدا هیچ چیز در جاهلیت نیست مگر که زیر قدم من است و در تحت تصرف من مگر امانت که لازم است ادا گردیده شود بنیکوکار و بدکار. [منهج الصادقین] بَلی مَن أَوفی بِعَهدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ آری کسیکه بعهدی که بسته وفا کند عهد مطلق است شامل میگردد عهد با خلق از امانت و پیمان و غیر آن که معاهده شده بین آنها و میتوان گفت شامل میگردد عهدی که خدا با انسان بسته بقوله تعالی «أَ لَم أَعهَد إِلَیکُم یا بَنِی آدَمَ أَن لا تَعبُدُوا الشَّیطانَ إِنَّهُ لَکُم عَدُوٌّ مُبِینٌ» (بلی) اثبات چیزی است که آنرا نفی نموده یعنی چنین نیست که یهودیان و غیر آنها گمان کرده‌اند که در خیانت کردن حرجی نیست بلکه بر آنها در خیانت کردن بمال عرب حرج و اثم است، جمله بعد استیناف است.

کسیکه بعهدی که با خدا در تورات بسته باداء امانت و ترک خیانت یا عهدی که خدای تعالی در ازل با او بسته یا آنکه در تورات و انجیل امر کرده باطاعت رسول آخر الزمان «و اتقی» و پرهیز کند از حرام و مخالفت حق تعالی «فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ» آیه متفرع بر تمام اینها است که جامع آن تقوی است یعنی خداوند پرهیزکاران را دوست میدارد، و نیز آیه مشعر بر اینکه است که خداوند دوست میدارد کسانی را که دارای دو فضیلت و دو صفت نیکوی پسندیده باشند یکی کسیکه بعهدی که بسته با هر کس از کافر و مؤمن وفا کند و خیانت عهد و امانت نکند و دیگر در تمام امور متقی و پرهیزکار باشد چه در رد امانت و چه در اعمال و افعال که در اوامر و نواهی از مخالفت خودداری نماید.

چنانچه معلوم است تقوی یک صفت حمیده و خلق پسندیده و ملکه نفسانی است که در روحیه انسان نفوذ مینماید و ویرا از هر صفت بدی محفوظ میدارد که اگر انسان دارای چنین حسن اخلاقی و صفت روحانی نگردید ممکن نیست که

صفحه : ۱۵۹

تمام اعمالش یا اکثر آن رضایت بخش واقع گردد تا اینکه محبوب حق تعالی و مورد الطاف الهی واقع گردد.

از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند که فرموده هر کس در او سه خصلت باشد منافق است اگر چه نماز خواند و روزه دارد و زکوهٔ دهد و دعوی ایمان کند ۱- چون خبر دهد دروغ گوید. ۲- چون وعده کند خلاف نماید.

۳- چون امانت باو دهند خیانت کند.

و نیز از آنحضرت روایت کرده‌اند چون کسی را که امین گردانند بر امانتی و اداء آن کند با آنکه قدرت بر آن داشته که رد نکند حق تعالی باو حور العین تزویج میکند هر چه بخواهد.

مفسرین گفته‌اند کلبی روایت کرده که جماعتی از علماء و احبار یهود در سال قحطی نزد کعب بن اشرف آمدند و از وی گندم خواستند او گفت چه میگوئید در باره اینکه مرد که ادعای نبوت میکند گفتند او پیغمبر خدا است کعب از اینکه سخن در غضب

شـد گفت ميخواسـتم كه عطائى بسـيار وصـله بى شـمار از طعام و كسوه و نقـد بشـما رسانم و شـما براى اينكه سـخن خود را از آن محروم گردانيديـد برويـد كه من يك دينار بشـما نرسانم آنها از اينكه سـخن پشـيمان شدند گفتند شايد اينكه كار بر ما مشـتبه شده باشد ما را مهلت ده تا برويم محمّد صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم را ببينيم و در كتاب خود نگريم و نعت و صـفات او را با كتاب خود مقابله كنيم و ببينيم موافق است يا مخالف كعب قبول كرد پس نزد پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله آمدند و صفت او را مشاهده كردند و چون در تورات نظر نمودنـد صـفات او را موافق بـا تورات ديدنـد آن آيـات را تحريف و تغيير دادنـد و صـفاتى ضـد آنرا بجاى آن نوشـتند و نزد كعب رفتند و گفتند ما غلط كرده بوديم صـفات پيغمبر آخر الزمان كه در تورات نوشـته مخالف صفات اينكه شخص است كه دعوى نبوت ميكنـد و آيـاتيكه تحريف كرده بودنـد بر او خواندنـد كعب بسـيار خوشـحال شـد ايشـان را طعام و انواع عطا رعايت نمود اينكه بود كه حق تعالى اينكه آيه را فرستاد.

صفحه : ۱۶۰

إِنَّ‌الَّذِينَ‌يَشتَرُونَ‌بِعَهدِ اللّهِ وَ أَيمانِهِم ثَمَناً قَلِيلًا حق تعالى در اينكه آيه مـذمت مينمايـد كسانى را كه عهـد و پيمان خـدا را كه شايد عهدى باشد كه با رسول خدا بستند و ايمان آوردند عهد خود را شكستند و آنرا ببهاى اندك فروختند.

كسانى كه عملشان چنين باشد بچهار عقوبت پاداش و مجازات خواهند گرديد ۱- در آخرت از فيوضات رحمت الهى و دار كرامت ايزدى محروم خواهنـد بود و نصـيبى از بهشت موعود براى آنهـا نيست. ۲- خدا با آنها سـخن نميگويد ۳- خـدا در قيامت بآنها نظر رحمت نميكند زيرا كه نظر حق تعالى همان افاضه رحمت او است در حديث است كه

«ان اللّه لا ينظر الى صوركم و لا الى اعمالكم و لكن ينظر الى قلوبكم»

يعنى خداوند بصورتهاى شما و اعمال شما ننگرد بلكه قلب شما را بنگرد يعنى مناط دل انسانست.

و در قوله تعالى «لا يُكَلِّمُهُمُ‌اللّهُ» نيز دو وجه گفته شده.

۴- آنها را تزكيه ننمايد يعنى از خطاها و گناهان پاك نميگرداند و براى آنها عذاب دردناك آماده شده.

و در «لا يَنظُرُ إِلَيهِم» دو وجه گفته شـده يكى با آنها سـخنى كه نافع و خيرى بحالشان باشـد نميگويـد و بقول ديگر اينكه اسـتخفاف باشد كه آنان در نظر حق تعالى خفيف و بى مقدارند و حساب آنها را ملائكه ميكشند.

از ابو هريره روايت ميكننـد كه گفته رسول صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم فرموده سه كسـند كه خـداى تعالى با ايشان سـخن نگويد و ايشان را ننگرد و آنها را سخت عذاب كند ۱- مردى كه او را آبى زياد بى مصرف باشد در رهگذر مردم آنرا باز دارد ۲- مردى كه بر كسـى بيعتى كند براى دنيا اگر مراد خود از او بيايد وفا كند و اگر نيايد بآن وفا نكند. ۳- مردى كه متاعى دارد مشترى آيد بخرد او گويد بچندى خواستند بخرند و او سوگند خورد بدروغ كه چند خواستند بخرند و آن مرد آن سخن را باور دارد و بخرد و آن بها را بدهد.

صفحه : ۱۶۱

و نيز امير المؤمنين عليه السّـلام از رسول صـلّى اللّه عليه و آله روايت كرده كه گفت نگر كه بدروغ سوگند نخورى كه آن سراها را ويران و خالى رها كنـد، و نيز ابو هريره از رسول روايت كرده كه گفت سوگنـد بـدروغ متاع از پيش ببرد و بركت از كسب بردارد.

[ابو الفتوح] وَ إِنَّ‌مِنهُم لَفَرِيقاً يَلوُونَ‌أَلسِنَتَهُم بِالكِتابِ لِتَحسَبُوهُ‌مِنَ‌الكِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ‌الكِتابِ آيه بمؤمنين خبر ميدهد كه بعضى از فرقها كه گفته‌اند آنها جماعتى از يهود بودند مثل كعب اشرف وحى اخطب و مالك بن الصيف و ابو ياسر و شعبة بن عمرو الشاعر كه اينها «يَلوُونَ‌أَلسِنَتَهُم بِالكِتابِ» مقصود از كتاب تورات است كه يهوديان زبان مى‌پيچيدند بكتاب يعنى از خود چيزى ميخواندند

در تغییر صفت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بآوازی بلند همان طوری که تورات را میخواندند و می‌نمایانیدند که تورات است تا اینکه گمان شود تورات است در صورتی که از تورات نمیباشد.

وَ یَقُولُونَ هُوَ مِن عِندِ اللّهِ وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ و چنین میگفتند و می‌نمانیدند که اینکه تورات است و از نزد خدا آمده وَ یَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ هُم یَعلَمُونَ و بر خدا دروغ می‌بستند در حالی که میدانستند از جانب خدا نیست و آیات را خودشان بدلخواه خود آنطوریکه میخواستند تغییر میدادند و تحریف میکردند از جویر نقل کرده‌اند که گفته ضحاک از عبد اللّه بن عباس روایت کرده که آیه راجع بهر دو فرقه است هم یهودیان و هم نصرانیان که آنها در تورات و انجیل تصرف کردند و آنرا تغییر و تبدیل دادند و آنچه در اینکه دو کتاب از ذکر دین مسلمانی بود بیفکندند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد و خدای تعالی بمؤمنین خبر میدهد و آنها را مطلع میگرداند که مبادا فریب گفتار رکیک کفار را بخورند ما کانَ لِبَشَرٍ أن یُؤتِیَهُ اللّهُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِن دُونِ اللّهِ از مقاتل و ضحاک نقل میکنند که گفته‌اند مقصود از بشر عیسی علیه السّلام

صفحه : ۱۶۲

است و از کتاب انجیل و آیه در وفد نجران آمده، عبد اللّه عباس و عطا گفتند مراد از بشر محمّد [ص] است و از کتاب قرآن است، و گفته‌اند مقصود از «وَ الحُکمَ» حکمت است و بقولی فهم و علم است و بقول دیگر مقصود احکام شرع است قوله تعالی «أُولئِکَ الَّذِینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ وَ الحُکمَ وَ النُّبُوَّةَ» و بقولی که نزدیک‌تر بحقیقت میماند ما در «ما کان» نفی است نه نهی یعنی برای بشر نسزد که دعوی ربوبیت کند و مردم را ببندگی بگیرد.

و سبب نزول اینکه آیه اینکه بود که وفد نجران و جماعتی از یهودیان گفتند ای محمّد همانا تو خواهی ما تو را بپرستیم چنانچه خدا را میپرستیم اینکه آیه فرود آمد رسول گفت معاذ اللّه مرا بر خلاف اینکه فرستادند ما مردم را نهی میکنیم که بدون حق تعالی کسی را پرستش ننمایند.

حسن بصری گفته سبب نزول آیه اینکه بود که جماعتی از صحابه گفتند یا رسول اللّه ما بر تو سلام کنیم همان طوری که بعضی بر بعض دیگر سلام میکنند و تو را مزیتی نباشد آیا ما را دستور باشد که بر تو سجده کنیم رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت سجده جز خدا را نشاید و لکن در حق من اکرام زیادت کنید و حق هر صاحب حقی را بشناسید اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه فرستاد.

در باب معجزات رسول در روایتی نقل شده که مردی انصاری شتری در مدینه داشت و مدتی آن شتر را داشت چون آن شتر پیر شد و از کار افتاد خواست او را بکشد چون آلت نحر حاضر کرد آن شتر فرار کرد و آمد تا بدر مسجد آواز داد و بزبان فصیح گفت السلام علیک یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بشکایت فلان نزدیک تو آمده‌ام مدتی دراز است خدمت او را میکنم اکنون چون پیر شده‌ام و از کار باز مانده‌ام میخواهد مرا بکشد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کس فرستاد او را طلبید و گفت اینکه شتر را بمن بفروش یا بمن ببخش او گفت یا رسول اللّه تن و جان من فدای تو باد حکم جان و مال من تو راست رسول [ص] آن شتر را از وی قبول کرد و او را آزاد گردانید او در مدینه میگردید و او را هیچ آب و گیاهی منع نمیکردند

صفحه : ۱۶۳

و میگفتند «هذا عتیق رسول اللّه» اینکه آزاد کرده رسول خدا است.

ابو الفتوح رازی گفته در اینجا ارشادی است و آن اینکه است که شتری که بحمایت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد رسول او را بخواست و آزاد کرد همه کس او را حرمت داشت- هفتاد سال است که دست در فتراک او زده و خویشتن بر او و خانه او بسته

اميد باشد كه فردا تو را شفاعت كند و از آتش دوزخ برهاند چنانچه آن شتر را از كشتن برهانيد- تا آنجا كه گفته صحابه رسول صلّى اللّه عليه و آله كه آن ديدند گفتند يا رسول اللّه بهيمه تو را سجده ميكند دستور باشد كه ما تو را سجده كنيم، رسول گفت «لا ينبغى السجود الا للّه»

سجده جز خدا را نشايد كرد و اگر رخصت بودى كه مخلوق مخلوقى را سجده كند ميفرمودم تا زنان شوهران را سجده كنند [پايان] وَ لكِن كُونُوا رَبّانِيِّينَ بِما كُنتُم تُعَلِّمُونَ الكِتابَ وَ بِما كُنتُم تَدرُسُونَ بنابر اينكه «ما» در اول آيه ماء نفى باشد چنين ميشود نميباشد بشرى كه بوى كتاب و حكمت و نبوت عطا شده و بمردم بگويد «كُونُوا عِباداً لِي مِن دُونِ اللّهِ» بنده من باشيد نه بنده خدا، و لكن او را سزد كه بگويد «كُونُوا رَبّانِيِّينَ» بوده باشيد كه بآنچه از كتاب و شرايع دانستيد بمردم بياموزيد و آنها را تربيت نمائيد تا طريق دين دارى و عبوديت را فرا گيريد.

در كشف الاسرار گفته «و لكن يقول كونوا ربانيين» پيغمبر [ص] بامت خويش اينكه را گويد كه راستان و استواران و نيك خواهان باشيد و بآموزندگان مهربان- اصل ربانى اينكه است در معنى كسى كه بعلم خلق خدا را مى‌پروراند ابتداء بكميت علم آن در آميزد پس آنگه مهينه علم و طاقت هر متعلم را مينگرد و بفهم هر طالب ميكوشد ترتيب هر چه در آن مورد هست نگاه ميدارد.

زجاج گفته «رَبّانِيِّينَ» منسوب بربّ است و الف و نون در تسميه براى مبالغه بر آن زياد كردند و بقولى او منسوب بربّان بر وزن فعلان از ربّ يرب و معناى آن «المتخصص بالعلم» آنچنانى كه تربيت ميكند باستفاده و افاده

صفحه : ۱۶۴

و آن روز كه إبن عباس را بخاك سپردند إبن حنفيه محمّد بن على بن ابى طالب [ع] گفت

«مات اليوم ربانى هذا الامة»

قومى گفته‌اند (ربّانى عالمى بود خدائى) و گفته‌اند ربانى كسى بود كه در وى هم فقه باشد و هم حكمت و هم ولايت و اينكه دين خدا را بخلق ميآموزد و ايشان را بر آن ميدارد.

«بِما كُنتُم تُعَلِّمُونَ الكِتابَ» حجازى و بصرى بتخفيف خواندند و اينكه اختيار ابو عبيده است و باقى قراء بتثقيل خوانند و اينكه اختيار ابو حاتم است اگر بتخفيف خوانى اشاره بفضيلت متعلمانست و اگر بتثقيل خوانى تفضيل و نواخت معلمانست.

«وَ بِما كُنتُم تَدرُسُونَ» يعنى تقرءون كما قال اللّه تعالى «وَ دَرَسُوا ما فِيهِ» از إبن عباس روايت شده كه گفته رسول اللّه [ص] گفت «ما من مؤمن ذكرا او انثى حرا او مملوكا الا و للّه حق واجب ان يتعلم من القرآن و يتفقه فيه ثم قرأ هذه الاية

«وَ لكِن كُونُوا رَبّانِيِّينَ بِما كُنتُم تُعَلِّمُونَ الكِتابَ وَ بِما كُنتُم تَدرُسُونَ» در اينكه آيه هم تشبيه متعلمانست و هم تشبيه معلمان را ميگويد «كونوا حكماء عاملين بما علمتم فان الحكيم فى الحقيقة من عمل بما علم، و كان محكما بعلمه احكامه لعلمه بانه حكيم» نه اينست كه در علم بكوشد و روايت و درايت آن بجاى آرد و بس- حكيم او است كه علم را بعمل زيور كند و كردار فرا گفتار پيوندد، جماعتى از ياران رسول [ص] در مسجد قبا فراهم شدند و مذاكره‌ها ميكردند- مصطفى صلّى اللّه عليه و آله بر آنها وارد شد فرمود «تعلموا ما شئتم ان تعلموا فلن يأجركم اللّه حتى تعملوا»

چندانكه خواهيد علم بياموزيد و برخوانيد- اما تا عمل فرا علم نپيونديد زيرا آنچه دانيد كار نكنيد هرگز بثواب آن جهانى و نواخت الهى نرسيد. و عن ابى دردا «ويل لمن لا يعلم امره- و ويل لمن يعلم و لا يعمل سبع مرات» و يحيى بن معاذ باصحابش ميگفت قصرهاى شما قيصريه (يعنى مثل قيصر روم ماند) و خانه‌هاى شما كسرويه (مثل خانه‌هاى كسرى ميماند) و ابوابكم طاهرية (يعنى مجلل) و مركبهاى شما بمراكب قارون ميماند) و مذاهب شما

صفحه : ۱۶۵

شیطانیه- فاین المحمدیهٔ.

اما تنبیه معلمان از روی اشارت اینکه است که چون دیگران را راه سعادت مینمانید و بر علم و عمل میخوانید، نگرید تا خود را فراموش نکنید «أَ تَأْمُرُونَ النّاسَ بِالبِرِّ وَ تَنسَونَ أَنفُسَکُم» حاتم اصم میگوید «لیس فی القیامهٔ اشد حسرهٔ من رجل علم النّاس علما فعلموا به و لم یعمل هو به- ففازوا بسببه و هلک و فی معناه انشد»

(یا واعظا للناس قد اصبحت متهما اذ عبت منهم امورا انت تأتیها)

[پایان] لعنت مردم در آن دو وجه دارد یکی چون مردم یعنی افراد بشر بقسمت اولی یا مؤمنند یا کافر مؤمنین که البته از کافرین بیزارند و از خدا دوری آنها را از رحمت می‌طلبند و آنهائی که کافرند مسلمانها را لعنت میکنند که چرا مسلمان شدید و پس از آنکه ایمان آوردید چرا کافر شدید و دیگر شاید مقصود از ناس عقلای مردم باشد زیرا که انسان حقیقی همان عقلاء مردمند نه سفهاء و معلوم است که تمام عقلای عالم چنین کسی را مذمت میکنند و بقولی کافر نیز مرتد را که از خدا برگشته لعنت میکند زیرا همه مدعی ایند که ما بر حقیم و مرتد از حق برگشته را لعن میکند.

صفحه : ۱۶۶

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۸۰ تا ۸۹]

اشاره

وَ لا یَأمُرَکُم أَن تَتَّخِذُوا المَلائِکَهَ وَ النَّبِیِّینَ أَرباباً أَ یَأمُرُکُم بِالکُفرِ بَعدَ إِذ أَنتُم مُسلِمُونَ (۸۰) وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیتُکُم مِن کِتابٍ وَ حِکمَهٍ ثُمَّ جاءَکُم رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُم لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقرَرتُم وَ أَخَذتُم عَلی ذلِکُم إِصرِی قالُوا أَقرَرنا قالَ فَاشهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُم مِنَ الشّاهِدِینَ (۸۱) فَمَن تَوَلّی بَعدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ (۸۲) أَ فَغَیرَ دِینِ اللّهِ یَبغُونَ وَ لَهُ أَسلَمَ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً وَ إِلَیهِ یُرجَعُونَ (۸۳) قُل آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ عَلَینا وَ ما أُنزِلَ عَلی إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ وَ یَعقُوبَ وَ الأَسباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عِیسی وَ النَّبِیُّونَ مِن رَبِّهِم لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِنهُم وَ نَحنُ لَهُ مُسلِمُونَ (۸۴)

وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الخاسِرِینَ (۸۵) کَیفَ یَهدِی اللّهُ قَوماً کَفَرُوا بَعدَ إِیمانِهِم وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ البَیِّناتُ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۸۶) أُولئِکَ جَزاؤُهُم أَنَّ عَلَیهِم لَعنَهَ اللّهِ وَ المَلائِکَهِ وَ النّاسِ أَجمَعِینَ (۸۷) خالِدِینَ فِیها لا یُخَفَّفُ عَنهُمُ العَذابُ وَ لا هُم یُنظَرُونَ (۸۸) إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا مِن بَعدِ ذلِکَ وَ أَصلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۸۹)

صفحه : ۱۶۷

[ترجمه]

و خدا بشما امر نمیکند که ملائکه و پیمبران را خدایان بگیرید آیا شما را امر بکفر میکند پس از آنکه شما مسلمانید [۸۰]

(یاد کن) وقتی که خدا از پیمبران عهد و میثاق گرفت که همانا بشما از کتاب و حکمت بدهم پس از آنکه از نزد من رسولی بر شما آمد که تصدیق کننده باشد آنچه با شما است بایستی البته باو ایمان آرید و البته باید او را یاری کنید آیا اقرار کردید بطوریکه

بآن وفا کنید (پیمبران) گفتند اقرار کردیم (و قبول نمودیم) خدا فرمود شهادت دهید و من از جمله گواهانم [۸۱]
پس کسیکه بعد از اینکه اقرار انکار کند چنین جماعتی از فاسقین و تبه کارانند [۸۲]
آیا دینی بغیر دین خدا دینی (و رویه‌ئی) میجوئید در حالیکه تسلیم اینکه دین شده است هر کسیکه در آسمانها و زمین است بعضی بمیل و رغبت و بعضی بجبر و کراهت و بسوی او بازگشت کنندگانند [۸۳]
ای رسول بگو ایمان آوردیم بخدا و بآنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فرود آمده و آنچه بموسی و عیسی و انبیاء از جانب پروردگارشان عطاء شده و بین احدی از آنها جدائی نمیاندازیم و ما امر خدا را گردن نهادگانیم [۸۴]
و کسیکه غیر از اسلام پیرو دینی گردد هرگز خدا از او قبول نخواهد کرد و او در آخرت از زیان کاران است [۸۵]
چگونه خدا هدایت میکند جماعتی را که پس از ایمانشان و شهادتشان به اینکه که رسول حق و از جانب خدا است و پس از آنکه بر آنها آیتهای روشن آمده (انکار مینمایند) و خدا جماعت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد [۸۶]
چنین است پاداش و جزای کفر کافرین که بر آنها است لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت تمام مردم است [۸۷]
و آنها در جهنم جاویدانند و نه عذاب آنها تخفیف داده داده میشود و نه منتظرانند که عذابشان سبک گردد و نه مورد نظر (رحمت الهی)

صفحه : ۱۶۸
میگردند [۸۸]
مگر کسانی که پس از انکار توبه کردند و خود را اصلاح گردانیدند و خداوند آمرزنده و مهربان است [۹۰]

(توضیح آیات)

وَ لا یَأمُرَکُم أن تَتَّخِذُوا المَلائِکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرباباً از عاصم و حمزه و إبن عامر نقل شده که کلمه «یَأمُرَکُم» را بنصب خوانده‌اند و به لا بجمله پیش عطف داده‌اند و باقی قراء برفع خوانده‌اند و بعضی گفته‌اند استیناف است.
و نیز در معنی آیه اختلاف کرده‌اند نقل از زجاج است که «ان تتخذوا الملائکة» خدا امر نمیفرماید که فرشتگان و پیمبران را خدا گیرید- و از إبن جریح و جماعتی از مفسرین گفته‌اند «و لا یأمرکم محمّد ص» رسول نمیفرماید مرا خدا بگیرید.
و بقول دیگر «و لا یأمرکم البشر» هیچ انسانی نمیگوید فرشتگان را خدا بگیرید چنانچه مشرکین عرب گفتند.
ظاهرا آیه اعتراض بتمام مشرکین است مثل صابئین آنهائیکه ملائکه را دختران خدا میگفتند و آنهائیکه بپیمبران نسبت خدائی میدادند مثل عیسویان که عیسی بن مریم را بعضی پسر خدا و بعضی خدا و بعضی ثالث ثلاثه مینامیدند یا جحود که عزیر را پسر خدا میگفتند لکن آیه مشعر بر اینکه است که روی کلام بهمان جماعت نصرانیان باشد زیرا که آیات بالا راجع بآنها بود که در اینجا شاید بخواهد بفرماید هیچ وقت حضرت عیسی علیه السّلام چنانچه دأب تمام پیمبران همین بوده آنحضرت نگفته و شما را امر ننمود که ملائکه یا پیغمبران را خدایان خود بگیرید بلکه چنانچه قرآن خبر میدهد از همان موقع تولدش تا آخر همیشه اظهار مینموده که من بنده خدا و رسول اویم و پرستش نکنید مگر خدای واحد احد را

صفحه : ۱۶۹
أ یَأمُرُکُم بِالکُفرِ بَعدَ إِذ أَنتُم مُسلِمُونَ همزه «أ یَأمُرُکُم» در صورت استفهام است و در معنی تقریع و انکار است.

آیا ممکن است و میتوان گفت که پس از آنکه شما بارشاد رسول ایمان آوردید و بوحدت اله عالم اعتراف نمودید شما را امر بکفر نمایـد، ضـمیر «کم» در آیه اشاره بتمام افراد بشـر است که چگونه ممکن است آنها را امر بکفر نماید که بگوید پیمبران و ملائکه را بخدائی بگیرید هرگز چنین نخواهد بود.

وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیتُکُم مِن کِتابٍ وَ حِکمَةٍ ثُمَّ جاءَکُم رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُم لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ مفسـرین گفته‌اند حمزه بکسر لام خوانده و باقی بفتح لام قرائت کرده‌اند و نافع «آتیناکم» بجمع خوانده و باقی بر اخبار مخاطب بر نفس خود، و میثاق بر وزن مفعال از وثیقه و در معنی عهـد و عقد است مثل سوگند دادن آنکسـی که بلام مفتوح خوانده در آن چند قول است: اخفش گفته لاـم ابتـداء است و مـا موصوله و آنچه از پس او است صـله او است و «من» تبیین است و در تقـدیر «للـذین آتیتکم من کتاب و حکمـهٔ لتؤمن به» و اینکه جمله در جای خبر است یعنی آنچه را که من بشـما دادم از کتاب و حکمت بآن ایمان آرید، و لام دوم در قوله تعـالی «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ» قسـمی در آن مضـمر است گویـا خـدای تعالی گفته «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ» یعنی از پیمبران عهـد گرفتم که آن کتاب و حکمت که بشـما دهم پس از آنکه پیمبری آید که آن کتاب شـما را تصدیق کند شما باو ایمان آرید و او را یاری کنید، قول دیگر مـا مبتـداء است و قوله «مِن کِتـابٍ» در جـای خبر است و من زائـد است و معنی اینکه است که آنچه ما بشـما دادیم کتاب و حکمت است «ثُمَّ جاءَکُم» یعنی «یجیبکم» پس پیمبری بر شـما آید که او کتاب شـما را تصدیق کند یعنی محمّد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم حق شـما اینکه است که باو ایمان آرید و او را یاری کنید نحویین بر اینکه قول طعنه زده‌اند و گفته‌اند «من» در جائی زائده است که کلام نفی باشد اما در اثبات حکم بزیاده من نکند گفته نمیشود «جاءنی من رجل»

صفحه : ۱۷۰

انمـا یقـال «ما جاءنی من رجل و ما فی الـدار من رجل» و بر اینکه قول لام هم جواب قسم باشـد در قوله «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ» لَتُؤمِنُنَّ بِهِ مبرد و زجاج گفتند لام تأکید است و یا مجازات است و لام در آن در تقدیر اینکه است «انهما اتیکم» لان کتاب و حکمت انیتکم و جواب شرط لتؤمنن به و لتنصـرنه و مثـال او «لَئِن شِئنا لَنَذهَبَنَّ بِالَّذِی أَوحَینـا إِلَیـکَ» یعنی اگر میخواسـتیم میبردیـم آنچیزی را که بتو وحی کردیم و جواب شرط «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ» میباشد.

و کسـائی گفته «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ» متصـل بکلاـم اول است و جواب شـرط فی قوله «فَمَن تَوَلّی بَعـدَ ذلِکَ» و معنی اینکه است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یاد کن چون خدای تعالی عهد پیمبران را بست که آنچه من دادم تو را بنا بر اینکه ما موصوله باشد یا هر چه من دادم بشـما بر آنکه ما شـرط باشـد از کتاب و حکمت پس رسول مصدق بر شـما آید که از صـفت او آن باشد که باو ایمان آریـد و او را یاری کنیـد و گویـد اقرار دادی و عهـد من بر آن بستیـد گواه باشـید که من گواهم که هر که پس از آن برگردد او از فاسقانست تا آنجا که گفته اما آنکه لام را مکسور خواند گفت لام اضافه است و ما موصوله بمعنی الذی و لام تعلق باخذ دارد یعنی میثـاق پیغمبران را گرفت برای آنچه از کتـاب و حکمت بآنهـا داد، ثم جـاءکم در تقـدیر اذ جاءکم پس اگر پیمبری بشـما آیـد که کتاب شما را تصدیق کند باو ایمان آرید و او را نصرت دهید و لام جواب قسم است که اخذ میثاق بجای آنست.

تا آنجا که گفته «إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ» بین مفسـرین اختلاف است که مراد بآیه کی است و از که عهد گرفتند بعضی گفته‌اند از تمام پیمبران عهد گرفتند که بعضی بعضی را تصدیق کنند و بامتان خود بفرمایند تا بهمه ایمان آرند و معنی نصرت ایمان و تصدیق و متابعت است. [سعید و جبیر] و طاوس و حسن و قتاده و سدی از امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت کرده‌اند

صفحه : ۱۷۱

که گفت خدای تعالی جل جلاله هیچ پیمبری را نفرستاد مگر اینکه از او عهد گرفت که بمحمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله ایمان

آرد و قوم را فرمایـد تا باو ایمان آرنـد و اگر در روزگار آنها ظاهر گردیـد نصـرتش دهند. [ابو الفتوح] و نیز در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود خدای تعالی از انبیای گذشته پیمان گرفت که بامتهای خود مبعث و صفات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را خبر دهند و بآمدنش بشارت دهند و آنان بامتهای خود فرمان دهند که او را تصدیق کنند.
و باز در مجمع البیان از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شـده که راجع بآیه «أَ أَقرَرتُم وَ أَخَذتُم» فرموده آیا اقرار دارید و از امتهای خود بر آن پیمان گرفتیـد پیغمبرها و امت‌هایشان گفتنـد بآنچه فرمان دادی اقرار داریم خدای تعالی فرمود ای پیمبران بر امتهای خود گواه باشید که من با شما از گواهان بر شما و امتتان خواهم بود.
قالَ أَ أَقرَرتُم وَ أَخَذتُم عَلی ذلِکُم إِصرِی استفهام برای تقریر است، ذات متعال برسولش خبر میدهد که پس از اخذ میثاق از پیمبران و امتشان آنها را مورد سؤال قرار میدهـد که آیا اقرار کردیـد و معتقـد شدیـد و فرا گرفتیـد بطوریکه در اینکه عهـد وفا کنید انبیاء و امت گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم.
و اینکه آیه نظیر آنجا است که در آیه ذر فرموده «وَ إِذ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِم ذُرِّیَّتَهُم وَ أَشهَدَهُم عَلی أَنفُسِهِم أَ لَستُ بِرَبِّکُم قالُوا بَلی» که در مرتبه ازل تمام افراد بشر اعتراف میکنند بوحدت و ربوبیت حق و در اینکه عالم عهد خود را فراموش میکنند و اینکه آیه نیز مشعر بر اینست که تمـام امم در مرتبه ابـداع بعهـد و میثاق اعتراف میکننـد که هر رسولی آمـد باو ایمان آرنـد و در اینکه مرتبه ثـانوی حب نفس و تعصب جـاهلیت آنرا فراموش کرده و انکـار مینماینـد و بـا اینحـال همین طور که فطرتشان بر توحید گماشته شده بر تصدیق رسولان هم گذاشته شده که اگر خودشان باشند و آن عقل و روح خدا دادشان تصدیق خواهند نمود.

صفحه : ۱۷۲

قـالَ فَاشـهَدُوا وَ أَنَـا مَعَکُم مِنَ الشّاهِدِینَ حق تعـالی گفت بصـیغه ماضـی آورده یعنی در همـان مرتبه اخـذ میثـاق خطاب برسولان و امتشان نموده که شـهادت دهید بر آنچه عهد کردید و بعضـی بعضـی را گواه گیرید و من که خدای شـمایم با شما از گواهانم فَمَن تَوَلّی بَعدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِقُونَ پس کسیکه از آن عهـد و میثاق برگردد و اعراض نمایـد از آن عهـد یا از ایمان پس چنین جماعتی برون رفتگان از دایره ایمانند اشاره به اینکه که آنهائیکه بآن عهد اولی که خدا با بشـر بسته و فطرتشان را نیز شاهد بر اینکه قرار داده که باید تابع پیمبران گردند هرگاه از اطاعت سرپیچند محققا اینها فاسق و از تبه روزگارانند.
أَ فَغَیرَ دِینِ اللّهِ یَبغُونَ وَ لَهُ أَسلَمَ مَن فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ طَوعاً وَ کَرهاً وَ إِلَیهِ یُرجَعُونَ مختصـر معنائی که ممکن است از اینکه آیه بدست بیاید و آنچه بنظر بدوی میرسد اینکه است که آیه متفرع بر آیه پیش است که متضمن اخذ میثاق از نبیین بود و شاید مقصود از گرفتن اخذ میثاق از نبیین در مرتبه اول وحدت دین خدا و اجراء کلمه توحید باشد که در ازل از رسولان عهد و پیمان گرفته شـد که وقتی کتاب و حکمت بشـما عطاء گردید شـما در مقام توحید ثابت قدم باشید، و در مرتبه ثانی شاید خطاب بمردم باشد که پس از آنکه رسولی آمـد که تصـدیق کننـده آنچیزی است که با شـما است از وحـدت کلمه توحید و دین حق شـما پیمبران و امتتان باو ایمان آرید و او را یاری کنید و نصرت دهید و ایمان آوردن انبیاء پیشین همان اخبار آنها است بامتشان نوح بموسی و موسی بعیسی و عیسی علیه و علیهم السلام بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و همچنین هر پیمبری بپیمبر بعد از خود و ظاهرا روی سخن بنصاری است که بحکم خـدا البته خبر داده و در انجیـل ثبت نموده که پس از من برسول امّی پیغمبر اسـلام [ص] ایمـان آریـد و او را یـاری نمائید و نیز موسی [ع]

صفحه : ۱۷۳

در تورات خبر داده بآمـدن رسول آخر الزمـان [ص] و ایمـان آوردن امت تـابع گردیـدن پیمبر بعـد و یاری کردن او است چون دین

خدا یکی است و رسولان همگی در کلمه توحید متفق بودند هیچ یک بر خلاف دیگری سخن نگفته.

و پس از آنکه ذات متعال از رسولان اقرار گرفت که هم خودشان متحد در کلمه باشند و هم برسولان بعد از خودشان ایمان داشته باشند و هم بامتشان خبر دهند که برسولان بعد از خود ایمان آرند و آنها را یاری کنند.

أَ فَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ همزه استفهام در مقام انکار است و اینکه آیه نیز متفرع بر آیه بالا است و اعتراض باهل دیانات نموده که شمائی که مدعی دین حق میباشید چگونه دین غیر حق را پیروی میکنید و تسلیم دین حق که اسلام است نمیگردید در صورتی که تمام موجوداتیکه در آسمانها و زمین میباشند بعضی بطوع و رغبت و بعضی بطوع و اکراه مطیع دین حقند.

ظاهرا مقصود از اسلام در اینجا انقیاد داشتن و تسلیم گردیدن باوامر تکوینی است که تمام موجودات و مخلوقات از عالم اعلا عالم ما فوق الطبیعهٔ و عالم دانی از جمادات و نباتات و حیوانات و افراد بشر خواه و ناخواه مطیع اوامر تکوینی میباشند و ذره‌ئی تخلف نتوانند نمود و چون اسلام دین حق است یعنی دین فطری است که فطرت هر بشری بر آن گواهست اینکه است که هر کس طالب حق و دین حق باشد بایستی رجوع بفطرت اولیه خود نماید و امر تکوینی را منطبق گرداند با امر تشریعی و تابع دین حق و دین اسلام گردد.

«وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» بازگشت تمام امور بسوی خدا است و مآل امور خلائق و مبدء آفرینش و بازگشت خلائق بسوی او است «هو المبدء و المعاد» شاید جمله اخیر تهدید منکرین رسول اسلام باشد و اشاره به اینکه که باید کافرین و منکرین بدانند که سر انجام کارشان و بازگشتشان بسوی آنکسی است

صفحه : ۱۷۴

که تمام موجودات مطیع اوامر تکوینی و تسلیم اویند و مورد سؤال واقع خواهند گردید و بکیفر اعمال نکوهید، خود خواهند رسید.

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ الخ اینکه آیه را میتوان شاهد گرفت بر آن توجیه اخیر «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ» تا آخر.

که گفته شد شاید از اخذ میثاق از پیمبران اتفاق در وحدت و کلمه توحید و دین خدا و اجرای آن باشد و دیگر هر رسولی که آمد و مصدق دین حق است باو ایمان آرید و بامتتان امر کنید که آنها نیز باو ایمان آرند و او را یاری کنند اینکه است که میشود گفت اینکه آیه مفسر و مبین همان آیه باشد که مجددا امر برسولش میکند که بخلق بگو ما ایمان آوردیم «آمَنَّا» بصیغه جمع آورده یعنی من و امتم از مؤمنین ایمان آوردیم بخدا و آنچه از کتاب و حکمت بر ما نازل گردیده و آنچه بر تمام پیمبران نازل گردیده.

لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ما یعنی من و امتم مؤمنین بین احدی از پیمبران تفرقه نمیاندازیم یعنی بهمه آن بزرگواران ایمان داریم، و جمله دوم برای تأکید و محقق گردانیدن همان جمله اول «آمَنَّا بِاللَّهِ» است که بمردم خاطر نشان کند که بدانید ایمان آوردن ببعضی از انبیاء دون بعضی خلاف است مثل ایمان آوردن یهودیان بموسی و انکار عیسی و نیز ایمان آوردن عیسویان بعیسی بدون ایمان بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خلاف حکم خدا است زیرا تمام پیمبران در توحید و معاد که اینکه دو اصل دین و پایه آنست متفق القول و متفق الکلمه میباشند انکار یکی از آنها در واقع انکار تمام آنها است.

وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ اینکه است که فرموده چون پیمبران در دین حق تعالی و وحدت کلمه توحید متفق میباشند ما مؤمنین تسلیم و منقاد و در امر حق تعالی تسلیم میباشیم اینکه است

صفحه : ۱۷۵

که هیچ یک از ما بر خلاف دیگری سخن نمیگوئیم زیرا که انکار یکی از آنها در واقع انکار تمام آنها است.

من کهوَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِینَمن که «وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً» جمله مستأنفه پس از انکار و اعتراض بر منکرین دین اسلام بآنان خبر میدهد که بایستی بدانند که کسیکه تابع دینی غیر الاسلام گردد به «لن» که دلالت بر نفی ابدی دارد جمله را مؤکد گردانیده که تابعین ادیان بدانند که بدون قبول دین اسلام که دین جامع و کاملی است و در واقع در اصول و فروع جامع و حاوی تمام ادیان حقه و منطبق بر معارف الهیه و سنن نبوی است و تمام دستوراتش مطابق عقل کامل و وجدان صحیح واقع گردیده اگر شما کافرین پیرو دین اسلام نشوید و مطیع و منقاد اوامر و نواهی آن نگردید هرگز بکمال انسانیت نخواهید رسید وقتی انسان بتوسط ایمان صحیح و عمل نیکو بکمال نرسید در اثر اتلاف سرمایه عمرش که باید کامل گردد و کامل نگردید سرمایه را از دست داده و در نتیجه در آخرت که مآل امر او است و بایستی حظ وافر از عمرش برده باشد از زیانکاران محسوب میگردد کَیفَ یَهدِی اللّهُ قَوماً کَفَرُوا بَعدَ إِیمانِهِم وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جاءَهُمُ البَیِّناتُاز بسیاری از مفسرین نقل کردهاند که اینکه آیه در باره جماعتی فرود آمده که اینها پس از ایمان آوردنشان و پس از آنکه حقانیت رسول را مشاهده کردند و گواهی داده بودند کافر شدند و از ایمان برگشتند و آنان دوازده نفر بودند که پس از اسلام بدار الکفر پیوستند چون طعمة بن اسوق و حارث بن سوید بن صامت و مقیس بن خبابه و چند نفر دیگر و امثال اینها.

وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ خدای تعالی جماعت ستمکاران را که بکفر و الحاد بخود ستم نمودند هدایت نمیکند وقتی کافر را مطلقا ظالم و ستمکار نامند چنانچه در آیات اشاره بآن شده

صفحه : ۱۷۶

چه خواهد بود حال کافری که مرتد شده باشد و پس از ایمان بکفر برگردد چنین کسی که البته عمل او بسیار قبیح و جرم وی بغایت رسیده و چنین کسی نه اینکه بخودش ستم کرده بلکه بدین حق و اسلام نیز ظلم کرده و معلوم است که پاداش چنین کسی که پس از دانستگی و علم بحقانیت اسلام مرتد گردیده اینکه است که فرموده أُولئِکَ جَزاؤُهُم أَنَّ عَلَیهِم لَعنَةَ اللّهِ وَ المَلائِکَةِ وَ النّاسِ أَجمَعِینَ برای کافرین مرتد سه عذاب وعده داده: ۱- آنان بپاداش ارتدادشان مشمول لعنت خدا و ملائکه و تمام افراد بشر گردیدهاند و لعنت خدا همان دوری از رحمت خدا است و لعنت ملائکه نیز بیزاری ملائکه است از آنها که عذاب سخت را ایجاد میکند و باید دانست که بدلالت «من» موصوله که افاده عموم میکند و «لن» که دلالت بر نفی ابدی دارد معلوم میشود که هر کس چه در زمان حیات ظاهری رسول اسلام صلّی اللّه علیه و آله چه پس از رحلت آنحضرت اگر پیرو دین دیگری گردد و دین محمدی [ص] را واگذارد و رویه دیگری غیر قانون اسلام اختیار کند و تابع گردد و لو تابع دین موسی [ع] یا عیسی [ع] گردد هرگز از وی قبول نخواهد شد و

حلال محمّد حلال الی یوم القیمة و حرام محمّد [ص] حرام الی یوم القیمة»

و دین محمدی صلّی اللّه علیه و آله کامل است که تا قیامت ابراز فعالیت میکند و جامع تمام قوانین حقه و دینی است که تمام قوانین آن روی میزان عدالت واقعی قرار گرفته اگر کسی قدری در احکام و دستورات آن دقت نماید بدرستی و حقیقت خواهد فهمید کوچکتر قانون و احکام آن نیست مگر اینکه مطابق عقل سلیم و قانون منطق استوار گردیده اینکه است که انسان خردمند را نسزد که سر سوزنی از آن قوانین حقه تخلف نماید.

ای انسان عاقل اگر طالب کمال جسمانی و روحانی میباشی یا سعادت میخواهی یا عزت دارین میجوئی یا طالب معرفتی و امیدواری که راهی بقرب پروردگار خود پیدا نمائی یا بهشت موعود میطلبی یا آنچه از کمالات انسانیت را خواهانی تماما و جمیعا از آن دفتر الهی بطلب که «لا رطب و لا یابس الّا فی

صفحه : ۱۷۷

کتاب مبين» قدرى چشم دل باز كن و در قرآن كريم كه كتاب قانونى و معجزه رسول ما است نظر نما از آن بطلب كه اگر بحسن نيّت در آن نظر كنى هر چه خواهى در آن مى‌يابى.

۲- خلود مرتدين در جهنم و عدم تخفيف عذاب آنها از اينجا معلوم ميشود كه غير از مرتدين باقى اقسام كفار مخلد در جهنم نيستند ممكن است براى بعضى از اقسام آنها فرجى حاصل گردد و نيز عذاب آنها تخفيف گردد نسبت بمرتدين آنهائيكه بدون توبه مردند حتمى و لزومى است.

۳- «وَ لا هُم يُنظَرُون» و نيز جماعت مرتدين انتظار نميبرند كه عذاب آنها تخفيف يابد يا از عذاب نجات گردند إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِن بَعدِ ذلِكَ وَ أَصلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مگر آنهائيكه پس از مرتد گرديدن توبه كردند و نفس و قلب خود را اصلاح كردند شايد مقصود از اصلاح چنين باشد كه قلب خود را شايسته ايمان واقعى گردانيدند خداوند آمرزنده و مهربان است كه توبه آنها را ميپذيرد.

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۹۰ تا ۹۵]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعدَ إِيمانِهِم ثُمَّ ازدادُوا كُفراً لَن تُقبَلَ تَوبَتُهُم وَ أُولئِكَ هُمُ الضّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم كُفّارٌ فَلَن يُقبَلَ مِن أَحَدِهِم مِلءُ الأَرضِ ذَهَباً وَ لَوِ افتَدى بِهِ أُولئِكَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِينَ (۹۱) لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّى تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنفِقُوا مِن شَيءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲) كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلاًّ لِبَنِي إِسرائِيلَ إِلاّ ما حَرَّمَ إِسرائِيلُ عَلى نَفسِهِ مِن قَبلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوراةُ قُل فَأتُوا بِالتَّوراةِ فَاتلُوها إِن كُنتُم صادِقِينَ (۹۳) فَمَنِ افتَرى عَلَى اللّهِ الكَذِبَ مِن بَعدِ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۹۴)
قُل صَدَقَ اللّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ المُشرِكِينَ (۹۵)

صفحه : ۱۷۸

[ترجمه]

همانا كسانى كه بعد از ايمان كافر شدند

و مردند در حاليكه كافر بودند (بفرض) اگر بقدر پرى زمين طلا فدا بدهند هرگز از آنها قبول نخواهد شد و براى آنان عذاب دردناك آماده شده و براى آنها يارى كننده‌ئى نيست [۹۱]

انسان هرگز ببرّ و نيكوئى نميرسد مگر وقتى كه از آنچه دوست دارد انفاق كند و هر چيزى كه انفاق كنيد همانا خداوند عالم باو است [۹۲]

تمام انواع و اقسام خوراكيها براى بنى اسرائيل حلال بود مگر آنچه را كه اسرائيل بر خودش پيش از نزول تورات حرام كرده بود اى رسول بيهوديان بگو تورات را بياوريد و بخوانيد اگر شما راست ميگوئيد [۹۳]

و آنهائيكه پس از اينكه بر خدا دروغ بندند آن جماعت از ستمكارانند [۹۴]

اى رسول بگو راست گفته است خدا پس پيرو ملت ابراهيم گرديد كه پاك و پاكيزه است و ابراهيم از شرك آورندگان نبوده

[۹۵].

صفحه : ۱۷۹

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعدَ إِیمانِهِم ثُمَّ ازدادُوا کُفراً لَن تُقبَلَ تَوبَتُهُم وَ أُولئِکَ هُمُ الضّالُّونَ آیه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را یادآوری میکند و خبر میدهد بفضاحت و دنائت آنهائی که پس از ایمانشان کافر گردیدند و پس از آن بر کفرشان افزودند و به «لن» که برای نفی ابد آرند اعلان میکند آنهائیکه چنین بودند از مرتدین میباشند که هرگز توبه آنها قبول نخواهد گردید و چنین جماعتی از گمراهان خواهند بود که هیچ وقت در جاده هدایت نخواهند افتاد.

چون اینکه آیه با آیه پیش که هر دو راجع بارتداد است بظاهر با هم تنافی دارد زیرا در آن آیه به «إِلَّا الَّذِینَ تابُوا» تصریح نمود بقبولی توبه آنها که وقتی توبه نمودند خداوند توبه آنها را قبول میکند و در اینکه آیه به «لن» که برای نفی ابدی میآورند تصریح فرموده که هرگز توبه آنها قبول نخواهد شد.

و مفسرین برای جمع بین اینکه دو آیه بعضی گفته‌اند عدم قبول توبه دسته دوم برای اینکه است که در وقت مشرف گردیدن آنها بر هلاکت توبه کنند که وقت الجاء و اضطرار است و قبول توبه در وقت اختیار است قوله تعالی «وَ لَیسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ المَوتُ» که در موقع موت توبه قبول نخواهد گردید، یا اینکه توبه آنها نیست مگر از روی نفاق یا اینکه چنانچه بعضی گفته‌اند آیه تصریح مینماید «ثم ازدادوا کفرا الی کفرهم» اینان چنین بودند هر وقت آیه‌ئی نازل میشد آنها تکذیب میکردند و شاید میگفتند اینکه ساختگی است که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه الفاظ را بهم بافته و بخدا نسبت میدهد و چنین کسانی هرگز توبه آنها قبول نمیگردد زیرا که توبه آنها اگر هم اظهار کنند بطور اخلاص واقع نخواهد گردید و شاید اشاره بهمین باشد توجیه قوله تعالی که در آخر آیه فرموده «وَ أُولئِکَ هُمُ الضّالُّونَ» که گویا علت عدم قبولی

صفحه : ۱۸۰

توبه آنها را بیان نموده که اینان چون در گمراهی قدم میزنند و علی الدوام کفری بر کفرشان افزوده میگردانند از قابلیت توبه و قبول آن افتاده‌اند و بقولی «الضالون» یعنی چنین کسانی از حق و راه درست دور افتاده گانند و بقولی «الضالون» یعنی الهالکون، المعذبون اینها در هلاکت و عذاب واقع گردیده‌اند.

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُم کُفّارٌ فَلَن یُقبَلَ مِن أَحَدِهِم مِلءُ الأَرضِ ذَهَباً وَ لَوِ افتَدی بِهِ آیه خبر میدهد که آنهائیکه کافر شدند و در حال کفر مردند اگر بقدر پری زمین از طلا فدا بدهند از آنها قبول نخواهد گردید، آیه آیات بالا را مؤکد میگرداند و در مقام اینست که دانسته شود عمل کافر هر قدر هم زیاد باشد مثل اینکه بفرض بقدری مالک طلا باشد که تمام روی زمین را گرفته و تمام آنرا فدا بدهد هرگز از وی قبول نخواهد شد زیرا که شرط اولی قبولی اعمال ایمان باصول دیانت است و فاقد ایمان هر قدر اعمالش بنظر نیکو آید از وی قبول نخواهد گردید أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ وَ ما لَهُم مِن ناصِرِینَ و برای کافرین در آخرت عذاب دردناک مهیا گردیده و ناصر و یاری کننده‌ئی برای کافرین نخواهد بود.

آری ایمان در هر قلبی پدید گردد کیمیائی است که مس اعمال را طلا میکند و عمل هر قدر کوچک بنظر آید در پرتو ایمان حقیقی و خلوص بزرک و ذی قیمت میگردد و کم و زیادی ارزش عمل بسته بدرجات ایمان و اعمال صالح است و کافر با اضافه بر اینکه اعمال نیکش در بازار قیامت ارزش ندارد بپاداش کفرش عذاب سخت برای او مهیا گردیده و چون تمام موجودات دوست

دوستان خدا و دشمن دشمنان خدا ميباشند اينكه است كه كافر در قيامت نه دوستى دارد و نه ياورى كه او را شفاعت كند و از عذاب برهاند.

لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّى تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنفِقُوا مِن شَيءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ اصل برّ مأخوذ از برّ بمعنى سعه مقابل بحر است و بيابان را برّ گويند

صفحه : ۱۸۱

مقابل بحر (دريا) در مجمع البيان گفته فرق بين برّ و خير اينكه است كه برّ آن نفعى است كه و اصل بغير ميشود با قصد بآن.

و المعنى «لَن تَنالُوا البِرَّ» يعنى هرگز اهل طاعت دركك نميكننـد رحمت خداى تعالى را و مفسرين در معنى «بر» اختلاف كرده‌اند كه «بر» چيست بقولى آن بهشت است. [إبن عباس و مجاهد] و بقولى آن طاعت و تقوى است. [مقاتل و عطا] و بقولى «بر» يعنى شما هرگز مردم با تقوى و صالح نميباشيد «حَتّى تُنفِقُوا» مگر اينكه انفاق كنيد. [حسن] «حَتّى تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ» يعنى حتى تنفقوا المال و اينكه در انفاق كنايه به «بر» شده براى اينست كه تمام مردم مال را دوست دارند، و بقولى آنچه را كه از نفيس‌ترين اموالشان باشد نه رذل‌ترين مالشان لقوله تعالى «وَ لا تَيَمَّمُوا الخَبِيثَ مِنهُ تُنفِقُونَ» و بقولى آن زكوة واجبه است و آنچه را كه خداى تعالى در اموال واجب گردانيده. [إبن عباس و حسن] و بقولى آنچه را كه انسان انفاق ميكند در راه خيرات «بر» است.

[مجاهد و جماعتى] از ابى طفيل روايت شده كه جامه‌ئى خريدم و از خوبى آن تعجب كردم پس آنرا صدقه دادم و گفت از رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم شنيدم كه ميگفت كسيكه بر نفس خود ايثار كند (يعنى آنچه خود محتاج است بآن در راه خدا انفاق كند) در روز قيامت خداى تعالى بهشت را بر او ايثار ميكند و كسيكه چيزى را دوست دارد و او را براى خدا قرار دهد در روز قيامت خداى تعالى ميگويد بندگان در دنيا بين يكديگر بنيكوئى مكافات ميكردند امروز من آنها را ببهشت مكافات كنم و روايت شده كه ابا طلحه را خانه‌ئى بود و دوست‌ترين مالهاى او نزد او بود وقتى اينكه آيه آمد آنرا بين خويشاوندانش قسمت نمود پس رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود

«بخ بخ لك مال رابح»

يعنى به به اى ابا طلحه اينكه مالى است كه تو را

صفحه : ۱۸۲

سود ميدهد و گفت مصلحت در آن دانم كه آنرا بر خويشان خود وقف كنى او گفت يا رسول اللّه آنچه فرمود همان طور ميكنم.

و إبن عمير كنيزى داشت كه او را دوست ميداشت او را آزاد كرد و اينكه آيه را تلاوت فرمود و پس از آن گفت اگر نبود براى اينكه نميخواهم برگردم بآنچه در راه خدا انفاق كردم همانا آنرا بنكاح خود در ميآوردم. و اباذر غفارى را ميهمانى بود باو گفت من شغلى دارم برو در فلان موضع من شترهائى دارم يكى از آنرا بياور آن شخص رفت يك شتر لاغر آورد اباذر گفت چرا شتر فربه نياوردى آنشخص گفت براى اينكه براى خودت باشد كه وقتى بآن حاجت پيدا كنى اباذر گفت روز حاجت من روزى است كه در قبر باشم با اينكه خدا فرموده «لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّى تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ».

از اباذر غفارى روايت كرده‌اند كه گفت تو را در مالت سه انباز است يعنى سه شريك است: يكى قدر كه دستور آن با تو نيارد و از تو طلب نكند كه كدام ببرد بهتر و بدتر (يعنى آفت خدائى) دوم وارث است كه منتظر آنست كه تو چشم بر هم نهى تا مالت را ببرد، و انباز سوم توئى كه اگر بتوانى بكن كه تو عاجزترين سه گانه نباشى بكن آنچه خداى تعالى گفت «لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّى تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ» و اينكه اينكه شتر نزد من از دوست‌ترين چيزى است از مال من پس دوست داشتم براى خود پيش بفرستم.

و بعضى مفسرين گفته اينكه آيه بر فتوت دلالت دارد كه حق تعالى باين آيه بما فتوت آموخت و گفت «لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّى تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّون» برّ من ببرّ خود دريابى كه من با تو كنم آنچه با برادران خود كنى به اينكه كه بمال و جاه خود بآنها انفاق كنى و آنچه را كه دوست دارى بدهى در اينجا بده تا آنجا يعنى در قيامت بتو مقابل آن بعدل بدهند و بفضل زيادتر عطا كنند و نگر تا گمان نبرى كه آنچه تو ميكنى از خير و بر بر من پوشيده است.

صفحه : ۱۸۳

وَ ما تُنفِقُوا مِن شَيءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ فاء فان اللّه جواب شرط است و اگر چه خداى تعالى عالم است در هر حالى و در آن دو وجه گفته شده يكى در تقدير «وَ ما تُنفِقُوا مِن شَيءٍ» يعنى آنچه انفاق كنيد كم باشد يا زياد خدا پاداش ميدهد زيرا كه او عالم است و چيزى بر او پنهان نيست، و وجه ديگر در تقدير اينكه است كه خدا بآن عالم است بحديكه عمل بر آن واقع گرديده از حسن نيت يا قبح آن.

اگر گفته شود چگونه فرموده «لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّى تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّون» در صورتى كه فقير ببهشت ميرسد اگر چه انفاق نكرده، در پاسخ گفته شده «كلام خرج مخرج الحث على الانفاق» و آن مقيد بامكان است و اينكه بطور اطلاق گفته براى مبالغه و ترغيب است و او اينكه است كه گفته شود هرگز نميرسد بنيكى كامل بر شريفترين وجوه حتى تنفقوا مما تحبون، و از إبن عمر روايت شده كه گفته سائلى از نبى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از اينكه آيه سؤال نمود گفت آن اينكه است كه مال را انفاق كند كسيكه شحيح است و مال را دوست دارد و از فقر بترسد.

در كشف الاسرار چه خوب گفته قوله تعالى «لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّى تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّون» من انفق محبوبه من الدنيا وجد مطلوبه من المولى و من انفق الدنيا و العقبى وجد الحق تعالى و شتان ما بينهما» يكى مال باخت در دنيا ببرّ بخدا رسيد، يكى ثواب باخت و در عقبى بوصل اللّه رسيد، هر كه امروز بمال و جاه بماند فردا از ناز و نعمت درماند و هر كه فردا با ناز و نعمت بماند از راز ولى نعمت باز ماند.

بهر چز راه باز افتى چه كفر آن حرف و چه ايمان بهر چز دوست وامانى چه زشت آن نقش و چه زيبا

«حَتّى تُنفِقُوا مِمّا تُحِبُّون» من تبعيض در سخن آورد ميگويد اگر بعضى هزينه كنى از آنچه دوست دارى «ببرّ» مولى رسى دليل كند كه اگر همه هزينه كنى بقرب مولى رسى، اى بيچاره چون ميدانى كه ببرّ او نرسى تا آنچه دوست

صفحه : ۱۸۴

دارى ندهى پس چه طمع دارى كه بيار رسى با اينكه همه غوغا و سودا كه در سر دارى.

[پايان] كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلًّا لِبَنِي إِسرائِيلَ إِلّا ما حَرَّمَ إِسرائِيلُ عَلي نَفسِهِ مِن قَبلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوراةُ تمام انواع خوراكيها براى بنى اسرائيل پسران يعقوب حلال بود «حل» مصدر است كه صفت طعام واقع گرديده و مفرد و جمع و مؤنث و مذكر آن يكى است قوله تعالى «لا هُنَّ حِلٌّ لَهُم» سوره ممتحنهٔ آيه ۱۰.

در تفسير مجمع از إبن عباس و مجاهد و ضحاك نقل كرده كه چون اينكه آيه نازل شد كه «فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمنا عَلَيهِم طَيِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم» يعنى بشومى ظالم و معصيت يهوديان بعضى طعامهاى پاك حلال را چون لحوم ماهى و شحوم غنم و بقر و امثال آن برايشان حرام گردانيديم يهوديان از اينكه آشفته شدند گفتند اينها هميشه محرم بوده است حق تعالى آنرا تكذيب نموده و گفت كه خوردن همه طعامها بر يعقوب و اولاد او حلال بود «إِلّا ما حَرَّمَ إِسرائِيلُ عَلي نَفسِهِ» مگر آنچه را كه يعقوب بر خود حرام

گردانیده چون گوشت و شیر شتر، و نزد عکرمه هر دو گوشه کبد و کلیتین و شحوم مگر شحوم پشت و اینکه برای اینکه بود که یعقوب را عرق النساء عارض شد نذر کرد که اگر خدا مرا شفا دهد هر طعام و شراب که دوست‌تر دارم بر خود حرام سازم حق تعالی او را شفا بخشید و گوشت شتر و شیر او را که از همه مطعومات و مشروبات پاکیزه‌تر بود «تقربا الی اللّه و وفاء لنذره» بر خود حرام ساخت یهودیان بمتابعت او از آنها اجتناب نمودند گفتند تورات بحرمت اینها حکم کرده حق تعالی فرمود چنین نیست که اینها میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرده.

«مِن قَبلِ أن تُنَزَّلَ التَّوراةُ» پیش از اینکه تورات فرود آید و ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اگر اینان انکار کنند بگو تورات را بیاورید «إِن كُنتُم صادِقِینَ» صاحب منهج گفته یهود جسارت نکردند بر آوردن تورات چون میدانستند

صفحه : ۱۸۵

پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در اینکه باب راست میگوید و آنها دروغ میگویند و اینکه دلیل است بر صحت نبوت حضرت رسالت [ص] زیرا که اینکه اخبار از غیب است و رسول [ص] تورات را ندیده بود. [پایان] در مجمع گفته در کیفیت تحریم کردن یعقوب بعضی از اشیاء را اختلاف است نزد بعضی باجتهاد او بوده و نزد بعضی بنذر چنانچه گذشت، و بعضی گفته‌اند آن بنصی بود که از حق تعالی بر او وارد گردیده، و بعضی گفته‌اند حرام کردن یعقوب اینها را از قبیل تحریم زهاد بود که اشیاء لذت آور را بر خود حرام گردانند و بنا بر اینکه اجتهاد باشد دلالت نمیکند بر جواز اجتهاد پیمبران در مسائل شرعیه چنانچه بعضی گمان کرده‌اند زیرا که میتوان گفت که اجتهاد آنها باذن حق تعالی باشد پس آن در حکم تحریم آنست. [پایان] فَمَنِ افتَرى عَلَى اللّهِ الكَذِبَ مِن بَعدِ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ آیه مفتریان بر خدا را از ظالمین و ستمکاران بشمار آورده و اعتراض بیهودیان است که چیزی را که خدا حرام ننموده مثل همان خوردن گوشت و شیر شتر و بعضی چیزهای دیگر اینها بدروغ نسبت بخدا میدهند که خدای تعالی اینها را حرام کرده و نسبت بدین ابراهیم میدهند و آنها در اینکه نسبت از چند جهت خطا کرده‌اند: یکی افتراء بخدا که بدترین گناهان کبیره بشمار میرود و نسبت دروغ بحکم او میدهند، و دیگر نسبت بدین ابراهیمی که در دین ابراهیم حرام بوده، سوم اعتراض برسول که تو بر ملت ابراهیم چنانچه مدعی آن میباشی عمل نمیکنی اینکه است که بجمله اسمیه «هُمُ الظّالِمُونَ» ظلم آنها را در اینکه نسبت مؤکد گردانیده اشاره به اینکه که ظلمشان بسیار قبیح است و مجازاتش شدید خواهد بود.

قُل صَدَقَ اللّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما كانَ مِنَ المُشرِكِینَ خطاب برسول است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باین یهودیان بگو که خدای تعالی راست گفت در آن خبر که داد قوله «كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلًّا لِبَنِی إِسرائِیلَ

صفحه : ۱۸۶

إِلّا ما حَرَّمَ إِسرائِیلُ عَلى نَفسِهِ» «فَاتَّبِعُوا» پس متابعت کنید طریقه و ملت ابراهیم را «حَنِیفاً» حال است یعنی پیروی کنید از ملت یا سنت ابراهیم در حالیکه میل کننده بود از ادیان باطله بدین حق و ابراهیم از مشرکین نبود بلکه موحد حقیقی بود.

ظاهرا آیه ارشاد بیهودیان است که شمائی که میگوئید ما تابع دین ابراهیم میباشیم دین و ملت ابراهیم مطابق همین دین اسلام است که شما را بآن میخوانم و چون شریعت رسول صلّی اللّه علیه و آله مطابق و موافق شریعت ابراهیم علیه السّلام بود اینکه است که فرمود «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبراهِیمَ حَنِیفاً».

در منهج گفته بدان که صحیح آنست که پیغمبر ما [ص] متعبد بشریعت انبیای سابق نبود و لیکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم [ع] بود اینکه بود که فرمود «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبراهِیمَ» و بقولی از اول بعثت بطریق الهام و منام بدین اسلام مأمور بود. [پایان]

صفحه : ۱۸۷

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۹۶ تا ۱۰۳]

اشاره

إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلعالَمِینَ (۹۶) فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبراهِیمَ وَ مَن دَخَلَهُ کانَ آمِناً وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَنِ استَطاعَ إِلَیهِ سَبِیلاً وَ مَن کَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ العالَمِینَ (۹۷) قُل یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ اللّهُ شَهِیدٌ عَلی ما تَعمَلُونَ (۹۸) قُل یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ مَن آمَنَ تَبغُونَها عِوَجاً وَ أَنتُم شُهَداءُ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۹۹) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ یَرُدُّوکُم بَعدَ إِیمانِکُم کافِرِینَ (۱۰۰)
وَ کَیفَ تَکفُرُونَ وَ أَنتُم تُتلی عَلَیکُم آیاتُ اللّهِ وَ فِیکُم رَسُولُهُ وَ مَن یَعتَصِم بِاللّهِ فَقَد هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۱۰۱) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَ أَنتُم مُسلِمُونَ (۱۰۲) وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ کُنتُم أَعداءً فَأَلَّفَ بَینَ قُلُوبِکُم فَأَصبَحتُم بِنِعمَتِهِ إِخواناً وَ کُنتُم عَلی شَفا حُفرَةٍ مِنَ النّارِ فَأَنقَذَکُم مِنها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ (۱۰۳)

صفحه : ۱۸۸

[ترجمه]

اول خانه‌ئی که برای عبادت‌گاه مردم وضع گردیده همان خانه بکه است که مبارك و با برکت و برای جهانیان هدایت است [۹۶]
و در آن بکه است نشانه‌های آیات خدا و مقام ابراهیم است و کسیکه در مکه داخل گردد در محل امن قرار گرفته و زیارت خانه کعبه بر هر کسی که استطاعت دارد واجب است و کسیکه بوجوب حج کافر گردد همانا خدای تعالی از جهانیان بی‌نیاز است [۹۷]
ای رسول باهل کتاب بگو برای چه بآیات خدا کافر شدید در حالیکه خدا گواه است بر آنچه عمل میکنید [۹۸]
بگو ای اهل کتاب برای چه راه خدا را بستید برای کسیکه ایمان آورده و او را براه کج و طغیان وا میدارید در حالیکه شما بزشتی اینکه عمل آگاهید و خدا از آنچه شما انجام میدهید غافل نیست [۹۹]
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اگر مطیع جماعتی از اهل کتاب گردید شما را بعد از ایمانتان بکفر برمیگردانند [۱۰۰]
و چگونه شما کافر میگردید در حالیکه آیات خدا بر شما خوانده شده و رسول او در میان شما است و کسیکه بخدا متمسك گردد حقیقهً براه راست هدایت یافته [۱۰۱]
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید حکم خدا را نگاه دارید آنطوریکه شایسته نگاهداری است تا نمیرید مگر در حالیکه شما مسلمان باشید [۱۰۲]
و تمام شما مسلمانان تمسك نمائید بریسمان (حکم اسلام) و متفرق نگردید و همیشه نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید وقتی که شما با هم دشمن بودید و خدا بین قلبهای شما الفت انداخت و با هم برادر گردیدید و در پرتگاه آتش بودید و خدا شما را از آن نجات داد اینکه چنین خدا آیاتش را برای شما ظاهر میگرداند شاید شما هدایت یابید [۱۰۳].

صفحه : ۱۸۹

(توضيح آيات)

إِنَّ أَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلعالَمِينَ همانا اول خانه‌ئى كه براى مردم تأسيس شده و وضع براى عبادت گرديده خانه كعبه است، در آيه راجع بخانه كعبه سه فضيلت يادآورى ميكند:

۱- اول خانه‌ئى است كه براى عبادت و مخصوص بآن وضع گرديده و اينكه خانه كعبه را متصف گردانيده باول خانه‌ئى كه براى عبادت تأسيس شده با اينكه قبلا مردم ببيت المقدس براى عبادت رو ميكردند چنانچه عبادت‌گاه مريم و زكريا بوده، ميشود گفت اوليت از جهت زمان بوده زيرا كه خانه كعبه بدست ابراهيم و اسماعيل بامر حق تعالى براى عبادت‌گاه مردم تأسيس گرديده و بيت المقدس را سليمان محل عبادت قرار داده كه قرنها بعد از ابراهيم ميزيسته، و ميشود گفت اوليت مكه شايد از جهت شرافت خانه كعبه باشد بر تمام معبدها.

۲- اينكه خانه كعبه را مبارك ناميده يعنى او را بتبرك و بركت و خير و عظمت توصيف گردانيده و چون مبارك از باب مفاعله از بركت است كه عبارت باشد از خير كثير پس كعبه را مبارك ناميده و چون خير زياد و فراوان از خيرات دنيوى و اخرى در آن است.

۳- «وَ هُدىً لِلعالَمِينَ» شايد اشاره باين باشد كه فيض و بركت خانه كعبه اختصاص ببعضى دون بعضى ندارد بلكه فيض آن عام است هر قومى و طائفه‌ئى در تجاراتشان و معاملاتشان و بدست آوردن مال و ارزاق از بركت آن فيض ميبرند و اينكه خيرات و بركاتيكه از مكه نصيب مردم گرديده از دعاى ابراهيم است كه در سوره ابراهيم آيه ۱۳۷ بآن تصريح شده «رَبَّنا إِنِّي أَسكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوادٍ غَيرِ ذِي زَرعٍ عِندَ بَيتِكَ المُحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلاةَ فَاجعَل أَفئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهوِي إِلَيهِم وَ ارزُقهُم مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُم يَشكُرُونَ».

و گفته‌اند خداى تعالى در اينكه آيه هفت فضيلت براى كعبه شمرده كه در

صفحه : ۱۹۰

باره بيت المقدس نشمرده، و نيز گفته‌اند چون يهوديان اختلاف كردند در تأويل آيه «إِنَّ أَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ» بعضى گفتند مقصود اول بقعه‌ئى است كه از زمين بر روى آب پديد آمد كه خداوند زمين كعبه را از كف سفيد بيافريد و پس از دو هزار سال زمين را آفريد يعنى زمين را از زير خانه كعبه بيرون آوردند.

[عبد اللّه عمر و مجاهد و قتاده و سدى] و بقولى اول بقعه‌ئى كه در روى زمين بنا كردند خانه كعبه بود بروايتى از على بن الحسين زين العابدين عليه السّلام از سبب طواف پرسيدند گفت خداى تعالى در زير عرش خانه‌ئى قرار داد كه آنرا بيت المعمور گويند كه در سوره و الطور فرموده «وَ البَيتِ المَعمُورِ» و فرشتگان را امر فرمود دور آن طواف كنند تا طواف عرش را رها كنند تا آسان‌تر باشد براى آنها آنگاه فرشتگان زمين را فرمود تا برابر آن در روى زمين آنجا كه امروز خانه كعبه است خانه بنا كردند بر شكل آن در طول و عرض و نامش را ضراح نهادند و آنان كه در زمين بودند بر گرد آن طواف ميكردند چنانچه اهل آسمان گرد بيت المعمور.

و بقول ديگر اول خانه‌ئى كه آدم در زمين بنا كرد كعبه بود.

[عبد اللّه عباس] از إبن شهرآشوب از امير المؤمنين عليه السّلام چنين نقل كرده‌اند كه راجع بآيه «إِنَّ أَوَّلَ بَيتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ» مردى از آنحضرت پرسيد آيا خانه كعبه اولين خانه است كه در روى زمين ساخته شد حضرت فرمود نه پيش از آن هم خانه‌هائى بوده لكن خانه كعبه اولين خانه مباركى است كه براى پرستش و عبادت كردن بندگان درست شده در آنجا هدايت و رحمت و بركت جمع است اول كسيكه آنرا بنا كرد ابراهيم بود بعدا كه خراب شد قومى از عرب آنرا ساختند براى مرتبه سوم عمالقه آنرا بنا كردند و پس

از آن قريش آنرا درست نمودند.

صاحب الميزان گفته احاديث راجع بدحو الارض و بسط يافتن زمين از زير كعبه زياد نقل شده اينكه روايات مخالفتى با كتاب الهى ندارند و نه برهانى

صفحه : ۱۹۱

آنرا دفع كرده مگر آنچه علماى طبيعى قديم مى‌پنداشتند كه زمين عنصرى بسيط است آنهم كه بطلانش امروز روشن شده و بى‌پايگى‌اش ثابت گشته است و آيات قرآن دلالت دارد كه تشريع عمل حج پس از اتمام يافتن خانه كعبه قرار گرفته قوله تعالى در سوره بقره آيه ۱۲۵ «وَ عَهِدنا إِلى إِبراهِيمَ وَ إِسماعِيلَ أَن طَهِّرا بَيتِيَ لِلطّائِفِينَ وَ العاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ»(۱) و نيز در سوره حج آيه ۱۲۷ خطاب بحضرت ابراهيم عليه السّلام است «وَ أَذِّن فِي النّاسِ بِالحَجِّ يَأتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»(۲).

آرى آيه اخير خود ميرساند كه دعوت ابراهيم [ع] و اعلان حج بزودى مورد قبول عامه مردم واقع شده عده زيادى از بلاد نزديك و دور چادرنشين و شهرى براى انجام دادن عمل حج خواهند آمد. [پايان] آيات و احاديثى كه در فضيلت مكه و عمل حج وارد شده بسيار است و خداى تعالى آنرا بيت العتيق ناميده بمعنى كريم كه دلالت دارد بر كرامت و بزرگوارى آن كه آن خانه آزاد و از دست ظالمان و جباران سركش محفوظ داشت كه قصد آن نكردند و او را شهر الحرام و مسجد الحرام و بيت الحرام ناميد يعنى با شكوه و با وقار و جاى امن و امان و نزول‌گاه انبياء و منبع نبوت و ولايت و رسالت و مهبط وحى و قرآن، فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبراهِيمَ وَ مَن دَخَلَهُ كانَ آمِناً در آن خانه نشانه‌هاى ظاهر است و در بيان نشانه‌هاى ظاهر و معرفى آن دو علامت آورده يكى مقام ابراهيم عليه السّلام است، بعضى گفته‌اند تمام مسجد و كعبه مقام ابراهيم است و بقول ديگر همان سنگى است كه اكنون هنوز در آنجا محفوظ است و جاى دو قدم ابراهيم از چپ و راست در آنجا پديدار است و پيش

---

(۱) از ابراهيم و اسماعيل پيمان گرفتيم كه خانه مرا براى طائفين و معتكفان و راكعان و ساجدان پاكيزه دارند.

(۲) مردم راههاى حج را پياده و سواره و از هر راه دور بسوى تو آيند.

صفحه : ۱۹۲

خانه برابر مشرق در حقه و غلاف پوشيده ميدارند.

و فضيلت ديگرى كه در آيه يادآورى كرده «وَ مَن دَخَلَهُ كانَ آمِناً» اينكه امن در اثر دعاى ابراهيم [ع] است كه گفت «رَبِّ اجعَل هذا بَلَداً آمِناً» ابراهيم دعا كرد تا مكه حرمى ايمن گردد چنانچه هر جانى كه در او گريزد ايمن بود و هر صيد و وحشى كه در آنجا رود او را نگيرند و اينكه امنيت از اثر دعاى ابراهيم است كه خداوند منت بر او و جهانيان گذاشت قوله تعالى «أَ وَ لَم يَرَوا أَنّا جَعَلنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النّاسُ مِن حَولِهِم».

در كشف الاسرار گفته «فيه آيات بينات» در آن خانه نشانهاى روشن است كه آن حق است و حقيقت يكى از آن نشانها مقام ابراهيم است از روى ظاهر قدم ابراهيم است بر سنگ خاره كه روزى بوفا مخلوقى در آن قدم برداشت لا جرم رب العالمين اثر آن قدم را قبله جهانيان ساخت، اشارتى عظيم است كسى را كه يك قدم بوفا، حق از بهر حق بردارد، و چه عجب اگر باطن وى قبله نظر حق شود اما از روى باطن، گفته‌اند مقام ابراهيم ايستادن‌گاه او است در خلت و اينكه قدم وى در راه خلت چنان درست آمد كه هر چه داشت همه در باخت، هم كل و هم جزء و هم غير. كل نفس او است، جزء فرزند او، غير مال او. نفس بغير آن داد و فرزند بقربان داد و مال بمهمان داد.

امروز که ماه من مرا مهمان است بخشیدن جان و دل مرا پیمانست

دل را خطری نیست سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست

[پایان] در اصول کافی علی بن ابراهیم از پدرش و عبد اللّه صلت جمیعا عن حماد بن عیسی از حریز بن عبد اللّه از زراره از ابی جعفر [ع] روایت کرده که گفت

«بنی الاسلام علی خمسهٔ اشیاء: ۱- الصلوهٔ ۲- و الزکوهٔ ۳- و الحج ۴- و الصوم ۵- و الولایهٔ»

زراره گفت پس گفتم کدام یک از اینها بهتر است حضرت فرمود ولایهٔ افضل است برای اینکه کلید آنها است و والی دلیل است بر باقی (یعنی صاحب ولایت رهنما

صفحه : ۱۹۳

و دلیل است بر باقی) زراره گوید گفتم پس از آن کدام افضلند گفت نماز رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود

«الصلوهٔ عمود دینکم»

زراره گفت پس از آن کدام یک افضلند حضرت گفت زکوهٔ زیرا که زکوهٔ را مقارن نماز کرده و قبل از آن ابتداء بصلاهٔ نموده و رسول اللّه [ص] فرمود

«الزکوهٔ تذهب الذنوب»

زراره گوید گفتم آنکه پهلوی او است در فضل گفت حج قال اللّه عز و جل «لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَنِ استَطاعَ إِلَیهِ سَبِیلًا وَ مَن کَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ العالَمِینَ» و رسول فرمود یک حج مقبول بهتر است از بیست نافله و کسیکه باین بیت طواف کند و هفت عدد بشمارد و رکعاتش را نیکو بجا آورد خداوند او را میآمرزد الی آخر حدیث.

وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَنِ استَطاعَ إِلَیهِ سَبِیلًا گفته‌اند لام «للّه» برای ایجاب و اختصاص است مثل اینکه گفته شود برای فلان یعنی اینکه چیز مخصوص بفلانی است یعنی او راست و جز او را نیست «عَلَی النّاسِ» لفظ عام است که شامل میگردد شریف و وضیع و برّ و فاجر و مؤمن و کافر را اینکه است نظر بعموم آیه کفار مکلف بحج و عمره میباشند اهل لغت گفته‌اند «الحج» بفتح مصدر و بکسر اسم است و حج در لغت بمعنی قصد است و در شرع بقصد مکان مخصوص در ایام مخصوصه اطلاق گردیده لاداء مناسک مخصوصه.

مَنِ استَطاعَ إِلَیهِ سَبِیلًا «من» بدل ناس است بدل بعض از کل است و تقدیر در آیه «وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ» یعنی مستطیعین از آنها.

اما اینکه استطاعت بچه چیز محقق میگردد در آن اختلاف است:

در مجمع گفته و معنی «مَنِ استَطاعَ إِلَیهِ سَبِیلًا» برای خدا است بر ذمّه کسانیکه از مردم استطاعت دارند حج بیت راهی یعنی کسیکه راهی از طریق نفس و استطاعت بدنی یا مال استطاعت مالی پیدا کند.

و در استطاعت اختلاف است بقولی آن زاد و راحله است [إبن عباس و إبن عمر]

صفحه : ۱۹۴

و بقولی استطاعت آنچیزی است که بآن ممکن باشد بمکه برسد بهر وجهیکه امکان داشته باشد [حسن] و معنی آن قدرت بر وصول بمکه است و از ائمه ما [ع] چنین روایت شده که استطاعت عبارت از وجود زاد و و راحله و نفقه کسی را که نفقه او لازم است از

مال یا ضیاع یا حرفه که او را کفایت کند با صحت نفس و خالی بودن موانع بازگشت و امکان سیر.
«وَ مَن کَفَرَ» یعنی کسیکه جحود و انکار کند وجوب حج را و اعتقاد بوجوبش نداشته باشد کافر است. [إبن عباس و حسن] فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ العالَمِینَ خدای تعالی مردم را متعبد نگردانیده برای اینکه محتاج بعبادت آنها بوده و همانا آنها را متعبد گردانیده که او را عبادت کنند باعمال حج برای اینکه عالم بوده بآن مصالح و فائده‌هائی که در اعمال حج منطوی است.
و بقولی مقصود بآن یهودند که چون نازل گردید قوله تعالی من به «وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الإِسلامِ دِیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ» گفتند ما مسلمینیم پس آنها را امر بحج نمود و اینها حج ننمودند و علی هذا معنی «من کفر» یعنی کسیکه حج را ترک کند از اینکه جماعت (یهود) او کافر است «فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ عَنِ العالَمِینَ» و بقولی مقصود از کفر کفران نعمت است زیرا که امتثال امر خدا شکر نعمتهای او است و از ابی امامه از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که گفته کسیکه باز ندارد وی را از حج حاجتی ظاهری از قبیل مرض حابس یا سلطان جائر و حج نکند باو گفته میشود اگر خواهی یهودی باش و اگر خواهی نصرانی (یعنی از دین اسلام تارک حج بدون عذر موجه خارج است).
از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده که گفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده حج و عمره فقر و گناه را میبرد همچنانچه کوره آهن گران چرکی و رنگ آهن را زایل میگرداند.
و اینکه آیه دلالت دارد بر فساد قول کسیکه گفته استطاعت با فعل تحقق

صفحه : ۱۹۵

میپذیرد زیرا که خدای تعالی حج را واجب کرده بر کسیکه استطاعت دارد و بر غیر مستطیع واجب ننموده و استطاعت ممکن نیست تحقق گیرد مگر بعد از حج قُل یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ اللّهُ شَهِیدٌ عَلی ما تَعمَلُونَ پس از آنکه آیات پیش مؤمنین را یادآوری میکند که ملت ابراهیم در پیش او حنیف و نیکو بود و اشاره میکند که دین من یعنی دین اسلام مطابق ملت ابراهیم است و اول خانه‌ئی که ابراهیم برای عبادت وضع نمود کعبه بود که در آن مقام ابراهیم است و برای کسانیکه استطاعت دارند حج را واجب گردانید و منکر آنرا کافر بشمار آورد. باهل کتاب اعتراض میکند که شاید مقصود یهودیها باشند یا تمام اهل کتاب که مصداق کامل از اهل کتاب یهودیان و نصاری میباشند و شاید توبیخ و سرزنش بآنها از جهت اینکه باشه که شمائی که ادعاء میکنید که تابع فرمان حقیم و خدا را عالم میدانید «لِمَ تَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ» چگونه بآیات خدا کافر میگردید شاید مقصود از آیات تورات و انجیل آن آیاتی باشد که ببعثت رسول امّی خبر داده باسم و نسب او را معرفی نموده در صورتی که خدا بر اعمال و افعال و گفتار شما گواهست که دانسته و فهمیده از روی عناد و لجاج انکار میکنید و حق را بر دیگران میپوشانید.
قُل یا أَهلَ الکِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ مَن آمَنَ تَبغُونَها عِوَجاً وَ أَنتُم شُهَداءُ اینکه آیه نیز خطاب باهل کتاب میکند و اعتراض بآنان مینماید که برای چه راه خدا را بر کسیکه ایمان آورده می‌بندید و آنرا براه کج میاندازید و در صدد آنید که راه را بر مؤمنین صد نمائید در حالیکه شما گواهان میباشید که راه حق طریق اسلام است و خدای تعالی غافل از حال و اعمال شما نیست.
مراد بلفظ استفهام توبیخ و سرزنش آنها است که شما که راه خدا را می‌بندید باید اقامه دلیل نمائید گویا فرمود «هاتُوا بُرهانَکُم» شما بایستی بر چنین عمل برهان بیاورید.

صفحه : ۱۹۶

وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ و باید بدانید که خداوند از آنچه میکنید از اغواء کردن مؤمنین و بستن راه حق تعالی غافل نیست.
در منهج گفته مقصود از «مَن آمَنَ» عمار یاسر و رفقای اوینـد که یهودیان آنها را بکیش خود میخواندنـد و از انوار نقل میکنند که

گفته تکرار خطاب مبالغه است در تقریع و نفی عذر ایشان و اشعار به اینکه که هر یک از اینکه دو امر (صدّ کردن از راه خدا و بکجی انداختن) مستقبح است فی نفسه و مستقل باستجلاب عذاب، زید اسلم گوید آیه مخصوص بیهود است که سنگ فتنه در میان اوس و خزرج که از اهل اسلام بودند می‌انداختند و تعادی و تجاذب که در جاهلیت میان ایشان واقع شده بود بیاد ایشان میآوردند تا بمثل آن عود کنند و از اسلام ارتداد نمایند، و از حسن روایت شده که در باره یهود و ترسایان است که بعرب میگفتند اینکه محمّد صلّی اللّه علیه و آله آن محمدی نیست که ما وصف او را در تورات و انجیل خوانده‌ایم و پیمبران ما را بآن بشارت داده‌اند، و قوله تعالی «تَبغُونَها» حال است از ضمیر «یصدون» مشتق از «بغیه» بمعنی طلب یعنی چرا در صدد آنید که صد مؤمنین کنید از ایمان در حالیکه راه خدا را طلب میکنید «عِوَجاً» بکجی و انحراف که تلبیس میکنید و در وهم مردم می‌اندازید که در کتاب موسی علیه السّلام نسخ نیست و در کتاب محمّد صلّی اللّه علیه و آله نسخ است و صفات او را آنطوریکه در تورات است تغییر میدهید و امثال آن و باین طور آتش فتنه را در میان آنها برافروخته میگردانید، و صد مردمان از آن ضلال و اضلال است تا آنجا که گفته آنها احتیال میکردند اینکه بود که خدای تعالی فرمود «وَ مَا اللّهِ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ».

گفته‌اند شماس بن قیس یهودی مرد پیری بود و قاسی القلب شدید الکفر و العناد و کینه ورز و حسود و عیبجو و بدگوی مسلمانان بود روزی از مجمع اوس و خزرج گذشت دید ایشان حلقه زده‌اند و متفق الکلمه‌اند و از روی محبت و وداد با هم مجالست نموده‌اند و متفق الرأی شده‌اند و در جاهلیت میان ایشان

صفحه : ۱۹۷

حرب و قتال بود چون مسلمان شدند آن خصومت باتحاد و دوستی تبدیل گردید چون شماس دوستی و اتحاد آنها را بدید آتش حسد و حقد او اشتعال نموده با خود گفت اگر اینها باین طریق باشند بر ما غلبه کنند و بر ما کار تباه گردد شخصی را فرستاد تا میان آنها بنشیند و از واقعات بقاس که جنگ عظیمی بود بین آن دو قبیله و اینکه خزرج در آن جنگ مغلوب گردید، سخنی در میان آورد و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند چون ذکر اینکه محاربه بمیان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی آنها نیز زبان بهجای اوسیان گشودند و ایشان تحمل ننموده آغاز سب خزرجیان گشودند کار بجنگ و مجادله کشید فی الحال جبرئیل با اینکه آیات نازل گردید پیغمبر اسلام بمعرکه آنها درآمد و در قلب دو صف قرار گرفت و فرمود با وجود اینکه من در میان شمایم داعیه رسوم جاهلیت را وا نمیگذارید پس از آنکه خداوند شما را باسلام گرامی گردانیده طریق دین داری فرو میگذارید آنها دانستند که اینکه از نزغات شیطان و کید دشمنان است فی الحال استغفارکنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و صلح کردند و دانستند که اگر فرمان یهود را ببرند از ایمان بکفر باز میگردند. [پایان] یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ یَرُدُّوکُم بَعدَ إِیمانِکُم کافِرِینَ آیه خطاب شفقت آمیز بمؤمنین نموده شاید مورد خطاب همان مؤمنینی بودند که یهودی بنام شماس بن قیس و یاران او که در شأن نزول آیه گفته‌اند مقصود باشد که آنها آتش فتنه را بپا کردند.

لکن شأن نزول مخصص آیات نیست آیات مطلق است و لو در مورد خاصی فرود آمده باشد.

خلاصه آیه مؤمنین را خاطر نشان میکند که بدانید دشمنان دین بسیارند اگر تابع طائفه‌ئی از آنها گردید یعنی یهود شما را از ایمان بکفر برمیگردانند

صفحه : ۱۹۸

پس از آنگه ایمان آورده‌اید و ظاهرا اینکه جماعتی که مورد خطاب یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا گردیده‌اند ایمانشان از روی حقیقت و

واقعیت بوده که شأنیت چنین خطابی را داشته‌اند.

وَ کَیفَ تَکفُرُونَ وَ أَنتُم تُتلی عَلَیکُم آیاتُ‌اللّهِ وَ فِیکُم رَسُولُهُ چگونه شما پس از ایمان و اتمام حجت و دانشی که در اثر تلاوت آیات خدا برای شما پدید گردیده برمیگردید بهمان زمان جاهلیت «وَ کَیفَ تَکفُرُونَ» استفهام در مقام انکار و تعجب آمده یعنی چگونه شما پس از ایمان و آیات در حالیکه رسول خدا در میان شما است کافر میگردید و اینکه مطلب خیلی غریب و مورد تعجب است که با وجود اینکه نور ساطع و آیات معجز نمای آن وجود مبارک که آئینه سر تا پا نمای اوصاف جلال و جمال احدی است بکفر برگردید.

وَ مَن یَعتَصِم بِاللّهِ فَقَد هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ و یک دستور کلی و یک طریقی که انسان را از تمام لغزشها و فسادهای داخلی و از کید نفس و شیاطین و فسادهای خارجی از دشمنان دین و شیاطین انسی که بدتر از شیاطین جنی بنظر میآیند باز دارد اینکه است که فرموده کسیکه بخواهد از اینکه آفات محفوظ ماند بایستی چنک بزند بعروهٔ الوثقی ایمان قوله تعالی در سوره بقره آیهٔ الکرسی «فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لا انفِصامَ لَها» کسیکه چنک بزند بدین خدا و قرآن را پیش روی خود قرار دهد و از شرّ شیطان جنی و انسی خود را در پناه او قرار دهد همانا طبق وعده‌ئی که داده او را براه مستقیم و طریق حق هدایت نموده و از شر هر ذی شری ویرا محفوظ میدارد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ در اینکه آیه خدای تعالی بمؤمنین امر فرموده بتقوی و مؤکد گردانید تقوی را بآنطوریکه حق تقوی است.

صفحه : ۱۹۹

وَ لا تَمُوتُنَّ إِلّا وَ أَنتُم مُسلِمُونَ و شما بحال تقوی باقی باشید در حالیکه مسلمان بمیرید، شاید مقصود چنین باشد که بایستی تقوی چنان ملکه و جزء حالات نفسانی شما گردد که در هیچ حالی از شما جدا نشود تا وقتی که از دنیا بروید با اینکه حالت باشید.

چنانچه معلوم است کمتر آیه‌ئی در قرآن مجید آمده که امر بایمان بدون ضمیمه تقوی ذکر شده باشد هر جا امر بایمان شده تقوی یا عمل صالح ردیف آن قرار داده.

پس باین لحاظ نخست بایستی معنی لغوی تقوی معلوم گردد سپس استعمالات شرعی و عرفی آن دانسته شود اصل اتّقی اوتقی از باب افتعال بوده و او قلب بتاء شده و در هم ادغام گردیده و مجردش وقی و مصدر وقی الوقایهٔ و وقایه در لغت بمعنی حفظ است.

و بسیاری از دانشمندان گفته‌اند مقصود از «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» جدیت نمودن بر ترک محرمات و اجتناب از شبهات بلکه بعض مباحات و بذل جهد در فعل طاعات و نگاه داشتن نفس و حفظ او از عذاب خدا است.

لکن ممکن است «اتَّقُوا اللّهَ» را بر همان معنی لغوی باقی گذاریم بدون صرف نمودن بر معنی دیگر زیرا که تا ممکن است کلام را بر معنی لغوی خود گذاشت جایز نیست حمل بر معنی دیگری نمود زیرا که آن خلاف اصل است مگر در موردی که ضرورت ایجاب نماید و در اینجا ضرورتی نیست و شکی نیست که حمل تقوی را بر ترک محرمات و غیر آن محتاج باین است که چیزی در آن اضافه شود مثل اینکه گفته شود «اتَّقُوا اللّهَ» نگاه دارید نفس خود را از عذاب خدا، در اینکه هنگام تقوی را حمل کرده‌ایم بر معنای مجازی و آنرا از معنی لغوی آن منصرف گردانیده‌ایم بدون ضرورت.

پس ممکن است تقوی را حمل کنیم بر معنی حقیقی آن و بنا بر اینکه «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» در آیه چنین میشود که خدا را در قلب خود نگاه دارید بدوام توجه و اقبال بتمام همت بسوی او و انقطاع از غیر بجناب او بطوریکه مشغول

صفحه : ۲۰۰

نشوید از او بغیر او و حق تقوی همین است که مؤمن بتمام همت رو باو آورد و ملحق باو گردد و از او بغیر التفات نکند.

و اجتناب از معاصی و فعل طاعات چنانچه در بعضی از اخبار آمده تفسیر بلازم او است و شاید تفسیر بلازم تقوی کرده‌اند برای اینکه عقول اکثر مردم از درک معنی حقیقی آن قاصر است و وظیفه حجج الهی اینکه است که بقدر عقول مردم با آنها سخن گویند تا اینکه بر ضعفاء امر مشتبه نگردد و بگمراهی نیفتند و شاید چون اتیان بواجبات و ترک محرمات سبب طهارت نفس میگردد مجازا بعلاقه سببیهٔ و مسببیهٔ عمل بواجبات و ترک محرمات را تقوی نامیدند زیرا فعل واجبات و ترک محرمات ناشی از تقوی است.

در بحار از عدهٔ الداعی از عبد اللّه سنان از ابی عبد اللّه علیه السّلام چنین روایت کرده

«ایّما مؤمن اقبل قبل ما یحب اللّه اقبل اللّه علیه قبل کل ما یحب و من اعتصم باللّه بتقواه عصمه اللّه و من اقبل اللّه علیه و عصمه لم یبال لو سقطت السماء علی الارض و ان نزلت نازلهٔ علی اهل الارض فشملهم بلیهٔ کانت فی حرز اللّه بالتقوی عن کل بلیهٔ الیس اللّه یقول «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ»

. در اربعین هاشمیه در شرح حدیث گفته:

از اینکه حدیث شریف استفاده میشود آنچه را که در معنی تقوی گفته شد زیرا قوله «اقبل» اقبال مقابل ادبار است پس معنی چنین میشود کسیکه توجه کند بسوی خدای تعالی و رو کند بطرف آنچه را که خدای تعالی دوست میدارد و متابعت کند راه رضای او را و امتثال کند اوامر او را و اجتناب کند از نواهی «اقبل اللّه عز و جل» خدای تعالی بسوی او رو میکند. و اینکه نظیر قول او است «يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَه» و قوله تعالی «فَاذكُرُونِي أَذكُركُم» و در اینکه کلمات و امثال آن رموز و اسراری است که نه مقام و نه افهام وسعت ذکر آنرا دارد.

و قوله تعالی در اینکه حدیث شریف

«لم یبال لو سقطت السماء علی الارض»

نظیر قوله تعالی «أَلا إِنَّ أَولِياءَ اللّهِ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُون»

صفحه : ۲۰۱

در تفسیر برهان از إبن شهرآشوب از تفسیر وکیع از عبد خیر نقل شده که گفت از علی بن ابی طالب علیه السّلام معنای «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» را پرسیدم فرمود بخدا سوگند غیر خاندان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کسی بآن عمل نکرده، مائیم که خدا را در خاطر داشته هرگز فراموش نکرده‌ایم شکر گذاریش نموده هرگز کفرانش نکرده‌ایم، اطاعتش نموده و هرگز معصیتش نکرده‌ایم.

چون اینکه آیه نازل شد صحابه پیغمبر [ص] گفتند ما را طاقت آن نیست پس خدای تعالی آیه «فَاتَّقُوا اللّهَ مَا استَطَعتُم» را نازل گردانید، وکیع گفت اینکه حدیث چه قدر بشما توانائی بخشید. [تفسیر المیزان] و نیز از در المنثور نقل کرده که حاکم در مستدرک و إبن مردویه از طریق دیگر از إبن مسعود نقل کرده‌اند که گفت رسول خدا در معنی «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» فرمود چنانچه با اطاعتش معصیتی نباشد و با یادش فراموشی همراه نشود باز در همان کتاب از خطیب از انس روایت کرده که گفت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود هیچ بنده‌ئی حق تقوای خدا را رعایت نکرده مگر آنکه بداند که آنچه باو رسیده از او تجاوز نمیکرد و آنچه از او تجاوز نموده هرگز باو نمیرسید.

[پایان] و نیز اشاره بصعود عبد دارد بتقوی و کمال توکله قوله تعالی «وَ مَن يَتَوَكَّل عَلَى اللّهِ فَهُوَ حَسبُه» و سرّ ذلک اینکه است که نفس انسان از جهت لطافتی که دارد مستعد قبول کل کمالات است و بهر چه رو کند صفات او را بخود میگیرد و هم رنگ او

میشود پس هر گـاه رو کرد و توجه نمود بسوی ذوات خبیثه شـریره شـیطانیه یا بشـریه یا بسوی امور دنیه دنیویه لا محاله صـفات آنرا بخود میگیرد و بـا او در ظلمت طـبیعت مسـتقر میگردد و بالاـخره خوف و حزن و بلاـ و محنت نصـیب او میشود زیرا چون طبیعت از منبع وجود خیر دور است و در مرتبه نازل از مراتب واقع گردیده اینکه است که بموت و فنا و اضمحلال و تفرق اجزاء پیچیده شده.

صفحه : ۲۰۲

و اگر توجه کرد بسوی ذوات شـریفه علویه ملکوتیه و امور جلیله اخرویه لا محاله صفات آنرا بخود میگیرد و متخلق میگردد باخلاق آنها و از جمله صـفات آنها اینست که از طاعت خـدا تخطی نمیکننـد و طرفهٔ العینی مخالفت نمیکننـد و بغیر او التفاتی ندارنـد مگر بآنچه امر فرموده.

پس وقـتی انسـان چنین شـد یعنی وقـتی بتمـام همتش توجه کرد بسوی خـدا در نتیجه مسـتقر میگردد در جوار قرب ربّ العـالمین با ملائکه مقربین و انبیاء المرسلین و اولیائه المعصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین آنوقت متخلق میگردد باخلاق اللّه چنانچه در روایت مشـهور فرموده «العبودیهٔ جوهرهٔ کنهها الربوبیهٔ» و از اینکه بیان برای تو ظاهر میشود قوله تعالی «إِنَ‌ الْمُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ» و نیز اشاره بمعنی حقیقی تقوی دارد روایتی که در بحار از مصـباح الشـریعه از حضـرت صادق علیه السّـلام نقل میکنـد که فرموده «التقوی علی ثلاثـهٔ اوجه تقوی باللّه فی اللّه و هو ترک الحلال فضـلا عن شـبههٔ و هو تقوی خاص الخاص، و تقوی من خوف النار و العقاب و هو ترک الحرام و هو تقوی العام، و مثل تقوی مثل آب است جاری در نهر و مثل اینکه طبقات ثلاثه در معنی تقوی مثل اشـجاری است که غرس شـده باشـد بر حافه اینکه نهر من کل لون و جنس رهر درختی از آن نهر آب میخورند بقدر جوهرش و طعمش و لطافتش و کثافتش.

و شاهـد بر توجیهی که شـد قول او است «و مثل التقوی الخ» زیرا که تقوی را مثل آب قرار داده و طبقات ثلاث را حاصل از او پس همینطوریکه آب اصل است در پیدایش اشجار همچنین تقوی اصل است در حصول اجتناب از محرمات و شبهات بلکه مباحات.

و نیز در بحار از کتاب صـفات الشـیعه شیخ صدوق باسناده از علی بن عبد العزیز روایت میکند که گفته ابا عبد اللّه فرمود یا علی بن عبد العزیز تو را گریه مخالفین مغرور نگرداند زیرا که تقوی در قلب است تا آنچه که گفته:

از جمیع اینها بر تو ظاهر میگردد صحت آنچه گفتیم از اینکه تقوی عبارت

صفحه : ۲۰۳

است از اقبال قلب بسوی خدای تعالی بتمام قوی و منقطع گردیدن از غیر او و چنک زدن بلطف و کرم او.

آری لازمه تقوی ورع از محارم اللّه است که منفک از تقوی نیست بلکه لازمه لا ینفک او است چگونه ممکن است کسـیکه همیشه متـذکر حق تعـالی و بیاد او باشـد عمل منافی رضای او از وی صادر گردد زیرا فرض اینکه است که شـخص متقی مسـتغرق الهمّ در ملاـحظه آثار جلال و جمال ایزد متعال میباشـد. لکن کسـی که از او غافل گردیـد چیزی مانع او نمیگردد از نفس پرستی و ارتکاب چیزیکه سخط حق را ایجاب نماید. [پایان] و باقی در اربعین هاشمیه در شرح حدیث ثلاثین بیان شده رجوع بآن جا شود.

و از جمله چیزهـائی که مشـعر بمعنی حقیقی تقوی است آخر آیه «وَ لاـ تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُم مُسلِمُونَ» زیرا دوام تقوی در حـالی محقق میگردد که ملکه نفسانی شـده باشـد و در قلب نفوذ نموده که در هیچ وقت از شـخص متقی جدا نگردد و با همان حال تقوی بمیرد لکن در اعمال چنین دوامی نیست.

و نیز بمعنی حقیقی تقـوی اشـعار دارد قوله تعـالی در سوره تغـابن آیه ۱۶ «فَاتَّقُوا اللّه مَا استَطَعتُم» شایـد اشاره باین باشـد بقدری که قدرت دارید تقوی را از دست ندهید که معلوم میشود متصف گردیدن بتقوی بسیار مشکل است.

آری جای تردید نیست که پدید شدن تقوی با اختلاف مردم در قوی و استعداد که خیلی متفاوت است مخصوصا حق تقوی که در آیه ذکر شد بآن معنائی که گفتیم در وسع و طاقت اکثر مردم نیست مگر کمی از اشخاص بر جسته که مؤید بتأییدات الهی گردیده‌اند و آنها فقط مخلصین میباشند که از سر چشمه الطاف الهی قطره‌ئی بمشام جانشان رسیده و در اینکه مقام عکوف نموده‌اند و بفیوضات غیر متناهی ارجمند گردیده‌اند و ظاهرا برای همین مشکل بودن آنست که معصومین [ع] تقوی را در لفافه ترک معاصی و اجتناب از محرمات پیچیده‌اند که شاید مؤمنین از راه عمل نیکو و ترک محرمات با خلوص نیت بقدر استعدادشان بآن معنای

صفحه : ۲۰۴

حقیقی تقوی فائز گردند و نور ایمان در قلبشان نفوذ کند و ببعض درجات تقوی ارجمند کردند، و معلوم میشود اجتناب از محرمات و ترک نواهی با عمل طاعات طریق بسوی تقوی است اینکه است که بطور کلی بتمام مؤمنین امر بتقوی میکند یعنی اعمالیکه تقوی آور است پس بایستی همه در طریق تقوی قدم زنند و معلوم است تقوی یک فضیلت روحی و ملکه نفسانی است که در قلب انسان مهذب و وارسته از محبت دنیوی نفوذ مینماید و آن سیر باطنی است که پس از تهذیب اخلاق و عمل بطاعات و متخلق گردیدن باخلاق روحانیین در روحیه پاک ظهور مینماید و آدمی خودش چنین قدرتی ندارد که در خود بیاورد مگر بجذابیت حق تعالی.
وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم در کشف الاسرار گفته قوله تعالی «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» هر جا که «یا أَیُّهَا النّاس» گفت «اتَّقُوا رَبَّکُم» در آن پیوست «اتَّقُوا رَبَّکُم» خطاب عموم است تقوای ایشان بر دیدار نعمت است و همت ایشان پرورش تن برای خدمت حق جل شأنه و «اتَّقُوا اللّه» خطاب اهل نواخت و کرامت است که تقوای ایشان بر مراقبت منعم است و قصد ایشان روح در مشاهدت حق و شتان ما بینهما «اتَّقُوا رَبَّکُم» خطاب مزدوران است و «اتَّقُوا اللّه» خطاب عارفان، مزدوران در طلب ناز و نعمتند و عارفان در طلب راز ولی نعمت، مزدوران از اللّه غیر او خواهند و عارفان خود اللّه خواهند تا آنجا که گفته:
گفته‌اند که تقوی بر سه قسم است: یکی تقوای عقوبت اندر صبر کردن از معاصی چنانچه گفت «وَ اتَّقُوا النّارَ الَّتِی أُعِدَّت لِلکافِرِین» دیگر تقوی اندر شکر نعمت چنانچه گفت «و اتقوا ربکم» دیگر تقوی برؤیت وحدانیت بی اعتبار ثواب و عقاب چنانچه گفت «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» اول تقوای ظالمان است، دیگر تقوای مقتصدانست: دیگر تقوای سابقان.
قوله تعالی «وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا» اول گفت «وَ مَن یَعتَصِم بِاللّهِ فَقَد هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ» و در آخر گفت «وَ اعتَصِمُوا بِحَبلِ اللّهِ جَمِیعاً»

صفحه : ۲۰۵

و در میان گفت «اتَّقُوا اللّه» سرّ ترتیب اینکه کلمات آنست که بنده قصد اعتصام داشت به اللّه و راه آن جز تقوی نیست، و حقیقت تقوی تحصیل طاعات است و تحصیل طاعات جز بکتاب و رسول نیست که حبل اللّه عبارت از آنست، میگوید دست در حبل اللّه زنید تا بتقوی برسید و از تقوی باعتصام او رسید و از اعتصام بتوکل رسید و از توکل باستسلام رسید از وسائط مستغنی شد و بحق قائم گشت فهو الذی قال اللّه عز و جل فیه «فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث» و گفته‌اند اعتصام سه ضرب است، ضرب اول دست بتوحید زدن، چنانچه گفت «فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی» دیگر دست بقرآن زدن و بآن کار کردن، و ذلک فی قوله تعالی «وَ مَن یَعتَصِم بِاللّهِ» اینکه حق اعتصام است و هر حقی را حقیقتی است حقیقت اینکه دست اعتماد بضمان اللّه زدن است و دست مهر بلطف مولی زدن [پایان] پس از آنکه ذات متعال در آیه بالا بمؤمنین امر بتقوی و محقق

گردانیدن آنرا بقوله تعالی «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» مسجل گردانیده در اینکه آیه که ظاهرا عطف بآیه بالا است گویا بمؤمنین توصیه و امر فرموده که برای حفظ جامعه‌تان و نیز برای باز شدن راهتان بسوی رحمت پروردگارتان و حفظتان از دشمنهای داخلی مثل نفس اماوه و شیاطین و دشمنان ظاهری مثل کفار و منافقین تمامتان جمعا چنگك بزنید بریسمان محکم توحید و قرآن قوله تعالی در سوره بقره آیهٔ الکرسی «فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها».

پس از ایمان قرآن کتاب جامع کاملی است که راه سعادت را برای انسان باز میکند کسیکه قرآن را پیش روی خود قرار داد و بدستورات آن عمل نمود تمام امور دنیوی و اخروی او بشایستگی اصلاح خواهد گردید، در اینکه آیه مبارکه اول امر فرموده چنگك بزنید بریسمان محکم دین خدا و جمله بعد «وَ لا تَفَرَّقُوا» و از هم متفرق نگردید یک حکم عمومی جامعی است که هر یک از افراد دست بدست

صفحه : ۲۰۶

هم نهند و با هم در تقویت دین اسلام کوشش نمایند که اگر مثل امت موسی [ع] که شعبه شعبه شدند و امت عیسی [ع] که در امر عیسی متشتت گردیدند اگر با هم اتفاق نکنید شما هم مثل آنها متفرق خواهید گردید.

در منهج از دادان روایت کرده که گفته روزی در مسجد نزد امیر المؤمنین علیه السّلام رفتم رأس جالوت سر احبار یهود و جاثلیق پیشوای عیسویان بودند که بعنف تمام آنها را نزد حضرت آوردند حضرت رو برأس جالوت کرد و فرمود یا رأس الجالوت میدانی یهودان بعد از موسی [ع] چند فرقه شدند گفت در کتاب نگرم و بگویم حضرت گفت

«لعنك اللّه من رئيس قوم»

خدا لعنت کند رئیس قومی را که وقتی از حلال و حرام دینشان سؤال شود بگوید باید در کتاب نظر کنم و بگویم آیا اگر کتاب سوخته شود یا سرقت گردد تو چه خواهی کرد، پس از آن رو بجاثلیق کرد و گفت پس از عیسی عیسویان بر چند فرقه شدند گفت بر چهل و پنج فرمود دروغ میگوئی بخدا قسم من تورات و انجیل را بهتر از شما میدانم امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند و هفتاد فرقه آنها هالکند مگر یک فرقه که ناجی است و اینها آنانند که خدا فرمود «وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ» و امت عیسی پس از او هفتاد دو فرقه شدند یکی از آنها ناجی است و بافی هالك و آنها آن جماعتند که حق تعالی در شأن آنها فرموده «تَری أَعیُنَهُم تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا» و از امت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هفتاد و سه فرقه شدند یکی از آنها رستگارند و باقی هالك و آن فرقه ناجیه آنهایند که در شأن ایشان فرموده «وَ مِمَّن خَلَقنا أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ» و آنها شیعه منند- و حدیث مشهور متواتر «الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیث ما دار»

مصداق اینکه است و مضمون حدیث راجع باین است که حق با علی است و علی با حق دور میزند و میگردد با علی هر جا که علی است یعنی هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند و از هم منفک نمیشوند.

روایت شده که چون حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود

«ستفرق امتی علی ثلاثة

صفحه : ۲۰۷

و سبعین، فرقة منها ناجیة و الباقی هالکة»

یعنی بزودی امت من هفتاد و سه فرقه میگردند یک فرقه ناجی و باقی هالك و زیانکارند گفتند یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرقه ناجیه کیانند فرمود اهل بیت من و تابعین ایشان و بعد از آن گفت

«مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق»
یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس در او نشست از غرق نجات یافت و هر کس تخلف کرد هلاک و غرق گردید. [پایان] وَ اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ کُنتُم أَعداءً فَأَلَّفَ بَینَ قُلُوبِکُم فَأَصبَحتُم بِنِعمَتِهِ إِخواناً آیه مؤمنین را بزمان جاهلیت و بربریتشان یادآوری میکند که یاد کنید زمانی را که با هم دشمن بودید و با یکدیگر ضدیت مینمودید تا اینکه بنور اسلام خداوند شما را روشن گردانید و اینکه از بالاترین نعمتهای خدا است که موفق گردانید شما را بر قبول ایمان و از برکت اسلام دشمنی شما تبدیل بدوستی گردید و تفرق شما تبدیل باتفاق و یگانگی گردید و بین شما اخوت و برادری ایجاد گردانید.
در حدیث مشهور حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بین اصحاب اخوت و برادری انداخت و هر یک را با دیگری برادر گردانید و علی بن أبی طالب علیه السّلام را با خودش برادر کرد اینکه است که یکی از القاب علی [ع] را اخو الرسول گویند و معلوم است غرض حضرت همان اتفاق جامعه اسلام بود و اتحاد و یگانگی بین مؤمنین که یکی از نعمتهای بزرگ خداوندی بشمار میرود.
وَ کُنتُم عَلی شَفا حُفرَةٍ مِنَ النّارِ فَأَنقَذَکُم مِنها شفا برء و سفه طرف چاهست مثل جانب و جانبه یعنی شما مؤمنین در زمان جاهلیت در شرف آتش جحیم بودید و بنعمت اسلام از آتش نجات یافتید، غرض اینکه قدر نعمت اسلام را بدانید و باتفاق و دوستی با هم علم اسلام را بلند کنید و نگذارید بمخالفت با هم آن ورق زمان جاهلیت شما عود کند و شیرازه اسلام

صفحه : ۲۰۸

را پاره کنید و برگردید بزمان جاهلیت.
کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَهتَدُونَ اینکه چنین خدای تعالی آیات خود را ظاهر گردانیده «لَعَلَّکُم» بجای تعلیل است یعنی بیان کرد آیات خود را که شاید شما مؤمنین راه هدایت و رستگاری خود را بیابید و در آن قدم زنید و هدایت و رستگار گردید.

صفحه : ۲۰۹

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۲]

اشاره

وَ لتَکُن مِنکُم أُمَّةٌ یَدعُونَ إِلَی الخَیرِ وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ (۱۰۴) وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اختَلَفُوا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ البَیِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ (۱۰۵) یَومَ تَبیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِینَ اسوَدَّت وُجُوهُهُم أَ کَفَرتُم بَعدَ إِیمانِکُم فَذُوقُوا العَذابَ بِما کُنتُم تَکفُرُونَ (۱۰۶) وَ أَمَّا الَّذِینَ ابیَضَّت وُجُوهُهُم فَفِی رَحمَتِ اللّهِ هُم فِیها خالِدُونَ (۱۰۷) تِلکَ آیاتُ اللّهِ نَتلُوها عَلَیکَ بِالحَقِّ وَ مَا اللّهُ یُرِیدُ ظُلماً لِلعالَمِینَ (۱۰۸)
وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ (۱۰۹) کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ تَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لَو آمَنَ أَهلُ الکِتابِ لَکانَ خَیراً لَهُم مِنهُمُ المُؤمِنُونَ وَ أَکثَرُهُمُ الفاسِقُونَ (۱۱۰) لَن یَضُرُّوکُم إِلاّ أَذیً وَ إِن یُقاتِلُوکُم یُوَلُّوکُمُ الأَدبارَ ثُمَّ لا یُنصَرُونَ (۱۱۱) ضُرِبَت عَلَیهِمُ الذِّلَّةُ أَینَ ما ثُقِفُوا إِلاّ بِحَبلٍ مِنَ اللّهِ وَ حَبلٍ مِنَ النّاسِ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ ضُرِبَت عَلَیهِمُ المَسکَنَةُ ذلِکَ بِأَنَّهُم کانُوا یَکفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ یَقتُلُونَ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ ذلِکَ بِما عَصَوا وَ کانُوا یَعتَدُونَ (۱۱۲)

صفحه : ۲۱۰

[ترجمه]

و باید باشند از شما مسلمان جماعتی که خلق را بخیر و صلاح بخوانند و امر باعمال نیکو و نهی از اعمال بد بنمایند و اینکه جماعت اینهایند رستگاران [۱۰۴]

و شما مؤمنین نبوده باشید مثل آنکسانیکه متفرق شدند و اختلاف کردند پس از آنکه آیات و ادله روشن برای آنها آمده بود و از برای چنین جماعتی عذاب بزرگ مهیّا گردیده [۱۰۵]

در روزی که رویهائی سفید و رویهائی سیاه و بآنکسانی که روهای آنها سیاه گردیده (گفته میشود) که آیا شما پس از ایمانتان کافر شدید پس عذاب را بچشید بسبب اینکه کافر شدید [۱۰۶]

و اما آنکسانیکه در قیامت رویهای آنها سفید است آنان مشمون رحمت خدایند (و در دار رحمت الهی) جاویدانند [۱۰۷]

اینکه آیات خدا است که بحق و حقیقت بر تو میخوانیم و خدا اراده ننموده که بر جهانیان ستم کند [۱۰۸]

و برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بازگشت امور بسوی او است [۱۰۹]

شما مؤمنین بهتر امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید که امر بمعروف و نهی از منکر میکنید و بخدا ایمان آورده‌اید و اگر اهل کتاب ایمان آرند همانا برای آنها خیر و خوب است بعضی از آنها ایمان آورده و بیشترین آنها فاسقند [۱۱۰]

هرگز آنها بشما ضرر نمیرسانند مگر اندک اذیتی و اگر بجنگ شما آیند از جنگ بپشت برمیگردند پس هیچوقت منصور نخواهند گردید [۱۱۱]

(بر یهودیان) ذلّت و خواری زده شده هر کجا که رو آرند مگر اینکه پناه ببرند بریسمان ایمان بخدا و بمردم متوسل گردند و در مورد غضب الهی واقع گردیده‌اند و فقر و گدائی بر آنان ثابت گشته و ذلت آنها برای اینست که بآیات خدا کافر شدند و پیمبران را بناحق میکشتند و اینکه کفر و قتل بسبب آن بود که نافرمانی کردند و از حدود خدا تجاوز میکردند [۱۱۲]

.

صفحه : ۲۱۱

(توضیح آیات)

وَ لتَکُن مِنکُم أُمَّةٌ یَدعُونَ إِلَی الخَیرِ وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ پس از آنکه در آیات بالا مؤمنین را بسه مطلب بسیار بزرگ که اساس ایمان بلکه کمال و بقاء و شرافت حقیقت انسانی روی پایه آن قرار گرفته ۱- تقوی که اساس اولیه دیانت است که اندازه‌ئی شرح آن داده شد ۲- اعتصام و چنگ زدن بدین حق که آن نیز بر اساس تقوی و از پایه آن بشمار میرود ۳- همیشه نعمتهای خدا را در نظر آرید و بشکرانه آن با هم اتفاق و وحدت نمائید تا از شرّ و فتنه کافرین در امان باشید.

در اینکه آیات باز بمؤمنین توصیه مینماید بامر بمعروف و نهی از منکر که بایستی شما مؤمنین چنین باشید که مردم را باعمال خیر بخوانید و از منکر و اعمال ناشایسته نهی نمائید.

وَ أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ اشاره بجماعتی است که در اینکه چهار مطلب که دو قسم آن راجع بامور قلبی است که آثار آن در خارج پدیدار میگردد بتقوی و اعتصام بخدا و یک قسم آن راجع باخلاق و حفظ جامعه مؤمنین است که با یکدیگر دوستی و مودّت کنند و همدیگر را از شرّ دشمنان حفظ نمایند و قسم چهارم که در حفظ جامعه بسیار لازم و مفید است آن امر بمعروف و نهی از منکر است که اگر امر بمعروف و نهی از منکر از میان جامعه مطرود گردد شیرازه قوانین اسلام سست میگردد و در اثر آن هرج و مرج و

فساد جامعه را فرا میگیرد و بالنتیجه مفسدین در اصل دین و ایمان رخنه می‌یابند و دین خلل می‌یابد اینکه است که شارع اسلام بحکم قرآن امر فرموده بوجوب امر بمعروف و نهی از منکر قوله تعالی «کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ تَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ».

و چنانچه معلوم است امر بمعروف و نهی از منکر حسنه نیکوئی است که

صفحه : ۲۱۲

نفع آن عام است هم نسبت بآمر و هم نسبت بمأمور: نسبت بآمر اگر فضائلی که در باطن از علم و دانش نهفته بمعرض ظهور نرساند یعنی در باطن آنرا در اثر گفتار و یادآوری دیگران نپرورانـد و بعمل در اثر کردار و گفتار خود رونق ندهد کم‌کم آنرا بدست فراموشی میسپارد و کالعدم میگردد زیرا که در سخن و کلام آثاری است که از تلقین بنفس پدید میگردد و در باطن نفوذ مینماید، شاید یکی از حکمت ذکر و دعا که بزبان باید آورد بطوریکه گوینده خودش بشنود همین باشد که سخن از دهان خارج گردد و بگوش بشنود و برگردد بذهن و اینکه یک نوع تلقینی است که در نفس نفوذ مینماید و انسان مطالبیکه میدانسته تازه میشود و بر عملش افزوده میگردد و فائده مطالب کتب دانشمندان نیز همین اثر را دارد و نیز شنیدن مواعظ و لو اینکه خود انسان مطالبی را بداند وقتی که از کسی میشنود همان که در ذهن ناخودآگاه خود مخفی بوده در معرض ظهور میآید و فائده امر بمعروف و نهی از منکر نسبت بمأمور خیلی واضح است آنهائیکه جاهل و نادانند البته بشنیدن امر خیر ممکن است دانا گردند بآنچه خیر و صلاحشان در آنست و اعمال نیک بنمایند مخصوصا اگر امر کننده بخیر خودش عامل بآن باشد لکن چنانچه تجربه شده آنکسیکه میگوید چیزی را که خودش عمل نمیکند شنونده از یک گوش میشنود و از گوش دیگر بیرون میکند لکن کسانیکه بعلمشان عمل میکنند از روی ایمان و بحسن نیّت و دیگران را ارشاد مینمایند بسوی صلاح در گفتارشان بسیار تأثیر مترتب میگردد و نیز در نهی از منکر کسیکه خودش مرتکب اعمال قبیح میگردد چگونه ممکن است دیگران بحرف او اعتنا نمایند چه جای آنکه در آنها تأثیر کند و آنان را از منکرات باز دارد بلکه ممکن است از نهی چنین کسیکه نهی از منکر میکند و خودش بآن عمل میکند اصل عقیده بعضی بمقدسات دین سست گردد که اگر اعمال زشت ما خلاف بود چنین کسی که مفاسد آنرا میداند عمل نمیکرد خلاصه در بین مفسرین اختلاف است که «من» در «مِنکُم أُمَّةٌ» من تبعیض

صفحه : ۲۱۳

است یا من تبیین، اگر من تبعیض باشد وجوب امر بمعروف و نهی از منکر واجب کفائی میگردد که در جائی که بقدر کافی مردمانی باشند که بر اینکه عمل اقدام نمایند از گردن دیگران ساقط میگردد و اگر من تبیین باشد بر همه مؤمنین واجب عینی است.

در مجمع البیان گفته «وَ لتَکُن مِنکُم أُمَّةٌ» «من» در اینجا برای تبعیض است بنا بر قول اکثر مفسرین بعلت اینکه امر بمعروف و نهی از منکر واجب عینی نیستند و آن دو از واجبات کفائی میباشند پس هر طائفه‌ئی که بر اینکه عمل قیام نمودند از گردن باقی ساقط میگردد و کسیکه گفته «من» در اینجا تبیین است گفته متخصص بآن مخاطبین میباشند نه باقی اجناس مثل قوله تعالی «فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ مِنَ الأَوثانِ».

در آنجا گفته المعنی «وَ لتَکُن مِنکُم أُمَّةٌ» یعنی از شما جماعتی میباشند «یَدعُونَ إِلَی الخَیرِ» که میخوانند بسوی خیر «وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ» یعنی بطاعت «وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ» یعنی از معصیت «وَ أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ» یعنی فائزون (و در اینکه معروف چیست و منکر کدام است گفته) بقولی آنچه که خدا و رسولش بآن امر نموده آن معروف است و آنچه را که خدا و رسولش از آن نهی نموده آن منکر است، و بقولی آنچه را که بعقل و شرع حسنش شناخته شود آن معروف است و منکر آنچیزی است که عقل و شرع

آنرا منکر دانند و موقعش و محلش در دین بزرگ باشد زیرا که خدای تعالی فلاح و رستگاری را معلق گردانیده بامر بمعروف و نهی از منکر و بیشتر از متکلمین قائل برایتند که آن دو از فروض کفائی میباشند و بعضی از آنها از فروض عینی میدانند.

و شیخ ابو جعفر رحمه اللّه همین قول را اختیار نموده- و صحیح اینکه است که اینکه حکم از دلیل سمعی است و در عقل چیزی نیست که بر وجوبش دلالت داشته باشد مگر از جهت دفع ضرر- و ابو علی جبائی گفته که امر بمعروف و نهی از منکر عقلا واجب است و دلیل سمعی مؤکد آنست- و از جمله روایتی که در اینکه

صفحه : ۲۱۴

خصوص وارد گردیده آن روایتی است که حسن از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده که گفت کسیکه امر کند بمعروف و نهی کند از منکر پس او خلیفهٔ اللّه است در زمین و خلیفه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خلیفه کتاب او است، و از درهٔ إبن ابی لهب است که گفته مردی آمد بسوی نبی [ص] در حالی که حضرت در منبر بود گفت یا رسول اللّه بهترین مردم چه کسی است گفت آنکسی است که بیشتر امر بمعروف و نهی از منکر میکند و تقوای او بیشتر است و رضای او.

ابو درداء گفته همانا امر بمعروف و نهی از منکر نمی‌کنند تا اینکه خداوند بر آنها مسلط میگرداند سلطان ظالمی را که اکرام نمیکند بزرگ شما را و به اطفال شما رحم نمی‌کند و خوبان شما دعا میکنند و خدا مستجاب نمی‌کند دعاء آنها را و از خدا یاری می‌طلبند و یاری نمی‌کند آنها را و استغاثه میکنند بسوی خدا و بفریاد آنها نمیرسد و طلب بخشش از خدا میکنید و عفو نمی‌کند حذیفه گفته بر مردم میآید زمانی که جیفه حمار دوست‌تر است برای آنها از مؤمن که امر کند آنها را بمعروف و نهی کند از منکر. [پایان]

علی بن ابراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعدهٔ بن صدقهٔ قال سمعت ابا عبد اللّه علیه السّلام یقول و یسئل عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر اواجب هو علی الامهٔ جمیعا فقال لا، فقیل له و لم؟ قال انما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر، لا علی الضعیف الذی لا یهتدی سبیلا الی ایّ من ایّ، یقول من الحق الی الباطل،

و الدلیل علی ذلک کتاب اللّه قوله تعالی «وَ لتَکُن مِنکُم أُمَّةٌ یَدعُونَ إِلَی الخَیرِ وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ» فهذا خاص غیر عام کما قال اللّه تعالی «وَ مِن قَومِ مُوسی أُمَّةٌ یَهدُونَ بِالحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ» و لم یقل علی امهٔ موسی و لا علی کل قومه و هم یومئذ امم مختلفهٔ و الامهٔ واحدهٔ فصاعدا کما قال سبحانه و تعالی «إِنَّ إِبراهِیمَ کانَ أُمَّةً قانِتاً لِلّهِ» یقول مطیعا للّه تعالی الحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجهٔ.

از اینکه حدیث شریف رجع بامر بمعروف و نهی از منکر مطالبی میتوان

صفحه : ۲۱۵

استفاده نمود:

۱- امر بمعروف و نهی از منکر بر تمام مؤمنین واجب عینی نیست بلکه واجب کفائی است که هرگاه عده‌ئی اقدام نمودند از باقی ساقط میگردد.

۲- بر اشخاصی واجب میگردد که دارای چند فضیلت باشند:

یکی قوی باشد یعنی قوت ارشاد بمعروف و منع کردن از منکر در او موجود باشد نه ضعیفی که نتواند از عهده آن برآید.

دوم- مطاع باشد که مردم بقول او وقع بگذارند و اطاعت نمایند اگر مطاع نباشد باضافه بر اینکه اعتناء بسخن او ندارند ممکن است آنان در مقام اذیت او نیز برآیند در اینصورت علاوه بر اینکه بر او واجب نیست بلکه از باب وجوب تقیه شاید اقدام برای او حرام

باشد، و نیز از اینجا میتوان استفاده نمود که در جائی امر بمعروف و نهی از منکر واجب است که اضافه بر آنچه گفته شد گوینده احتمال بدهد که حرف او اثر دارد اما در جائی که هیچ احتمال قبول ندهد برای او واجب نباشد.

سوم عالم باشد بمعروف و منکر یعنی بداند معروف چیست و منکر کدام است لکن کسیکه نداند و جاهل باشد ممکن است بجای معروف از روی ندانستگی امر بمنکر نماید و بعکس بجای نهی از منکر نهی از معروف کند.

وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اختَلَفُوا مِن بَعدِ ما جاءَهُمُ البَیِّناتُ آیه مربوط بآیات بالا است که راجع بامور مدنی و جامعه مسلمین است چنانچه گفته شد مؤمنین را بسه مطلب مهم ارشاد نموده: تقوی، چنگ زدن بدین خدا و امر بمعروف و نهی از منکر که اگر جامعه روی اینکه سه پایه قرار گیرد مدینه فاضله بوجود خواهد آمد و گویا آیه اشاره باین باشد که پس از آنکه بتعلیمات اسلامی جامعه شما مؤمنین روی پایه صحیح قرار گرفته در اثر تشتت آراء و سلیقه‌های مختلف از هم متفرق نگردید تا اینکه وحدت جامعه متشتت گردد و وحدتتان تبدیل بتفرق و نفاق گردد مثل آنهائی که در اثر اختلاف آراء

صفحه : ۲۱۶

متشتت و پراکنده گردیدند و پس از اتفاقشان اختلاف بینشان پدید گردید، پس از آنکه معجزات ظاهر بر آنها آمد، و چنین کسانی پس از اتمام حجت و آیات روشن که هیچ جای شک و ریب و عذری باقی نگذاشت در دین اختلاف کردند و برای جماعتی عذاب بزرگ مهیا گردیده معلوم است نظر ببزرگی حق تعالی عذابی را که بزرگ بشمار آورده چه قدر بزرگ است که فهم بزرگی آن از حیطه فکر بشر خارج است.

مفسرین گفته‌اند که قوله تعالی «کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا» اشاره بیهود و نصاری است که در میان هر یک فرق مختلفه متعدده نمودار گردید و اختلافشان از روی عداوت و تفرعن سر چشمه گرفته و اینها چند فرقه شدند چون: عنانیه و سامریه و موشکائیه از یهود و چند فرقه چون: ملکائیه و نسطوریه و یعقوبیه از نصاری و اختلاف یهود پس از پانصد سال از موت موسی [ع] شروع گردید، و اختلاف نصاری پس از سیصد سال از بالا بردن عیسی [ع] پدید گردید.

وَ أُولئِکَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ «أُولئِکَ» اشاره بجماعتی است که بین مردم اختلاف و تفرقه انداخته‌اند و وعید است نسبت بمردمانی از اهل کتاب که چنین عمل نمودند و بپاداش عملشان عذاب بزرگ برای آنان مهیا کردیده و تهدید مؤمنین است که خود را از چنین عملی که تفرقه بین مسلمین و مؤمنین ایجاب نماید حفظ نمایند.

اگر چه ظاهرا مصداق کامل آیه همان یهود و نصاری بنظر میآید که در دین اختلاف کردند و تفرقه انداختند لکن مناط حکم که تفرقه و اختلاف انداختن بین جماعتی است مخصوصا جماعت مؤمنین که بین طائفه‌ئی با طائفه دیگر از آنها اختلاف اندازند البته عذاب عظیم شامل آنها نیز میگردد.

یَومَ تَبیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ مفسرین گفته‌اند سفید شدن صورت کنایه از ظهور بهجت و سرور است که در صورت تأثیر نموده و صورت را سفید گردانیده و سیاه شدن صورت کنایه از غم

صفحه : ۲۱۷

و خجلت است که اثر آن در صورت نمایان میشود و آنرا سیاه میگرداند چنانچه گفته‌اند در آن روز یعنی روز قیامت اهل حق موسوم باشند ببیاض الوجه و بیاض الصحیفهٔ و اشراق البشیرهٔ و نور در پیش قدم آنها است قوله تعالی در سوره الحدید آیه ۱۳ در باره منافقین فرموده «یَومَ یَقُولُ المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انظُرُونا نَقتَبِس مِن نُورِکُم قِیلَ ارجِعُوا وَراءَکُم فَالتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَینَهُم بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِیهِ الرَّحمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ العَذابُ الخ».

آری چون روز قیامت عالم جمع و عالم حقیقت و عالمی است که باطنها ظاهر میگردد و روزی است که هر چیزی بحقیقت خود ظهور مینماید قوله تعالی «یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ» اینکه است که در آنروز ظاهر مرءآت باطن و باطن نور فشانی میکند بر ظاهر بلکه ظاهر و باطن یکی میگردد قوله تعالی «وَ جُمِعَ الشَّمسُ وَ القَمَرُ» و نیز روز قیامت روزی است که تمام موجودات صاحب حیات و سخن گویند چنانچه اعضاء بدن انسان بر علیه خود بامر ایزد متعال شهادت میدهند قوله تعالی در سوره یس آیه ۶۵ فرموده که «الیَومَ نَختِمُ عَلی أَفواهِهِم وَ تُکَلِّمُنا أَیدِیهِم وَ تَشهَدُ أَرجُلُهُم بِما کانُوا یَکسِبُونَ».

روز قیامت مردان و زنهای منافقین باهل ایمان میگویند نگاه کنید تا ما از نور شما روشنائی بگیریم بآنان گفته میشود برگردید و از پشت سرتان نور بگیرید، یعنی بدنیا برگردید و از آنجا تحصیل نور کنید پس از آن بین منافقین و مؤمنین دیواری زده میشود که در آن حصاره دری است که باطن آن رحمت است و ظاهرش از قبل منافقین عذاب است تا آخر.

و شاید یکی از اسرارش اینکه باشد که چون عالم قیامت ما فوق عالم دنیا است و البته هر ما فوقی جامع و حاوی ما تحت خود میباشد زیرا که انسان پس از پیدایش نشأه دنیوی‌اش و فعلیت روحانیش و پس از آنچه در علم مقرر شده بود استکمال یابد منتقل بعالم برزخ میگردد پس از آن با جسم دنیویش و روح تکمیل شده منتقل بعالم قیامت میگردد زیرا که قیامت آخرین مرتبه سیر او

صفحه : ۲۱۸

است و دیگر حالت منتظره‌ئی برای او نیست.

پس از اینجا میتوان پی برد که دنیا و آخرت دو حالت از حالات انسانی است که حالت دانی آن عالم دنیا است و فوق آن عالم برزخ است از موقع مرگ تا روز قیامت و فوق آن عالم جمع و عالم کمال انسانی است و آن وقتی است که تمام قوی و استعدادش که قادر متعال در بدو خلقت در وی ذخیره نموده بفعلیت رسیده و دیگر حالت منتظره‌ئی برای وی باقی نمانده و آنوقت بمرتبه نتیجه میرسد «ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرا فشرا» و مرگ یک تحولی است از مرتبه دانی بمرتبه عالی- اینکه است که مؤمن موحد که ایمان در قلبش نفوذ نموده و روح و جانش را باشراق نور معرفت نورانی گردانیده روشنائی قلبش مثل خورشید در افق محشر نمایان گردیده نور افشانی میکند و پرتو آن در صورت انسان کامل نمایان میگردد و اهل محشر از نور او استفاده مینمایند چنانچه در بعضی از احادیث آمده که مؤمن وارد میگردد و صورت او مثل ماه روشنی میدهد.

فَأَمَّا الَّذِینَ اسوَدَّت وُجُوهُهُم أَ کَفَرتُم بَعدَ إِیمانِکُم فَذُوقُوا العَذابَ بِما کُنتُم تَکفُرُونَ از آیه چنین استفاده میشود که سیاه رویان کسانی میباشند که پس از ایمان کافر گردیدند که از شدت خجلت و پشیمانی روی آنان سیاه میگردد و از مصدر جلال خداوند بآنها خطاب سخط آمیز میرسد که بپاداش عملتان عذاب الیم را بچشید.

و در اینکه چه وقت ایمان داشتند و پس از آن کافر شدند که در مقام سرزنش بآنها گفته میشود آیا کافر شدید پس از ایمانتان- بقولی آنهایند که ایمان آوردند و بعد مرتد گردیدند- و بقول دیگر بعد از ایمانشان که در عالم ذر اقرار کرده بودند، و بقولی مقصود منافقینند که بزبان اقرار بشهادتین نمودند و در دل انکار دارند، و قول دیگر آنستکه مراد اهل کتاب میباشند که کافر شدند بنبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از اینکه قبل از ظهورش بنعت و صفات او که در تورات

صفحه : ۲۱۹

و انجیل است ایمان آورده و کافر شدند، و قول دیگر آنکه اهل بدعت و هوا از اینکه امت میباشند بآنان گفته میشود بمجازات کفرتان عذاب را بچشید.

وَ أَمَّا الَّذِینَ ابیَضَّت وُجُوهُهُم فَفِی رَحمَتِ اللّهِ هُم فِیها خالِدُونَ چنانچه گفته شد چون روز قیامت روزی است که باطنها ظاهر میگردد

و تمـام افراد بشـر يكـديگر را بحقيقت ميشناسـند و نيز ملائـكه و كتبه و كرام الكـاتبين كه كاتب اعمالنـد و تمام موجودات علوى و سفلوى و پيمبران كه شاهـد اعمال امت خود ميباشـند تماما او را مينگرنـد و نظاره ميكننـد و در آنوقت چيزى مخفى نميماند زيرا كه يكى از اوصـاف قيامت «تبلى السـرائر» است كه باطنها ظاهر ميگردد بلكه مؤمن كامل بفراست چنانچه در حـديث است «اتقوا فراسـة المؤمن فانه ينظر بنور اللّه» در همين دنيا در بشره مؤمنين كه مشكات و چراغ يا نور توحيدند سفيد رويان را مشاهده مينمايد.

و در توجيه اينكه سفيد رويان عرصه قيامت و سياه رويان در آن روز كيانند از مفسرين چند قول نقل شده:

۱- عطاء گفته سفيد رويان مهاجرين و انصارند و سياه رويان بنى قريظه و بنى النضيرند.

۲- إبن عباس گفته سـفيد رويان تمام موحّدانند و سـياه رويان اهل بدعتند ۳- ابو امامه باهلى آنهائيكه در آخرت رويهاى آنها سـياه ميگردد خوارجند چنانچه از نبى صلّى اللّه عليه و آله روايت شده كه فرموده

«انهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية»

يعنى خوارج از دين بجهند همچنان طورى كه تير از كمان بيرون جهد.

و اقوال ديگرى نيز راجع بسـفيدى و سـياهى صورت كـافرين در روز معـاد گفته شـده لكن چون آيه مطلق است اختصاص بجماعتى دون جماعتى نـدارد بلكه ميتوان گفت سـياهى و سـفيدى صورت ناشـى از سـياهى و سـفيدى باطن بروز و ظهور مينمايد البته قلبيكه بنور ايمان و تقوى و عمل صالح نورانى گرديده اثر آن

صفحه : ۲۲۰

در بشـره هويـدا ميگردد مخصوصـا در آخرت كه هر چيزى بحقيقت ظـاهر ميگردد و شايـد سـياهى صـورت كـافر در قيـامت اشـاره بسياهى قلب او و سفيدى صورت مؤمن اشاره بنور و روشنائى باطن و سريره او است كه در عالم محشر نور افشانى ميكند آرى سفيد رويان قيامت مؤمنانى ميباشند كه در هر زمانى پيرو پيمبر زمان خودشان بودند و پس از بعثت تابع شرع مطهر اسلام گرديدند و آنان كسـانى ميباشـند كه قلبشـان بنور ايمـان سـفيد گرديـده و روحشـان در اثر اعمـال صالـح تلألؤ نموده و اثر آن در صورتشان نمودار گرديده.

تِلكَ آياتُ اللّهِ نَتلُوها عَلَيكَ بِالحَقِّ وَ مَا اللّهُ يُرِيدُ ظُلماً لِلعالَمِينَ خطاب برسولش نموده كه اينكه آياتى است كه بحق و حقيقت بر تو تلاوت كردهايم.

از بعضـى مفسـرين است كه نكره آوردن ظلم و واقع شـدنش در سياق نفى مفيد اسـتغراق است پس بنا بر اينكه آيه دلالت دارد كه بطور اسـتغراق از خود نسـبت بجهانيـان نفى ظلم ميكنـد يعنى اراده نكرده هيـچ نحو ظلم و دشـمنى بچيزى و موجودى از موجودات نمايد زيرا چنانچه معلوم است سـتم بر كسـى توان نسبت داد كه يا محتاج و فقير باشد و بمال ديگران اسـتغناء بخواهد يا بر وى ستم وارد شده كه براى انتقام و تشفى قلب كه اضافه بر استيفاء حق است ظلم و ستم بر طرفش وارد آورد يا غير اينها كه ناشى از جهل يا طغيان نفس امّاره پديد ميگردد لكن بكسـيكه ساحت قدسـش منزه و مبراء از صـفات امكانى است و مستغنى بالذات است هيچگونه ظلم و ستمى نميتوان نسبت بوى داد.

پس از آنكه حق تعالى در آيه بالا نفى كليه ظلم از خود نموده فرموده وَ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ وَ إِلَى اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ گويا در اينكه آيه حق جلّ و علا علت اصـلى نفى ظلم را از خود نمودار ميكند و بشر را خاطر نشان ميگرداند بدو مطلب كه علت و اسّ اساس عدم ظلم از مقام كبريائى خالق عالم چيست و آن دو مطلب يكى اشاره بعلت فاعلى و ديگر

صفحه : ۲۲۱

اشاره بعلت غائی موجودات است.

پس «وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ» اشاره بعلت فاعلی عالم است که آنچه در آسمانها و زمین است ملك او و مخصوص باو است و چون مالك و متصرف در تمام اوضاع عالم و جهانیان است هر تصرفی نسبت بنظام عالم بکند تصرف عدوانی ننموده بلکه اضافه بر اینکه مالك است مصلح امور و «أَحسَنُ الخالِقِینَ» است که نظام موجودات را بوجه نیکو مقرر فرموده و نیز کسیکه اینکه عالم مجلل و مزین را فقط باراده از روی رحمت واسعه خود از عدم بدون معاون و شریک بعرصه وجود آورده او غنی بالذات است و چنانچه گفته شد ظلم و ستم نمودن میتوان نسبت بکسی داده شود که محتاج باشد نه بغنی بالذات که ساحت وجودش از ظلم و ستم بمخلوقات ضعیفش مبراء است.

وَ إِلَی اللّهِ تُرجَعُ الأُمُورُ همین طوری که او مبدء و پدید آورنده موجودات و علت فاعلی است همین طور او عز و جل علت غائی و بازگشت موجودات بسوی او است «هو المبدء و المعاد» و هستی و نیستی همه ممکنات بید قدرت او است پس چگونه میتوان تصور نمود که آنچه را خودش از راه لطف عطاء نموده باخذ عدوانی که عبارت از ظلم و ستم بغیر است از مخلوقات ضعیفش بگیرد هرگز ممکن نیست و هیچ عاقلی چنین تصوری نخواهد نمود.

و خلاصه اینکه اینکه آیات از دو جهت حق را از ظلم مبراء میگرداند یکی از جهت مالکیت که فرموده «وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ» که چون مالك است هر چه بکند در ملك خود کرده در مال غیر نیست که گمان کند تصرف عدوانی نموده.

و دیگر از جهت غایت که در نظام عالم و حکمتی که در آن بکار برده دلیل بارزی است بر اینکه از روی عدل و حکمت و کرم هر ممکنی را بقدر استعداد و قابلیتش بوی افاضه وجود کرده و نظام خلقت را مرتب گردانیده اینست که در نعم و بخششهای

صفحه : ۲۲۲

الهی تفاوت پدید گردیده و کوته نظران شاید گمان کنند که نسبت ببعضی ستم شده دیگر ندانند که چه‌قدر بینشان تفاوتها است از جهت نظام آفرینش و تفاوت افراد بشر بی‌خبرند و در اثر جهل نسبتهای ناروا بمقام کبریائی میدهند.

کُنتُم خَیرَ أُمَّةٍ أُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ تَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ تُؤمِنُونَ بِاللّهِ در ترجمه آیه از مفسرین چند قول نقل شده لکن ممکن است گفته شود چنانچه از ظاهر آیه میتوان استفاده نمود که آیه در مقام بیان شرافت اینکه امت مرحومه بر آمده و بآنها خطاب نموده و تذکر میدهد و بدو صفت اینکه امت را از باقی امم امتیاز داده که از خصوصیت شما مؤمنین که بهترین امم میباشید که بین افراد بشر ظهور نموده‌اید یکی آنکه بخدا ایمان آورده‌اید و دیگر آنکه امر بمعروف میکنید و نهی از منکر مینمائید.

اینکه اینکه دو صفت را مناط خیریت اینکه امت بشمار آورده مشعر بر اینکه است که در باقی امم اینکه صفات بطور شایستگی مفقود است تمام امم بزبان گویند بخدا ایمان آورده‌ایم لکن بنا بر تحقیق هیچ ملتی و دینی غیر از دین اسلام توحید حقیقی در بینشان دائر نیست یا تثلیث گویند یا تولید مثل بر خدای واحد احد قائل میگردند و نیز چنانچه ظاهر است امر بمعروف و نهی از منکر که نظام جامعه و وحدت ملّی و حفظ از تفرق بین جامعه منوط بآنست ظاهرا بین هیچ جامعهٔی عملی نیست.

در مجمع البیان گفته مفسرین اختلاف کرده‌اند در اینکه خطاب راجع بکی است بقولی خطاب مخصوص بمهاجرین و خاصه است [إبن عباس و سدی] و بقولی در إبن مسعود و ابیّ بن کعب و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه وارد شده. [عکرمهٔ] و بقولی خطاب مخصوص باصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است [ضحاك] و بقولی خطاب بصحابه است و لکن سائر امت را هم شامل میگردد.

صفحه : ۲۲۳

پس از آن مناقب آنها را یادآوری مینماید پس گفت «تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ» بطاعات «وَ تَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ» از معاصی.

اگر گفته میشود همانا قبیح ایضا شناخته میشود به اینکه که قبیح است پس برای چه نیکوئی را تخصیص داد باسم معروف پاسخ- قبیح را قرار داد بمنزله چیزی که شناخته نمیشود برای خمول و سقوط او و حسن را قرار داده بمنزله نبیه جلیل القدر که شناخته میشود و بنباهۀ و علوّ شأنش «تُؤمِنُونَ بِاللّهِ» یعنی بتوحیده و عدله و دینه».

«وَ لَو آمَنَ أَهلُ الكِتابِ» یعنی اگر اهل کتاب تصدیق میکردند بنبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و آنچه برای او آمده «لَكانَ خَيراً لَهُم» همانا برای آنها بهتر بود در دنیا و در آخرت زیرا که در دنیا از قتل نجات می‌یافتند و در آخرت از عذاب و بدرجات بلند بهشت فائز میگردیدند «مِنهُم» بعضی از اهل کتاب «المُؤمِنُونَ» یعنی بعضی از آنها معترفند بآنچه کتب آنها از صفات نبی صلّی اللّه علیه و آله بشارت باو داده مثل عبد اللّه بن سلام و اصحاب او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری «وَ أَكثَرُهُمُ الفاسِقُونَ» یعنی آنهائی که از طاعت خدا خارج گردیده‌اند و اینکه آنها را بفسق متصف گردانیده نه کفر که اعظم است برای اینکه است که غرض اعلان بر اینکه امت است که اینها خارج گردیده‌اند از آنچه کتابشان واجب گردانیده بر آنها که اقرار بحق نمایند در نبوت نبی ما، و بقولی آنها در کفار بمنزله فساقند در قضاوت که خارج گردیدند بمنزله حال فاحشه که آن شنیع‌تر و افطع است.

[پایان] لَن يَضُرُّوكُم إِلّا أذىً وَ إِن يُقاتِلُوكُم يُوَلُّوكُمُ الأَدبارَ ثُمَّ لا يُنصَرُونَ از راغب نقل شده که در مفردات گفته «أذىً» ضرری است که برسد بحیوانی در ناحیه جسم یا جان و یا تبعات آندو چه ضرر دنیوی باشد یا اخروی [پایان] اینکه آیات چنانچه ظاهر است مربوط بآیاتی است که راجع باهل کتاب بخصوص جماعت یهودیان نازل گردیده زیرا که اینکه آیه بمؤمنین خبر میدهد

صفحه : ۲۲۴

که شما از شرّ اهل کتاب محفوظید و به «لن» که برای نفی ابد میآورند مؤمنین را مطمئن میگرداند که هرگز آنها نتوانند بشما اذیت کنند مگر اندکی شاید مقصود از «إِلّا أذىً» همان اذیتهای زبانی و انکار آنان و مخفی داشتن آیات تورات و انجیل که در باره رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شده یا بد گفتن و فحش دادن بمؤمنین در غیاب آنها یا حضور آنها یا غیر آنها و هرگاه با شما در مقام مبارزه و جنگ برآیند نتوانند مقاومت نمایند پشت بجنگ کرده فرار میکنند.

از مقاتل نقل میکنند که گفته رؤساء جهودان چون کعب و نعمان و ابو رافع و ابو یاسر و کنانه و إبن صوریا نزد عبد اللّه بن سلام آمدند و اصحاب او از مؤمنان اهل کتاب و آنها را ملامت و سرزنش کردند بر مسلمانی آنها، خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و گفت اینکه یهودیان بشما هیچ ضرر نتوانند رسانید مگر ایذاء بزبان از طعنه و وعید بدروغ یا کلمه‌ئی از کلمات کفر که بگویند و شما را بیازارند وَ إِن يُقاتِلُوكُم يُوَلُّوكُمُ الأَدبارَ و اگر با شما جنگ کنند پشت بجنگ میکنند و چنانچه گفته‌اند اینکه آیه از جمله معجزات و پیش‌گوئیهای قرآن است که برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر داده زیرا که از غیب خبر میدهد و گفته‌اند بعضی از آنها با رسول و صحابه از بنی قریضه و بنی النضیر و بنی قینقاع و یهود خیبر جنگ کردند منهزم شدند پس آیه دلیل صحت نبوت است.

ثُمَّ لا يُنصَرُونَ گفته‌اند «ثُمَّ» برای تراخی نیست و برای عطف است یعنی چون اینها خواستند با شما جنگ کنند یاری کرده نمیشوند یعنی کسی آنها را بر ضرر مسلمین یاری نمیکند.

ضُرِبَت عَلَيهِمُ الذِّلَّةُ أَينَ ما ثُقِفُوا إِلّا بِحَبلٍ مِنَ اللّهِ وَ حَبلٍ مِنَ النّاسِ وَ باءُو بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ آیه راجع بیهودیان است و گفته‌اند مقصود مذلّت و خواری است که هر کجا

صفحه : ۲۲۵

باشند ذلیل و بی‌مقدارند مگر اینکه دست آویز گردند بریسمان عهد و پیمان با خدا و رسول و مؤمنین یا اینکه متمسک گردند بمردم و خود را بعهد و پیمان در پناه خدا یا مردم از قتل و اسارت و غیر اینها محفوظ بدارند و بخشم خدا بازگشتند یعنی از اعمال بدشان خود را در مورد غضب خدا واقع گردانیدند.

وَ ضُرِبَت عَلَيهِمُ المَسكَنَةُ گفته‌اند مقصود از مسکنهٔ مذلّت است نه فقر زیرا از یهودیان آنهائی که مال دار و متمول میباشند باز در لباس گدائی خود را مینمایانند «المَسكَنَةُ» بر وزن مفعلهٔ بمعنی سکونست یعنی بذی درویشی مینمایند.

ذلِكَ بِأَنَّهُم كانُوا يَكفُرُونَ بِآياتِ اللّهِ وَ يَقتُلُونَ الأَنبِياءَ بِغَيرِ حَقٍّ ذلِكَ بِما عَصَوا وَ كانُوا يَعتَدُونَ آیه اشاره بعلت و سبب ذلت و مسکنهٔ و در مورد غضب الهی واقع گردیدنشان و عذاب دنیوی باضافه بر عذاب اخروی آنها را چند جهت و سبب بیان نموده:

۱- اینها بآیات خدا کافر گردیدند. ۲- و پیمبران را بناحق کشتند، شاید از ناحق کشتن پیمبران ناحق بودن بنظر خودشان مقصود باشد که یهودیان با اینکه آنها را بر حق میدانستند از روی عناد و حسد و تعصب آن بزرگواران را بستم میکشتند و چنانچه گفته‌اند یهودیان هفتاد نفر از انبیاء بنی اسرائیل را بناحق کشتند اینکه بود که کفر و ظلم آنها ذلّت و مسکنت آنان را ایجاب نمود «ذلِكَ بِما عَصَوا» اشاره بهمین است که عمل آنها بود که سبب ذلت و خواری آنها گردید.

اگر گفته شود که اینکه آیات در زمان رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل گردید و در آن وقت یهودیان پیمبری نکشتند که مورد غضب الهی واقع گردند.

پاسخ- اولا خداوند از سریره آنها خبر دارد که چنینند اگر قوت و قدرتی یافتند همه طور گناه و فساد میکردند همین طور می‌بینیم اگر قوت و شرکتی پیدا کنند از هیچ گونه ظلم و تعدی بر مؤمنین حتی بر غیر آنها فروگذار نخواهند نمود و ثانیا چون آنها راضی باعمال آباء و اجدادشان بودند با گناه آنها شریکند [و اللّه العالم باسرار کلامه]

صفحه : ۲۲۶

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۱۳ تا ۱۲۰]

اشاره

لَيسُوا سَواءً مِن أَهلِ الكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ يَتلُونَ آياتِ اللّهِ آناءَ اللَّيلِ وَ هُم يَسجُدُونَ (۱۱۳) يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ وَ يَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ يُسارِعُونَ فِي الخَيراتِ وَ أُولئِكَ مِنَ الصّالِحِينَ (۱۱۴) وَ ما يَفعَلُوا مِن خَيرٍ فَلَن يُكفَرُوهُ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالمُتَّقِينَ (۱۱۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغنِيَ عَنهُم أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَيئاً وَ أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ هُم فِيها خالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلُ ما يُنفِقُونَ فِي هذِهِ الحَياةِ الدُّنيا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيها صِرٌّ أَصابَت حَرثَ قَومٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم فَأَهلَكَتهُ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَ لكِن أَنفُسَهُم يَظلِمُونَ (۱۱۷)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِن دُونِكُم لا يَألُونَكُم خَبالاً وَدُّوا ما عَنِتُّم قَد بَدَتِ البَغضاءُ مِن أَفواهِهِم وَ ما تُخفِي صُدُورُهُم أَكبَرُ قَد بَيَّنّا لَكُمُ الآياتِ إِن كُنتُم تَعقِلُونَ (۱۱۸) ها أَنتُم أُولاءِ تُحِبُّونَهُم وَ لا يُحِبُّونَكُم وَ تُؤمِنُونَ بِالكِتابِ كُلِّهِ وَ إِذا لَقُوكُم قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوا عَضُّوا عَلَيكُمُ الأَنامِلَ مِنَ الغَيظِ قُل مُوتُوا بِغَيظِكُم إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِن تَمسَسكُم حَسَنَةٌ تَسُؤهُم وَ إِن تُصِبكُم سَيِّئَةٌ يَفرَحُوا بِها وَ إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُم كَيدُهُم شَيئاً إِنَّ اللّهَ بِما يَعمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

صفحه : ۲۲۷

[ترجمه]

تمام اهل کتاب یکسان نمیباشند جماعتی از آنها در ساعات شب قیام مینمایند و آیات خدا را میخوانند و آنها سجده میکنند [۱۱۳] ایمان میآورند بخدا و روز قیامت و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و در اعمال خیر مسارعت مینمایند و اینها از شایسته گانند [۱۱۴]

و آنچه از عمل خیر میکنید پس هرگز ناسپاس داشته نخواهید شد یعنی نقصان بثواب اعمال شما نمیرسد که نقص ثواب را کفران فرموده چنانیکه توفیه ثواب را شکر فرموده در قوله «کانَ سَعیُهُم مَشکُوراً» و خدا دانا است باعمال پرهیزکاران [۱۱۵]

همانا کسانیکه کافر شدند هرگز نه مال آنها و نه اولادانشان آنها را از عذاب خدا باز نمیدارد و چنین جماعتی یاران آتشند و آنها در آن جاویدانند [۱۱۶]

مثل آنچه کافرین در اینکه حیات دنیا انفاق میکنند مثال بادی ماند که در آن سرمای سخت باشد و برسد بزراعت قوم ستمکاری و آنرا نابود گرداند و خدا بآنها ستم ننموده و نفسهایشان بخودشان ستم نموده‌اند [۱۱۷]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از غیر خودتان دوست خالص نگیرید آنها تقصیر نمیکنند در باره شما از روی تباهی بحقیقت دشمنی آنها از دهنهایشان ظاهر است و آنچه را از بغض در سینه‌هایشان مخفی گردانیده‌اند بزرگ‌تر است همانا ما آیات را برای شما بیان میکنیم اگر شما تعقل کنید [۱۱۸]

اینکه گروهی که آنان را دوست دارید آنها شما را دوست نمیدارند و شما بتمام کتابها ایمان آورده‌اید و وقتی اینکه کافرین با شما ملاقات کردند گفتند ما نیز ایمان آورده‌ایم و وقتی در خلوت روند از غیظ انگشتانشان را میگزند ای رسول بگو بغیظتان بمیرید همانا خدا بآنچه در سینه‌ها است آگاهست [۱۱۹]

(خطاب بمؤمنین است) که هر گاه امر نیکی بشما اصابت نماید (و خوشحال شوید) کافرین بدشان میآید و اگر امر ناگواری بشما رسد خوشحال میگردند و اگر شما صبر کنید و پرهیزکار باشید کید آنها بشما هیچ ضرری نخواهد رسانید همانا خدا بآنچه کافرین میکنند احاطه دارد [۱۲۰]

.

صفحه : ۲۲۸

(توضیح آیات)

لَیسُوا سَواءً مِن أَهلِ الکِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتلُونَ آیاتِ اللّهِ آناءَ اللَّیلِ وَ هُم یَسجُدُونَ مفسرین گفته‌اند وقتی جماعتی از اهل کتاب مثل عبد اللّه بن سلام و یاران وی مثل ثعلبه و اسد و اسید اسلام آوردند یهودیان بآنها طعنه زدند و آنها را از اشرار قوم بشمار آوردند زیرا که گفتند اینان بر خلاف اسلاف با ما مخالفت کردند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد که دانسته شود که اینها بهترین مردمانند و بچند صفت آنان را ستایش نمود و بر باقی فضیلت و برتری داده:

۱- «أُمَّةٌ قائِمَةٌ» در معنی «قائِمَةٌ» چند قول است: ۱- آنها جماعتی میباشند از اهل کتاب که بر امر خداوند ثابت و مستقرند ۲- بعضی قائمه را بمعنی عادله گرفته‌اند یعنی بر طریق مستقیم ثابتند ۳- و بقولی آنها امت پاینده بطاعت خدا و بر امر دین مستقرند ۴- یعنی صاحب طریقه مستقیمه هستند خلاصه کلام «قائِمَةٌ» مطلق است و بر آنچه در آیات بعد در وصف آنها گفته شامل میگردد و شاید اشاره باین باشد که اینها در ایمان و امر دین بر جاده شریعت ثابت و مستقر و پایدارند.

۲- از فضیلت آنها چنین است که اینکه جماعت در آنات و ساعات شب بتلاوت آیات قرآن مداومت نموده در حالی که سجده میکنند، اگر خواهیم جمع کنیم بین اینکه دو فضیلت آنها که تلاوت آیات قرآن در حال سجده باشد همان معنی تهجد و نافله است شب میشود که در آن هم تلاوت آیات است و هم سجده.

در منهج از ثوری نقل میکند که گفته مراد نماز غفیله است که ما بین عشائین گذارده میشود، و از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که هر کس میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول یک بار فاتحه و سیزده بار «إِذا زُلزِلَتِ» و در رکعت دوم فاتحه یک مرتبه و پانزده مرتبه «قُل هُوَ اللّه أَحَدٌ» بخواند اگر در هر سال یکبار اینکه نماز را بخواند از جمله محسنان باشد و اگر هر ماه یک بار

صفحه : ۲۲۹

بخواند از جمله موقنان باشد و اگر در هر شب آدینه بخواند از جمله مخلصان باشد و اگر هر شب بخواند با من در بهشت مزاحمت کند و ثواب آنرا جز خدا نداند تا آنجا که گفته آیه دلالت دارد بر عظمت مرتبه نماز شب.

و از حضرت رسالت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که

«رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الاخیر خیر له من الدنیا و ما فیها و لو لا انّی اشق علی امتی لفرضتها علیهم»

دو رکعت نماز که بنده در نصف آخر شب بگذارد بهتر است از دنیا و آنچه در او است و اگر نه آن بودی که بر امت من نماز شب دشوار است بر آنها واجب مینمودم و نیز در حدیث است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السّلام سه مرتبه فرمود

« یا علی علیک بصلاة اللیل»

و نیز فرموده

«من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار»

کسیکه در شب بسیار نماز بخواند در روز صورت او نیکو و با طراوت باشد، و گفته‌اند مقصود از آیه «یَسعی نُورُهُم بَینَ أَیدِیهِم» در سوره حدید نماز گذاردن در شب میباشد. [پایان] یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ ۳- از اوصاف خجسته اینها اینکه است که بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند معلوم میشود ایمان آنها از روی حقیقت و دانستگی انجام گرفته که مخصوص بذکر گردیده و ایمان بخدا و وحدانیت او و اعتراف بمعاد و قیامت اس ّاساس دیانت و دو پایه ایمان است که پیکر دین روی اینکه دو پایه قرار گرفته.

۴- اینکه اشخاص مؤمنین امر بمعروف و نهی از منکر میکنند معلوم میشود پس از ایمان اینکه دو فضیلت یعنی امر بمعروف و نهی از منکر از تمام اعمال فرعیه مهم‌تر و در جامعه لازم‌تر است.

۵- «یُسارِعُونَ فِی الخَیراتِ» اشاره به اینکه که اینها اشخاصی میباشند که در تمام اعمال خیر پیشی میگیرند و میتوان گفت که اینان داخل در سابقینی هستند که در سوره واقعه در باره آنها فرموده «وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ»

صفحه : ۲۳۰

مسارعهٔ از باب مفاعله از سرعت و بمعنی مبادرت و پیشی گرفتن در مجمع البیان در فرق بین سرعت و عجله چنین بیان کرده: فرق بین سرعت و عجله اینکه است سرعت پیشی گرفتن در آنچه در نظر عقل و شرع جایز و نیکو و محمود باشد و ضدّ آن ابطاء است یعنی کندی کردن در انجام ندادن امور خیریه و آن مذموم است و عجله پیشی گرفتن در آنچیزیکه سزاوار نیست پیشی گرفتن در

آن و ضدّ آن اناۀ است و آن محمود و پسنديده است. [پايان] وَ أولئِكَ مِنَ الصّالِحِينَ «أولئِك» اشاره بجماعتى است كه متصف باين صفات پنجگانه نام برده شده در آيات است كه آنكسانى كه متصف باين فضائل باشند آنان از صالحين و رستگارانند.

«مِن» در «مِنَ الصّالِحِين» ميشود تبعيضى باشد كه آنهائيكه متصف باين صفاتند بعضى از صالحين و شايسته گانند، و بقولى آيه در باره إبن سلام و تابعين او فرود آمده و ظاهرا «مِن» بيانى است كه مطلق كسانى كه متصف باين صفات ميباشند از صالحين و رستگارانند اختصاص بجماعتى دون جماعتى ندارد.

وَ ما يَفعَلُوا مِن خَيرٍ فَلَن يُكفَرُوهُ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالمُتَّقِينَ كفر بمعنى پوشانيدن است و ظاهرا در اينجا مقابل شكر آمده مثل قوله تعالى «وَ مَن تَطَوَّعَ خَيراً فَإِنَّ اللّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ» بقره آيه ۱۵۴ يعنى خداوند اعمال خوب و خير شما را هرگز ضايع نميگرداند و سپاس گذارى ميكند ظاهرا كفرا در اينجا بمعنى عدم سپاس گذارى آورده شده پس بنا بر اينكه معنى آيه چنين ميشود كه كسيكه عمل خيرى انجام دهد هرگز خداوند عمل او را ضايع نميگرداند بلكه او را ستايش ميكند.

و در اينجا ممكن است سؤالى پيش آيد كه در آيه به «لن» كه براى نفى ابد ميآورند يعنى هرگز عمل خير پوشيده نميشود منافات دارد با آيات و احاديثى كه بعضى گناهان مثل ارتداد يا گناهان كبيره اعمال خير را حبط ميكند

صفحه : ۲۳۱

و حبط بمعنى پوشانيدن است يا از اثر انداختن و در اينكه آيه و آياتى بطور وضوح فرموده هرگز عمل خير را خداوند نميپوشاند زيرا كه با آن عظمت خداوندى خود اظهار سپاس گذارى مينمايد و اطلاق آيه دلالت دارد بر اينكه بنده هر قدر گناه كند هر گاه اعمال نيكى انجام دهد گناهانش سبب حبط اعمال نيكش نميگردد حتى اگر مرتد گردد آنچه پيش از ارتداد عمل خير نموده پاداش آن بجاى خود باقى است عمل بعدى آنرا ضايع نميگرداند و اينكه مطلب جز ارتداد و شرك كه اينكه دو باجماع مسلمين حبط اعمال خير را ايجاب ميكند مسلم نيست بلكه عدل خدا مقتضى است در جائيكه عمل با ايمان و صحيح واقع گرديد گناهان كه سبب عذاب ميگردد بجاى خود پاداش بد بينند و اعمال نيك هم بجاى خود پاداش نيك قوله تعالى «لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنكُم مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى» و شايد ميزان قيامت كه مقام سنجش عمل است بمنظور همين مطلب بپا ميگردد كه هم عدل حق تعالى نمايان گردد بر عذاب گنهكاران و هم غفاريتش ظاهر گردد بر عفو و بخشش تباه‌كاران و عاصيان و هم كرمش بر مطيعان.

[پاسخ] گوئيم اولا بر فرض عموم «فَلَن يُكفَرُوهُ» ما من عام الا و قد خص بآيات بسيار ديگر تخصيص خورد در شرك و ارتداد كه اجماع و اتفاق مسلمين بر آنست كه اعمال خوب را حبط مينمايد زيرا كه مرتد و مشرك ديگر قابل رحمت الهى نيست و در گناهان كبيره نيز آيات و اخبارى رسيده كه بعض گناهان سبب حبط اعمال نيك ميشود و ثانيا ممكن است در پاسخ گفته شود بدليل قوله تعالى كه در آيه بالا گفته «وَ أُولئِكَ مِنَ الصّالِحِين» اشاره بجماعتى باشد كه در آن آيات بالا بيان شده كه متصف بآن صفات پنجگانه نام برده شده در آن آيات است كه اصلا در اينجا عموم ندارد بلكه مخصوص بآنكسانى است كه متصف بآن فضائل باشند و آنان از صالحين و رستگارانند كه نظر باوصاف حسنه آنها گناهان صغيره آنها را ميپوشاند، و نيز قوله تعالى در همان آيه «وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالمُتَّقِين» و شاهد بر آن

صفحه : ۲۳۲

قوله تعالى «إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِين» «إِنَّ أَكرَمَكُم عِندَ اللّهِ أَتقاكُم» كه از متقين اعمال قبول ميشود پس نظر باين آيات ميتوان گفت كه اعمال وقتى نيك بشمار ميآيد كه با تقوى توأم باشد و هر عملى كه با تقوى توام نباشد بدرستى نميتوان آنرا خير مطلق و قابل ستايش ناميد و آن عمل را مقيد بخير گردانيد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغنِيَ عَنهُم أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم مِنَ اللّهِ شَيئاً بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره کعب بن اشرف و اصحاب او وارد شده که اینان بایست بدانند که هرگز نه مال و نه اولادشان جلوگیر عذاب آنها نمیگردد و از عذاب که در اثر کفر بآنان اصابت مینماید مانع نمیشود و نفی شیئی در آیه دلالت بر نفی عام دارد یعنی با کفر هیچ یک از اولاد یا مال بایشان نفع نمیرساند و آنها را از عذاب باز نمیدارد و تخصیص بمال و اولاد برای اینکه است که اینکه دو نزد انسان اعزّ اشیائند و آدمی باین دو چیز خیلی اهمیت میدهد و گمان میکند که بمال و اولاد نیرومند میگردد و در همه چیز و همه وقت کمک کار و معین او میباشند و بواسطه مال و اولاد از حق تعالی مستغنی و بی‌نیاز گردیده اینکه است که آیه بآنها خاطر نشان میکند که وقتی مال و اولاد که اینقدر بآن اهمیت میدهد نتوانست شما را از عذاب نجات دهد چیزهای دیگر بطریق اولی نمیتواند نجات دهد شما را از عذاب.

وَ أُولئِكَ أَصحابُ النّارِ هُم فِيها خالِدُونَ «أُولئِكَ» یعنی اینکه جماعت که خواه مقصود همان کعب بن اشرف و یاران او باشند چنانچه بعضی گفته‌اند نظر بمناسبت آیات جلو و عقب که در باره یهودیان فرود آمده یا مطلق کفار باشند چونکه «الَّذِينَ كَفَرُوا» موصول عموم دارد و مطلق کفار را شامل میگردد و نیز بی‌نیاز نکردن مال و اولاد از عذاب خدا آنهم نسبت بکفار یکسانست که تمام یاران جهنمند همه در آتشند و در آتش جاویدانند آری جاوید بودن آنها در آتش اهمیت بیشتری را میرساند اینست که چنانچه بعضی گفته‌اند شاید آیه راجع بهمان کعب بن اشرف و اصحاب وی فرود آمده

صفحه : ۲۳۳

باشد زیرا چنانچه تاریخ نشان میدهد اینها باضافه بر کفر در اسلام خیلی فساد کردند و برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مؤمنین اذیت نمودند.

مَثَلُ ما يُنفِقُونَ فِي هذِهِ الحَياةِ الدُّنيا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيها صِرٌّ بقولی مقصود ابو سفیان و اصحاب او بودند که در روز جنگ بدر بر عداوت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نفقه دادند. [یمان] مقاتل گفته مقصود نفقه دادن عوام یهودیان است که رشوه برؤساء خودشان میدادند مجاهد گفته مقصود جمله نفقه‌های کفار است که بر کارهای دنیا صرف میکنند و حق تعالی آنرا مثل زده و تشبیه کرده بباد تندی که در او صرّی باشد و مفسرین در معنی صرّ اختلاف کرده‌اند:

عبد اللّه بن عباس گفته باد سموم است که بحرارتیکه دارد حبوبات را فاسد میکند و مردم را میکشد و خدای تعالی بآن حال مردم را مثل آورده.

إبن کیسان گفته «فِيها صِرٌّ» صوت و صریر آنرا گویند که در آن آوازی باشد، و بیشتر مفسرین گفته‌اند «فِيها صِرٌّ» یعنی برد شدید. [ابو الفتوح] أَصابَت حَرثَ قَومٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم فَأَهلَكَتهُ خدای تعالی انفاق مال یا اعمال نیک کفار و کسانیکه بنفسهای خود ستم نمودند هر گاه انفاق مال یا اعمال دیگری انجام دادند را تشبیه کرده بمزرعه‌ئی که باد تندی بر وی بوزد و آنرا فاسد و تباه گرداند. و «حَرثَ قَومٍ ظَلَمُوا» گفته که دانسته شود که خدا ظالم و جفا کار نیست بلکه همین طور که ظالمین مزرعه نفس خودشان را در اثر باد تند آمال نفسانی و خواهشهای طبیعی را فاسد و تباه گردانیده‌اند عکس العمل آنها چنین میشود که اعمالیکه سرمایه عمر آنها است و بایستی در بازار قیامت منافع خوبی عایدشان گردد در اثر کفر و ظلم تباه گردانیده‌اند و از آن جز حسرت و ندامت ندارند و با دست خالی مبتلا بعذاب و مورد سخط الهی میگردند اینکه است که در آخر آیه

صفحه : ۲۳۴

فرموده: وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَ لكِن أَنفُسَهُم يَظلِمُونَ خدا بآنها ستم ننموده که اعمال و زراعت ظالمین را بباد تند تباه کرده بلکه اعمال و

كفر و ظلم ظالمين تباه شـدن زراعت ظالمين را ايجاب نموده و اينها آثارى است كه از جانب حق تعالى بر اعمال بد مترتب ميگردد زيرا كه در قضاى حتمى اينكه طور حكمت اقتضاء نموده كه براى هر عملى آثارى مترتب ميگردد

«ان كان خيرا فخيرا و ان كان شرا فشرا»

البته هر عاقلى ميفهمد كه امور عالم جزافى نيست نظام عالم بدست قادر حكيم از روى حكمت تامه سر چشمه گرفته براى هر چيزى و هر عملى علت و غايتى و اثرى تعيين گرديده و اينكه فرموده «وَ ما ظَلَمَهُمُ اللّه» براى اينست كه كسى گمان نكند كه خدا در ضايع گردانيـدن عملشـان بآنها سـتم نموده بلكه بايست بداننـد كه اينكه ظلم و سـتم ناشـى از نفس خود ظالم است كه بصورت باد «صِرٌّ» ظهور نموده و اعمال آنها را فاسد گردانيده بلكه ظالم از اول عملش صحيح واقع نشده تا اينكه خدا ضايع گردانيده باشد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِن دُونِكُم لا يَألُونَكُم خَبالًا وَدُّوا ما عَنِتُّم گفته‌اند بطانهٔ و وليجه بمعنى خصيص وصف كسى است كه ديگرى را بر اسرار خود مطلع ميگرداند و اينكه استعاره است از «بطانهٔ الثوب» كه متصل ببدن است.

در آيه حق تعـالى بمؤمنين خطـاب نموده كه فرا نگيريـد «بطانـهٔ» يعنى دوست خـالص كه از غير خودتـان باشـد يعنى بغير از مؤمنين دوستى نگيريد و اسرار خود را باو نگوئيد و وثوق بغير مؤمنين نداشته باشيد.

ابو امامه از رسول صلّى اللّه عليه و آله روايت كرده كه مراد باين طائفه خوارجند.

و در شأن نزول آيه گفته‌اند بروايت إبن عباس جماعتى از اهل ايمان با منافقين طرح مصادقه و مخالطه انداخته بودند حق تعالى آنها را منع نمود و فرمود محبت باطنى با آنها در دل خود راه ندهيد.

صفحه : ۲۳۵

«لا يَألُونَكُم خَبالًا» خبال بفتح باء بمعنى فساد است و انسان ديوانه را خبال گويند زيرا كه عقل او فاسد گرديده «و رجل مخبّل الرأى» يعنى فاسد الرأى «وَدُّوا ما عَنِتُّم» آيه در سـبب و علت نهى از دوستى آنها بمؤمنين يادآورى ميكند كه اينها چنينند كه ضـرر و مشـتق شما را دوست ميدارند.

در مجمع البيـان گفته خـدا مؤمنين را نهى فرموده از دوستى و مخـالطه با كفار از ترس فتنه برانگيختن آنها با مؤمنين و گفت «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» يعنى اى كسانيكه ايمان آورده‌ايـد «لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِن دُونِكُم» يعنى كافرين را دوسـتان و خواص خودتان بغير مؤمنين نگيريـد به اينكه كه اسـرار خودتان را نزد آنها فاش كنيد و قوله «مِن دُونِكُم» يعنى بغير اهل ملت خودتان پس از آن حق تعالى علت نهى- از مواصـلت بـا آنهـا را بيـان نموده «لاـ يَألُونَكُم خَبالًـا» يعنى آنهـا در آنچه مؤدى بفسـاد شـما ميگردد كوتـاهى نميكننـد و وا نميگذارند جديت و كوشـش خود را در ضـرر شـما، زجاج گفته در ضرر شما چيزى باقى نميگذارند (يعنى جديت خود را در ضرر شما بكار ميبرند) و گفته اصل خبال ذهاب شيئى است و قوله «وَدُّوا ما عَنِتُّم» يعنى آرزوى آنها ادخال مشـقت است بر شـما و بقولى آرزوى آنها گمراهى و ضلالت شما است از دينتان و بقولى آرزوى آنها اينست كه بر شما مشقت تحميل نمايند.

«قَد بَدَتِ البَغضاءُ مِن أَفواهِهِم» يعنى نشانه عداوت آنها با شـما از زبانهاى آنها و دهنها و كلامشان ظاهر است «وَ ما تُخفِي صُدُورُهُم أَكبَرُ» و آنچه در سينه‌هايشان از بغض مخفى كرده‌اند بزرگتر از آن است كه از زبانشان بروز مينمايد «قَد بَيَّنّا لَكُمُ الآياتِ» يعنى براى شمـا ظـاهر گردانيـديم دلالتهـاى واضـحات تا اينكه ولى و دوست خود را از دشـمن تميز دهيـد «إِن كُنتُم تَعقِلُونَ» اگر تعقل كنيـد و بدانيد و دوست و دشـمن خود را بشناسيد و بقولى اگر بوده باشيد عقلاء و بدانيد موعظه‌هاى خدا و منافع آنرا و بقولى اگر از عقلاء باشيد خداوند بشما بيان شافى عطاء نموده. [پايان]

صفحه : ۲۳۶

ها أَنتُم أَولاءِ تُحِبُّونَهُم وَ لا يُحِبُّونَكُم وَ تُؤمِنُونَ بِالكِتابِ كُلِّهِ وَ إِذا لَقُوكُم قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوا عَضُّوا عَلَيكُمُ الأَنامِلَ مِنَ الغَيظِ «ها أَنتُم» ظاهرا برای تنبیه و آگاهندن مؤمنین است که فریب منافقین را نخورند و بدانند که آنها از روی مکر و تدلیس با شما اظهار دوستی و رفاقت میکنند و در واقع دشمن شمایند و شما از روی حقیقت آنان را دوست میدارید و بتمام کتب پیمبران موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام ایمان دارید و عمل منافقین چنین است که وقتی شما را ملاقات کردند گفتند ما ایمان آورده‌ایم لکن وقتی در خلوت میروند در دلشان بقدری با شما بغض و عداوت دارند که انگشتان خود را از غیض بدندانهایشان میگزند.

قُل مُوتُوا بِغَيظِكُم إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ خطاب برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که بگو باین منافقین بمیرید در اثر غیظ و حسدی که با مؤمنین و اهل اسلام دارید و هر قدر شما دشمنی خود را مخفی دارید خدای تعالی عالم است بآنچه در سینه‌هایتان از بغض و حسد انگاشته‌اید و «مُوتُوا» در واقع نفرین و دعای بد است در باره منافقین و در معنی خدا شما را بکشد و مرده باشید و بین مسلمانان فساد نکنید.

إِن تَمسَسكُم حَسَنَةٌ تَسُؤهُم وَ إِن تُصِبكُم سَيِّئَةٌ يَفرَحُوا بِها الخ آیه مؤمنین را مطلع میگرداند که از جمله خباثت نفس منافقین و دشمنان اسلام با مؤمنین اینکه است که اینان چنینند که هرگاه نیکی و نصرتی و غنیمتی بشما رسید از آن ضدیت و دشمنی که با شما دارند ناراحت میگردند و خواهان ضرر شما میباشند و وقتی ضرری و آفتی یا شکستی بشما اصابت نمود خوشحال میگردند و اگر شما مؤمنین بر جفای کفار صبر کنید و تقوی را شعار خود گردانید و از مخالطه و دوستی با اعداء دین بپرهیزید کید آنها بشما ضرر نخواهد رسانید زیرا که خدا یار و یاور شما است و باعمال و افعال و نیّات شما آگاهست و علم او بر تمام اعمال و افعال شما احاطه دارد و هیچ چیزی بر او پنهان نیست.

صفحه : ۲۳۷

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۲۱ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ إِذ غَدَوتَ مِن أَهلِكَ تُبَوِّئُ المُؤمِنِينَ مَقاعِدَ لِلقِتالِ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذ هَمَّت طائِفَتانِ مِنكُم أَن تَفشَلا وَ اللّهُ وَلِيُّهُما وَ عَلَى اللّهِ فَليَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۲۲) وَ لَقَد نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدرٍ وَ أَنتُم أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ (۱۲۳) إِذ تَقُولُ لِلمُؤمِنِينَ أَ لَن يَكفِيَكُم أَن يُمِدَّكُم رَبُّكُم بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ مُنزَلِينَ (۱۲۴) بَلى إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأتُوكُم مِن فَورِهِم هذا يُمدِدكُم رَبُّكُم بِخَمسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)

وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ إِلاّ بُشرى لَكُم وَ لِتَطمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَ مَا النَّصرُ إِلاّ مِن عِندِ اللّهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَو يَكبِتَهُم فَيَنقَلِبُوا خائِبِينَ (۱۲۷) لَيسَ لَكَ مِنَ الأَمرِ شَيءٌ أَو يَتُوبَ عَلَيهِم أَو يُعَذِّبَهُم فَإِنَّهُم ظالِمُونَ (۱۲۸) وَ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ يَغفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

صفحه : ۲۳۸

[ترجمه]

(یاد کن ای رسول) وقتی که تو در صبحگاه برای صف آرائی جنک از منزل بیرون آمدی و مهیّا میگردی برای مؤمنین جاهای

ایستادن برای جنگ را و خدا (بحال شما) شنوا و عالم است [۱۲۱]
یادآور وقتی را که دو طائفه‌ئی از مؤمنین (در جنگ) ترسناک و بد دل شدند که برگردند بمدینه در حالیکه خدا ولی و دوست آنها است و باید بر خدا توکل کنند توکل کنندگان [۱۲۲]
و همانا بحقیقت خدا شما را در جنگ بدر یاری کرد (و نصرت داد) در حالیکه شما ضعیف بودید پس ای اهل ایمان از خدا بترسید شاید از شکر گذاران باشید [۱۲۳]
وقتی بمؤمنین میگفتی آیا برای شما کافی نیست پروردگار که هزار ملائکه برای یاری شما بزمین نازل گردانید [۱۲۴]
«بَلی إِن تَصبِرُوا الخ» یعنی مدد نماید خدا شما را اگر صبر کنید و بپرهیزید از مخالفت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بیایند بطرف شما دشمنان بیدرنگ مدد کند خدا شما را به پنج هزار ملائکه نشان کننده‌گان اسبهای خود را [۱۲۵]
و خدا اینکه ملائکه را قرار نداد مگر برای اینکه برای شما مژده باشد و برای اینکه البته قلبهای (شما مؤمنین) مطمئن گردد بملائکه و یاری و مددکاری نیست مگر از جانب خدای غالب درستکار [۱۲۶]
و خدا چنین کرد تا اینکه دشمنان شما را بر طرف نماید و آنان را بکوبد و آنها برگردند در حالیکه ناامید باشند [۱۲۷]
ای رسول بدست تو امری نیست که کسی را توبه دهی یا اینکه آنها را عذاب کنی همانا آنها ستمکارانند [۱۲۸]
ملک خدا و مخصوص باو است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است هر کسی را خواهد میآمرزد و هر که را خواهد عذاب میکند و خدا آمرزنده و مهربان است [۱۲۹]

.

صفحه : ۲۳۹

(توضیح آیات)

وَ إِذ غَدَوتَ مِن أَهلِكَ تُبَوِّئُ المُؤمِنِينَ مَقاعِدَ لِلقِتالِ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «غَدَوت» از ماده غدوّ بمعنی بیرون رفتن در صبحگاهان است «التبؤة» بمعنی آماده کردن مکان برای غیر و یا ساکن گردیدن غیر در مکان است.
از راغب اصفهانی نقل شده که گفته «اهل الرجل» کسانی میباشند که با آن رجل وجه جامع داشته باشند و آن وجه جامع یا نسب است و یا خانه و یا غیر اینکه دو از قبیل دین و شهر و صنعت- و گفته میشود «اهل الرجل» و مراد از آن زوجه او است یا کسانیکه در خانه او میباشند مانند زن و فرزند و خادم و غیر اینها و همچنین اطلاق میشود بر جمیع کسانیکه با شخص دارای نسبتند مانند اقوام و خویشان و در محاورات گفته میشود اهل فلان شهر و مراد کسانی هستند که در آن شهر اقامت نموده و آنرا وطن خود اختیار کرده‌اند و گفته میشود اهل فلان دین و مراد پیروان آن دین میباشند و نیز گفته میشود اهل فلان صنعت و مراد مستقلین و استادان آن صنعت میباشند و ظاهرا چنانچه بعضی گفته‌اند مقصود از اهل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بستگان آن حضرتند و معنی آیه اینست که وقتی از بستگان و خویشاوندانت خارج شدی و اینکه بعضی اختصاص بیکنفر داده‌اند درست بنظر نمیآید زیرا اگر چنین باشد باید کلمه‌ئی در تقدیر گرفت و گفته شود «خرجت من بیت اهلك» ولی در کلام قرینه‌ئی بر اینکه تقدیر نیست.
ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.
خلاصه چنین گفته‌اند نظم آیات بما چنین مینماید که نظر بربط آیه با آیات بالا که حق تعالی فرمود اگر شما صبر کنید و متقی باشید کید کافرین بشما ضرر نمیرساند و زیان نمیزنند بلکه خداوند بشما نصرت میدهد و فیروزی بخشد همان طوری که روز بدر شما را یاری کرد و اگر از فرمان رسول صلّی اللّه علیه و آله مخالفت کنید

صفحه : ۲۴۰

چنان میشود که روز احد واقع گردید آنوقتیکه در بامداد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیامد تا آخر.
آری چنانچه از خود آیات بعد مفهوم میشود که شکست خوردن مؤمنین در جنگ احد آزمایشی بود بلکه میتوان گفت که نسبت بمؤمنین مجازاتی بود که آنها در امر جهاد بعضی بر خلاف فرمان رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اظهار رأی مینمودند در صورتی که بایست بدون رأی اندیشی در مقابل رأی و فرمان رسول [ص] بگویند سمعا و طاعهٔ نه اینکه هر یک رأی در میان آرند و حضرت را مردد گردانند.
بین مفسرین در اینکه روز که چه روزی بود اختلاف است، حسن بصری گفته روز بدر بوده، مقاتل گفته روز احزاب بوده و اکثر مفسرین گفته‌اند روز احد بوده و اینکه قول صحیح‌تر است زیرا که هم با آیات مناسب‌تر است و هم با اخبار.
در ترجمه تفسیر المیزان چنین مینویسد که از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرموده علت وقوع جنگ احد اینکه بود که چون قریش پس از دادن هفتاد کشته و هفتاد اسیر از جنگ بدر بمکه مراجعت کردند، ابو سفیان جمعیت قریش را مخاطب ساخته گفت مگذارید زنان بر کشته‌های بدر گریه کنند زیرا اشک چشم حزن را از بین میبرد دشمنی نسبت با محمّد [ص] را از قلبهای آنان زایل میکند و اینکه ممنوعیت تا پایان جنگ احد باقی بود و پس از اینکه جنگ بود که اجازه گریه و ندبه را بزنان خود دادند در هر صورت طائفه قریش بعزم جنگ با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با سه هزار سوار و دو هزار پیاده از مکه خارج شدند و زنان خویش را بهمراه آوردند.
چون اینکه خبر به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسید اصحاب خود را جمع نمود آنان را تحریص و ترغیب بر جهاد فرمود در اینکه بین عبد اللّه بن ابیّ بن سلول بپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیشنهاد خارج نشدن از مدینه را کرد و گفت بهتر است در شهر مانده در کوچه‌های تنگ آن با دشمن بجنگیم در اینکه صورت ناچار مردان ضعیف و زنان

صفحه : ۲۴۱

و بندگان و کنیزان نیز در دهانه کوچه‌ها و از پشت‌بامها بجنک خواهند پرداخت و تا کنون سابقه ندارد که ما داخل حصارها و درون خانه‌های خود باشیم و دشمن بر ما پیروز شود و اتفاقا هر وقت بعزم جنک از خانه‌های خود خارج شده و از شهر بیرون رفته‌ایم دشمن بر ما پیروز شده و شکست خورده‌ایم.
سپس سعد بن معاذ و چند نفری از قبیله اوس برخواسته گفتند یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تا کنون کسی از عرب قدرت اینکه در ما طمع کند نداشته در صورتی که ما مردمی مشرک و بت پرست بودیم چگونه در اینکه موقع که تو در میان ما میباشی قدرت طمع کردن در ما را دارند، نه حتما باید از شهر خارج شده با دشمن بجنگیم اگر از ما کسی شهید شد شربت شهادت را نوشیده است و اگر هم کسی نجات یافت بافتخار جهاد در راه خدا نائل شده است.
پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله اینکه پیشنهاد را پذیرفت و با یکنفر از صحابه خویش برای مهیّا کردن میدان جنک از شهر خارج شد و در همین مورد است که خدا میفرماید «وَ إِذ غَدَوتَ مِن أَهلِكَ الایهٔ» ولی عبد اللّه بن ابیّ بن سلول از همراهی با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خود داری نمود و جماعتی از طائفه خزرج نیز از او متابعت کردند.
قریش باحد رسیدند و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله اصحاب خود را که هفتصد تن بودند مهیای جنک کرد و عبد اللّه بن جبیر را با پنجاه تیرانداز مأمور نگهبانی درّه‌ئی نمود که میترسید دشمن در آنجا کمین کرده و از پشت سر لشکر اسلام را مورد حمله قرار دهند، و بعبد اللّه جبیر فرمود شما در هر صورت از نگهبانی دره غفلت نکنید و لو اینکه ما دشمن را تا مکه مجبور بعقب نشینی کنیم

و اگر هم دشمن ما را منهزم نمود و ما را تا مدينه مجبور بعقب نشينى نمود باز هم شما از مراكز خود دور نشده دست از نگهبانى دره بر نداريد.

از آنطرف هم ابو سفيان خالد بن وليد را با دويست سوار مأمور مراقبت آن دره كرد، و گفت شما در آنجا كمين كنيد و وقتى كه جنك مغلوبه شد و دو لشگر بهم ريختند از دره خارج شويد و از پشت سر لشگر اسلام را مورد حمله

صفحه : ۲۴۲

قرار دهيد.

پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله لشگر خود را مهياى جنك كرد، پرچم را بدست على [ع] داد انصار حمله خود را بدشمن شروع كرده آنان را شكست سختى دادند، دشمن‌ها از برابر لشگر اسلام فرار كردند و سربازان رشيد اسلام آنها را تعقيب مينمودند.

خالد بن وليد كه شكست قريش را قطعى ديد خواست از راه دره خارج شده از پشت سر لشگر اسلام را مورد حمله قرار دهد ولى تيراندازان عبد اللّه جبير آنها را مجبور بعقب نشينى كردند.

در اينموقع ياران عبد اللّه متوجه ميدان جنگ شده و ميديدند كه سربازان فاتح اسلام دشمن را شكست داده از غنائم بهره‌مند ميشوند.

جريان را بعبد اللّه جبير تذكر دادند و اضافه كردند كه اگر ما در اينجا بمانيم از غنائم بى بهره خواهيم ماند عبد اللّه بآنها گفت از خدا بترسيد مگر دستور پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله را نشنيديد كه فرمود در هر صورت از دره جدا نشويد و كمال مراقبت را در حفظ دره بنمائيد.

تيراندازان سخن او را گوش ندادند يكى بعد از ديگرى مراكز خود را رها نموده براى گرفتن غنيمت از دره دور شدند، فقط عبد اللّه جبير با دوازده نفر آنجا ماندند.

درگير و دار جنگ على [ع] پرچم‌دار قريش را كه طلحة بن ابى طلحه عبدى از طائفه بنى عبد الدار بود كشت بلا فاصله پرچم را ابو سعيد بن ابى طلحه بدست گرفت على عليه السّلام او را هم كشت، براى سومين بار پرچم را مسافع بن ابى طلحه برداشت على [ع] او را هم بدرك و اصل گردانيد و بالاخره تا نه مرتبه اينكه عمل تكرار و هر دفعه هم على [ع] بردارنده پرچم را كه همه از بنى عبد الدار بودند بقتل ميرسانيد تا اينكه در آخر كار يكى از بندگان سياه چهره بنى عبد الدار بنام صواب پرچم را بلند كرد على عليه السّلام دست راست او را قطع كرد او هم بلافاصله

صفحه : ۲۴۳

پرچم را بدست چپ گرفت دست چپش را نيز على [ع] با ضربه برنده‌ئى قطع فرمود صواب كه دو دست خود را از دست داده بود پرچم را با بازوهاى خود بسينه چسبانده متوجه ابو سفيان شد و باو گفت آيا وظيفه خود را نسبت ببنى عبد الدار بانجام رسانيدم و پس از آنكه گفتارش را با ابو سفيان رساند على عليه السّلام باو رسيده و با ضربه شمشيرى كه بسرش نواخت او را بدرك واصل گردانيد.

براى دهمين بار پرچم فرو افتاد ولى غمره دختر علقمه كنانيه آنرا بلند كرد از آنطرف هم خالد بن وليد كه اصحاب عبد اللّه بن جبير را متفرق ديد حمله خود را بدره شروع كرد در اينكه حمله بود كه بقيه ياران عبد اللّه فرارى شدند و فقط عده كمى باقى ماند كه آنان را هم خالد بن وليد در مدخل دره بشهادت رسانيد و چون اينكه مانع را از سر راه برداشتند از دره خارج شده و از پشت سر لشگر اسلام را مورد حمله قرار دادند.

لشگر شکست خورده قریش همینکه پرچم خود را برافراشته دیدند بمیدان جنگ برگشته و در پناه آن حمله خود را بلشکر اسلام شروع کردند حمله بقدری سخت بود که لشگر اسلام بسختی منهزم و از هر طرف فرار کرده رو بکوهها نمودند.

و چون پیغمبر فرار اصحاب خود را مشاهده فرمود کلاه خود را از سر برداشته و همی فرمود بسوی من آئید که من رسول خدایم بکجا فرار میکنید آیا از خدا و رسول فرار میکنید.

در اینکه موقع هند دختر عتبه در میان لشگر قریش فعالیت فوق العاده‌ئی را شروع کرده بود و در میان سپاه ایستاده و اگر سربازی را میدید که از میدان جنگ فرار میکند سرمه دانی را با میلش بطرف او برده و باو میگفت ای زن بهتر است که با اینکه سرمه دان چشمان خود را سرمه کنی و باین ترتیب احساسات و غیرت سربازان فراری را تحریک نموده دوباره او را بجنگ مسلمین برمیگرداند حمزهٔ بن عبد المطلب که در سپاه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود حملات سختی بقریش مینمود لشگر از مقابل او فرار نموده حتی یکنفر هم در مقابلش باقی نمیماند

صفحه : ۲۴۴

هند که مراقب اینکه جریانات بود با دادن وعده و نویدهائی بغلام جبیر بن مطعم که وحشی نام داشت او را مأمور کشتن یکی از سه نفر (پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، علی علیه السّلام حمزه [ع]) نمود وحشی گفت اما کشتن پیغمبر که از عهده من خارج است، و اما علی را دیدم که بسیار متوجه و مراقب خود میباشد بنا بر اینکه باو هم نمیتوانم طمعی داشته باشم ولی نسبت بحمزه کمین کرده و او را میدیدم که بسختی لشگر دشمن را متلاشی میسازد.

در همین بین گذارش بمن افتاد و همینکه از کنار من گذشت بجوئی رسید که آب کناره‌های آنرا نا مرتب و دارای چین و شکن کرده بود در اثر برخورد با همین چین و شکن‌ها و فرو رفتگی‌ها بود که حمزه بدون اینکه متوجه باشد بزمین خورد و من از اینکه موقعیت استفاده کرده بلافاصله اسلحه خود را کشیدم و او را هدف قرار دادم ضربه من درست بلگن خاصره او اصابت کرد و بقدری شدید بود که خاصره او را شکافته و از زیر سینه‌اش خارج شد همین ضربه بود که حمزه را از پای درآورده و او را بزمین زد خود را باو رسانده و شکمش را پاره کردم جگر او را بیرون آورده برای هند بردم و باو گفتم اینکه جگر حمزه است- هند آنرا از من گرفته و بدهانش گذارد و شروع بجویدن کرد ولی خداوند آنرا در دهانش سخت و مانند استخوان نمود و هند آنرا از دهان خارج کرده و بطرفی پرتاب کرد و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود خداوند فرشته‌ئی را مأمور کرد تا آنرا برداشته بجای خود باز گرداند.

راوی گفت هند بسوی حمزه آمد او را مثله کرد گوشها و دست و پا و بعض اعضای دیگر او را برید.

لشگر اسلام بسختی شکست خوردند و همه فرار کردند کسی جز ابو دجانه سماک پسر خرسه و علی [ع] در رکاب پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باقی نماند هر حمله‌ئی که از جانب دشمن بسوی پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میشد علی [ع] آنرا دفع مینمود تا اینکه شمشیر علی شکست پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شمشیر خود را که موسوم بذو الفقار بود بعلی

صفحه : ۲۴۵

داد سر انجام پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسوی ناحیه احد جایگزین شد و در آنجا سنگر گرفت و علی [ع] با کمال رشادت میجنگید تا آنکه بنا بنقل علی بن ابراهیم در تفسیر خود هفتاد زخم بسر و صورت و بدن و شکم و پاهای آنحضرت وارد آمد و در همین موقع بود که جبرئیل نازل شد و عرضه داشت ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه است معنی مواسات پیغمبر فرمود او از من و من از اویم جبرئیل اضافه کرد و گفت من هم از شما دوتایم و امام صادق [ع] میفرماید که پیغمبر [ص] جبرئیل را بین زمین

و آسمان بروی کرسی از طلا مشاهده نمود که میگوید

«لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی»

. [پایان] إِذ هَمَّت طائِفَتانِ مِنکُم أَن تَفشَلا وَ اللّه‌ُ وَلِیُّهُما وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ آیه برسولش خبر میدهد که یاد کن وقتی را که دو طائفه از شما مؤمنین «أَن تَفشَلا» بد دلی کردند و شاید قصد بازگشتن نمودند و بعضی گفته‌اند که مقصود باین «هَمَّت» عزم است، بعضی گفته‌اند مراد از اینکه «هَمَّت» خطور بقلب است و اینکه معنی چنانچه بسیاری از مفسرین گفته‌اند اولی‌تر است بدو جهت یکی از خود آیه که فرموده «وَ اللّه‌ُ وَلِیُّهُما» تا آخر و دیگر عزم بر فرار از گناهان بزرگ است و آیه شفقت و رحمت نسبت بمؤمنین اظهار میدارد.

مفسرین گفته‌اند اینکه دو گروه یکی بنی سلمه بودند از خزرج و دیگری از بنو حارثه از اوس.

و گفته‌اند رسول [ص] وقتی بجنگ احد رفت هزار مرد با او بودند و بروایت دیگر نهصد و پنجاه نفر بودند.

بروایتی چون لشگر رسول [ص] بجائی رسیدند که آنرا شواز گویند عبد اللّه بن ابیّ بن سلول برگشت با سیصد مرد و گفت چه مهم است ما را که بدست خویش خود را علف شمشیر قریش کنیم ابو جابر سلمی از عقب او میرفت و میگفت ای عبد اللّه از خدا بترس رسول خدا و مسلمین را رها میکنی و می‌روی اینکه دو گروه قصد رفتن کردند بروند توفیق خدا آنها را دریافت و نرفتند اینکه بود

صفحه : ۲۴۶

که خداوند اینکه همه نعمت بآنها عطاء فرمود که خود را یاور و مدد کار آنان خواند و امر بتوکل فرمود که ای مؤمنین بایستی بر خدا اتکاء و توکل نمائید.

خلاصه چنانچه گذشت پس از آنکه دو لشگر کفر و اسلام در مقابل هم ایستادند و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لواء مهاجرین و انصار را بدست علی [ع] داد و حضرت شجاعان مشرکین را بدوزخ رسانید و علم داران آنها را از پا درآورد لوای آنها نگونسار گردید و مشرکین شکست خورده فرار کردند اهل اسلام در غنیمت افتادند.

تیراندازان که گماشته دهنه کوه احد بودند با اینکه پیغمبر سفارش نموده بود که ما خواه غالب یا مغلوب گردیم شما اینکه موضع را رها ننمائید.

آنان وقتی دیدند اصحاب مشغول غنائم گردیده‌اند بر امید تاراج غنائم رو بلشکرگاه آوردند هر چند عبد اللّه جبیر که رئیس آنها بود در منع مبالغه نمود و از تأکید حضرت رسول [ص] آنان را آگاهانید بجائی نرسید و گفته‌اند جمعی اندک که عدد آنها بده نمیکشید با وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات ننموده متوجه اخذ غنیمت شدند.

و خالد بن ولید و عکرمهٔ بن ابی جهل با جمعی که در پشت کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه را از محافظان خالی دیدند و لشگر اسلام را مشغول غنیمت دیدند بیکباره بر سر عبد اللّه جبیر ریختند و او و یارانش را شهید کردند و از عقب لشگر اسلام برآمدند و صف آنها را از هم پاشیده و فتح منعکس گردید و خبر فتح کفار و بگریختگان رسید بازگشتند و اهل ایمان و مرکز توحید را در میان گرفتند و هفتاد مرد از ایشان را کشتند.

و گفته‌اند در آنحال لشگر اسلام سه قسمت شدند، قسمتی بهزیمت بحوالی مدینه رفتند و بشهر درآمدند و قسمتی دیگر سراسیمه و حیران گرد میدان میگشتند و برخی بسعادت شهادت فائز گردیدند و هیچکس با رسول خدا نماند مگر امیر المؤمنین [ع] و ابو دجانه انصاری و سهل بن حنیف و آخر ابو دجانه انصاری و سهل بن حنیف نیز فرار نمودند و همین امیر المؤمنین بماند.

صفحه : ۲۴۷

از روضة الاحباب نقل ميكنند كه گفته روز احد چون مؤمنين رو بهزيمت گذاشتند و حضرت رسول [ص] را تنها گذاشتند و آنحضرت خشمناك گرديد و با امير المؤمنين [ع] نگريست كه در پهلوى او ايستاده بود و فرمود

« يا على مالك لم تفرّ مع النّاس»

يا على چرا بديگران ملحق نشدى گفت يا رسول اللّه [ص]

«انّ لى بك اسوة»

بدرستى مرا بتو اقتداء است تو مقتداى منى چگونه از تو جدا شوم.

در منهج گفته بروايتى چهار كس از كفار قريش با يكديگر معاهده كردند كه رسول خدا را بقتل رسانند إبن شهاب و إبن قميسه و إبن حميد و إبن عتبة بن وقاص پس در محلى كه اشرار غلبه كردند و ابرار مغلوب شده بگوشه‌ئى افتاده بودند و حضرت رسول [ص] با امير المؤمنين [ع] و سهل و ابو دجانه ايستاده بودند و امير المؤمنين [ع] مشغول جنك بود آنسنگدلان سخت دل ميدان آرزو را بر مراد خود يافتند دست جرأت از آستين وقاحت برآوردند و سنگها حواله آن معدن جواهر رسالت و جلالت كردند إبن قميسه سنگى چند حواله آن حضرت كرد يكى از آن بر آينه پيشانى نورانى آنحضرت كه محراب قلوب جهان صدق و صفا و طاق ابروى دلجوى آنكعبه حلم و وفاء بود آمد و بغايت مجروح گشت چنانچه خون روان گشت و قطرات بر محاسن مبارك او فرود ميآمد و حضرت آنرا بـا رداى اطهر پـاك مينمود و نميگذاشت بر زمين بچكد و ميفرمود اگر قطره‌ئى خون بر زمين افتد همانا عذاب از آسمان بر اهل زمين نازل گردد و إبن سهل سنگى بر بازوى مباركش فرود آورد و آنرا مجروح گردانيد و إبن وقاص سنگى بر لب و دندان مباركش زد بطورى كه لب لطيفش بشكافت و از اثر آن دندان رباعيه وى از طرف پائين شكسته شد و يكى از آن گوهرهاى شب چراغ از درج ياقوتى بيرون افتاد و در اينكه محل كه آنحضرت را رسيده بود إبن قميسه شمشير حواله آنحضرت كرد سيد عالم از شمشير او احتراز نمود در مغاكى افتاد رخسار تابان او از نظر ابرار و اشرار پنهان گشت روز روشن بر ديده دوستان چون شب تاريك

صفحه : ۲۴۸

گرديد- و چشم روزگار از مشاهده آثار چشم زخم اغيار خيره شد إبن قميسه ملعون گمان كرد كه خورشيد شرع مبين بعين حاميه فناء غروب كرد و ماه اوج كمال بمغرب فوت و زوال متوارى شد قوم خود را مژده داد كه كار محمّد صلّى اللّه عليه و آله را ساختم و دل از مهر او پرداختم شيطان از زبان او فرا گرفت و آواز برآورد كه «الا قد قتل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم» بدانيد كه محمّد كشته شد آواز ابليس بمدينه رسيد و بيك لحظه اينكه خبر جان سوز انتشار يافت اهل شرك از اينكه خبر جان سوز شادمان گرديدند بگرفتن غنيمت مشغول شدند سيّد عالم پس از زمانى از مغاك بيرون آمد و بجانب شعب توجه نمود ديد برخى از اصحاب ببالاى كوه ملتجى شده‌اند كلاه خود را از سر مبارك برداشت و بايشان آواز داد و فرمود كه

«الىّ انا رسول اللّه اينكه تفرون عن اللّه و عن رسوله»

بجانب من بشتابيد چون صداى حضرت را شنيدند يك و دو بسوى حضرت ميشتافتند تا سى نفر دور حضرت جمع شدند و امير المؤمنين عليه السّلام نيز از كشتن كفار كه بر رسول خدا حمله كرده بودند فارغ شده بود متوجه پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله شد و بيكبار بر كفار هجوم كردند و در اندك فرصتى دمار از روزگار كفار برآوردند و همه آنها منهزم گرديده بمكه شتافتند تا آنجا كه گفته فتح و نصرتى كه در آن روز از رسول [ص] و اصحاب واقع گرديد براى ثبات قدم و رسوخ مقام امير المؤمنين [ع] و جان‌بازى او در خدمت حضرت رسالت [ص] بود.

و حافظ ابو محمّد عبد العزيز جنابذى در كتاب معالم العترة النبوية روايت كرده مرفوعا بمقبس بن محمّد و او از پدر خود كه گفت

شنيدم از امير المؤمنين عليه السّلام كه گفت روز احد شانزده ضربت بمن رسيده بود كه در چهار ضربت آن بزمين افتاده بودم پس مردى نيكورو و خوشبو نزد من آمد و انگشت مرا بگرفت و برخيزانيد و گفت متوجه حرب شو كه تو در طاعت خدا و رسول اوئى و خدا و رسول از تو خشنودند رفتم نزد رسول [ص] و قضيه را بعرض مبارك رسانيدم حضرت فرمود يا على آنمرد را نميشناسى گفتم يا رسول اللّه او را نميشناسم لكن

صفحه : ۲۴۹

بصورت او را مشابه دحيه كلبى يافتم فرمود يا على خدا چشم تو را روشن گرداند مژده باد تو را كه آنكس كه دست تو را گرفت و برخيزانيد و بحرب دشمنان تو را ترغيب نمود جبرئيل بود پس من باين مژده قوه تمام يافتم و بهر دو دست دشمنان خدا را ميكشتم و شرّ او را از رسول خدا دفع ميكردم تا آنكه سرهاى دلاوران و سرداران را بر خاك مذلت انداختم و چون كفار ديدند سرداران لشكر ايشان بر دست امير المؤمنين [ع] كشته شدند هيچ كس را جرئت نشد كه در مقابل آنحضرت آيد بالضروره فرار بر فرار دادند و بمكه مراجعت كردند و پيغمبر [ص] با اصحاب ظفر پيكر متوجه مدينه شدند كه ناگاه حضرت فاطمه عليها سلام از دور نمايان شد و سبب بيرون آمدنش از مدينه آن صدائى بود كه از ناحيه مشركين بلند گرديد كه محمّد كشته شد چون نزديك رسيد روى پدر بزرگوارش را خون آلوده ديد بگريه افتاد فورا آب حاضر كرد و روى اطهر آن حضرت را شست و بروايتى امير المؤمنين [ع] آب را در سپر خود ميكرد و بر سر و روى آنحضرت ميريخت و فاطمه [ع] دست ميماليد. [پايان] لَقَد نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدرٍ وَ أَنتُم أَذِلَّةٌ بدر موضعى است ما بين مكه و مدينه و گفته‌اند آنرا بدرش ناميده‌اند بمناسبت اينكه صاحب آن بقعه بدر بن كلده بوده اينكه بود كه آنرا بدر ناميدند خداى تعالى مؤمنين را يادآورى ميكند بداستان جنك بدر كه در آن وقتى كه عدد شما كم بود و عدد دشمن بسيار و با اينكه عدد كمى كه داشتى خداوند شما را نصرت داد پس متقى و پرهيزگار گرديد شايد شكر گذار شويد.

از إبن عباس روايت شده كه در روز بدر از مهاجرين هفتاد و هفت مرد بودند و از انصار دويست و سى و شش كه مجموع آن سيصد و سيزده تن بودند و از مشركين قريب بهزار نفر و يكصد اسب در ميان آنها بود و در ميان مسلمانان هيچ كس اسب نداشت مگر مقداد بن اسود و ديگران پياده بودند و سه شتر در ميان ايشان بود و از اكثر كتب نقل شده كه در روز بدر در مشركين نهصد و پنجاه مرد

صفحه : ۲۵۰

جنگى بودند و هفتصد شتر در ميان داشتند و بيشتر آنها با سلاح بودند و لشكر اسلام سيصد و سيزده نفر و بقولى سيصد و پنج نفر و اكثر ايشان صلاح نداشتند.

فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ خطاب بمؤمنين است كه اى مؤمنين حكم خدا را نگاه داريد و از مخالفت رسول بپرهيزيد شايد شكر گذار گرديد.

إِذ تَقُولُ لِلمُؤمِنِينَ أَ لَن يَكفِيَكُم أَن يُمِدَّكُم رَبُّكُم بِثَلاثَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ مُنزَلِينَ چنانچه ظاهر است مقصود از «أَذِلَّةٌ» در آيه بالا نه ذلت مقابل قوّت است چگونه ميتوان مؤمنين را ضعيف و ناتوان بشمار آورد در صورتى كه وجود رسول [ص] و امير [ع] در ميان آنها بوده قوله تعالى «وَ لِلّهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلمُؤمِنِينَ» سوره منافقين آيه ۲۱، بلكه ذلت در اينجا را ميتوان بمعنى قلّت عدد گرفت- و رسول بآنان اطمينان بدهد كه اگر عدد شما كم باشد خداوند سه هزار ملائكه را براى يارى شما بزمين نازل ميگرداند.

بَلى إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأتُوكُم مِن فَورِهِم هذا يُمدِدكُم رَبُّكُم بِخَمسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ آرى خداوند فرشتگان را در بدر بيارى شما فرستاد، از اينكه آيه كه ظاهرا راجع بجنگ بدر است دو نكته ميتوان استفاده نمود، يكى امتنان نسبت بمؤمنين كه در روز

بـدر که عـدد شـما کم بود و چنـانچه گفته‌انـد اول جهـادی بود که در مـدینه با قریش واقع گردیـد حق تعالی ملائکه را بیاری شـما فرسـتاد که قلبتان مطمئن بایمان گردد و در اوامر رسول [ص] و جهاد در راه خـدا با اطمینان خاطر با کفار بجنگیـد و از کثرت عـدد آنان و قلت خودتان ضعف و بد دلی بخود راه ندهند.
و دیگر فقرات آیه مشعر بر اینکه است که پس از نمودار شدن چنین امر که فرشتگان با اینکه وظیفه آنها جنک با بشر نیست و برای اطمینان و قوت

ایمان مؤمنین مأمور شدنـد که در میـدان مبارزه داخل گردند با اینکه حال در جنگ احد هم در امر رسول [ص] اختلاف کردند که بعضـی گفتنـد در خود مدینه با دشـمن مبارزه کنند و بعضـی گفتند باید بیرون رویم در خارج مبارزه با دشـمن کنیم شاید اگر آنان متفقا برأی شـخص رسول [ص] تن میدادند و از خود رأی اندیشـی نمینمودند برای آنها بهتر بود و باضافه چنانچه جمله «أن تَفشَلا» مشعر بر اینکه است، و گفته‌اند بعضی در استقامت در امر جهاد بد دل شدند بطوریکه میخواستند از جنگ بر گردند.
شایـد اینکه دو چیز چنین ایجـاب نمود که شـما در مورد آزمـایش واقع گردیـد و در جنـگ احـد شـکست خوریـد با اینحال اگر از امتحان خالص بیرون آمدید و از مخالفت امر رسول [ص] احتراز نمودید و کفار بر شـما ریختند خدا شما را مدد میدهد به پنج هزار ملائکه نشان دار و ظاهرا اینکه آیه که خداونـد وعـده داده بمؤمنین که اگر صبر کنیـد و با تقوی باشـید خداوند شـما را به پنج هزار ملائکه نشان دار مدد میدهد راجع بجنگ احد باشد اگر چه بعضـی گفته‌اند که در آیه هیچ قرینه‌ئی بر اینکه حمل نیست و دلیلی بر آن نـداریم و اما در جنگ احزاب و حنین اگر چه بشـهادت آیاتی از قبیل قوله تعالی «إِذ جاءَتکُم جُنُودٌ فَأَرسَـلنا عَلَیهِم رِیحاً وَ جُنُوداً لَم تَرَوها» احزاب آیه ۹۱، ملائکه‌ئی برای یاری مؤمنین نازل شده است.
لکن چنانچه از آیه «بَلی إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا» اسـتفاده میشود در صورتی اینکه طور آنها را یاری میکنیم که با صبر و تقوی باشـند و از اطلاق آیه چنین برمیآید که ظفر و فیروزی را معلق گردانیده بر صبر و تقوی که مؤمنین در اثر اینکه دو صفت حمیده همیشه مظفر و فیروزمندنـد مصـداق کـاملش مورد جهاد و نبرد با اعـداء ظاهر میگردد و شامل تمامی جنگها میشود و میتوان شاهـد گرفت بر اینکه اطلاق و عموم آیه را در آیه بعد:
وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ إِلّا بُشری لَکُم وَ لِتَطمَئِنَّ قُلُوبُکُم بِهِ

مرجع ضمیر «جَعَلَهُ اللّهُ» امداد کردن ملائکه است و مشعر بر اینکه است که ملائکه‌ئی برای یاری مؤمنین در موقع جنگها نزول میکند که اطمینان قلب مؤمنین باشـند که وقتی نفرات خود را زیاد دیدند اطمینان قلب پیدا میکنند نه اینکه ملائکه مثل بشر با شمشیر و نیزه جنگ کنند مگر در جنگ بدر که آیات مشعر بر اینکه است که ملائکه بصورت بشر درآمده و با کفار جنگ کردند.
وَ مَا النَّصرُ إِلّا مِن عِنـدِ اللّهِ العَزِیزِ الحَکِیمِ «مـا» نـافیه بطور اطلاـق خبر میدهـد که بـایستی بداننـد هر کجـا ظفر و مظفریتی و غلبه و استیلائی باشد وجود ندارد مگر از جانب خدای غالب درستکار از اطلاق آیه و بقرینه «العَزِیزِ الحَکِیمِ» چنین برمیآید که در هر جائی که غلبه و ظفری پدیـدار گردد خـواه از طرف مـؤمنین باشـد یـا کفـار آنهم بخـواست حق تعـالی از روی حکمت و مصـلحت ظـاهر گردیـده «العَزِیزِ الحَکِیمِ» همه ضـعیف و نـاتوان و او غالب و توانا لکن آیه بعـد مظفریتیکه از جانب خـدا است را اختصاص بمؤمنین میدهد.
لِیَقطَعَ طَرَفاً مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَو یَکبِتَهُم فَیَنقَلِبُوا خائِبِینَ لام در «لِیَقطَعَ» متعلق است بآیه شـریفه «وَ لَقَـد نَصَـرَکُمُ اللّهُ بِبَدرٍ» الکبت بمعنی

کوبیدن بذلت و خواری است یعنی خداوند مؤمنین را یاری نمود و آنها را غالب و مظفر گردانید تا اینکه لشگر کفر کوبیده و منهدم و خورد کردند و شکست خورده و نا امید برگردند.

در کشف الاشرار گفته قوله تعالی «وَ لَقَد نَصَرَکُمُ اللّهُ بِبَدرٍ وَ أَنتُم أَذِلَّةٌ الخ» اینکه رقم ذلت که برایشان کشید از روی قلت عدد است و نظر عامه اما از آنجا که نظر خاص است و حقیقت کار است کسی که اللّه وی را یار است او را چون توان گفت که حقیر و خوار است.

پیر طریقت در مناجات گفت خداوندا بشناخت و زندگانیم بنصرت تو شادانیم و بکرامت تو نازانیم بعزّ تو عزیزانیم خداوندا بتو زنده‌ایم هرگز کی میمیریم

صفحه : ۲۵۳

که بتو شادمانیم هرگز چون اندوهگین نئیم که بتو نازانیم بی تو چون بسر آریم که بتو عزیزانیم هرگز چون ذلیل شویم تا آنجا که گفته:

إِذ تَقُولُ لِلمُؤمِنِینَ أَ لَن یَکفِیَکُم اینکه نصرت دادن بواسطه ملک، اکرام مؤمنانست و زیادتی نعمت بر ایشان و سکون دل ایشان که نظر بعضی از ایشان از حاشیه ظاهر بر نگشته بود پنداشته بودند که نصرت همه با عدد است اما آنانکه نور یقین در دل ایشان جای داشت و سرّ ایشان با وعده «اللّه» آرام داشت نظر خاص ایشان آنجا رسید که «وَ مَا النَّصرُ إِلّا مِن عِندِ اللّهِ» گفته‌اند آنجا که نصرت ملکی بود چه حاجت بمدد ملکی بود، همانست که جای دیگر گفت «کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذنِ اللّهِ» چون باذن اللّه گفت چه باك اگر لشگر اندك بود و عدد کم یاران ضعیف، ضعیف‌تر از لشگر مرغ نبود و قوی‌تر از اصحاب فیل نبود، هین تا چه رسد بایشان از آن مرغان» و کهتر و کمتر از پشه نیاید، و جبّار طبعی قوی‌تر از نمرود نبود ببین تا چون هلاك شد و بدست پشه‌ئی درماند تا بدانی که نصرت و هزیمت همه از خدا است نواخت و سیاست همه از او است، و کارها همه بید او است و بمشیت او است، همین است که با سید اولین و آخرین گفت «لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ» ای سیّد ترا از کار چیزی نیست، آن همه منم که خداوندم من بودم و من باشم کارها همه خود گذارم، راه خود نمایم، دل خود گشایم، بکسی باز نگذارم، و هم از اینکه باب است آنچه گفت «وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ» ملك ملك او است- امر امر او است- حکم حکم او اختیار اختیار او- آنرا که خواهد خواهد و آنرا که خواهد خواند و آنرا که خواهد داند «فمن شاء عذّبه و من شاء قرّبه» «من شاء هداه و من شاء اغواه»- [پایان]

لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ أَو یَتُوبَ عَلَیهِم أَو یُعَذِّبَهُم فَإِنَّهُم ظالِمُونَ از إبن عباس و انس بن مالك و حسن و قتاده و ربیع روایت شده که در شأن نزول آیه گفته‌اند چون روز احد لب و دندان مبارك حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بسنگ

صفحه : ۲۵۴

جفاء آزرده شد و شهادت حمزه و الم شدید و آلام بسیار بخاطر مبارك وارد گردید در خاطر مبارکش خطور نمود که بتیر نفرین آنان را بیازارد.

و بقول دیگر چون إبن ابیّ با سیصد منافق از لشگر برگشتند و باین جهت آثار تأنی و جبن در بعضی از اصحاب پدیدار گردید حضرت غمگین شد خواست بر ایشان نفرین کند اینکه آیه نازل گردید «لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ الخ» یعنی ای رسول امر اینکه جماعت از استیصال و اصلاح یا عذاب آنها بدست تو نیست وظیفه تو تبلیغ رسالت است.

اگر اینکه روایات صحیح باشد و واقعا بقلب حضرت خطور کرده باشد بآنها نفرین کند شاید چنانچه گفته‌اند حکمت در نهی نفرین علم حق تعالی باین باشد که بعضی از آنها ایمان میآورند یا اولادهایشان در زمان آینده ایمان خواهند آورد لکن نظر بقوله تعالی

که رسول صلّی اللّه علیه و آله خود را «برحمهٔ للعالمین» معرفی نموده و توصیف کرده با اینکه حال خیلی بعید است که اصلا بقلب مبارکی که مظهر و نماینده رحمت واسعه حق تعالی است خطور کند که بآنها نفرین نماید و آنان را بعذاب استیصالی هلاک گرداند.

ممکن است راجع بآیه گفته شود که جمله معترضه بین واقعه احد و جنک احد و جنگ بدر واقع شده مشعر بر اینکه است که مؤمنین را بیاگاهاند که تمام امور بدست قدرت حق تعالی انجام میگیرد که مؤمنین نه در مورد فتح و فیروزی حضرت را تحسین کنند و نه در مورد شکست ایمانشان سست گردد و او را توبیخ کنند بلکه بایستی بدانند که تمام امور بدست قدرت و حکمت قادر متعال انجام گرفته.

و مفسرین گفته‌اند اینکه جمله «لَیسَ لَکَ مِنَ الأَمرِ شَیءٌ» جمله معترضه است میان قوله تعالی «أَو یَکبِتَهُم فَیَنقَلِبُوا» و قوله تعالی «أَو یَتُوبَ عَلَیهِم» یعنی خدا شما را نصرت داد بیکی از چهار چیز.

۱- تا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل و اسارت رؤساء آنها.

صفحه : ۲۵۵

۲- یا از شوکت لشگر اسلام بهزیمت روند و از جنک فرار کنند. ۳- یا آنان را توبه دهد چون مسلمان شوند. ۴- یا آنها را عذاب کند وقتی بر کفر خود مصر باشند و خلاصه اینکه آیه خطاب برسولش نموده که امر خلق بدست خدا است هر کس را خواهد می‌بخشد هر کس را خواهد عذاب میدهد هر که را خواهد موفق بتوبه میگرداند و ایمان میآورد و عذاب آنها را معلق بر عمل خودشان نموده بقوله تعالی «فَإِنَّهُم ظالِمُونَ» اینان چون ستم نموده‌اند مستحق عذابند.

وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه ملک خدا و در تحت تصرف او است یعنی آفریننده و تدبیر کننده و خالق و مالک همه علویات و سفلیات او است هر که را خواهد میآمرزد و هر که را خواهد عذاب میکند.

و باید دانست که آمرزش و عذاب جزافی نیست از روی حکمت و علم ازلی هر که قابل بخشش باشد میآمرزد و هر که مستوجب عذاب است عذاب میکند.

یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ چنانچه در بسیاری از آیات حق تعالی خود را برحمت و آمرزش معرفی مینماید تا اینکه انسان در هیچ حالی از رحمت حق تعالی ناامید نگردد چنانچه در حدیث قدسی است که رحمت خدای تعالی بر غضبش سبقت دارد تا همیشه امیدوار برحمت باشیم که «لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ» سوره یوسف آیه ۸۷.

صفحه : ۲۵۶

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۹]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأکُلُوا الرِّبَوا أَضعافاً مُضاعَفَهً وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۱۳۰) وَ اتَّقُوا النّارَ الَّتِی أُعِدَّت لِلکافِرِینَ (۱۳۱) وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ (۱۳۲) وَ سارِعُوا إِلی مَغفِرَهٍ مِن رَبِّکُم وَ جَنَّهٍ عَرضُهَا السَّماواتُ وَ الأَرضُ أُعِدَّت لِلمُتَّقِینَ (۱۳۳) الَّذِینَ یُنفِقُونَ فِی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ وَ الکاظِمِینَ الغَیظَ وَ العافِینَ عَنِ النّاسِ وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ (۱۳۴)

وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَهً أَو ظَلَمُوا أَنفُسَهُم ذَکَرُوا اللّهَ فَاستَغفَرُوا لِذُنُوبِهِم وَ مَن یَغفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَ لَم یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُم

يَعلَمُونَ (۱۳۵) أُولئِكَ جَزاؤُهُم مَغفِرَةٌ مِن رَبِّهِم وَ جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ نِعمَ أَجرُ العامِلِینَ (۱۳۶) قَد خَلَت مِن قَبلِكُم سُنَنٌ فَسِیرُوا فِی الأَرضِ فَانظُرُوا كَیفَ كانَ عاقِبَةُ المُكَذِّبِینَ (۱۳۷) هذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ مَوعِظَةٌ لِلمُتَّقِینَ (۱۳۸) وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن كُنتُم مُؤمِنِینَ (۱۳۹)

صفحه : ۲۵۷

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ربا نخورید در حالتی که چند برابر بر منافعتان افزوده شود و از خدا بترسید شاید رستگار گردید [۱۳۰]

و بپرهیزید از آنعذابیکه برای کافرین آماده شده [۱۳۱]

و خدا و رسول را اطاعت کنید شاید که شما مورد ترحم گردید [۱۳۲]

و سرعت کنید بسوی اسباب آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن بقدر آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده [۱۳۳]

آنکسانیکه در سختی و آسانی مال خود را انفاق میکنند و نیز کسانی که در مورد خشم غیظ خود را فرو مینشانند و از مردم گذشت میکنند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد [۱۳۴]

و آنهائی که هرگاه عمل ناشایسته‌ئی کردند یا بنفس خود ستم نمودند خدا را یاد کردند و برای گناهانشان طلب آمرزش نمودند و کیست که گناهان را بیامرزد مگر خدا و بر آنچه خطا کرده‌اند اصرار نکردند (یعنی تکرار نمیکنند) در حالیکه زشتی گناه را میدانند [۱۳۵]

آن گروه پاداش ایشان آمرزش است از پروردگارشان و بهشتهائی که نهرها از زیر درختان آن جریان دارد در حالی که در آن بهشت جاویدانند و چه نیکو است پاداش عمل کنندگان [۱۳۶]

بتحقیق که پیش از شما واقعه‌هائی گذشته پس شما در زمین گردش کنید و بنگرید که چگونه بود سر انجام تکذیب کنندگان [۱۳۷]

اینکه نظر کردن برای مردم دلیلی است روشن و پند و اندرز است و برای پرهیزکاران هدایت است [۱۳۸]

و ای مؤمنین سست نشوید و غمناك نگردید در حالیکه شما علوّ و برتری دارید اگر در ایمان ثابت قدم باشید [۱۳۹]

صفحه : ۲۵۸

(توضیح آیات)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا الرِّبَوا أَضعافاً مُضاعَفَةً خطاب بمؤمنین است که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ربوا نخورید در حالیکه افزوده و چند برابر باشد اضعاف در پول است و مضاعفه در مدت در مجمع البیان گفته ربوا زیادتی بر اصل مال است بتأخیر از مدتیکه تعیین شده و بقولی آن ربوای زمان جاهلیت است. [عطا و مجاهد] و در اضعافا مضاعفهٔ دو قول از مفسرین نقل شده: ۱- زیاد کند ربوا را بتأخیر مدت پس از مدت برای زیادتی ربوا که هرگاه مدت تأخیر رسید بر آن بیفزاید ۲- اموال شما را بر اموال خودش اضافه نماید و در آن داخل کند هر معامله حرامی را برای اینکه مالش زیاد گردد.

و وجه تحریم ربوا آن مصلحتی است که خدای تعالی عالم بر آن است و در آن مصلحت تقریبا وجوهی گفته شده:
۱- برای اینکه ربوا از بیع جدا گردد در سوره بقره «أَحَلَّ اللّه الْبَیعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» ۲- برای او وقت تعیین میکند و اختصاص بآن میدهد برای بـدل گرفتن آن و اینکه منافی مکارم اخلاق است که بایـد قرض داده شود و منتظر باشد وقتی را که مدیون بتواند عوض بدهد بدون زیاده و اینکه چنین از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده.
و اینکه در اینجا تحریم ربوا را اعاده نمود با اینکه در سوره بقره ذکر شده برای دو امر است یکی تصـریح بنهی پس از اخبار بتحریم وی برای اینست که حرمت آن در منتهی درجه باشـد و تأکیـد نهی در احتراز از آن است و دیگر برای اینکه است که ربوا باضـعاف مضاعفه منجر نگردد.
وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ- وَ اتَّقُوا النّارَ الَّتِی أُعِدَّت لِلکافِرِینَ پرهیز کنید از معصیت آن و بقولی بپرهیزید از عقاب بر معصیت آن

صفحه : ۲۵۹

(لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ) تـا اینکه نجـات یابیـد بـآنچه بشـما میرسـد آنچیزی را از ربوا که معـامله گردهایـد و فـائز گردیـد بثواب بهشت (ای مؤمنین) بپرهیزید از آن مالیکه ایجاب میکند داخل گردیدن بآتش را آن آتشی که مهیا و آماده شده برای کافرین.
و اینکـه اختصـاص داده آمـاده شـدن آتش را برای کـافرین برای اینکـه اسـت کـه آتش بالـذات برای کـافرین اسـت و بـالتبع برای گنه‌کاران از مؤمنین مثل قوله تعالی «أُعِدَّت لِلمُتَّقِینَ» و معلوم است غیر متقین از اطفال و مجانین داخل میگردند.
و حسن گفته تخصـیص کفار بمعدّ بودن آتش برای آنها مانع نیست از مشارکت غیر آنها با آنها چنانچه تخصـیص مرتدین بسـیاهی صورت مـانع نیست از مشـارکت غیر آنها از سائر کفار با آنها و مثل آن در قرآن بسـیار است و تخصـیص دادن چیزی بـذکر دلالت ندارد بر اینکه آنچه غیر او است بخلاف آنست.
وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ و اطاعت کنید خدا را در آنچه بشـما امر نموده و اطاعت کنید رسول را در آنچه برای شـما مشـروع گردانیده (لَعَلَّکُم تُرحَمُونَ) یعنی اطاعت کنید شاید رحم گردیده شوید و مورد عذاب واقع نگردید.
اگر گفته شود اگر اطاعت رسول همان طاعت خدا باشد وجه تکرار چیست!
گوئیم تکرار برای دو چیز است یکی طاعت رسول است در آنچه میخوانـد با قصـد بطاعت خـدا، و دیگر چنین گفته تا دانسـته شود اینکه کسیکه اطاعت کند رسول را در آنچه او را میخواند پس او مبادرت کرده بسوی امر خدا.
و در وجه اتصال اینکه آیه بآیات قبل دو قول است: یکی اتصال امر بطاعت بنهی از اکل ربوا پس گویا گفته بس اطاعت کنیـد خدا را در آنچه شـما را نهی کرده از اکـل ربوا و غیر آن، دوم آنچه را که محمّـد بن اسـحاق گفته که مقصود معـاقبه و مجازات کسانی است که در روز احد مخالفت کردند رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در حفظ

صفحه : ۲۶۰

مراکزشان و آنرا محافظت ننمودند و مشغول باخذ غنیمت شدند و اینکه سبب شکست خوردن اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گردید. [پایان] خلاصه چنانچه در سوره بقره آیه ۲۷۶ راجع بآیه «الَّذِینَ یَأکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ المَسِّ» گفته شـده که آدم ربـا خوار را تشبیه نموده بـآدم دیوانه که شـیطان وی را مس نموده و از خرد بیگانه گردیـده اشـاره به اینکه که ربـا خوارگی بـا عقـل و خرد منافـات دارد زیرا مـالیکه میشود از طریق معـامله بیع و شـراء زیاد کرد و مردم را در رفاهیت انداخت چگونکه آدم عاقل برباً میدهد و راکد میگذارد که اضافه بر اینکه نموّی نکند خود مال نیز ممکن است تلف گردد اینکه است که فرموده «أَحَلَّ اللّهُ البَیعَ وَ حَرَّمَ الرِّبـا» چنـانچه هر عـاقلی که قـدری در احکـام شـرع تـدبر کنـد بطور وضوح میدانـد و

میفهمد که تمام قوانین شرع مطهّر اسلام مطابق با عقل و منطق است اگر در جامعه‌ئی معامله ربوا شیوع پیدا کند و معامله بیع و شراء کم گردد باندك زمانی آن جامعه باضمحلال و نیستی سقوط مینماید و اهلش فقیر و محتاج میگردد و تمدن جامعه تبدیل بتوحش میگردد.

و حرمت ربوا اتفاقی بین تمام ملت مسلمین است و نیز عقل شاهد بر آنست و اخبار و احادیث در حرمت آن بسیار است چنانچه در بعضی از اخبار بقدری گناه ربوا را بزرگ بشمار آورده که پس از شرك بخدا ربوا خوارگی را بدتر از زنا و شرب خمر فرموده و هیچ گناهی را بزرگ‌تر از آن نشمرده و آنرا از گناهان کبیره بلکه اکبر کبائر بحساب آورده و در جلد دوم اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی راجع بآن بیان شده.

وَ سارِعُوا إِلی مَغفِرَةٍ مِن رَبِّکُم وَ جَنَّةٍ عَرضُهَا السَّماواتُ وَ الأَرضُ در سورهٔ الحدید آیه ۲۱ «عَرضُها کَعَرضِ السَّماءِ وَ الأَرضِ» فرموده گاهی عرض را مقابل طول آرند و گاهی عرض گویند و مقصود سعه و گسترش آن میباشد و عرض بمعنی اول اشاره باین میشود که وقتی عرض بهشت مثل عرض

صفحه : ۲۶۱

آسمانها و زمین باشد طول آن که غالبا طول هر چیزی زیادتر از عرض آنست در وسعت چه قدر خواهد بود، و اگر معنی دوم باشد کنایه از اینکه میشود که بهشت بقدری وسیع است که ذهن بشری قادر بر احاطه آن نیست.

از مجمع البیان نقل میکنند که گفته روایت شده که از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال شد اگر بهشت بوسعت آسمانها و زمین است جهنم در کجا است پیغمبر [ص] در جواب فرمود منزه است خدا وقتی روز میآید شب در کجا است.

و مفسرین اینکه روایت را چنین تفسیر کرده‌اند که مراد رسول [ص] اینست که نار معلوم علم الهی است چنانچه شب در موقع پدید آمدن روز نیز متعلق علم الهی است.

اینکه تفسیر درست بنظر نمیآید زیرا که سائل از مکان جهنم سؤال کرده و غرض او چنین است که وقتی بهشت تمام آسمانها و زمین را پر نموده دیگر جائی برای جهنم باقی نمیماند.

و شاید اینکه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نظر بقصور فهم سائل که عالمی وسیع‌تر و عالی‌تر از همین عالم دنیا و وسعت آن نتواند درك کند اجمالا خواهد باو بفهماند که عالم آخرت و بهشت و جهنم و لو اینکه جسمانی است لکن نمیتوان آنرا مقایسه نمود بعالم دنیا زیرا که عالم آخرت فوق عالم دنیا است و محیط بر آنست حتی میتوان گفت که اینکه تشبیهی که در آیه شده که عرض بهشت مثل عرض آسمانها و زمین است کنایه است به اینکه که وقتی عرض بهشت چنین باشد طول آن چه قدر خواهد بود و مشعر بر اینست که همین طوری که اینکه عالم دنیا با ضیق و تنگی آن روز روشن و هم شب تاریك در بر دارد عالم آخرت با وسعت و فراخی آن چگونه گنجایش بهشت و جهنم را نداشته باشد.

آیا میتوان زمین قیامت را که بفرموده قرآن خلق اولین و آخرین در صعید واحد با هم اجتماع مینمایند با زمین دنیا مقایسه نمود هرگز ممکن نیست وقتی عالم آخرت چنین وسیع باشد که گنجایش تمام افراد از جن و انس بلکه

صفحه : ۲۶۲

نظر ببعض احادیث حیوانات را داشته باشد ببین چقدر وسیع است و وجهش همین است که گفته شده که عالم آخرت فوق عالم دنیا و محیط بر آنست و عالم دنیا در طول آنست نه در عرض تا بتوان با هم مقایسه نمود زیرا که دنیا در مرتبه نزولی آخر مرتبه انسانی است بخلاف عالم آخرت که پس از استکمال او در اینکه مرتبه نازله بمرتبه فوق آن صعود مینماید و آن عالم البته خیلی

وسیع است.

أُعِدَّت لِلمُتَّقِینَ چنین بهشت وسیعی که پهنای آن بقدر آسمان و زمین است چه رسد بطول آن برای پرهیزکاران آماده گردیده و برای متقین مهیا شده.

آیه بافراد بشر از راه لطف و شفقت امر میفرماید که مسارعت کنید و پیشی گیرید بسوی مغفرت و آمرزش از طرف پروردگارتان بچنین بهشت که باین وسیعی است که اینکه بهشت آماده شده برای متقین.

اینکه کلمه «أُعِدَّت» مشعر بر اینکه است که بهشت موعود که بمؤمنین وعده داده حالا هم در جای خود و در سعه علم حضوری حق تعالی و در عالم ما فوق اینکه عالم طبیعت موجود است و چنین است که جهنم که در سوره توبه آیه ۴۹ فرموده «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالکافِرِینَ» که دلالت ظاهر دارد بر اینکه در واقع و حقیقت کافرین در همین حیات دنیا در جهنمند.

الَّذِینَ یُنفِقُونَ فِی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ یعنی پرهیزکاران کسانی هستند که انفاق میکنند در حالت آسانی و حالت سختی و اینکه اول صفت آنها است.

دوم از صفات متقین «وَ الکاظِمِینَ الغَیظَ» یعنی آنها کسانی میباشند که کظم غیظ میکنند.

گفته‌اند کظم در لغت بمعنی بستن سر مشک است پس از پر شدن آن و بطور استعاره در انسانی که سرشار از حزن و غضب شود و از اظهار آن خودداری میکند استعمال میگردد.

صفحه : ۲۶۳

غیظ عبارت از یک هیجان روحی است که بانسان بعد از آنکه با ناملائمات فراوانی رو برو شد دست میدهد بخلاف غضب که غضب وقتی بانسان دست میدهد که بخواهد انتقام و مجازات کند اینست که نسبت بخدا غضب اللّه میگویند لکن اغتاظ اللّه نمیگویند.

وَ العافِینَ عَنِ النّاسِ وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ آیه اشاره است به اینکه که اینکه اوصاف حسنه‌ایکه از انفاق در همه حال و کظم غیظ و گذشت و عفو از کسیکه بوی ستم نموده که در آیه یادآور شده اینها اوصاف و فضائل اخلاقی است که مؤمنین که قلب و روحشان درگرفته بنور توحید گردیده از سجیّه پاک آنها نمایان میگردد اینکه است که مورد حب حق تعالی و رحمت او میگردند.

و معلوم است که نیکوکاری وقتی با ایمان و تقوی توأم گردید مورد نظر رحمت و حب الهی میگردد لکن کافر اگر کار نیک کند چنین فضیلتی برای او نخواهد بود همین قدر نظر به اینکه که فرموده «هَل جَزاءُ الإِحسانِ إِلَّا الإِحسانُ» پاداش نیکی کاری وی را در همین دنیا که محط نظر او بوده بوی عطاء مینماید و در آخرت نصیبی برای او نخواهد بود.

در اینکه آیه و آیه بعد بعضی از اوصاف متقین را بیان فرموده که دانسته شود و اشخاص با تقوی از غیر آن شناخته گردد و یکی از اوصاف آنها اینکه است که در همه حال انفاق میکنند هم در حال توانگری و هم در حال درویشی.

و اینکه صفت ارجمندی است که کسیکه دارای آن باشد او را سخی مینامند و از جمله فضائلی است که در تعریف عدالت مأخوذ است که فاقد آن در تعداد عادلین داخل نمیباشد اینکه است که در اینجا اول صفات متین و اهل بهشت را سخاوت بشمار آورده.

از ابو هریره روایت شده که رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود آدم سخی بخدا نزدیک

صفحه : ۲۶۴

است و ببهشت نزدیک است و از جهنم دور است و بخیل از خدا دور است و بآتش نزدیک است و نادان سخی دوست‌تر است بسوی خدا از عالم بخیل.

و نیز بروایتی فرموده سخی نزدیک است بخدا و نزدیک است ببهشت و بمردمان و دور است از دوزخ و بخیل دور است از خدا و از مردمان و بدوزخ نزدیک است.

و انس از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که گفته سخاوت درختی است در بهشت شاخه‌های آن در دنیا است هر کس دست بشاخه‌های آن بزند او را ببهشت برد و بخل درختی است در دوزخ شاخه‌های در زمین است هر که دست بشاخه‌ئی از شاخه‌های آن زند او را بدوزخ برد. [منهج الصادقین] وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَو ظَلَمُوا أَنفُسَهُم ذَکَرُوا اللّهَ فَاستَغفَرُوا لِذُنُوبِهِم وَ مَن یَغفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللّهُ و از جمله فضیلت متقین که در اینکه آیات تذکر داده اینکه است که هرگاه عمل زشت و قبیحی از آنان سر زند یا باعمال زشتی که کرده و بخود ستم نموده که خود را در معرض غضب پروردگار واقع گردانید چنانچه صفات متقین است خدا را یاد میآورد و اعتراف بگناه خود کرده و از پروردگارش پوزش میطلبد و عفو و بخشش میخواهد زیرا که میداند کسی قدرت ندارد که گناهان را بیامرزد مگر خدا و در اثر توبه بجای سیئات او چنانچه در باره توبه کنندگان از راه شفقت و رحمت در سوره فرقان آیه ۷۰ فرموده «یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ» نیکی گذارد مگر خدای مهربان.

وَ لَم یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُم یَعلَمُونَ و نیز از جمله صفات متقین که در اینکه آیه یادآوری مینماید اینکه است که متقین چنینند که بر آنچه از عمل زشت کرده‌اند پس از توبه بازگشت بآن نمیکنند زیرا که میدانند اصرار بر اعمال زشت از اشخاص پرهیزکار سزاوار نیست و با صفت تقوی مناقی خواهد بود.

صفحه : ۲۶۵

أُولئِکَ جَزاؤُهُم مَغفِرَةٌ مِن رَبِّهِم وَ جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ نِعمَ أَجرُ العامِلِینَ (أُولئِکَ) اشاره باشخاص متقی و پرهیزکارانست که در آیه بالا- اوصاف و فضائل آنها را شرح داده و آنها را برحمت و مغفرت از طرف پروردگارشان امیدوار گردانیده و بآنان وعده داده که بپاداش اعمال نیکشان مورد لطف و مغفرت پروردگارشان واقع گردیده‌اند و نیز برای آنها بهشتهائی آماده کرده که از زیر غرفه‌ها یا درختان آنها نهرهائی جریان دارد و بالاترین نعمتهای بهشتی خلود در آن است که همیشه چنین اشخاصی در بهشتهائی که از فیض رحمت واسعه الهی بروز نموده جاویدان و شادانند و با اینکه تمام نعمتها از حیات دنیوی گرفته و آنچه بانسان از وجود و حیات و طریق فلاح و روزی و اینکه همه نعمتهای جسمانی و روحانی حتی اگر سعادتی و روحانیتی و ایمان خالص و غیر اینها نصیب وی گردد از خوان احسان او سر زده اگر تقوی و ایمان و غیر آن چه از نعمتهای دنیوی باشد یا اخروی حتی هرگاه موفق بتوبه یا عمل صالح گردد همه بتوفیق و عطای او است با اینحال مغفرت و بهشت که بوی کرامت میکند جزاء و پاداش عمل خود بنده بشمار آورده چنانچه در آیه فرموده «أُولئِکَ جَزاؤُهُم» و در آخر آیه فرموده «وَ نِعمَ أَجرُ العامِلِینَ» که اینکه نعمتها را اجر عمل بنده قرار داده و اینکه منتهای تفضل و کرم است نسبت ببنده ضعیف که او را خاطر نشان کرده که بداند خواه عمل بد کند یا خوب باختیار خودش کرده اگر جهنم و دار عذاب داشته بدست خود مهیّا نموده «بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم» و اگر بهشت و مقامات بلند اخروی نصیب وی گردد آنهم پاداش اعمال خود او است «لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ» و اینکه آیه و آیات دیگر نظیر همین آیه دلالت صریح دارد که انسان در عمل مختار است و اجباری در آن نیست خود او است که میتواند باعمال نیک خود را مورد رحمت قرار دهد و مستحق بهشت گرداند یا باختیار خود پیرو قوای نفسانی و شیطانی گردد و مستحق جهنم و عذاب گردد.

صفحه : ۲۶۶

چگونه عاقل تصور میکند که خدای مهربانی که انسان را از روی لطف و کرم آفریده و اینکه همه نعمتها در دسترس او گذارده باراده خودش نه باراده عبد او را مجبور بمعصیت نماید تا اینکه مستحق عذاب گردد هرگز چنین نخواهد بود از کتاب درّ المنثور

نقل شده كه در ذيل آيه شريفه «وَ الكاظِمِينَ الغَيظَ وَ العافِينَ عَنِ النّاسِ الخ» بيهقى اينكه روايت را در باره على بن الحسين عليه السّلام روايت كرده كه يكى از كنيزان آنحضرت آب بدست آنحضرت ميريخت تا آماده نماز شود ناگهان ظرف آب از دستش افتاد و صورت آنحضرت را زخم كرد حضرت از روى غيظ سر بجانب او بلند كرد، كنيز بلا فاصله گفت خدا ميفرمايد «وَ الكاظِمِينَ الغَيظَ» حضرت فرمود غيظ خود را فرو بردم، كنيز گفت «وَ العافِينَ عَنِ النّاسِ» حضرت فرمود خدا از تو عفو كند كنيزك گفت «وَ اللّهُ يُحِبُّ المُحسِنِينَ» حضرت فرمود برو كه آزادت كردم.

و نيز از كتاب مجالس از عبد الرحمن غنم الدوسى نقل شده كه آيه شريفه «وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً الخ» در باره بهلول نباش(۱) نازل شده و بهلول كسى بوده كه شغل خود را نبش قبور قرار داده بود، تا اينكه در يك موقع قبر دختر يكى از انصار را نبش كرده و آن دختر را از قبر خارج كرده و كفن او را دزديده و آن دختر بسيار زيبا و سفيد اندام بود همينكه چشم بهلول باو افتاد شيطان او را وسوسه كرد تا اينكه سر انجام با دختر مرده عمل زنا انجام داد ولى پس از ارتكاب عمل پشيمان شده و بمحضر پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آمد او را راه ندادند او هم ناچار از مردم كناره‌گيرى كرد و در يكى از كوههاى مدينه مشغول عبادت و گريه شد. و گفته‌اند كه خدمت رسول گفتند كه جوانى درب خانه بسيار گريه ميكند او را طلبيد وقتى كه آمد نزد حضرت از او سؤال كرد كه اى جوان سبب گريه تو چيست گفت چگونه گريه نكنم و مرا گناهانى است كه اگر خدا ببعضى از آن مرا بگيرد داخل آتشم ميگرداند و نمى‌بينم مگر اينكه گناه مرا گرفته و هرگز مرا نميآمرزد رسول صلّى اللّه عليه و آله فرمود آيا براى خدا شريك قرار داده‌ئى گفت «اعوذ

---

(۱) اينكه داستان بهلول نباش بدو طريق با كمى اختلاف تكرار شده

صفحه : ۲۶۷

باللّه ان اشرك بربى شيئا» گفت آيا كسى را كشته‌ئى كه خدا قتل او را حرام كرده گفت نه، رسول گفت خدا گناه تو را ميآمرزد اگر چه مثل كوهها باشد، جوان گفت گناه من بزرگتر از كوهها است، نبى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم گفت خدا گناه تو را ميآمرزد اگر چه بقدر تمام زمين‌ها و كوهها و درختها و تمام روى زمين و آنچه از خلايق در او است باشد گفت گناه من بزرگتر است رسول [ص] گفت ميآمرزد تو را اگر چه گناه تو مثل آسمانها و ستارگان و عرش و كرسى باشد جوان گفت گناه من بزرگتر است پس نبى باو نظر غضب نمود و گفت اى جوان واى بر تو گناه تو بزرگتر است يا پروردگار تو آنوقت آنجوان برو افتاد و گفت منزهست پروردگار من چيست كه بزرگتر از پروردگار من باشد او بزرگتر از هر عظيمى است حضرت فرمود پس گناه عظيم را ميآمرزد پروردگار عظيم جوان گفت لا و اللّه يا رسول اللّه پس جوان ساكت شد حضرت باو فرمود آيا يكى از گناهانت را بمن خبر ميدهى گفت آرى:

كار من هفت سال اينكه بود كه قبرها را ميشكافتم و كفن مردگان را بيرون ميآوردم تا اينكه دخترى از انصار مرد وقتى وى را دفن كردند و رفتند و شب آمد من رفتم و قبر را شكافتم و كفن دختر را بيرون آوردم و او را برهنه روى قبرش انداختم و رفتم شيطان بمن وسوسه كرد كه مگر نديدى شكمش را و ركبتش را و سفيدى او را و شيطان هى بمن وسوسه كرد تا اينكه نتوانستم عنان خود را بگيرم و با او جماع كردم و او را بجاى خودش گذاشتم و برگشتم ناگاه از پشت سرم صدائى شنيدم كه گفت واى بر تو از ديّان يوم الدين روز كه من و تو را نگاه ميدارند اينكه طور كه مرا در جماعت مرده‌گان عريان گردانيدى و مرا از قبرم بيرون آوردى و كفن مرا بردى و مرا جنب گذاردى تا روز حساب من پس واى بر تو و جوانى تو بر آتش، جوان گفت من گمان نميكنم ديگر بوى بهشت را بشنوم يا رسول اللّه [ص] پس حضرت فرمود دور شو از من اى فاسق ميترسم از

صفحه : ۲۶۸

آتش تو بسوزم چیست بتو نزدیک‌تر از آتش و حضرت اشاره باو میکرد و میگفت او را از من دور کنید.

پس آنجوان رفت در کوههای مدینه و در آنجا بدست و گردن خود غل بسته و ندا میکرد یا رب عبد تو بهلول بین دو دست تو غل بسته یا رب تو ذلت مرا میدانی یا رب من از کرده خود پشیمانم و نزد نبی تو رفتم مرا از خود مطرود کرد و خوف مرا زیاد کرد پس از تو سؤال میکنم باسم تو و جلال تو و عظمت سلطنت تو اینکه مرا ناامید نگردانی و مرا از رحمت خودت دور نگردانی آنجوان تا چهل شب و روز گریه میکرد تا اینکه سباع دور او جمع شدند پس از چهل شب و روز دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خدایا اگر توبه مرا قبول کردی و دعای مرا اجابت نمودی برسول خود الهام کن و اگر اجابت نکرده‌ئی آتشی بفرست مرا بسوزاند یا عقوبتی در دنیا که مرا هلاک گرداند و مرا از فضیحه روز قیامت خلاص گرداند پس خدای تعالی اینکه آیه را نازل گرداند «وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً» (یعنی زنا) «أَو ظَلَمُوا أَنفُسَهُم» یعنی ارتکاب گناهی که بزرگتر از زنا است (یعنی نبش قبر و غصب کفنها) «ذَكَرُوا اللّه فَاستَغفَرُوا لِذُنُوبِهِم» یقول خافوا للّه فعجّلوا التوبة) یعنی از خدا بترسیدند و در توبه عجله کردند، خدای تعالی گفت ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله عبد من بسوی تو آمد تو او را مطرود کردی کجا برود و از چه کس سؤال کند که او را بیامرزد و کیست که گناه را بیامرزد غیر از من.

پس چون اینکه آیه نازل شد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفت بسوی اصحاب و تبسّم مینمود و باصحابش فرمود کیست که محل او را بشناسد معاذ گفت یا رسول اللّه [ص] در فلان موضع است پس حضرت با اصحابش بطرف او رفتند و آن جوان را می‌طلبیدند دیدند بین دو کوه ایستاده و دست خود را بگردنش بسته و صورتش سیاه شده و از شدت گریه مژگانش ریخته و میگوید «سیّدی فما احسنت خلقی و احسنت صورتی فلیت شعری ماذا ترید بی افی النار تحرقنی او فی جوارک

صفحه : ۲۶۹

تسکننی اللهم ان خطیئتی اعظم من السموات السبع و من کرسیک الواسع و عرشک العظیم فلیت شعری تغفر خطیئتی ام تفضحنی بها یوم القیمه) همین طور میگفت و خاک بسر میکرد و میگریست بطوری که وحوش و سباع و طیور در اطرافش جمع شده بودند.

پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنزد او آمد و دستش را از گردنش برداشت و خاک از سر و صورتش پاک کرد و فرمود مژده باد تو را ای جوان تو

«عتیق اللّه»

هستی یعنی آزاد شده‌ئی از آتش آنوقت باصحابش فرمود اینکه طور ذنوب خود را تدارک کنید و مثل اینکه جوان توبه کنید. [نور الثقلین] قَد خَلَت مِن قَبلِكُم سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الأَرضِ فَانظُروا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُكَذِّبِينَ «قَد خَلَت الخ» یعنی بتحقیق که گذشته است پیش از شما «سنن» یعنی واقعه‌ها از غم و شادی و راحت و محبت و غیره، و سنن جمع سنهٔ است و بمعنی طریقه و رفتار قرار داده شده‌ئی است که بآن اقتداء نمایند و از اینکه است سنهٔ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، و بعضی گفته‌اند سنت بمعنی امت است یعنی امتها، و بعضی گفته‌اند سنن بمعنی امثال است یعنی امثال شما قبل از شما گذشته است پس در زمین سیر کنید و ببینید چگونه بوده است سر انجام کار تکذیب کنندگان پیغمبران در آیه مردم را ارشاد مینماید که در زمین سیر کنید و بنظر عبرت آثار گذشته‌گان را بنگرید و آثار عذابی که بر جماعت گنهکاران در اثر کفر و تکذیب پیمبران رسیده ببینید و متنبه گردید.

در بسیاری از آیات امر شده که بروید و خرابی و ویرانی منازل ستمکاران را بنگرید مثل عماراتی که عادیان و کفار دیگر از سنگ ساخته و آثار آنمردمان قوی هیکل و زورمند را ببینید که چگونه بیک بادی که از منشأ غضب الهی در اثر کفر و ظلم آنها وزیده

ویران گردیده و بخود آئید و پند بگیرید و بدانید که نسبت حق تعالی بتمام موجودات یکسان است هرگاه بلائی و آفاتی و بلیاتی بکسی رسید چه بلاهای دنیوی باشد و چه اخروی «بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم» در اثر اعمال

صفحه : ۲۷۰

و افعال خودمان است و چنین است هر لطف و کرامتی که ببنده برسد اگر چه از معدن فضل و رحمت غیر محدود یزدان پاک تفضلا عنایت گردیده لکن رحمت الهی در محل قابل نفوذ میکند نه غیر آن چنانچه دانشمندان گفته‌اند «العطیات علی قدر القابلیات» زیرا که آنچه در عالم واقع میگردد مطابق با حکمت و صلاح دید عالم است انسان بایستی در اثر ایمان و عمل صالح و تقوی خود را در معرض نفحات رحمت الهی قرار دهد چنانچه معصوم [ع] فرموده

«انّ فی ایّام دهرکم نفحات الا فتعرّضوا لها»

علی الدوام از معدن فضل الهی نفحات رحمت میوزد و ما باید خود را در معرض گرفتن آن واقع گردانیم.

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست

هـذا بَیانٌ لِلنّاسِ وَ هُدیً وَ مَوعِظَةٌ لِلمُتَّقِینَ «هـذا» اشاره بآیات بالا است که اینکه مطالبیکه در اینکه آیات از صفات متقین بشمار آورده و تذکر داده شد آنها پنج صفت بود.

۱- انفاق در سختی‌ها و آسانیها. ۲- کظم غیظ در مورد غضب و انتقام.

۳- عفو و درگذشت از کسی که بوی ستم کرده. ۴- یاد خدا و توبه و انابه و طلب آمرزش موقعیکه عمل بدی از او سرزد. ۵- اصرار بر گناهان ننمودن.

اینها بیان و طریق هدایت و ارشاد است برای مردم که هر کس رستگاری و سعادت خواهد بایستی باین مواعظ قرآن متعظ گردد و هدایت یابد لکن متقین و پرهیزکارانند که از مواعظ قرآن پند گرفته و راه هدایت را می‌پیمایند.

وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ ظاهرا چنانچه گفته‌اند آیه اشاره بواقعه جنك احد دارد و خطاب بمؤمنین نموده که شما از شکست خوردن در جنك احد سست نشوید و محزون نگردید در صورتی که اگر بظاهر در جنگها فتح و فیروزی نصیبتان گردد یا شکست خورید شما در واقع فاتح و فیروزمندید اگر واقعا مؤمن باشید، به «ان» شرطیه» آیه را خاتمه میدهد مشعر بر اینکه در آنجائیکه بظاهر دشمن بر شما غالب گردید در

صفحه : ۲۷۱

اثر نافرمانی بعضی از مؤمنین بود که خطای آنها در مخالفت امر رسول صلّی اللّه علیه و آله و طلب غنیمت و غیر آن از اموری که مؤمنین با رسول مخالفت نمودند که آیه میخواهد گوشزد مؤمنین کند که شما از جهت ایمان علوّ و برتری بر تمام عالمیان دارید اگر مؤمن باشید و آیه دلالت واضح دارد که جماعت مؤمنین از جهت ایمان علوّ و برتری بر تمام افراد بشر دارند بشرط اینکه واقعا مؤمن باشند مشعر بر اینکه در صورتی علوّ و برتری دارند که بوظائف ایمان و بحکم خدا و رسول عمل کنند و اگر عمل نکنند علو و برتری ندارند.

مثل مؤمنین اینکه زمان حاضر که باسم و زبان ادّعای ایمان و اسلام مینمایند لکن پای عمل که میآید بوظائف ایمان عمل نمینمایند اینکه است که بظاهر کفار که خود را ملت مترقیه مینامند بر مسلمان از جهت عناوین دنیوی پیش افتاده‌اند و خود را از آنها افضل میدانند دیگر نمیدانند که مسلمانها و لو اینکه اسلامشان فقط بهمین شهادتین باشد در واقع و حقیقت علو بر تمام کفار دارند.

صفحه : ۲۷۲

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۴۰ تا ۱۴۸]

اشاره

إِن یَمسَسکُم قَرحٌ فَقَد مَسَّ القَومَ قَرحٌ مِثلُهُ وَ تِلکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَینَ النّاسِ وَ لِیَعلَمَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَتَّخِذَ مِنکُم شُهَداءَ وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ (۱۴۰) وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمحَقَ الکافِرِینَ (۱۴۱) أَم حَسِبتُم أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنکُم وَ یَعلَمَ الصّابِرِینَ (۱۴۲) وَ لَقَد کُنتُم تَمَنَّونَ المَوتَ مِن قَبلِ أَن تَلقَوهُ فَقَد رَأَیتُمُوهُ وَ أَنتُم تَنظُرُونَ (۱۴۳) وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِن ماتَ أَو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی أَعقابِکُم وَ مَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیهِ فَلَن یَضُرَّ اللّهَ شَیئاً وَ سَیَجزِی اللّهُ الشّاکِرِینَ (۱۴۴)
وَ ما کانَ لِنَفسٍ أَن تَمُوتَ إِلاّ بِإِذنِ اللّهِ کِتاباً مُؤَجَّلاً وَ مَن یُرِد ثَوابَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها وَ مَن یُرِد ثَوابَ الآخِرَةِ نُؤتِهِ مِنها وَ سَنَجزِی الشّاکِرِینَ (۱۴۵) وَ کَأَیِّن مِن نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا استَکانُوا وَ اللّهُ یُحِبُّ الصّابِرِینَ (۱۴۶) وَ ما کانَ قَولَهُم إِلاّ أَن قالُوا رَبَّنَا اغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسرافَنا فِی أَمرِنا وَ ثَبِّت أَقدامَنا وَ انصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ (۱۴۷) فَآتاهُمُ اللّهُ ثَوابَ الدُّنیا وَ حُسنَ ثَوابِ الآخِرَةِ وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ (۱۴۸)

صفحه : ۲۷۳

[ترجمه]

اگر بشما مؤمنین (در جهاد بدر زخمی رسید همانا بجماعت کافرین نیز جراحتی و آسیبی مثل آن رسیده اینکه روزگار را بین مردم باختلاف میگردانیم تا اینکه خدا امتحان کند صبر کسانی را که ایمان آوردند و اینکه از شما مؤمنین گواهانی فرا گیرد و خدا ستمکاران را دوست نمیدارد [۱۴۰]

و فائده دیگر از مداوله آنستکه اهل ایمان را از گناهان پاک و پاکیزه گرداند و کافرین را نابود سازد [۱۴۱]

آیا شما مؤمنین گمان کردید که در بهشت داخل میگردید و حال آنکه ندانسته باشید صبر کنندگان از شما آنهائیکه در راه خدا جهاد کردند [۱۴۲]

(وَ لَقَد کُنتُم) و همانا شما آرزو میکردید مرگ را پیش از اینکه آنرا ملاقات کنید یعنی بمیدان جنگ برسید وقتی اسباب مرگ را یعنی جهاد را دیدید و شما نگاه میکردید بیاران خود که کشته میشدند [۱۴۳]

و نیست محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مگر پیغمبری که پیش از او پیمبرانی آمدند آیا وقتی او مرد یا کشته شد شما که ایمان آورده‌اید برمیگردید بر عقبهایتان یعنی بر همان کفری که داشتید و کسیکه برگردد بخدا ضرر نرساند ابدا و خداوند بزودی شکر کنندگان را پاداش نیکو میدهد [۱۴۴]

و نبوده باشد نفسی که بمیرد مگر باذن خدا و آنرا وقتی است معین که در کتاب (یعنی لوح محفوظ) نوشته شده و کسیکه اراده کند منافع دنیا بوی داده میشود و کسیکه مرادش ثواب آخرت باشد از آخرت بوی عطا میگردد و بزودی شکر کننده‌گان را پاداش میدهیم [۱۴۵]

چه بسیار از پیمبرانی که در یاری او بسیاری از پیروانش جنگ کردند پس بسبب آنچه بآنان در جهاد رسید سستی ننمودند و از

جنگ کردن ضعیف نگردیدند و فروتنی در مقابل کفار ننمودند و خدا صابرین را دوست میدارد [۱۴۶]
و نبود گفتار آن لشگر مگر گفتند ای پروردگار بیامرز ما و گناهان ما را و اسراف ما را در کار خودمان و قدمهای ما را در مقابل کفار ثابت گردان و ما را یاری ده بر قوم ناگرویدگان،
پس خدا ایشان را پاداش داد در دنیا و دیگر بایشان عطاء نمود نیکوئی ثواب آخرت را و خدا نیکوکاران را دوست دارد
.

صفحه : ۲۷۴

(توضیح آیات)

إِن یَمسَسکُم قَرحٌ فَقَد مَسَّ القَومَ قَرحٌ مِثلُهُ وَ تِلکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَینَ النّاسِ قرح بفتح قاف در لغت آثار جراحتی را گویند که در اثر برخورد با عوامل خارجی پدید آمده باشد- و قرح بضم قاف اثر جراحتی را گویند که از عوامل درونی پدید شده باشد مانند دمّل و امثال آن.
و چنانچه ظاهر است اینکه آیه و آیه قبل «وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ أَنتُمُ الأَعلَون» راجع بجنگ احد است، راغب گفته «و هن» ضعف اخلاقی و یا ضعف جسمی است و مقصود از اینکه ضعف و سستی در دین و جنگ در یاری آن است «حزن» ضد فرح و خوشحالی است و وقتی انسان محزون میگردد که چیزیکه مورد تعلق او بوده از دستش گرفته شود یا در معرض تلف باشد.
خلاصه مفسرین گفته‌اند اینکه آیه راجع بجنگ احد است که مؤمنین در آن جنگ هم خیلی آسیب دیدند و هم بعضی از آنها سست شدند زیرا که شاید گمان میکردند که چون بر حقند هیچوقت در موقع نبرد با دشمنان دین شکست نمیخورند و آنهائیکه هنوز در ایمان راسخ نشده بودند چنین گمان میکردند که نصرت و فیروزی فقط در فتح و غالب گردیدن در جنگ و نبرد با دشمنان دین است اینکه بود که وقتی در جنگ احد بظاهر دشمن غالب شد در بعضی از آنها و هن و سستی عارض گردید دیگر ندانستند که فتح و مظفریت حقیقی برای کسی میسّر است که بر نفس اماره خودش غالب گردد و در دین داری هر قدر آزمایش گردد ذره‌ئی خدشه‌ئی و گزندی بایمانش وارد نگردد.
اینکه است که بمؤمنین خطاب نمود که «وَ لا تَهِنُوا» ای مؤمنین هرگاه در جنگ شکست خوردید و دشمن غالب گردید سست نشوید و محزون نگردید و بدانید که شما چه در ظاهر در جنگ غالب یا مغلوب گردید اگر واقعا ایمان آورده‌اید و ایمان در قلبتان جای گزین گردیده «أَنتُمُ الأَعلَون» شما بر تمام

صفحه : ۲۷۵

افراد بشر علو و برتری دارید.
گفته‌اند در جنگ احد هفتاد و دو نفر از انصار کشته شدند و پنج نفر از مهاجرین: ۱- حمزهٔ بن عبد المطلب ۲- مصعب بن عمیر صاحب رایت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ۳- عبد اللّه إبن جحش إبن عمهٔ رسول اللّه [ص] ۴- عثمان بن شماس ۵- سعد مولی عتبهٔ و هفتاد مرد دیگر مجروح گردیدند یکی از ایشان علی بن أبی طالب علیه السّلام بود که گفته‌اند زیادتر از شصت جراحت بر بدن مبارکش وارد گردید و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست بر آن زخمها میمالید و باذن خدا شفا می‌یافت و گفته‌اند ضربتی بر چشم قتادهٔ بن نعمان وارد گردید که چشمش بیرون افتاد رسول [ص] چشم او را بجای خودش نهاد چشمش مثل اولش گردید.

و نیز آیه برای شکیبائی مؤمنین آنان را خاطر نشان میکند و جنگ بدر را در نظر آنان میآورد که اگر شما در جنگ احد آیتی دیدید و بعضی از جوانها و مردان جنگی خود را از دست دادید مشرکین نیز در جنگ بدر مثل آنرا دیدند در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ فرموده «أَ وَ لَمّا أَصابَتْکُم مُصِیبَةٌ قَد أَصَبتُم مِثلَیها وَ تِلکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَینَ النّاسِ یعنی اینکه روزها که مدار زندگانی بر آن است بین مردم میگردانیم که روزی بدولت و عشرت بگذرانند و روزی بنکبت و عسرت.

بروایتی روز احد ابو سفیان با جمعی از مشرکین بر سر کوه رفتند و گفتند پسر ابی قحافه و پسر ابی خطاب و رسول کجایند عمر گفت اینک رسول خدا و اینک ابو بکر و اینک من چه میخواهی گفت «یوما بیوم و انّ الایام دول و الحرب سجال» روزی بروزی است روز بدر شما فائق شدید و امروز ما پس برابر باشیم و ایام دست بدست میگردد و هر وقتی از جماعتی است و جنگ در گردش است و هر وقت فتح از کسی است رسول صلّی اللّه علیه و آله بعمر فرمود بگو ما و شما برابر نیستیم کشته‌های ما در بهشتند و کشته‌های شما در جهنم پس پیغمبر آواز داد

«اللّه مولینا و لا مولی لکم»

خدا یار و مددکار ما است و شما را هیچ ناصر و معاونی نیست،

صفحه : ۲۷۶

ابو سفیان گفت «اعل هبل» هبل که آن بت بزرگ ما است بلند مرتبه است و ما را یاری دهنده است، حضرت فرمود

«اللّه اعلی و اجل»

حق تعالی بزرگتر و اجلّ از همه کس است.

گفته‌اند از قتاده و حسن و ربیع و سدی و إبن اسحق روایت شده که تصریف و تحویل حق تعالی ایام دولت و نکبت را میان مسلمانان و کافران برای تخفیف محنت است بر مسلمانان و تشدید تکلیف بر ایشان در زمان دیگر تا بجهت صبر کردن بر آن بمثوبت جلیله فائز گردند نه آنکه حق تعالی کفار را بر مسلمانها از روی محبت نصرت دهد زیرا که کفار مبغوض و دور از رحمت میباشند و خدای تعالی امور دنیا را منقلب و متداول گردانیده برای اینکه مؤمن مطمئن نگردد بآن و رغبت بآن نکند و حریص نشود در آنچه لذت آن فانی است و سعی کند در امور آخرت که نعم آن دائمی است و مقیم در آن مسافر است.

و دیگر آنکه اگر همیشه دولت با مؤمنین باشد و نکبت همیشه با کافرین کفار از جهت ترفع و لذائذ و تمتع دنیوی داخل در اسلام میشدند نه بقصد قربت و قصد رحمت و رضای حضرت عزت و مثوبت اینکه بود که حکمت الهی اقتضاء نموده که ایام دول در میان مؤمن و کافر دائر باشد تا ایمان آوردن هیچکس مشوب باغراض نفسانی و دنیوی نگردد بلکه محض قربت و قصد ثواب بوده باشد و خدای تعالی علت تداول را بچند وجه بیان میکند:

۱- وَ لِیَعلَمَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا عطف است بر علت محذوفه یعنی «نداولها» برای چنین و چنان و برای اینکه بداند خدا که چه کس ایمان آورده.

و گفته‌اند «وَ لِیَعلَمَ اللّهُ» که بصیغه مضارع آورده در صورتی که چیزی از ازل و ابد بر خدا مخفی نیست و علم او بهمه چیزها احاطه دارد برای اینکه است که علمی که در مکمن غیب است در مرتبه شهود آید و آنهائیکه ایمان آورده‌اند در ایمان ثابت قدم گردند و بقولی «و لیعلم» تا اینکه بداند خدا کسانیکه ثابت

صفحه : ۲۷۷

بر ایمانند و تمیز داده شوند از آنهائی که متزلزل در آنند و گفته‌اند کلام از باب تمثیل است پس گفته ما چنین کردیم شبیه قول

کسی است که اراده داشته باشد کسی را امتحان کند که بر ایمان ثابت هست یا نه و گر نه حق تعالی در ازل عالم بود بعلم حضوری شهودی که چه کس در ایمان ثابت است و چه کس متزلزل بلکه میتوان گفت اینکه آزمایشی که برای خود مؤمنین است که هم خودشان ایمان خود را تمیز دهند که از کجا سر رشته گرفته و بکجا منتهی میگردد و هم بر دیگران معلوم گردد و مؤمن واقعی را از غیر آن تمیز دهند.

و بقولی «و لیعلم اولیاء اللّه الّذین آمنوا» میباشد بحذف مضاف و وضع مضاف الیه بجای آن یعنی خداوند چنین کرده برای تفخیم اولیاء اللّه یعنی تا اولیاء اللّه بدانند و بشناسند کسانی را که گرویده‌اند.

وَ یَتَّخِذَ مِنکُم شُهَداءَ جمله عطف بآیه جلو است خدای تعالی روزها را بین مردم متداول گردانیده روزی بنفع کسی و روزی بضرر کسی تمام میگردد یعنی چنین کردیم که کدام یک از شما در معرکه جهاد جان فدا کرده و ثبات قدم ورزیدید و کدام یک تخلف کردید و تا اینکه شهدای احد را بمقام ارجمند رسانیم.

از نجم الدین نقل میکنند که در کبری گفته «و لا تهنوا یا سائرین الی اللّه فی السیر الی الیه» و محزون نگردید بر آنچه از شما فوت شده از تمتعات دنیویه و کرامات اخرویه «وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ» از اهل دنیا و آخرت در مقام و مرتبه نزد پروردگارتان اگر بوده باشید از کسانیکه ایمان آورده‌اند باین اخبار یعنی سائرین الی اللّه اگر در اثناء مجاهدات و انواع بلاء و ابتلاء بشما زخمی رسیده همانا بانبیاء و اولیاء نیز انواع محنها و بلاها و ابتلائات نیز رسیده «ایام نداولها بین السائرین» روزی در نعمت و روزی در نقمت برای اینکه خدا آنها را در مورد امتحان قرار بدهد و آنها را مستعد گرداند برای مقام شهادت- و آن مبتلاها شما را روزی بنعمت و روزی بنقمت در اثناء سیر میگرداند ای صاحبان شهود و

صفحه : ۲۷۸

مشاهده «وَ اللّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ» و خدا دوست نمیدارد کسانی را که استعداد خود را در غیر طلب حق تعالی و سیر بسوی او صرف نمودند.

وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمحَقَ الکافِرِینَ یعنی هر همّی و غمی که در راه خدا نصیب مؤمنین گردد در طلب حق آن تکفیر گناه آنها و تطهیر قلوبشان و خالص گردیدن روحهای آنها و ثابت گردیدن اسرار آنها میگردد و آنچه بکافرین رسد از نعمت و دولت آن سبب کفر آنان و زیاد کردن طغیانشان و کوری قلبشان و تمرّد نفوسشان و مخط ارواحشان و سحق اسرارشان است پس اهل محبت و معرفت از ابتلاء خالی نمیگردند بکمی مال یا ذلّت یا علت زیرا که مقتضی حکمت چنین است آیا ندیده‌ئی قول رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرموده

«اشد البلاء علی الانبیاء ثم اولیاء»

. حکایت شده که عیسی [ع] بکوهی رفت در آنجا عابدی را دید که خدا را عبادت مینمود و نزد او چشمه‌ئی از آب بود برای آشامیدنش و طهارتش، عیسی علیه السّلام بر او سلام کرد پس از رد سلام سؤال کرد که چند وقت است که تو در اینجا میباشی و خدا را عبادت میکنی گفت هشتاد سال است و از خدا حاجتی میخواهم و برآورده نشده تو نبی او و هستی برای من سؤال کن عیسی گفت حاجت تو چیست گفت اینکه قلب مرا از معرفت و محبت خودش ساکن گرداند و قبول نشده عیسی [ع] از همان چشمه وضوء گرفت و دو رکعت نماز خواند و حاجت عابد را طلب نمود و رفت و مدتی بعد برگشت دید آنمکان خالی است چشمه آب فرو رفته و بستان خراب شده عیسی [ع] گفت خدایا از تو سؤال کردم باو معرفت و محبت عطاء کنی او را قبض روح کردی بوی وحی رسید ای عیسی مگر نمیدانی که خراب دنیا در معرفت و محبت من است و کسیکه مرا بشناسد و دوست دارد ساکن نمیگردد مگر بسوی من اگر خواهی او را ببینی برو در فلان وادی وقتی عیسی [ع] در آن محل رفت دید آن شخص نشسته و عقلش زائل و

متحیر گردیده و چشمش بآسمان دوخته عیسی [ع] صدا زد ای عابد نمی‌شنید او را حرکت داد نفهمید پس خداوند بعیسی وحی نمود ای عیسی بعزت و جلال خودم اگر او را با شمشیر پاره پاره کنند

صفحه : ۲۷۹

نمیفهمد و اقل ذره‌ئی از محبت و معرفت باو عطاء کردیم پس او گوید نظر کن بسوی اهل اللّه و ببین که دنیای آنها خراب است و از بلا خالی نمیباشند پس ای بنده کوشش کن در تصحیح دین شاید بمقام یقین و تمکن برسی زیرا که میراث مجاهده مشاهده است.

چو یوسف کسی در صلاح و تمیز بسی سال باید که گردد عزیز

[تفسیر المیزان] وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمحَقَ الکافِرِینَ تمحیص در لغت بمعنی پاکیزه کردن یک شیئی است از آلودگیهای خارجی و نیز بمعنی اختبار و امتحان است و محق بمعنی نابود کردن تدریجی یک شیئی است آیه عطف بآیه جلو است و شاید در مقام بیان علت و سبب گردانیدن ایّام است بین مردم و ظاهرا در حکمت تداول ایام سه سبب تذکر میدهد:

۱- تا اینکه خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند البته معلوم است که حق تعالی بعلم حضوری خود از ازل و ابد میداند و بتمام امور باعیانها و اشخاصها و آنچه در عالم ممکنات است و از روی حکمت قلم تقدیر بر آن جاری شده آگاهست و همه چیز از اشخاص و افراد و معانی و صور و جواهر و اعراض موجودات نزد او حاضر است در ازل و چیزی از او پنهان نیست تا اینکه پس از وقوع خارجی آن معلوم گردد پس شاید مقصود از «لِیَعلَمَ» که بصیغه مضارع آورده چنین باشد تا اینکه بداند یعنی بلحاظ ظهور آثار خارجی ایمان آنها ظاهر گردد علم خدا که محققا در ازل حقایق اشیاء و نحوه وجود خارجی ممکنات نزد او حاضر بوده معلوم او گردد.

خلاصه شاید آیه اشاره باین باشد که ما ایام را بین مردم میگردانیم گاهی بر ضرر آنها و گاهی بنفع آنها تا اینکه مؤمنین آزمایش گردند که کدام یک در ایمان راسخ و پابرجا میباشند و کدام یک چنین نیستند.

۲- «و یتخذ منکم شهداء» اینکه جمله نیز مربوط به «وَ لِیَعلَمَ اللّهُ» است

صفحه : ۲۸۰

یعنی برای اینکه خدا بداند کسانی را که ایمان آورده‌اند و گواهان شما باشند یعنی گواهانی از خود شما مجاهدین بگیرد.

و اینکه آیه «وَ لِیُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا» مشعر بر اینکه است که ما چنین کردیم یعنی روزگار را بین مردم گردانیدیم تا اینکه مؤمنین را در اثر گردش ایام از آلودگیهای خارجی پاک گردانیم و کافرین را پس از آزمایش نابود گردانیم أَم حَسِبتُم أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنکُم وَ یَعلَمَ الصّابِرِینَ آیه مربوط بآیات بالا است و نظر بگمان غلط مؤمنین دارد و خطاب بآنها است که آیا شما چنین گمان کردید که همین قدر که ایمان آوردید و داخل در مؤمنین گردید بدون آزمایش که آیا در دین ثابت قدم میباشید یا وقتی که مورد امتحان میرسد متزلزل میگردید و با اینحال داخل بهشت میگردید پیش از اینکه امتحان شده باشید در صورتی که هنوز پای مجاهده بمیان نیامده که ظاهر گردد کدام یک از شما در علم خدا که چیزی از او پنهان نیست چگونه میباشید اینکه گمان درست نیست، شاید اشاره باین باشد که دیگر بین مؤمنین خلّص که از روی حقیقت داخل در دین شده‌اند و غیر آن فرقی باقی نمیماند، بعضی گمان میکنند که مؤمنین بایستی همیشه در نبرد با دشمن و در کارهای دنیویشان مظفر و منصور باشند دیگر نمیدانند که دنیا دار ابتلاء و آزمایش است مخصوصا مؤمنین بایستی در مورد امتحان واقع گردند تا اینکه بین مؤمن

واقعی و بین متظاهر بایمان فرق گذاشته شود و شاید یکی از حکمت تأسیس جنگ با کفار و مشرکین همین باشد که در مورد مجاهده با کفار چگونه معامله میکنند.

وَ یَعلَمَ الصّابِرِینَ مربوط بهمان آیه اول است. و اشکال به اینکه که خدائی که علمش بهمه چیز از گذشته و آینده احاطه دارد همیشه میدانسته که صابرین در جهاد کیانند و غیر اینها کیانند و آزمایش از برای کسی است که از حقیقت امر مطلع نباشد و بامتحان بخواهد بفهمد و نظیر اینکه اشکال در بسیاری از آیات که بصیغه مضارع

صفحه : ۲۸۱

آمده و ظاهرش دلالت دارد که خدا نمیدانسته و آزمایش میکند برای اینکه بداند مثل قوله تعالی در سوره عنکبوت آیه ۳ «فَلَیَعلَمَنَّ اللّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعلَمَنَّ الکاذِبِینَ» و در جلد هشتم اینکه تفسیر تا اندازه‌ئی راجع بآن بحث شده رجوع بآن جا نمائید.

پاسخ چنانچه در جای خود مبرهن گردیده که علم خدا حضوری و محیط بتمام کائنات است و شاید مقصود از امتحان دانستن مؤمنین یا خود انسان باشد که خداوند ایّام را بین مردم متداول نموده یعنی گردانیده تا اینکه ظاهر گردد و تمیز داده شوند صابرین از غیر آنها و علامت ظاهرش در مورد جهاد با کفار پدید میگردد تداول ایّام بین مردم که روزی بنفع کسی و روزی بضرر کسی است از روی حکمت و عدل خداوندی سر رشته گرفته.

چون در ناموس خلقت مقرر گردیده که مردم مدتی بالطبع باشند و باجتماع و با هم زندگانی نمایند احدی نمیتواند بتنهائی امور معاش خود را تأمین نماید و لازمه اجتماع اینکه است که افراد یک جامعه از حیث اخلاق و عادات و عمل و ثروت نزدیک بهم باشند چنانچه در خلقت هم باید نزدیک بهم باشند اختلاف زیاد بین مردم اختلاف بین جامعه پیدا میکند و اگر غیر اینکه باشد تمدنشان مختل میگردد و نتوانند با هم آمیزش کنند اینکه است که باید روزگار بین مردم بگردد و اختلاف اندکی که بین مؤمنین و کافرین پدید میگردد نسبت بمؤمنین رحمت است و نسبت بکافرین عذاب است از حیث آلام و مصیبات مؤمنین بمصیبات و آلام دنیوی بر ثواب آنها و استحکام قلب آنها افزوده میشود و کافرین شاید سبب تخفیف عذاب آنها کردد.

و نیز چون نوعا هیچ انسانی در مدت عمرش از عمل نیکی خالی نیست و بوعید الهی کافرین و معاندین در قیامت مخلد در آتشند اینکه است که بمقتضای عدل الهی بایستی در دنیا که مراد آنها است بپاداش اعمال نیکشان برسند چنانچه فرموده «وَ مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن نَصِیبٍ» سوره

صفحه : ۲۸۲

شوری آیه ۱۹.

و نیز البته غیر از معصوم هر فردی باقتضای قوای حیوانی لغزشهائی و خلافهائی در مدت عمر از او پدید میگردد و لطف خدا مقتضی اینکه است که مؤمنین واقعی در قیامت مورد رحمت الهی و بهشت که دار کرامت او است در مقام امن و امان قرار گیرند روی اینکه حساب باید در دنیا مبتلا گردند بآفات و بلیاتی که هم کفاره گناه آنها گردد و هم در اثر صبر مشمول رحمت خدا که در باره صابرین فرموده «أُولئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَ رَحمَةٌ» سوره بقره آیه ۱۵۲ و نیز چون کفار در آخرت که دار بقاء است بعذاب مبتلا میگردند و آسایشی برای آنان نیست کرم وجود الهی مقتضی اینکه است که از زندگانی دنیا قدری تمتع ببرند و نیز دنیا را برای آسایش مؤمنین تأمین گردانند که مؤمنین هم از زندگانی دنیا متمتع گردند و هم در اثر ایمان و تقوی بدرجات عالیه اخروی فائز گردند.

وَ لَقَد کُنتُم تَمَنَّونَ المَوتَ مِن قَبلِ أَن تَلقَوهُ فَقَد رَأَیتُمُوهُ وَ أَنتُم تَنظُرُونَ ظاهرا آیه مربوط بآیه بالا است که شما گمان کردید که

داخل بهشت میشوید پیش از اینکه در مورد آزمایش واقع گردید و پیش از اینکه ظاهر گردد که در مقام جهاد با کفار کدام یک از شما استقامت دارید و کدام یک سستی مینمائید خلاصه مفسرین گفته‌اند خطاب بکسانی است که در جنگ بدر حاضر نشده بودند در صورتی که پیش از وقوع آن آرزو میکردند که کاش با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در جهاد حاضر بودیم و صبر میکردیم (و باحدی الحسنیین) فائز میگردیدیم یا بر اعداء غالب میشدیم یا شهید میشدیم و بمحل کرامت میرسیدیم و چون وقت جنگ احد رسید نزد رسول آمدند و اصرار میکردند که با مجاهدین روانه شوند اینکه بود که حق تعالی بآنان خطاب نموده که شما پیش از آنکه اسباب شهادت را مشاهده کنید تمنّا میکردید «مِن قَبلِ أن تَلقَوه» یعنی اینکه آرزوی شما وقتی بود که اسباب کشته شدن خود را مشاهده نمیکردید «فَقَد رَأَیتُمُوه وَ أَنتُم تَنظُرُون»

صفحه : ۲۸۳

و وقتی که در میدان جنگ دیدید چگونه مجاهدین شهید میگردند و شما میگریختید و گفته‌اند آیه اعتراض بچنین اشخاص نموده که شما قبلاً آرزو میکردید که در جهاد با مؤمنین همراه باشید و از زمره مجاهدین فی اللّه بشمار آئید وقتی پای جنگ و قتل و اسارت بمیان آمد از جنگ گریزان شدید.

وَ ما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِن ماتَ أَو قُتِلَ انقَلَبتُم عَلی أَعقابِکُم آیه مشعر است بر سرزنش مجاهدین و آنهائیکه در جنگ احد وقتی دیدند دشمن غالب گردیدند فرار کردند بعضی گریختند و بمدینه برگشتند و بعضی در کوههای اطراف پنهان گردیدند و رسول را تنها بدست دشمن گذاشتند و همان طوری که گفته شد فقط امیر المؤمنین علیه السّلام با یک نفر دیگر در یاری رسول ماندند پس از آنکه حضرت اشخاصی را که پشت بجنگ کرده و فرار کرده بودند ملامت مینماید آنها زبان بعذر گشوده و گفتند ما چون آواز قتل تو را شنیدیم روزگار ما شوریده شد و از غایت ترس و دهشت بگریختیم اینکه بود که خدای تعالی دفع عذر آنها را کرده و اینکه آیه را فرستاد.

که نیست بنده ستوده من محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مگر رسولی که پیش از او رسولانی گذشته بودند پس اگر حضرت مرد یا کشته گردید شما بپشت خود بر میگردید یعنی مرتد میشوید و دست از جهاد بر میدارید.

خلاصه گویا عذر فرار کنندگان از میدان جنگ که گفتند ما از خبر کشته شدن تو شوریده شدیم و روزگار بر ما سخت گردید و بی تابانه گریختیم از آنان پذیرفته نگردید.

و آیه در مقام سرزنش و توبیخ آنها بر آمده و اشاره به اینکه که اینجا جای آزمایش شما بوده که اگر شما واقعا بخدای محمّد صلّی اللّه علیه و آله ایمان آورده بودید و ایمان در دل شما جایگزین شده بود میدانستید که اسلام دین خدائی است که بتوسط رسولش برای هدایت جن و انس فرستاده شده و بایستی تا قیامت بین مردم

صفحه : ۲۸۴

ابراز فعالیت نماید: علت موجده و علت مبقیه دین اسلام خدا است فقط محمّد صلّی اللّه علیه و آله واسطه در رسانیدن اینکه دین خدائی است و پس از موت یا قتل او قائم بمرسل یعنی قائم بخدا است و باید تا قیامت در زمین باقی بماند برای اینکه بر مردم حجت تمام گردد.

و شاید آیه میخواهد مؤمنین مجاهدین و فرار کنندگان از جبهه جنگ را خاطر نشان کند که شما امتحان و آزمایش خود را در اینکه مبارزه بخوبی دادید تا اینکه برسولش معلوم گردد که شما پس از او با دینش چه خواهید کرد.

آری هر کس اندک تأملی در واقعه جنگ احد بنماید و عمل مجاهدین را تحت مطالعه قرار دهد بخوبی بر وی ظاهر میگردد که

همین مهاجرین و انصار بودند که در جنگ احد پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بدست دشمن تنها گذاشتند و گریختند و بالاخره پس از او دین او را واژگون گردانیدند و بر غیر مراد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و فرمان الهی در نصب خلیفه بر مراد خود عمل نمودند و در تعیین خلیفه مخالفت کردند نصّ رسول صلّی اللّه علیه و آله را و چه جفاها که بذریه آنسرور و یگانه اولاد او که باتفاق سنّی و شیعه حضرتش مکرر فرموده بود

«فاطمهٔ بضعهٔ منی»

و نیز بدامادش که بنص قرآن در آیه مباهله بمنزله نفس پیغمبر [ص] بشمار آورده حق او را غصب کردند و او را خانه نشین گردانیدند و نگذاردند حق بجای خود قرار گیرد که اگر گذارده بودند حق بجای خود قرار گیرد آنوقت مؤمنین مصداق آن آیه بالا میگردیدند که خطاب بآنها نموده و فرموده «أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ» و معلوم میشد که چگونه مؤمنین بر تمام مردمان جهان علوّ و برتری پیدا مینمودند و چگونه دین اسلام بر تمام ادیان تفوق و سیادت مینمود لکن چون در همه وقت مردم باید در مورد آزمایش واقع گردند حکمت الهی چنین مقتضی گردید که اختلاف بین مسلمانها پدید گردد تا اینکه مؤمن واقعی از غیرش تمیز داده شود «وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبدِیلًا- فلعنهٔ اللّه علی القوم الظالمین»

صفحه : ۲۸۵

وَ مَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیهِ فَلَن یَضُرَّ اللّهَ شَیئاً پس از آنکه در اول آیه تذکر داده که هر گاه شما پس از موت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دین برگردید بعقب خود یعنی بزمان جاهلیت گمان نکنید که بخدا ضرری وارد گردد.

اشاره به اینکه که «فَلِلّهِ الحُجَّةُ البالِغَةُ» بر خدا است که حجت را بر خلق تمام گرداند و رسولانی با معجزه‌ها برای هدایت افراد بشر بفرستد و عدل الهی مقتضی اینکه است که انسان را در عمل بتکالیف مختار گرداند وقتی انسانیکه در باره او «ظلوما جهولا» گفته دانسته و فهمیده زیر بار تکلیف که بنفع خودش تمام میشود نرود و طغیان نموده براه کج برود ضرر بخودش وارد گردانیده خداوند منزه و مبراء است از اینکه محتاج بعمل بنده ضعیف خود باشد.

وَ سَیَجزِی اللّهُ الشّاکِرِینَ بلکه با اینکه ذات احدیت مستغنی است از عمل بنده ضعیف خود از راه فضل و کرم بزودی بشکر کنندگان پاداش نیکو میدهد.

شاید مقصود از شاکرین در اینجا مجاهدین در جبهه جنک باشد مخصوصا آنهائیکه در جنک احد پس از غلبه دشمن رسول را تنها نگذاشتند و او را تا نفس آخر و تا جان در بدن داشتند دست از یاری او برنداشتند و مصداق کامل آن علی علیه السّلام بود که تمام کسانی که در آنوقت شاهد قضیه بوده‌اند گفته‌اند وقتی دشمن غالب گردید همه از ترس جنک گریختند مگر آنحضرت و یک نفر دیگر که او مواظب رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود و علی بن ابی طالب [ع] با آن گروه دشمن جنگ مینمود تا اینکه هفتاد ضربت ببدن مبارکش وارد گردید پس میتوان گفت مصداق کامل شکر کنندگان که حق نعمت اسلام را مراعات کردند همان حضرت میباشد.

و همان طوری که گفته شد شاید یک حکمت اینکه مؤمنین در جنک احد شکست خوردند آزمایش و امتحان بوده که مؤمنین واقعی از غیر آنها تمیز داده شوند و دانسته شود که چه کس در دین داری ثابت قدم و چه کس بر خلاف آنست

صفحه : ۲۸۶

قوله تعالی «أَ حَسِبَ النّاسُ أَن یُترَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا یُفتَنُونَ وَ لَقَد فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبلِهِم فَلَیَعلَمَنَّ اللّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ لَیَعلَمَنَّ الکاذِبِینَ» اول سوره عنکبوت«۱» و نیز قوله تعالی «وَ لِیُبلِیَ المُؤمِنِینَ مِنهُ بَلاءً حَسَناً»«۲» و غیر اینها از آیات بسیاری که بمؤمنین خاطر

نشان ميكنند كه مواظب باشند در جائيكه پای امتحان بميان آمد از بوته امتحان درست بيرون آيند و لغزش پيدا ننمايند و حق نعمت اسلام و باقی نعمتهای الهی را نگاه دارند و هر نعمتی را بآن حكمتی كه غرض از عطاء آن بوده بمصرف خود برسانند تا اينكه نعمتشان زياد گردد.

و در بعض آيات شكر را مقابل كفر بشمار آورده مثل قوله تعالی «و من شكر فانما يشكر لنفسه و من كفر فان الله غنی عن العالمين».

وَ ما كانَ لِنَفسٍ أَن تَمُوتَ إِلّا بِإِذنِ اللّهِ كِتاباً مُؤَجَّلًا و نيست برای هيچ نفسی اينكه بميرد و از كالبد بدن جدا گردد مگر باذن خدا و بمشيت او و آنچه در ازل در عالم قضاء و قدر و در لوح محفوظ مقرر گرديده «لا يَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَستَقدِمُونَ» سوره نحل آيه ۶۳، سوره يونس آيه ۵۰، سوره اعراف آيه ۳۲. و از آن وقت مقرر ساعتی يعنی آنی نه عقب می‌افتد نه جلو.

خلاصه حق تعالی تحريص و ترغيب نموده مؤمنين را بجهاد كه از ترس كشته شدن از جنك فرار منمائيد و بدانيد اگر اجل موقتی شما رسيده خواه در رختخواب آسايش باشيد يا در ميدان جنك مرك شما را فرا خواهد گرفت و هرگاه

---

(۱) آيا مردم چنين گمان كردند كه آنها را بمجرد اينكه بگويند ايمان آورديم وا ميگذاريم و آنان را آزمايش نميكنيم و همانا محققا امتحان كرديم آنهائی را كه پيش از اينها بودند تا اينكه بداند خدا آنهائيكه (در ايمان) راستگو بودند و بداند آنهائيكه دروغگو بودند.

(۲) و همانا ما مؤمنين را آزمايش ميكنيم بابتلاء نيكو.

اجل موقت شما هنوز نرسيده در جنك باشيد و مقابل دشمن شما از كشته شدن محفوظ خواهيد ماند.

وَ مَن يُرِد ثَوابَ الدُّنيا نُؤتِهِ مِنها وَ مَن يُرِد ثَوابَ الآخِرَةِ نُؤتِهِ مِنها آيه ارشاد بر اينكه است كه مرگ و حيات بدست خود آدمی نيست انسان هر قدر خود را از مرگ حفظ كند و در جای استراحت خود را محفوظ گرداند كه مبادا مرگ وی را دريا بد فائده بخش نخواهد بود وقتی مدت سر آمد و اجل رسيد خواهد مرد فقط انسانيكه طالب شرافت و فضيلت و سعادت خود ميباشد چون در عمل مختار است در اعمال اختياری ميتواند خود را در اثر اعمال نيك بسعادت و مقامات بلند اخروی رساند و ميتواند پيرو هوای نفسانی گردد و خود را بدرك نفس پرستی پرتاب نموده و مستحق عذاب و سخط الهی گرداند.

اينكه است كه آيه بصدای بلند بمردم اعلام ميكند كه ای انسان بدان كه تو بالاخره بنتيجه اعمال خودت خواهی رسيد و بآنچه آن مراد و مقصود تو بوده بتو بازگشت خواهد نمود اگر مقصود و مراد تو از اعمال نيك بدست آوردن منافع دنيوی و رسيدن بحظوظات نفسانی و جبلی باشد البته خدای جليل كه فرموده «أَنِّی لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنكُم مِن ذَكَرٍ أَو أُنثی» سوره عمران آيه ۱۹۳، آنچه مراد تو از عمل بود بتو خواهد رسانيد و اگر مقصود تو از عمل نيكی كه كرده‌ئی و بوجه خودش واقع گرديده پاداش اخروی باشد همين طوری كه در سوره شوری آيه ۱۹ فرموده «مَن كانَ يُرِيدُ حَرثَ الآخِرَةِ نَزِد لَهُ فِی حَرثِهِ وَ مَن كانَ يُرِيدُ حَرثَ الدُّنيا نُؤتِهِ مِنها وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن نَصِيبٍ» خلاصه كسيكه بعمل خير خود مرادش آخرت باشد در ثواب او افزائيم و هر كس كه مرادش از عمل خيری كه كرده پاداش دنيوی باشد از همين دنيا كه مراد او بوده پاداش ميدهيم و در آخرت برای او از عملش بهره و نصيبی نخواهد بود وَ سَنَجزِی الشّاكِرِينَ و از رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله و سلّم روايت شده كه

«من كانت نيّته طلب الاخرة جعله اللّه

غناه فی قلبه و جمع له شمله و آتیه الدنیا و هی راغمة، و من کانت نیّته طلب الدنیا جعل اللّه الفقر بین عینیه و شتت علیه شمله و لا یأتیه الا ما کتب له

«۱» و نیز در حدیث مشهور فرموده

«انما الاعمال بالنیات»

«۲» وَ کَأَیِّن مِن نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُم فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا استَکانُوا ظاهرا آیه نیز برای تشویق و ترغیب بامر جهاد برسول و بمؤمنین خبر میدهد که چه بسیار از پیمبران که جنگ کردند با کفار و با آن پیغمبر بودند اتباع و پیروان او و بر آنچه بآنها رسید از زخم و جراحت و کشته شدن بدست دشمن آن جماعت در امر جهاد سستی و تنبلی ننمودند و در یاری دین استقامت و پایداری مینمودند و از خود ضعف و شکستی نشان ندادند و در مقابل دشمن فروتنی ننمودند.

اشاره به اینکه که مؤمنین بایستی عمل پیشینیان را سر مشق خود بگیرند و در امر جهاد استقامت و متانت و رشادت نشان دهند.

و در اینکه ربیون بسیار که با انبیاء بودند و با کفار جنگ میکردند چه کسانی بودند بقولی آنها فقهاء و علماء و عباد و زهاد زمانشان بودند و ربیون منسوب برب است یعنی آنها منسوب برب بودند یعنی منسوب بعلم یا بعبادت پروردگار بودند نظیر آن روایتی که منسوب بامیر المؤمنین علیه السّلام است (که مردم را سه قسمت نموده: ۱- عالم ربانی. ۲- متعلم علی سبیل نجاة ۳- همج رعاع

---

(۱) کسیکه نیت او از عمل طلب آخرت باشد خداوند قرار میدهد غنای او را در قلب او و پراکندگی امورش را جمع میکند و بر او دنیا میآید در حالیکه از آن اعراض داشته، و کسیکه نیت او دنیا باشد یعنی همّ او دنیا و مزخرفات طبیعی باشد خدا قرار میدهد فقر را بین دو چشم او و امورش را متشتت و پراکنده میگرداند و از دنیا نمی‌یابد مگر بقدریکه برای او نوشته و تقدیر شده است. [.....]

(۲) عمل از حیث خوبی و بدی و نفع اخروی بسته بنیت عامل آنست.

صفحه : ۲۸۹

انباع کل ناعق» که مقصود از علمای ربانی کسانی میباشید که علومشان از طرف حق تعالی و بافاضه الهی نور معرفت در قلب آنها تابش نموده.

و بقولی ربّیون تابعینند و ربانیون ولاة و حکامند، و بقولی ربیون جماعت بسیارند- و در عین المعانی گفته ربّی نام سپاهی است که کم‌تر از ده‌هزار نباشند و اینکه قول منسوب بابی جعفر علیه السّلام است.

و نزد بعضی «قاتل» راجع بنبی است یعنی نبی جنگ کرد و آنچه بعد از او است جمله حالیه است یعنی چه بسیار پیمبری که جنگ کردند با کفار در حالیکه با او جماعت بسیار بودند. [منهج] وَ اللّهُ یُحِبُّ الصّابِرِینَ و خدا صابرین را که در جهاد و یاری دین حق صبر و بردباری کردند دوست میدارد «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی المُؤمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الکافِرِینَ» سوره مائدة آیه ۵۹.

آری کسی را که خدا دوست داشت علامت دوستی خدا نسبت ببنده اینست که او را موفق میگرداند که در یاری دین او کوشش بسیار نماید و از هیچ گزندی از کشته شدن و هر گونه آسیبی که ممکن است بوی برسد از اسارت و جراحت و غیر اینها ملالی بخاطرش نرسد و نیز بنده‌ئی که خدا را دوست داشت علامتش اینکه است که در آن حدیث فرمود

«التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود

خلاصه کسی را سزد که مدّعی دوستی حق تعالی باشد که دل بدنیا نبدد و مثل کسی ماند که سر پا می‌نشیند برای آمادگی کاری که خود را مهیا و آماده گردانید برای اطاعت فرمان پروردگارش و همیشه منتظر نفحات رحمت الهی است و روی دلش بسوی او

نگران است.

اگر چه مصداق کامل صابرین در مورد جهاد در راه خدا و استقامت در آن پدید میگردد لکن صبر چه در مورد بلاء و چه مورد حفظ نفس و خودداری در مورد غلبه قوای شهویه و غضبیه و از فرمان الهی تخطی و تجاوز ننمودن و چه

صفحه : ۲۹۰

در مورد اطاعت اوامر و نواهی شرع هر کدام باشد صبر یکی از فضائل و خصوصیات انسان کامل بشمار میآید در سوره زمر آیه ۱۳ فرموده «إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ أَجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ» و در فضیلت صبر همین بس که در کلام اللّه درود و رحمت و هدایت را برای صابرین مقرر فرموده «أُولئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِن رَبِّهِم وَ رَحمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ المُهتَدُونَ» سوره بقره آیه ۱۵۲، و در اخبار آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله بقدری تعریف و تمجید و فضیلت صبر رسیده که اینجا جای بیان آن نمیباشد و در سیر و سلوک در روش اولیاء اللّه تا اندازه‌ئی بیان شده رجوع بآن جا شود.

خلاصه قوله تعالی «وَ اللّهُ یُحِبُّ الصّابِرِینَ» خدا صبر کنندگان را دوست میدارد اگر چه آیه اطلاق دارد و شامل میگردد هر کس را که مؤمن باشد و بدستور خدا و رسول عمل کند یا در ترک گناه و اجتناب از معاصی بردباری نماید و نیز در بلاها و شدائد روزگار تحمل کند و بی‌طاقت نگردد لکن در اینجا بقرینه آیاتی که راجع بمجاهدین رسیده ظاهرا نظر بآنهائی است که در مورد نبرد با دشمن بردبار باشند و از خود سستی و ضعف نشان ندهند و چنین است در آن دو آیه بالا «سَنَجزِی الشّاکِرِینَ» که برای اهمیت تکرار گردیده.

وَ ما کانَ قَولَهُم إِلّا أَن قالُوا رَبَّنَا اغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسرافَنا فِی أَمرِنا وَ ثَبِّت أَقدامَنا وَ انصُرنا عَلَی القَومِ الکافِرِینَ مقول قول ربیّون یعنی آن مردمان صالحی که در یاری دین با پیمبران جنگ کردند که آیه برای چنین جماعتی خصوصیاتی و فضائلی برسولش یادآور میشود و آن چند فضیلت است که بعضی از آن در آیه بالا بیان شده.

۱- آنان در جنگ آنچه بآنها از سختی اصابت نمود در امر جهاد نه سستی از خود نشان دادند و نه ضعف و زبون پیرامون آنان گردید.

۲- راجع بهمین آیه با آنکه در امر جهاد و از خود گذشته‌گی چنین استقامت داشتند باز خود را در مقابل پروردگارشان با اظهار گناه و شرمندگی طلب آمرزش میکردند و از خدای خود در مقام مناجات جند حاجت می‌طلبیدند

صفحه : ۲۹۱

۱- آمرزش گناه و انلاف عمر در آنچه در غیر اطاعت اسراف کرده‌اند.

۲- طلب استقامت و پایداری در مقام عبودیت که لرزش قدم در بندگی پیدا ننمائیم ۳- طلب یاری میکردند که میگفتند پروردگارا ما را یاری کن و بر اعداء غالب و مظفر گردان.

فَآتاهُمُ اللّهُ ثَوابَ الدُّنیا وَ حُسنَ ثَوابِ الآخِرَةِ وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ خدای ببرکت دعای آنها و اعمال نیکشان و استغفار و صبر بر جهاد با اعداء دین بآنها «ثَوابَ الدُّنیا» از مظفریت و غلبه و بدست آوردن غنائم «وَ حُسنَ ثَوابِ الآخِرَةِ» عنایت کرده و دیگر بآنها عطاء نمود بپاداش عمل نیکشان مقامات اخروی از مغفرت و نعیم جنت و بالاتر از همه رضوان و رضای منان و کلمه «حُسنَ ثَوابِ الآخِرَةِ» مشعر بر اینکه است که برای چنین مردمانی است بهترین ثواب آخرت که آن رضای حضرت حق و فائز گردیدن بدرجه شهادت باشد و کلمه «إِنَّما» در آیه «إِنَّما یُوَفَّی الصّابِرُونَ» نیز مشعر بر اینکه است که نزد حق تعالی ثواب آخرت و رضای او مهم‌تر و بالاتر است.

خلاصه اینکه آیات گویا بمؤمنین مجاهدین اعلام مینماید که اشخاص بزرک عالم چنین بودند که در دین‌داری و یاری دین و پیمبرانشان اینکه طور استقامت مینمودند و شما مؤمنین که بهترین امم میباشید که در باره شما است «کنتم خیر امهٔ أخرجت للناس الخ» بایستی عمل آنها را سر مشق بگیرید و در دین‌داری و جهاد ثابت قدم باشید ترس و سستی و بطالت بخود راه ندهید.

صفحه : ۲۹۲

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۴۹ تا ۱۵۴]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُم عَلی أَعقابِکُم فَتَنقَلِبُوا خاسِرِینَ (۱۴۹) بَلِ اللّهُ مَولاکُم وَ هُوَ خَیرُ النّاصِرِینَ (۱۵۰) سَنُلقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعبَ بِما أَشرَکُوا بِاللّهِ ما لَم یُنَزِّل بِهِ سُلطاناً وَ مَأواهُمُ النّارُ وَ بِئسَ مَثوَی الظّالِمِینَ (۱۵۱) وَ لَقَد صَدَقَکُمُ اللّهُ وَعدَهُ إِذ تَحُسُّونَهُم بِإِذنِهِ حَتّی إِذا فَشِلتُم وَ تَنازَعتُم فِی الأَمرِ وَ عَصَیتُم مِن بَعدِ ما أَراکُم ما تُحِبُّونَ مِنکُم مَن یُرِیدُ الدُّنیا وَ مِنکُم مَن یُرِیدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَکُم عَنهُم لِیَبتَلِیَکُم وَ لَقَد عَفا عَنکُم وَ اللّهُ ذُو فَضلٍ عَلَی المُؤمِنِینَ (۱۵۲) إِذ تُصعِدُونَ وَ لا تَلوُونَ عَلی أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ یَدعُوکُم فِی أُخراکُم فَأَثابَکُم غَمًّا بِغَمٍّ لِکَیلا تَحزَنُوا عَلی ما فاتَکُم وَ لا ما أَصابَکُم وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۱۵۳)
ثُمَّ أَنزَلَ عَلَیکُم مِن بَعدِ الغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً یَغشی طائِفَةً مِنکُم وَ طائِفَةٌ قَد أَهَمَّتهُم أَنفُسُهُم یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیرَ الحَقِّ ظَنَّ الجاهِلِیَّةِ یَقُولُونَ هَل لَنا مِنَ الأَمرِ مِن شَیءٍ قُل إِنَّ الأَمرَ کُلَّهُ لِلّهِ یُخفُونَ فِی أَنفُسِهِم ما لا یُبدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَو کانَ لَنا مِنَ الأَمرِ شَیءٌ ما قُتِلنا هاهُنا قُل لَو کُنتُم فِی بُیُوتِکُم لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ إِلی مَضاجِعِهِم وَ لِیَبتَلِیَ اللّهُ ما فِی صُدُورِکُم وَ لِیُمَحِّصَ ما فِی قُلُوبِکُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴)

صفحه : ۲۹۳

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اگر اطاعت کنید کافرها را شما را بعقبهایتان (زمان جاهلیت) بر میگردانند پس بر میگردید در حالیکه ضرر و خسران برده‌اید [۱۴۹]

بلکه یار و مددکار شما خدا است و او بهترین یاری کنندگان است [۱۵۰]

نرودی ترس و رعب در قلبهای کافرین میاندازیم بسبب اینکه بر خدا شریک آوردند چیزی را که دلیل و حجتی بر اثبات آن نیست و منزلگاه (مشرکین) جهنم است و آتش برای ستمکاران بد منزلگاهی است [۱۵۱]

همانا بحقیقت خدا راست و درست گردانید وعده خود را وقتی که (غلبه خود را بر دشمنان) باذن خدا حس کردید تا وقتی که (در جنگ احد) سست گردیدید (و در امر جهاد) با هم نزاع کردید و مخالفت نمودید پس از آنکه بشما نمودیم (از فتح و غلبه) آنچه را که دوست میداشتید بعضی از شما کسی است که مرادش دنیا است و بعضی از شما کسی است که مراد و مقصدش آخرت است پس خدا از پیشرفت و غلبه شما را بازداشت تا اینکه آزموده شوید و همانا شما را عفو کرد و خداوند بر مؤمنین صاحب فضل و احسان است [۱۵۲]

یاد آرید وقتی را که از دشمن میگریختید و از شدت وحشت نظر باحدی نداشتید و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شما را برای

کمک دیگران میخوانـد و توجه نکردید تا بپاداش آن غمی بر غم شـما افزوده گردید تا اینکه محزون نگردید بر آنچه از شـما فوت شده و نه آنچه بشما برسد و خدا بهر چه کنید آگاه خواهد بود [۱۵۳]

سپس بر شـما از پس غمتان امنیت فرسـتاد بطوریکه جماعتی را خواب گرفت و جماعت دیگر از شـما در نفسشان آنان را بهم و غم انداخت که باضطراب افتادند و گمان ناروائی بحق بردند مثل گمان زمان جاهلیت و میگفتند آیا ما را پس از اینکه امر جنک چیزی (فرجی هست) ای رسول (ص) بگو تمام امور بدست خدا است در دل خود از تو پنهان میدارند چیزی که ظاهر نمیگردانند میگویند اگر برای ما از فتح و ظفر چیزی بود در اینجا مغلوب نمیگردیدیم بگو اگر در خانه‌های خود و در رختخواب باشـید و بر شـما کشـته شدن نوشته شده بود بشما خواهد رسید و همانا خدا (اینکه

صفحه : ۲۹۴

قتل و غارت را بر شـما گماشـته) برای اینکه شـما را بیازمایـد و تا اینکه پاک و خالص گرداند آنچه در قلبهای شـما است خدا عالم است بآنچه در سینه‌های شما است [۱۵۴]

.

صفحه : ۲۹۵

(توضیح آیات)

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِن تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُم عَلی أَعقـابِکُم فَتَنقَلِبُوا خاسِرِینَ اینکه چنـد آیه مربوط بآیات بالا است که راجع بجنگ احد بود که ظاهرا بعضـی از مؤمنین از شکست خوردگی در جنگ احد چنانچه در آیات جلو اشاره نموده و هن و سستی از خود نشـان میدادنـد اینکه است که در اینکه آیه خطاب بمؤمنین نموده و آنان را خاطر نشان میکنـد که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اگر شـما اطاعت کفار کنیـد شـما را بر میگردانند بپاشـنه‌های خودتان یعنی اگر مطبع آنها شوید و فریب آنها را بخورید بهمان زمان جاهلیت منقلب میگردید در حالیکه خسران و زیان برده‌اید.

شاید اشاره باین باشد که اگر تابع کفار گردید عوض اینکه از اعمالتان از ایمان و اسـلام مجاهده با کفار بسعادت و درجات اخروی فائز گردید نتیجه معکوس میبرید و اعمال شـما هباءا منثورا گردیده و سـقوط مینمائید و بجز خسـران و زیانکاری چیزی نصـیب شما نخواهد گردید.

بَلِ اللّهُ مَولاکُم وَ هُوَ خَیرُ النّاصِرِینَ «بَلِ» اضـراب است، ای مؤمنین چنین نیست که گمان کرده‌ایـد که اگر در پناه کفار و مشـرکین باشید از خطرات محفوظ میمانید اینکه گمان شما فاسد است فقط موالی و دوست شما خدا است که غالب و قاهر و مستولی بر تمام موجودات است و او بهترین یـاری کننـدگان است، بهتر بودن خـدای تعالی از کافرین ظاهرا بلحاظ عقیـده کفار است که از غیر حق تعالی یاری میطلبنـد، و شایـد اشاره باین باشـد که اگر بگمان غلط نظر کمک و یاری از کفار داشـته باشـید خدا چون غالب بر همه چیز است او بهتر یاری کنندگان است.

صفحه : ۲۹۶

سَنُلقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعبَ بِما أَشـرَکُوا بِاللّهِ ما لَم یُنَزِّل بِهِ سُلطاناً یعنی بزودی می‌اندازیم در قلب کفار ترس را بسبب اینکه شریک قرار دادند برای خدا چیزی را که خدا قرار نداده است بر آن حجت و برهانی که عذر آنها باشد.

از سدى نقل ميكنند كه چون ابو سفيان و يارانش پس از واقعه احد رو بمكه رفتند در اثناء راه أبو سفيان گفت بر گشتن ما خطاء بود چون اينها جماعت اندكى بودند و اگر چه شما مجروح و ناتوان گرديده‌ايد لكن اكثر آنها مقتول و مجروح و ناتوان گرديده‌اند ما بايد بر گرديم و بيكباره بر آنها هجوم آريم و همه آنها را مستأصل كنيم پس عزم بر گشتن نمودند حق تعالى ترس و رعب در دل آنان افكند و نتوانستند مراجعت كنند و پيش از اينكه واقعه خداى تعالى برسولش خبر ميدهد و از عزم و اراده آنها رسولش را آگاه ميگرداند.

و «بِما أَشرَكُوا الخ» شايد اشاره باين باشد كه اينكه ترس و رعبى كه در دل مشركين افتاد براى اينكه بود كه آنها براى خدا شريك قرار دادند و پرستش نمودند چيزى را كه هيچ قوّت و شوكتى نداشتند كه بتابعين خود اطمينان و سكونت نفس بدهند و اميدوار باشند كه در شدائد آنان را يارى كنند و مؤمنين ميدانستند همان طورى كه آيات مشعر بر آنست كه شكست خوردن آنها در بعض موارد از باب آزمايش بوده مثل جنك احد و غيره نه از جهت حقارت آنها و در همان حال باز مؤمنين اتكاء و پشتبانى و اميدشان بپروردگار عالم بود كه غالب و قاهر و مستولى بر همه موجودات است و ميدانستند كه آنچه بر ايشان در امر جهاد يا غير آن پيش آيد بنفع آنها تمام ميشود نه بر ضرر آنها لكن مشركين چنين مرجع و تكيه‌گاهى نداشتند فقط متكى بنفس خبيث خود بودند اينكه بود كه البته لطف حق تعالى مقتضى بر اينكه است كه آنان را بياگاهاند كه بدانند و لو اينكه در موردى از روى حكمت غلبه و مظفريتى بر آنها پيش آيد آن موقتى است است علوّ و غلبه واقعى با مؤمنين است كه مولى و ناصر آنها خدا است و كافرين

صفحه : ۲۹۷

بالاخره زبون و ذليل خواهند گرديد همان طورى كه در فتح مكه ظاهر گرديد كه رسول اسلام بدون جنك بر اهل مكه غالب گرديد و همه حلقه بندگى بگردن انداختند و بنده فرمان بردار او گرديدند.

وَ مَأواهُمُ النّارُ وَ بِئسَ مَثوَى الظّالِمِينَ و دوزخ جاى آنها است و بد آرامگاهى است براى كافرين جايگاه و مآل آنها آتش است.

اشاره به اينكه كه آنهائيكه بخدا كافر شدند هم در دنيا زيان بردند كه از عمرشان بهره نيكو نبردند و سر انجام كارشان ببدبختى و سوء عاقبت خواهد كشيد و هم در آخرت كه سر انجام كار است هميشه معذب خواهند بود.

روايت شده كه حق تعالى بطورى ترس در دل كفار انداخت كه با اينكه داخل مكه شده بودند ميترسيدند كه مبادا اصحاب رسول صلّى اللّه عليه و آله بر سر آنها ريزند گويند رسول ميفرمود

«نصرت بالرعب مسيرة شهر»

نصرت داده شدم بدخول خوف در دل كفار باندازه سير در يك ماه.

وَ لَقَد صَدَقَكُمُ اللّهُ وَعدَهُ إِذ تَحُسُّونَهُم بِإِذنِهِ حَتّى إِذا فَشِلتُم وَ تَنازَعتُم فِي الأَمرِ از محمّد بن كعب القرطى نقل ميكنند كه گفته چون رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از جنگ احد بمدينه بازگشت جماعتى از مجاهدين گفتند اينكه محنت و شكست از كجا بما رسيد در صورتى كه خداى تعالى بما وعده نصرت و ظفر داده بود بقوله تعالى «بَلى إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا الخ» پروردگار عالميان بجواب آنان اينكه آيه فرستاد «وَ لَقَد صَدَقَكُمُ اللّهُ وَعدَهُ» گفته‌اند اينكه وعده آن بود كه رسول خدا قبلا خواب ديده بود كه بر دشمنان ظفر يافته و چون خواب پيمبران وحى است اينكه بود كه آنرا وعده ناميده و صدق آن وعده آن بود كه فرموده «وَ لَقَد صَدَقَكُمُ اللّهُ وَعدَهُ» و اينكه وعده در اول وهله جنگ احد واقع شد كه مسلمانها بر كفار غلبه كردند و در آخر كفار غلبه نمودند و در آيه «إِذ تَحُسُّونَهُم بِإِذنِهِ» يعنى شما سريعا آنان را باذن خدا كشتيد و ظفر شما را بود و در بيان علت و سبب غلبه كفار فرموده

صفحه : ۲۹۸

«حَتّی إِذا فَشِلتُم» «حتی» غایت است بمعنی الی، اشاره به اینکه که وعده خدا حق است و شما را ظفر و غلبه بود تا اینکه شما بد دل شدید. [پایان] وَ تَنازَعتُم فِی الأَمرِ وَ عَصَیتُم مِن بَعدِ ما أَراکُم ما تُحِبُّونَ آیه مؤمنین را خاطر نشان میکند که بدانند عمل خودشان بود که آنان را مغلوب کرد و شکست داد و گر نه وعده حق تعالی حق است و بر شما مظفریت بود تا وقتی که بد دل شدید و با یکدیگر مخالفت کردید ظاهرا مخالفت آنها اینکه بود که تیراندازان بطلب غنیمت دره‌ئی را که مأمور بحفظ آن بودند واگذاشتند و در لشگرگاه افتادند و رئیس آنها عبد اللّه بن جبیر هر قدر ممانعت نمود فائده نبخشید کفار وقتی دره را خالی دیدند دره را گرفتند و عبد اللّه را که سالار آنها بود با چند نفر دیگر که مانده بودند کشتند و در مسلمانها در افتادند.

«مِن بَعدِ ما أَراکُم» گفته‌اند «أَراکُم» در موضع اعطاکم است نظیر آنجا است که فرموده «سَأُرِیکُم دارَ الفاسِقِینَ» یعنی ساعطیکم ارض مصر یعنی بر آنها منت گذاشت در اینکه زمین مصر را بایشان داد در ابتداء روز ظفر و غلبه با مسلمانان بود چون بر خلاف قول پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حفظ دره عمل نمودند در آخر روز اوضاع دگرگون کردید فتح بشکست و شادی مسلمانان بغم و حزن مبدل گردید.

مِنکُم مَن یُرِیدُ الدُّنیا وَ مِنکُم مَن یُرِیدُ الآخِرَةَ ظاهرا آیه اشاره بآن عده تیرانداز است که مأمور بحفظ دره بودند بعضی از آنها چون مقصود اصلیشان بدست آوردن غنائم بود وقتی دیدند جنک خاتمه پیدا نموده و مسلمانان مشغول غنیمتها گردیده‌اند سفارش رسول صلّی اللّه علیه و آله را در حفظ دره نادیده گرفتند و در میدان جنگ ریختند و چنانچه گفته شد عبد اللّه جحش که سالار آنان بود و با چند نفر دیگر که ماندند کشته شدند و بدرجه شهادت فائز گردیدند.

صفحه : ۲۹۹

ثُمَّ صَرَفَکُم عَنهُم لِیَبتَلِیَکُم شاید مقصود اینکه باشد که پس از آنکه سستی و نزاع در اول وهله و اختلاف که بین شما پدید آمد بر خلاف رأی پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سرپیچی شما مسلمین از امر رسول در حفظ دره چنین ایجاب نمود که اول خداوند شما را از مشرکین باز داشت تا شما را آزمایش کند یعنی اینکه اختلافات بین شما پدید گردید تا امتحان گردید که چه کس مؤمن واقعی و ثابت قدم در دین و طالب آخرت است و چه کس منافق و طالب دنیا است.

وَ لَقَد عَفا عَنکُم وَ اللّهُ ذُو فَضلٍ عَلَی المُؤمِنِینَ با اینکه از بوته امتحان خوب بیرون نیامدید خدای تعالی شما را عفو نمود زیرا که خداوند بر مؤمنین صاحب فضل و کرم است.

آیه مشعر بر اینکه است که حق تعالی از آن نظر خاصی که نسبت بمؤمنین دارد مادامیکه ایمان در دل آنها هست و لو اینکه خلافی مرتکب گردند پس از پشیمانی عفو میفرماید.

إِذ تُصعِدُونَ وَ لا تَلوُونَ عَلی أَحَدٍ در لغت اصعاد بمعنی رفتن و دور شدن در سطح زمین است بخلاف صعود که رفتن بطرف بالا است مثل اینکه گفته میشود «صعد فی السلم» یعنی بنردبان بالا رفت و بعضی گفته‌اند اصعاد بمعنی صعود نیز استعمال میشود.

و بعضی گفته‌اند ظرف یعنی «اذ» در آیه متعلق بمحذوف است یعنی یاد کنید و گفته‌اند میشود جمله در اصل چنین باشد «اذکروا اذ تصعدون» و کلمه «وَ لا تَلوُونَ» بمعنی التفات و میل است.

از مجمع نقل شده که گفته جز در کلام منفی استعمال نمیگردد خلاصه آیه دلالت دارد بر اینکه وقتی لشکر کفر بر لشکر اسلام غلبه کردند و لشکر اسلام متفرق گردیدند و بطوری از اطراف پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم متفرق گشته و پراکنده شدند «تَلوُونَ» مشتق از «لیّ العنق» است بمعنی رو نگردانیدن و عدم توجه یعنی

صفحه : ۳۰۰

رجوع نمیکردید و التفات بهیچ کس از یاران خود نمیکردید حتی رسول را از غایت خوف و دهشت نمینگریستید.

وَ الرَّسُولُ يَدعُوكُم فِي أُخراكُم و رسول شما را میخواند «فِي أُخراكُم» یعنی پیغمبر جماعتی که در آخر جمعیت فراریان و نزدیک بحضرتش بودند میخواند و میگفت

«الیّ عباد اللّه فانّی رسول اللّه»

ای بندگان خدا باز گردید و بمن توجه کنید من رسول خدایم و بمن توجه ننمودید «فاثابکم غم بغم» فاء «فاصابکم» عطف است بر «صرفکم» چون چنین کردید خداوند شما را منهزم گردانید و شما را مکافات کرد.

فَأَثابَكُم غَمًّا بِغَمٍّ در جامع الجوامع طبرسی است «فاصابکم» عطف است بر «صرفکم» یعنی پس خدا شما را مجازات کرد «بغم» وقتی از او گردیدید یعنی از جنگ فرار کردید و شما را مبتلا کرد بسبب غمی که برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسانیدید که او را مخالفت کردید- یا غمی که متصل بود بغمی که اراجیف گفتند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کشته شده و بزخم و قتل و ظفر یافتن مشرکین و فوت غنیمت «لِكَيلا تَحزَنُوا عَلي ما فاتَكُم» برای اینکه محزون نشوید بر آنچه از غنیمت بشما نرسیده «وَ لا ما أَصابَكُم» و نیز محزون نگردید از شدائد که در راه خدا بشما رسیده «وَ اللّهُ خَبِيرٌ بِما تَعمَلُونَ» یعنی خدا عالم است باعمال شما. [پایان] در توجیه آیه از مفسرین آراء دیگری نیز نقل شده لکن ظاهرا بهترین گفتار در توجیه «فَأَثابَكُم غَمًّا بِغَمٍّ» یعنی بشما رسانید غمی که در جنگ شکست خوردید در اثر مخالفت رسول [ص] و پس از آن بشما رو آورد غمی که فوق شکست شما و ظفر مشرکین بود و آن نداء اراجیف بود که گفت «قد قتل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم» که البته بر مؤمنین اینکه غمی بود بالای غمی.

و شاید «لِكَيلا تَحزَنُوا عَلي ما فاتَكُم» اشاره باین باشد که پاداش غم و اندوه شما از آنچه از حزن بر شما گذشت و شما را منصرف گردانید آنوقتی بود

صفحه : ۳۰۱

که بنا بر آنچه نقل شده کعب بن مالك پس از آن صدای وحشت انگیز کشته شدن رسول بصدای بلند صدا زد

« یا معشر المسلمین ابشروا هذا رسول اللّه [ص]»

و گفت من دو چشم او را از زیر کلاه خود دیدم پس از اینکه صدا جماعتی از اصحاب که فرار کرده بودند دور حضرتش جمع شدند پس ممکن است گفته شود قوله تعالی «لِكَيلا تَحزَنُوا عَلي ما فاتَكُم» چنین مژده سلامتی رسول صلّی اللّه علیه و آله برای مؤمنین فرح انگیز بود که بر آنچه از آنها گرفته شده از مظفریت و غنائم محزون نگردند «وَ لا ما أَصابَكُم» و نه از زخم و قتل و غیر آنها ملول گردند اشاره به اینکه که وقتی نعمت بزرگی بانسان برسد تمام هموم و غموم او را زایل میگرداند.

وَ اللّهُ خَبِيرٌ بِما تَعمَلُونَ و خدا عالم است بآنچه شما میکنید از خیر و شرّ اول شما را بنعمت امتحان میکند پس از آن در اثر کفران نعمت و وظیفه نشناسی نعمت تبدیل میگردد بنقمت چنانچه در همین جنك احد مصداق کامل آن نمایان گردیده که اول فتح و غلبه شایانی برای مؤمنین ظاهر گردید و در اثر کفران نعمت و عصیان رسول صلّی اللّه علیه و آله نعمت تبدیل گردید بنقمت قوله تعالی «لَئِن شَكَرتُم لَأَزِيدَنَّكُم وَ لَئِن كَفَرتُم إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ».

ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيكُم مِن بَعدِ الغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً یعنی پس از غم وقتی که ایمن گردیدند بر آنها فرو فرستادیم «نعاسا» خوابی سبک که خواب جماعتی از شما مؤمنین را گرفت معلوم میشود خواب پس از امنیت دست میدهد «يَغشي طائِفَةً مِنكُم» که خواب جماعتی از شما مؤمنین را فرا گرفت آنهائی که مؤمن حقیقی بودند و گفته‌اند آنان جماعتی از مؤمنین خلّص بودند که پس از غلبه مشرکین دور رسول جمع شدند.

از أبی طلحهٔ نقل شده که در مصاف بطوری خواب بر ما غلبه کرد که یکی از ما شمشیر از دستش افتاد گرفت باز از دستش افتاد.

صفحه : ۳۰۲

در منهج گفته در روایت صحیح ثابت شده که اینکه خواب مخصوص بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و بعضی دیگر از متابعین آنهائی بود که ایمان کامل داشتند.

عبد اللّه زبیر از پدر خود روایت کرده که گفت من با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودم چون خوف و غم ما سخت شد خواب و نعاس بر اصحاب واقع گردید که از معتب بن قشیر شنیدند که میگفت «لو کان لنا من الامر شیئی ما قتلنا هیهنا» پنداشتند که اینکه را در خواب می‌بینند و حق تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت اینکه آیه را فرستاد و فرمود بعد از غم و اندوه و هم تمام و جراحت و هزیمت امن تمام بر شما نازل کردیم تا بمرتبه‌ئی که خواب بر شما غلبه کرد و مسلّم است که خواب با راحتی و امنیت پدید میگردد نه با خوف و خشیت. [پایان] وَ طائِفَةٌ قَد أَهَمَّتهُم أَنفُسُهُم در اینکه آیات بدرستی معیار شناسائی مؤمن خالص را نشان میدهد که مؤمنین آنهائی که مطمئن بایمان گردیده‌اند پس از امن که شاید پس از فراق از جنگ بود خواب آنها را گرفت لکن جماعت دیگر از مؤمنین که شاید ضعفاء مؤمنین بودند نه مؤمن حقیقی که آنان را بدو صفت معرفی نموده و با مؤمنین بجنگ احد رفته بودند، اول چون هم آنها منافع نفسانی و حظوظات مادی بوده نه اطاعت رسول [ص] اینکه بود که قلق و اضطراب آنها را مهموم و ناراحت گردانید و مقصودی نداشتند مگر خلاصی نفس خودشان «یَظُنُّونَ بِاللّهِ غَیرَ الحَقِّ ظَنَّ الجاهِلِیَّةِ» دوم از صفات آنها گمان میکردند بخدا گمان غیر الحق مثل گمان اهل جاهلیت از مشرکین که گمان میکردند امر رسالت پیغمبر [ص] باتمام نخواهند رسید و وعد و وعید او غیر واقع است.

یَقُولُونَ هَل لَنا مِنَ الأَمرِ مِن شَیءٍ آیه مقول قول منافقین است یا آنهائیکه ایمانشان کامل نبوده و مردد بودند که در حال غلبه دشمن بمؤمنین میگفتند آیا از اینکه جنگ از ظفر و نصرت

صفحه : ۳۰۳

برای ما چیزی هست یعنی آیات از مظفریت و بدست آوردن غنیمت ما را نصیبی هست «هَل» استفهام انکاری است یعنی چنین نیست که ما منتظر بودیم و اگر میدانستیم که نصرت خواهیم داشت باختیار از مدینه بیرون میآمدیم نه باجبار و اگر بیرون نیامده بودیم کشته نمیشدیم.

قُل إِنَّ الأَمرَ کُلَّهُ لِلّهِ یُخفُونَ فِی أَنفُسِهِم ما لا یُبدُونَ لَکَ یَقُولُونَ لَو کانَ لَنا مِنَ الأَمرِ شَیءٌ ما قُتِلنا هاهُنا قُل لَو کُنتُم فِی بُیُوتِکُم لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ إِلی مَضاجِعِهِم یعنی ای محمّد [ص] بگو بدرستی که همه کارها باراده خدا است منافقین در قلبشان نهان میسازند آنچه را که آشکار نمیکنند برای تو در خلوت با یکدیگر میگویند اگر ما را از کار خود چیزی بود اینجا کشته نمیشدیم.

خطاب برسول است که باینها بگو امر بدست خدا است برای هر کس آنطوری که در ازل مطابق نظام عالم در لوح محفوظ از روی حکمت مقرر گردیده واقع خواهد شد اگر برای شما قتل نوشته شده شما از منزلگاه خود بیرون میآمدید یا در همان جایگاه خود میماندید دشمن بر شما میتافت و کشته میشدید.

و بعضی از مفسرین گفته از اینکه جواب چند مطلب بر آنان روشن میگردد ۱- کشته شدن کسانیکه از شما در معرکه جنگ کشته شدند دلیل بر اینکه نیست که شما بر حق نمیباشید و نیز بطوریکه شما پنداشته‌اید دلیل بر اینکه نیست که امر غلبه و فیروزی برای شما نمیباشد بلکه قضاء الهی که از آن گریزی نیست بر اینکه جاری شده که اینکه کشته شدگان در اینکه مکان از مرکب حیات ساقط گشته و کشته شوند و اگر شما خود از مکان خود بیرون نیامده بودید آنهائیکه سرنوشتشان کشته شدن است بپای خود بقتلگاه

خویش میآمدند بنا بر اینکه گریزی از مرگ که حتی ساعتی هم جلو و عقب نمیافتد نیست.

۲- اینکه سنّت قطعی الهی بر عمومی و همه‌گانی بودن نـاموس ابتلاء و امتحان است و ناچار اینکه ناموس در زنـدگی شـما و آنان واقع شدنی بوده و روی اینکه اصل

صفحه : ۳۰۴

بیرون آمدن شما و انجام گرفتن اینکه جنگ خواه و ناخواه شدنی او از امور غیر قابل اجتناب بوده است بنا بر اینکه چاره‌ئی نبود جز اینکه بیرون آئید و اینکه جنگ انجام گیرد تا اینکه کشـته شدگان بآنچه باید برسند رسیده و بدرجات خویش نائل گردند و شما نیز بآنچه بایـد برسید رسیده باشید پس از امتحان و روشن شـدن وضـعتان از نظر طرز تفکر و نیروی ایمان یا شـرک یکی از دو طرف سعادت یا شقاوت برایتان تثبیت گردد. [المیزان]

صفحه : ۳۰۵

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۵۵ تا ۱۶۱]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوا مِنكُم يَومَ التَقَى الجَمعانِ إِنَّمَا استَزَلَّهُمُ الشَّيطانُ بِبَعضِ ما كَسَبُوا وَ لَقَد عَفَا اللّهُ عَنهُم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخوانِهِم إِذا ضَرَبُوا فِي الأَرضِ أَو كانُوا غُزًّى لَو كانُوا عِندَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِيَجعَلَ اللّهُ ذلِكَ حَسرَةً فِي قُلُوبِهِم وَ اللّهُ يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَ لَئِن قُتِلتُم فِي سَبِيلِ اللّهِ أَو مُتُّم لَمَغفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَحمَةٌ خَيرٌ مِمّا يَجمَعُونَ (۱۵۷) وَ لَئِن مُتُّم أَو قُتِلتُم لَإِلَى اللّهِ تُحشَرُونَ (۱۵۸) فَبِما رَحمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُم وَ لَو كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ القَلبِ لَانفَضُّوا مِن حَولِكَ فَاعفُ عَنهُم وَ استَغفِر لَهُم وَ شاوِرهُم فِي الأَمرِ فَإِذا عَزَمتَ فَتَوَكَّل عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹)

إِن يَنصُركُمُ اللّهُ فَلا غالِبَ لَكُم وَ إِن يَخذُلكُم فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِن بَعدِهِ وَ عَلَى اللّهِ فَليَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۶۰) وَ ما كانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ وَ مَن يَغلُل يَأتِ بِما غَلَّ يَومَ القِيامَةِ ثُمَّ تُوَفّى كُلُّ نَفسٍ ما كَسَبَت وَ هُم لا يُظلَمُونَ (۱۶۱)

صفحه : ۳۰۶

[ترجمه]

همانا آنهائیکه از شـما در روز (جنگ احد) وقتی دو لشـگر (مؤمن و کافر) بجنگ برخورد کردند و از شـما مؤمنین آنهائیکه بجنگ پشت کردند در اثر اعمال بدشان شیطان آنان را لغزانید و خدا آنها را عفو کرد همانا خدا آمرزنده و بردبار است [۱۵۵]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نبوده باشید مثل کسانیکه کافر شدند (یعنی منافقین) که آنها برای برادران خود که کشته شده بودند یا در زمین برای تجارت رفته بودند و مردند گفتند اگر نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته نمیشدند همانا خدا اینکه آرزوها و گمان باطل را در قلب آنها انـداخته تا اینکه برای آنها حسـرت باشـد و خـدا زنـده میکنـد و میمیرانـد هر کس را که بخواهد نه حذر کردن و نه جنگ کردن و خدا بآنچه میکنید بینا است [۱۵۶]

(ای مؤمنین) اگر مردید یا کشته شدید هر آینه آمرزش و رحمت خدا بهتر است از آنچه جمع میکنید [۱۵۷]

ای مؤمنین اگر مردید یا کشته شدید همانا بسوی خدا محشور میگردید [۱۵۸]
ای رسول بسبب رحمت خدا است که دل تو را نرم کرده اگر سخت دل و غلیظ القلب بودی مردم از اطراف تو پراکنده میشدند پس خلاف آنها را ببخش و برای آنها طلب آمرزش نما و در کار و عمل با آنها مشورت کن و در امریکه تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن و خدا توکل کنندگان را دوست میدارد [۱۵۹]
ای مؤمنین اگر خدا شما را یاری کند بر شما کسی غالب نمیگردد و اگر خدا شما را مخذول گرداند (یعنی واگذارد) پس از او کی تواند شما را یاری کند و باید مؤمنین بر خدا توکل کنند [۱۵۹]
و نباشد و نسزد برای هیچ نبی اینکه خیانت کند و کسیکه خیانت کند در قیامت بجزای عملش خواهد رسید و بهر کس پاداش عملش بآنچه کرده داده میشود و بکسی ستم گردیده نمیشود (۱۶۰) و نسزد هیچ پیغمبری را که در غنائم خیانت کند و هر کس خیانت کند در روز قیامت میآورد آنچیزی را که خیانت کرده و هر نفسی پاداش داده میشود بر آنچه عمل نموده و بکسی ستم گردیده نمیشود [۱۶۱]

.

صفحه : ۳۰۷

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوا مِنكُم يَومَ التَقَى الجَمعانِ إِنَّمَا استَزَلَّهُمُ الشَّيطانُ بِبَعضِ ما كَسَبُوا اینکه آیه و آیه بعد دنباله همان واقعه جنگ احد است که از ظاهر آیه چنین برمیآید که بعضی از مجاهدین در اثر شکست خوردنشان در جنگ احد حالت یأس و سستی و تأسف بر شهداء و بزرگان قومشان بر آنها حسرتی روی داد و گفته‌اند بیشتر در آن جنگ از انصار کشته شدند و از مهاجرین چهار نفر زیادتر شهید نشدند و منشأ افسردگی آنها اینکه بود که شاید گمان میکردند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بدلخواه خود اینکه معرکه جنگ را فراهم آورده.
آیه خبر میدهد و رسولش را آگاه میگرداند که آنها را متذکر گرداند که سبب شکست خوردنشان اینکه بود که وقتی دو لشگر کفر و اسلام بهم ریخته بودند در آنروز بعضی از شما رو از جبهه جنگ گردانیدید چون چنین کردید شیطان بشما دست یافت و شما را لغزانید و اینکه تسلط شیطان برای اینکه بود که از جنگ اعراض نمودید و شاید نظر بقوله تعالی «بِبَعضِ ما كَسَبُوا» که بصیغه ماضی آورده مقصود چنین باشد که در اثر اعمال بدی و گناهانی که قبلا کرده بودید گناه دیگری پیرامونتان گردید و شما از جنگ اعراض کردید و بحرص و طمع غنیمت مخالفت رسول نمودید اینکه بود که شیطان شما را لغزانید و شکست خوردید وَ لَقَد عَفَا اللّهُ عَنهُم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ و با آن گناهانی که قبلا نموده بودید و گناهانی که از قبل اعراض و پشت کردن بجنگ کردند شما را بخشیدیم.
راغب در مفردات گفته «عفا» العفو القصد لتناول الشیئی یقال عفاه و اعتفاه ای قصده متناولا ما عنده و عفت الریح الدار قصدتها متناولهٔ آثارها» شاعر گفته «اخذ البلی آیاتها».

صفحه : ۳۰۸

و «عفت الدار» گویا قصد کرده پوسیدگی و خرابی آنرا و «عفا النبت و الشجر» قصد کرده زیادتی آنرا مثل قول تو که گوئی شروع کرد گیاه در زیادتی «و عفوت عنه» قصد کردم زائل شدن گناه او را در حالیکه صرف نظر کردم از گناهش و در حقیقت مفعول

متروک است و عن متعلق بمضمر است «فالعفو» بمعنی تجافی و اعراض کردن یا گذشتن از گناه است قوله تعالی «فَمَن عَفا وَ أَصلَح» «وَ أَن تَعفُوا أَقرَبُ لِلتَّقوی» و نیز قوله تعالی «خُذِ العَفوَ» یعنی چیزیکه قصد آن و تناول آن آسان باشد و قول آنها «اعطی عفوا» پس عفوا مصدر در موضع حال است یعنی داد و حال او حال عافی بود یعنی قاصد گرفتن.

خلاصه از موارد استعمال آن چنین برمیآید که عفو قصدی است که برای بدست آوردن و میل بچیزی انجام گیرد، بعضی از مفسرین گفته بهمین عنایت است که عفو نسبت بخداوند داده میشود چه آنکه گویا خداوند قصد بنده خود را میگیرد و سپس او را بدون هر گناهی وا میگذارد، و از همین جا ظاهر میگردد که مغفرت که عبارت از پرده پوشی است در عالم اعتبار متفرع بر عفو است چه آنکه گناه قبلا گرفته شده از بین میرود و در نتیجه مستور و پنهان میگردد و دیگر نه بر خود گناه کار و نه بر دیگران نمودار نیست قوله تعالی «وَ اعفُ عَنّا وَ اغفِر لَنا» سوره بقره آیه ۲۸۶. [پایان] و بنا بگفته راغب عفو هم بمعنی گرفتن چیز پوسیده بی ثمر است و هم بمعنی زیادتی و عطا کردن است اینکه است که در آخر آیه فرموده «إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ» خداوند هم مفسده و قذارت گناه را از بنده میگیرد زیرا که حلیم است و هم در عوض چنانچه در سوره فرقان آیه ۷۰ راجع بتوبه کنندگان فرموده «یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ» یعنی گناه توبه کنندگان از معاصی را تبدیل میگرداند بحسنات که عوض هر گناهی در اثر توبه و پشیمانی حسنهٔی نوشته میشود.

با اینکه بعضی از مجاهدین در جنگ احد باغواء شیطان خطاء کردند

صفحه : ۳۰۹

و شاید مقصود همان عدهٔی باشند که بطمع بدست آوردن غنیمت در حفظ درّه مخالفت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نمودند و عمل آنها بود که شکست مجاهدین را ایجاب نمود و اینکه گناه بزرگی بود که آنان مرتکب گردیدند با اینکه حال خدای کریم وعده بخشش بآنها میدهد و شاید مقصود همان جماعتی باشند که در موقع غلبه دشمن از جنگ رو گردانیدند که چون خطاکار بودند شیطان آنان را لغزانید و معنی دوم مناسب‌تر است.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخوانِهِم إِذا ضَرَبُوا فِی الأَرضِ أَو کانُوا غُزًّی لَو کانُوا عِندَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه آنکه آنهائیکه بظاهر ایمان آورده بودند و هنوز ایمان در باطن آنان رسوخ ننموده بود پس از جنگ احد و کشته شدن جوانانشان و نیز شاید انجام معرکه جنگ را فقط بدلخواه رسول میدانستند نه بامر خدای تعالی اینکه بود که اظهار تأسف مینمودند و میگفتند اینهائیکه در جنگ کشته شدند اگر از منزلشان بسفر نمیرفتند یا اینکه در جنگ وارد نشده بودند و نزد ما مانده بودند نه میمردند و نه کشته میشدند ..

گویا آیه ایشان را توبیخ و سرزنش مینماید که شمائی که ایمان آورده‌اید بایستی در ایمان راسخ باشید و گفتارتان مثل کافرین و منافقین نباشد که دوستان خود را منع میکردند از جهاد فی سبیل اللّه و آنها را از کشته شدن میترسانیدند لِیَجعَلَ اللّهُ ذلِکَ حَسرَةً فِی قُلُوبِهِم وَ اللّهُ یُحیِی وَ یُمِیتُ و لام «لِیَجعَلَ» لام عاقبت است مثل آیه آل فرعون «لِیَکُونَ لَهُم عَدُوًّا وَ حَزَناً» یعنی آنها آن گفتار را گفتند تا عاقبت امر آنها باین کشد که خدای تعالی آن اعتقاد باطل آنان را در قلب آنها حسرت گرداند و بدانید که خدا زنده میدارد نه حذر کردن و او میمیراند نه جهاد رفتن.

و پاسخ گفتار فاسد آنها همانست که در آیه بالا فرموده «قُل لَو کُنتُم فِی

صفحه : ۳۱۰

بُیُوتِکُم لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ إِلی مَضاجِعِهِم الح» اشاره به اینکه که اگر شما واقعا ایمان آورده باشید میدانید که در لوح

محفوظ و کتاب آفرینش برای هر کسی مدت و اجلی مقرر گردیده که «لا یَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَستَقدِمُونَ» و برای هر کسی آنچه معین گردیده بآن خواهد رسید «لا تدبیر لحکمه و لا راد لقضائه» وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ گویا فرموده ای کسانیکه تظاهر بایمان میکنید و قلب شما مطئن بایمان نگردیده بدانید که خدای تعالی بآنچه شما از گفتار و اعمال و کردار میکنید بینا است بر او چیزی مخفی نخواهد بود.

وَ لَئِن قُتِلتُم فِی سَبِیلِ اللّهِ أَو مُتُّم لَمَغفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَحمَةٌ خَیرٌ مِمّا یَجمَعُونَ در واقع آیه ارشاد بحکم عقل است که وقتی شما بدلالت ایمانتان دانستید که برای هر کسی وقتی تعیین شده که محققا واقع خواهد گردید عقلتان گواهی میدهد که موقع اجل حتمی اگر در راه خدا بمیرید و در نتیجه مشمول رحمت و مغفرت الهی گردید برای شما بهتر خواهد بود از آنچه جمع‌آوری میکنید وَ لَئِن مُتُّم أَو قُتِلتُم لَإِلَی اللّهِ تُحشَرُونَ شاید مقصود از «مُتُّم» که در اینکه دو آیه ردیف «قُتِلتُم» انداخته مردن در راه جهاد باشد که مجاهد فی سبیل اللّه در راهی که بعزم جهاد میرود هرگاه بمرگ طبیعی بمیرد یا بدست کفار کشته شود هر کدام باشد چون در راه خدا و برای یاری دین حق حرکت میکرده مثل همانهائی است که در حال نبرد با اعداء کشته میشوند حشرشان و بازگشتشان بسوی رحمت خدا و مغفرت او است.

و لکن چون «مُتُّم» مطلق است شامل میگردد هر مؤمنی را که در ایمان ثابت قدم گردیده و ایمان در قلبش نفوذ نموده خواه در رختخواب منزلش بمیرد یا در جنگ یا سفر جهاد هر کجا باشد اینکه فضیلت با او هست یعنی حشرشان و بازگشتشان بسوی رحمت و مغفرت خدا است.

صفحه : ۳۱۱

فَبِما رَحمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُم وَ لَو کُنتَ فَظًّا غَلِیظَ القَلبِ لَانفَضُّوا مِن حَولِکَ «فظ» در لغت بمعنی خشن و قسی القلب (یعنی سخت دل) و فاقد رقّت و رأفت قلب است و «انفضاض» بمعنی پراکندگی است.

پس از سرزنش بمؤمنین آنهائی که در جنگ احد خلاف امر رسول صلّی اللّه علیه و آله کردند و نیز در مورد غلبه دشمن از جنگ رو گردانیدند و باضافه مجاهدین را سرزنش مینمودند که چرا اینان داخل جنگ شدند که کشته شوند.

ظاهرا دل رسول صلّی اللّه علیه و آله از آنها آزرده شده بود گویا آیه بالا در مقام ستایش رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که ای رسول رحمت چون تو مظهر و نماینده رحمت الهی میباشی همان مظهریت تو که مظهر و نماینده رحمت الهی میباشی چنین ایجاب نموده که با آنهمه خطائی که از آنها سر زد تو بهمان رحمتی که از جانب خدا دارا بودی و متصف «برحمة للعالمین» گردیدی از جرم آنها بگذر و آنان را باذن خدا عفو بنما.

و لو اینکه از جاهای دیگر معلوم و محقق است که یکی از روش و طریق اثبات پیمبری آنحضرت [ص] اخلاق حسنه و خلق نیکوی او بوده که چنانچه گفته‌اند خلق شریفش بسیاری را مجذوب گردانیده و بهمین جهت ایمان آوردند و چنانچه بعضی گفته‌اند حسن معاشرت و مدارا نمودن آنحضرت با دوست و دشمن منحصر در اینکه مورد نبوده و گویا غرض از اینکه آیات برای اینکه است که روش پیغمبر را امضاء نموده و بگوید اصولا که پیمبر اکرم [ص] جز بر طبق امر الهی قدم بر نمیدارد و روش متین او مورد تصویب و رضای الهی است. [پایان] خلاصه آیه خطاب برسولش نموده که تو برحمت خدا و تفضل او است که چنین صفت ارجمند رحمت بخلق پیدا کرده‌ئی و آنچه از آنها خلاف و خطاء می‌بینی غمض عین نموده و گذشت میکنی و مدارا مینمائی زیرا اگر خشن و قسی القلب بودی مردم از اطراف تو فرار میکردند و در نبرد با دشمنانت در جنگها حاضر نمیگردیدند و تنها میماندی و در اجرای امر رسالت یار و یاوری نداشتی

صفحه : ۳۱۲

فَاعفُ عَنهُم وَ استَغفِر لَهُم وَ شاوِرهُم فِی الأَمرِ ظاهرا آیه برای تألیف قلوب مؤمنین و مشدد گردیدن امور تبلیغی و استحکام امر رسالت رسولش را موظف میگرداند بسه عمل نیکو که میتوان گفت آن پی‌ریزی تبلیغ و اول وظیفه هر رسولی و مبلّغی است و آن سه عمل.

۱- «فَاعفُ عَنهُم» ظاهرا امر «فَاعفُ» مطلق است که در همه جا طرف عفو و گذشت را مراعات نما مگر در احکام شرعی که باجماع مسلم گردیده که اگر خلافی بشود چه در واجبات و چه در محرمات عفو آن بدست پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیست و آن بتوبه و تدارک ما فات بخشیده میشود ظاهرا اذن برسول داده که در مواردی که مصداق کاملش در موارد جهاد و اوضاع جنگی که بصلاح دید رسول تعیین میگردد اگر چه آنهم رسول باذن خدا عمل میکند قوله تعالی «وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی» سوره نجم آیه ۳ و ۴ شاهد بر اینکه است لکن در امثال اینکه موارد که بظاهر مؤمنین از امر رسول تخلف ورزند و رسول نظر بآن رأفت و رحمتی که مظهر رحمت الهی است از آنها عفو میکند خداوند عمل رسولش را امضاء نموده اینکه بود که رسول صلّی اللّه علیه و آله پس از جنگ احد و آن خلاف کاریهائی که از بعضی بلکه از اکثر مؤمنین نمودار گردید و سبب شکست آنها شد عفو فرمود ۲- «وَ استَغفِر لَهُم» و نیز رسول را مخاطب قرار میدهد که پس از آنکه آنان را عفو کردی و در مقام مؤاخذه برنیامدی برای آنها طلب آمرزش نما چون مخالفت رسول مخالفت خدا است تو در باره آنها از خدا طلب آمرزش نما.

در اینجا نکته دقیقی مندرج است و آن اینست که دانسته شود که آمرزش گناه مخصوص بحق تعالی است رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم همین قدر مأذون گردیده که در مواردی که صلاح میداند وقتی تخلف نمودید از آنها مؤاخذه ننماید و گذشت کند ۳- «وَ شاوِرهُم فِی الأَمرِ» سوم از دستوراتی که راجع بمؤمنین داده شده امر برسولش مینماید که در امور جامعه هرگاه کاری خواسته باشی انجام دهی با اصحاب مشورت نما چنانچه از مواردی مخصوصا در اعمال جنگی چنین استنباط میشود

صفحه : ۳۱۳

که عمل پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله چنین بوده و خدای تعالی اینکه عمل رسول را [ص] مثل همان عفو و طلب آمرزش امضاء نموده و چنانچه گفته شد سجیّه پاک رسول رحمت و طریق معاشرتش با دشمنان چه جای دوستان چنین بوده که در همه جا با خلق بمدارا و حسن خلق رفتار میکرده.

و چون عمل پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سرمشق دیگران است و نیز عفو و طلب و آمرزش او چون اینکه سه عمل تألیف قلوب مؤمنین و رقت و شفقت آنها را نسبت برسول ایجاب مینماید اینکه است که گفتیم خدای تعالی همان رویه رسولش را نسبت بخلق امضاء نموده و گر نه رسول صلّی اللّه علیه و آله که عقل کل و اول ما خلق اللّه بشمار میآید چه حاجت داشت که در امور جامعه و صلاح دید از دیگران استمداد جوید تمام اوامر و نواهی الهی از روی حکمت و صلاح خلق انجام گرفته فَإِذا عَزَمتَ فَتَوَکَّل عَلَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَوَکِّلِینَ ای رسول پس از انجام عمل و وسائل کار و و تصمیم بر عمل بر خدا توکل کن زیرا که خدای تعالی متوکلین را دوست میدارد.

اگر چه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مخاطب قرار داده که وقتی بر عمل تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما لکن امّت را نیز شامل میگردد.

البته معلوم است که توکل و اتکاء بر خدای تعالی فقط بزبان نیست اصلا توکل عمل قلبی است آنهم نه ساختگی بلکه کسی را ممکن است که پس از انجام وظیفه و تصمیم بر عمل حقیقتا نه مجازا توکل بر خدا نماید یعنی توکل وقتی تحقق می‌پذیرد که ایمان بحد یقین رسیده باشد «و لا مؤثر فی الوجود الا اللّه» را نصب العین نموده و بداند اگر چه انسان در اعمال اختیاری خود مختار است

لکن ایجاد و اعدام هر چیزی بدست حق تعالی و اراده او تحقق میگیرد، از جنید نقل میکنند که گفته توکل آنست که بکلی بر او اقبال و از هر چه دون او است اعراض کنی.
ثوری گفته توکل آن باشد که تدبیر خود را باو واگذاری تا او و کیل تو

صفحه : ۳۱۴

باشد- دیگری گفته توکل اکتفاء عبد ذلیل است برب جلیل مثل اکتفاء خلیل بجلیل وقتی که نظر نکرد بعنایت جبرئیل علیه السّلام.
بحاتم اصم گفتند حد توکل تو تا کجا است گفت بنای آن بر چهار چیز است:
۱- شناخته‌ام که روزی مقدر من را کسی نخورد از آنم باکی نیست. ۲- دانستم که عمل مرا کسی غیر از من نکند پیوسته بآن مشغولم. ۳- دانستم که مرگ ناگاه میآید استعداد آن میکنم. ۴- دانستم که خدا بمن نگران است کاری نکنم که شرم آور باشد.
خلاصه از مفسرین راجع بتوکل و منشأ و علامت آن روایاتی نقل شده لکن اس‌ّاساس توکل آنست که انسان پس از اقرار بوحدانیت و صفات جلال و جمال خداوندی و علم به اینکه که تمام امور بدست قدرت و مشیت او انجام میگیرد و پس انجام دادن وظائفی که در عملی بر هر کسی مقرر گردیده تمام اتکاء و امید او بر خدای تعالی باشد و خود را مثل مرده بدست غسال بنگرد و فاعل حقیقی فقط او را بداند.
لکن باید دانست که توکل مانع از عمل و کسب و کار نیست زیرا که حکمت الهی بر اینکه جاری گشته که انسان باید در عمل کوشش نماید زیرا که هر فردی نسبت باعمال مرجوعه بخودش یکی از عمّال دستگاه خلقت بشمار میرود اگر کسی دنبال کسب و عمل نرود نسبت بنظام آفرینش تبه‌کاری و عصیان نموده وقتی می‌بینیم تمام ذرّات موجودات هر یک بوظیفه خود مشغول عملی است میدانیم که ناظم عالم اینکه طور عالم را مرتب گردانیده.
آری باید در جامعه هر کسی بوظیفه خود عمل کند لکن در عین حال بایستی در عمل اموری را مراعات نماید یکی در معاملات از حق خود تجاوز نکند و اخذ عدوانی ننماید و دیگر زیادتر از قدر حاجت در دنیا فرو نرود و بجمع مال و عناوین دیگر حریص نگردد و از همه بالاتر که اس‌ّاساس توکل روی پای آن قرار گرفته تمام امید و اتکاء او بمبدء موجودات و خالق عالم باشد نه

صفحه : ۳۱۵

بعمل خود بلکه خود را از عمل مثل بنده‌ئی داند که بامر مولی کار میکند و ببیند موظف بر چه عملی است انجام بدهد.
بعضی از مفسرین گفته «فَإِذا عَزَمتَ فَتَوَكَّل عَلَى اللّهِ» عزم را حقیقتی است و مایه حقیقت آن درستی مراد است و جمع دل مایه آن صلابت است در دین و غیرت بر امر و استقامت وقت و عزم سه قسم است: یکی عزم توبه، دیگر عزم خدمت و دیگر عزم حقیقت و بناء همه بر توکل است، و توکل را اصلی است و شرطی و ثمره‌ئی، اصل آن یقین است و شرط آن ایمان «و هو اشار الیه بقوله تعالی و علی اللّه فتوکلوا ان کنتم مؤمنین» و ثمره آن محبّت حق تعالی است و دلیل آن قوله تعالی است «إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُتَوَكِّلِينَ».
إِن يَنصُركُمُ اللّهُ فَلا غالِبَ لَكُم وَ إِن يَخذُلكُم فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِن بَعدِهِ وَ عَلَى اللّهِ فَليَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ یعنی اگر خدا شما را عزیز کند و نصرت دهد چه کس تواند شما را بشکند و خوار گرداند، و اگر بعکس اینکه باشد که خدا بخواهد شما را خوار گرداند چه کس تواند شما را نصرت دهد و یاری کند.
راجع بآیه جلو است که مؤمنین را خاطر نشان میکند که اگر در امور توکل و اتکاء شما بر خدا باشد و خدا بخواهد بشما مظفریت دهد و غنیمت نصیب شما گرداند کسی یا چیزی جلو خواسته او را نتواند بگیرد و اگر بخواهد در جنگها یا غیر آن شکست بخورید و زیان ببرید کسی چنین قدرتی ندارد که شما را یاری کند پس بایستی تمام اعتماد شما در همه جا چه در جنگ و چه در غیر بر

کرم او باشد- شاید اینکه آیه نیز مثل آن آیات بالا ـ نظر بهمان اشخاصی باشد که در جنگ احد بحرص غنیمت دره کوه را که مأمور بحفظ او بودند رها نمودند که گویا بآنان یادآور میشود که آنوقتیکه خدا خواست مؤمنین فتح کنند با آن عده کمی که داشتند و کثرت دشمن بدون مهمات جنگی فاتح گردیدند و آنوقتیکه خواست شکست خورند بپاداش مخالفت خودشان پس از فتح شکست خوردند

صفحه : ۳۱۶

در کشف الاسرار گفته قوله تعالی «إِن یَنصُرکُمُ اللّه فَلا غالِبَ لَکُم» هر که را قلم نصرت از درگاه عزت بر ناصیه روزگار او کشیدند- یگانه عالم گشت و قطب مرکز سیادت و نشانه اهل مملکت و قبله آمال خداوندان حیرت.

«وَ إِن یَخذُلکُم فَمَن ذَا الَّذِی یَنصُرُکُم مِن بَعدِهِ» هر که را صفت خذلان از درگاه بی‌نیازی روی نماید. بحکم قهر پرده تجمل از روی کار او بردارند و رقم مهجوری بر حاشیه وقت او نهند و مردود همه عالم گردانند تا از سر مهجوری و درد بازماندگی اینکه نوحه بر خود میکند که:

«بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملون مالخوکم قصد»

گفتم که بر اوج برین شد بختم و ز ملک نهاده چون سلیمان تختم

اکنون که بمیزان خرد بر سنجم از نیک دونیان کم آمد رختم

به داود علیه السّلام وحی رسید که « یا داود ان وضعتک فمن ذا الذی یرفعک و ان رفعتک فمن ذا الذی یضعک و ان اعززتک فمن ذا الذی یذلک و ان نصرتک فمن ذا الذی یخذلک و ان خذلتک فمن ذا الذی ینصرک» حدیث نصرت میرود و نصرت لا محاله بر دشمن بود و هیچ دشمن تو را چون هوای نفس نیست- و الیه اشار النبی صلّی اللّه علیه و آله

«اعدی عدوک نفسک بین جنبیک»

چون دشمن قوی تو نفس بود هر آینه جهاد با وی صعب‌تر و بزرگتر بود چنانچه سیّد کائنات گفت

«رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر»

[پایان] وَ ما کانَ لِنَبِیٍّ أَن یَغُلَّ وَ مَن یَغلُل یَأتِ بِما غَلَّ یَومَ القِیامَةِ ثُمَّ تُوَفّی کُلُّ نَفسٍ ما کَسَبَت وَ هُم لا یُظلَمُونَ ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. از عکرمه روایت شده که إبن عباس در شأن نزول آیه گفته روز بدر از بعضی از صحابه گلیمی مفقود گردید منافقین حواله برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کردند خدای تعالی اینکه آیه فرستاد. و جریر از ضحاک از عبد اللّه بن عباس روایت کرده که گفت آیه در جنگ هوازن آمد چون رسول [ص] غنیمت می‌بخشید مردی سوزنی پنهان بر گرفت خدای تعالی اینکه آیه فرستاد

صفحه : ۳۱۷

و اینکه توجیه بر قرائت آنکس درست آید که خواند «ما کانَ لِنَبِیٍّ أَن یُغَلَّ» بضم یا و فتح غین علی الفعل المجهول یعنی نباشد که با هیچ پیغمبر خیانت کنند.

از محمّد بن اسحاق بن یسار است که گفته آیه در باره وحی آمده یعنی هیچ پیغمبری نباشد که در وحی خدا با امت خیانت کند و

در آن زیاده و نقصان نماید و توجیهات دیگری نیز از مفسرین نقل شده لکن اینکه معنی اخیر که در اینجا گفته شد بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا که شاید منافقین چون بنای آنها بر اینکه بود که مؤمنین را بوسوسه اندازند و آنها گمان کنند که در بعضی از امور مخصوصا راجع بجهاد و مبارزه با کفار رسول صلّی اللّه علیه و آله رأی خود و صلاح دید خود را در حکم خدا دخالت میدهد آیه برای اینکه باشد که مؤمنین را خاطر نشان کنند و بدانند که هیچ رسولی را نرسد که در امر خدا خیانت نماید و رأی خود را در حکم خدا دخالت دهد چگونه ممکن است رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بخدا خیانت کند در صورتی که فرموده «وَ مَن یَغلُل یَأتِ بِما غَلَّ یَومَ القِیامَهِ» هر کس خیانت کند در آنچه کرده باشد روز قیامت بیارند یعنی وی را بمیان آرند در حساب یا جزای آنرا بستانند.

صفحه : ۳۱۸

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۶۲ تا ۱۶۸]

اشاره

أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضوانَ اللّهِ کَمَن باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ (۱۶۲) هُم دَرَجاتٌ عِندَ اللّهِ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعمَلُونَ (۱۶۳) لَقَد مَنَّ اللّهُ عَلَی المُؤمِنِینَ إِذ بَعَثَ فِیهِم رَسُولاً مِن أَنفُسِهِم یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِم وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَهَ وَ إِن کانُوا مِن قَبلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۱۶۴) أَ وَ لَمّا أَصابَتکُم مُصِیبَهٌ قَد أَصَبتُم مِثلَیها قُلتُم أَنّی هذا قُل هُوَ مِن عِندِ أَنفُسِکُم إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۱۶۵) وَ ما أَصابَکُم یَومَ التَقَی الجَمعانِ فَبِإِذنِ اللّهِ وَ لِیَعلَمَ المُؤمِنِینَ (۱۶۶)
وَ لِیَعلَمَ الَّذِینَ نافَقُوا وَ قِیلَ لَهُم تَعالَوا قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَوِ ادفَعُوا قالُوا لَو نَعلَمُ قِتالاً لَاتَّبَعناکُم هُم لِلکُفرِ یَومَئِذٍ أَقرَبُ مِنهُم لِلإِیمانِ یَقُولُونَ بِأَفواهِهِم ما لَیسَ فِی قُلُوبِهِم وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما یَکتُمُونَ (۱۶۷) الَّذِینَ قالُوا لِإِخوانِهِم وَ قَعَدُوا لَو أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُل فَادرَؤُا عَن أَنفُسِکُمُ المَوتَ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۱۶۸)

صفحه : ۳۱۹

[ترجمه]

آیا کسیکه پیرو خشنودی خدا شد (و تابع حکم رسول گردید) مثل کسی ماند که خود را در معرض سخط خدا در آورده (و چنین کسی) جایگاه وی جهنم است و جهنم بد بازگشتی است [۱۶۲]
(پیروان حق را) درجاتی است نزد خدا و خدا بآنچه میکنید آگاهست [۱۶۳]
همانا بحقیقت خدا بر مؤمنین منت نهاد وقتی که از خودشان بر آنها رسولی مبعوث گردانید که برای آنها آیات خدا را بخواند و نفوس آنها را تزکیه و پاک گرداند و بآنها کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد بدرستی که آنها قبلا در گمراهی هویدا بودند (۱۶۴)
آیا آنگاه که بشما (مؤمنین در جنگ احد) صدمه‌ئی رسید (از شکست) که دو برابر آنرا در جنگ بدر بدشمن وارد گردید خواهید گفت از کجا اینکه صدمه بما رسید بگو ای رسول که اینکه از ناحیه خودتان است همانا خدا بر هر چیزی توانا است [۱۶۵]
و آن صدمه‌ئی که روز تلاقی دو لشگر بشما اصابت کرد آن بخواست خدا بود تا اینکه مؤمنین آزمایش شوند (و مؤمن از منافق تمیز داده شود) [۱۶۶]

و برای اینکه معلوم شود آنهائی که در دین نفاق کردنـد و بآنان گفته شد بیائید در راه خدا جهاد کنید یا دشـمن را دفع کنید گفتند اگر مـا بفنون جنگی دانـا بودیم تابع شـما میشـدیم و اینان مردمانی بودنـد که آن روز بسوی کفر نزدیک‌تر بودنـد از ایمان و چیزی بزبان میگویند که در قلبهای آنان نیست و خدا داناتر است بآنچه مخفی میدارند (۱۶۷)

آنهائیکه نشستند و بجنگ نرفتند و ببرادرانشان گفتند اگر بجنگ نرفته بودند و اطاعت ما را کرده بودند کشته نشده بودند ای رسول بگو مرگ را از خود باز دارید اگر راست میگوئید [۱۶۸]

صفحه : ۳۲۰

(توضیح آیات)

أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضوانَ اللّهِ کَمَن باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ در شأن نزول آیه گفته‌اند چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله امر کرد که مؤمنین برای جنگ احـد بیرون رونـد جماعتی از منافقین قعود نموده و از امر رسول [ص] تخلف کردند اینکه آیه فرود آمد.

در مجمع البیـان در توجیه آیه گفته چون خـدای تعـالی بیـان کرده که بهر کسـی جزاء داده میشود آنچه را که از خیر یا شرّ کسـب کرده در عقب آن بیـان نموده که آنهائیکه کسب خیر یا شـر کرده‌انـد کیاننـد: پس گفته «أ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضوانَ اللّهِ» در توجیه آن چند قول است.

۱- آیا کسـیکه متابعت کرد خشنودی خدا را در عمل بطاعت او مثل کسی ماند که در عمل بمعصیت خود را در معرض سخط خدا در آورده.

[إبن اسحق] ۲- کسیکه تابع خشنودی خدا گردید در ترک غلول «کَمَن باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللّهِ» در عمل غلول.

[حسن و ضحاک و مختار طبری است زیرا که اینکه آیه شبیه‌تر بآیه بالا است] ۳- آیا کسیکه متابعت کرد خشنودی خدا را در جهاد در راه او مثـل کسـی مانـد که خود را در معرض سـخط خـدا قرار داده در فرار از جنگ و دوری از آن و اینکه وجه مطابق آنچیزی است که در سـبب نزول آیه گفتیم [زجـاج و جبـائی] «وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ» یعنی مصـیر و بـازگشت او بجهنم است «وَ بِئسَ المَصِیرُ» یعنی جهنم بد مکان بازگشتی است و آیه استفهام است و مراد تقریر است و فرق بین آن دو فرقه یعنی آن کسیکه متابعت کرد خوشنودی خـدا را مثل کسـی نیست که در معرض سـخط خـدا واقع گردیـده «هُم دَرَجاتٌ عِنـدَ اللّهِ» یعنی آنها صاحب درجاتنـد نزد خـدا پس مؤمنون صاحب درجات بلندند و کافرین صاحب درجات

صفحه : ۳۲۱

خسـیسه میباشند- و در معنی آن دو قول گفته شده یکی آنکه مقصود اختلاف در مرتبه اهل ثواب و عقاب است بآنچه بر اهل ثواب است از نعمت و کرامت و برای اهل عقاب است از عذاب و مهانت و غیر ذالک از درجات مجازا و توسـعا- دوم آنکه مراد اختلاف مراتـب کـل از دو فرقه است زیرا که بهشت را طبقـاتی است بعضـی فـوق بعضـی چنـانچه در روایت آمـده اینکه اهـل بهشت همـانا می‌بینند اهل علیین را همان طور که سـتاره در افق آسمان دیده میشود و برای آتش درکاتی است که بعضی پائین‌تر از بعضی «وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعمَلُونَ» یعنی عالم است و در اینکه ترغیب است برای مردم در متابعت مرضات الهی و ترسانیـدن آنها در آنچه سـخط او است و اعلان است به اینکه که پنهانی عبادت بنـدگان نزد او واضـح است و توثیق به اینکه است که خداونـد ضایع نمیگردانـد عمل هیـچ عمـل کننـده‌ئی را زیرا که نزد او چیزی پنهـان نیست پس ثواب میدهـد خـدا بر طـاعت و عقاب میکنـد بر معصـیت [پایان] هُم

دَرَجاتٌ عِندَ اللّهِ کسیکه تابع رضای الهی گردید در آنچه بوی امر کرده یا نهی نموده آیا در ترک غلول و سرکشی بکسی ماند که بسخط خدا بازگشته چنین نیست بلکه آنها را درجاتی است نزد خدا.

آیه ارشاد بر اینکه است که گمان نشود آنهائیکه غلو کردند و از امر خدا و طلب رضای او سرپیچیدند و خود را در معرض سخط و غضب او واقع گردانیدند و بازگشت آنان بجهنم و دار غضب الهی است آنان مساوی و برابرند با کسانیکه در طلب رضوان و خوشنودی حق تعالی قدم میزنند و در تمام حالات رضای او را میطلبند چگونه ممکن است اینکه دو مساوی باشند طالبین رضای حق تعالی در محل رفعت و کرامت در درجات بهشتی نزد پروردگار خود معزز و محترمند و در دار عزت و کرامت در محل قدس برای آنها درجه‌ئی است فوق درجه.

درجات جمع درجه است اشاره به اینکه که اهل بهشت همه یکسان نیستند بلکه درجات ایشان متفاوت و مقاماتشان مختلف است منزل هر یک بمناسبت ایمان

صفحه : ۳۲۲

و تقوی و اعمال و نیّاتشان بسیار از هم جدا است هر کسی را محل و مقامی است درخور خود.

و در حدیثی معاذ بن جبل از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده بهشت یکصد درجه دارد و از هر درجه‌ئی تا درجه دیگر بقدر دوری آسمان و زمین است و بهشت اعلا- فردوس است و عرش بر فردوس است و تمام آبهای بهشت از فردوس جریان دارد. [پایان] آنکسی که خیانت نکند و طالب رضوان خدا گردد بهشت جایگاه او است و بوعده حق تعالی که تخلف ندارد در آن جاویدان است و آنکسی که غلو نمود و از حکم خدا و امر او بازگشت او بعینه بازگشت بسخط حق تعالی است و جایگاه همیشگی او جهنم است زیرا که جهنم دار غضب الهی و کیفر گنهکاران است و همان طور که برای بهشت درجاتی در خور بنده‌گان صالح است جهنم را نیز درکاتی است هر درکه‌ئی در خور مردمان کافر و فاسدی میباشد.

بعض مفسرین گفته آنکس که خیانت نکند خشنودی خدا با او است و آنکس که خیانت کند خشم و سخط خدا بر او است و آنکس که امروز سخط خدا بر او است فردا دوزخ جای او است چنانچه گفت «وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ» و بعضی گفته‌اند که درکات جهنم نیز هفت است درکه اول جای گنهکاران اهل توحید است و گفته‌اند در آن آتش نیست لکن حرارت آتش بآن میرسد (زیرا که آتش بر اهل توحید حرام است) دوم لظی، سوم سقر، چهارم حطمه پنجم جحیم، ششم سعیر، هفتم هاویه. اینکه شش درکه اخیر جای کفار و مشرکین است که در آن جاویدانند.

وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعمَلُونَ برای اینکه خاطر نشان کند و همه بدانند که آنچه هر کس میکند خدای تعالی بآن بینا و آگاهست و برای هر عمل جزا و پاداشی مقرر فرموده «ان خیرا فخیر و ان شرا فشر» و در روز رستاخیز هر کس بپاداش عملش خواهد رسید

صفحه : ۳۲۳

لَقَد مَنَّ اللّهُ عَلَی المُؤمِنِینَ إِذ بَعَثَ فِیهِم رَسُولًا مِن أَنفُسِهِم در لام «لَقَد» قسم مندرج است خدای تعالی فرموده «مَنَّ اللّهُ عَلَی المُؤمِنِینَ» در مفردات راغب گفته «و المنهٔ النعمهٔ الثقیلهٔ» و بر دو وجه گفته شد یکی آنکه نعمت بالفعل باشد مثل اینکه گفته شود «منّ فلان علی فلان» وقتی که نعمت سنگین باشد و بهمین معنی است قوله تعالی «لَقَد مَنَّ اللّهُ عَلَی المُؤمِنِینَ» «وَ لَقَد مَنَنّا عَلی مُوسی وَ هارُونَ» و دیگر اینکه است که بگفتار منت گفته شود و اینکه قبیح است بین مردم مگر در موقع کفران نعمت در قرآن فرموده «لا- تُبطِلُوا صَدَقاتِکُم بِالمَنِّ وَ الأَذی» «إِذ بَعَثَ فِیهِم رَسُولًا مِن أَنفُسِهِم» خدای تعالی مؤمنین را تخصیص داده بنعمت بزرگ خود و آن نعمت وجود رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله است و با اینکه نعمت وجود نبی صلّی اللّه علیه و آله عام است برای عالمیان شاید تخصیص

بمؤمنين براى اينكه باشد كه مؤمنين بهدايت او ارشاد شدند و انتفاع يافتند اينكه است كه نعمت وجود نبى [ص] نسبت بآنها بزرگ‌تر است «مِن أَنفُسِهِم» يعنى رسول را از جنس بشر قرار داديم براى اينكه افراد بشر بتوانند از او انتفاع برند كلام او را بشنوند و بچشم او را ببينند اگر غير از اينكه بود از جنس ملك يا جن يا غير آن رسولى ميفرستاديم شما نه او را ميديديد و نه كلام و سخن او را مى‌شنيديد و نه از او بهره‌ئى مى‌يافتيد.

كه رسول از جنس بشر ارسال گرديده «يَتلُوا عَلَيهِم آياتِهِ» و رسول را بسه فضيلت اختصاص داده: ۱- براى شما آيات قرآن را تلاوت ميكند و آياتى كه متضمن دستور العمل اعمال روزانه شما است از حلال و حرام و آنچه را كه سعادت شما را تأمين مينمايد بر شما ميخواند. ۲- «وَ يُزَكِّيهِم» يعنى «يصلحهم» شما را از فساد اخلاقى تزكيه و اصلاح ميگرداند تا اينكه از خبث اخلاقى طاهر گرديد و قابل اشراق نور معرفت شويد. ۳- «وَ يُعَلِّمُهُمُ الكِتابَ وَ الحِكمَةَ» كتاب يعنى قرآن و گفته‌اند كه مقصود از حكمت مواعظ و نصائحى است كه در قرآن است از حلال و حرام.

صفحه : ۳۲۴

وَ إِن كانُوا مِن قَبلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ اگر مقصود او ضمير «فِيهِم» در آيه اعراب باشند معلوم است كه آنها پيش از اسلام در گمراهى هويدا غوطه‌ور بودند همه مسرف و خونخوار و حسود و متكبر و متصف بتمام صفات نكوهيده حيوانى بودند كه بوئى از انسانيت بمشام جان آنها نرسيده بود و بنعمت اسلام از ضلالت و گمراهى بجاده هدايت رهسپار گرديدند و اگر عام باشد آنهم معلوم است كه هر فردى از بشر پيش از ايمان در گمراهى قدم ميزند و بنور اسلام هدايت مى‌يابد.

أَ وَ لَمّا أَصابَتكُم مُصِيبَةٌ قَد أَصَبتُم مِثلَيها همزه «أَ وَ لَمّا» همزه استخبار است. و او براى عطف جمله بر جمله قبل است و چون الف استفهام بايد در صدر كلام باشد بر واو عطف مقدم شده.

مفسرين گفته‌اند كه آيه راجع بجنگ احد و جنگ بدر است اول آيه «أَصابَتكُم مُصِيبَةٌ» يعنى حين اصابتكم القتل و جرح اشاره بجنگ احد است «قَد أَصَبتُم مِثلَيها» در جنگ بدر است زيرا كه در جنگ احد هفتاد نفر از مسلمانان كشته شدند و هفتاد نفر در جنگ بدر از مشركين كشته شدند و هفتاد نفر اسير گرفتند.

«قُلتُم أَنّى هذا» گويا مؤمنين منتظر چنين بليه‌ئى نبودند كه در جنگ شكست بخورند و ميگفتند چگونه اينكه بلاء بما رسيد در صورتى كه ما مسلمانيم و رسول خدا بين ماها است اينكه بود كه پروردگار عالميان در پاسخ آنها فرموده «قُل هُوَ مِن عِندِ أَنفُسِكُم» اينكه شكستى كه در روز احد بشما وارد گرديد از قبل تقصير خودتان بود.

در توجيه جمله اخير از مفسرين سه وجه نقل شده: ۱- اينكه پيش آمد از نزد خود شما است يعنى نافرمانى شما در حفظ دره كه ترك نموديد و رو بغنيمت آورديد و وعده نصرت مشروط بود بثبات قدم و مطاوعت شما در امر جنگ و عدم ثبات شكست را ايجاب نمود.

صفحه : ۳۲۵

۲- شكست شما ناشى از عدم مطاوعت شما در امر رسول صلّى اللّه عليه و آله و با پيغمبر مخالفت كردنتان در بيرون رفتنتان از مدينه زيرا كه حضرت بشما امر نمود كه در مدينه متحصن گرديد و بيرون نرويد شما گفتيد ما در جاهليت با اينكه مشرك و كافر بوديم چون دشمن متوجه ما ميشد ما از مدينه بيرون ميرفتيم و با آنها جنگ ميكرديم اكنون كه ما مسلمان شديم و خدا تو را بپيغمبرى بما فرستاده چرا بيرون نرويم و بر سر دشمن نتازيم و فرمان رسول را نبرديد و بيرون رفتيد و مغلوب گشتيد. [اينكه قول قتاده و ربيع است] ۳- و بقول ديگر شكست شما براى اينكه بود كه خلاف امر پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كرديد كه در روز

بدر بشـما گفت کفار را بکشـید و اسیر نکنید و از آنها فدا نگیرید زیرا که حکم الهی در باره آنها قتل است نه اسیر گرفتن و فدیه و شما گفتید ما از ایشان فدیه میگیریم تا منتفع شویم و موجب توسعه رزق ما بشود و اینکه مخالفت چنین شکست را ایجاب نمود.

و اینکه قول از امیر المؤمنین و عبیـده و سـلمان و مروی از امام محمّد باقر [ع] است [پایان] إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ همانا خداوند بر هر چیزی توانـا است، اشـاره به اینکه که قـدرت حق تعالی عام است البته قادر بود با اینکه در مخالفت امر رسول صـلّی اللّه علیه و آله تقصـیر کردید شـما را فاتح و مظفر گرداند و بر مشرکین غالب گردید لکن حکمت الهی در نظام خلقت مقتضی اینکه است که هر کسـی را بپـاداش عملش اعم از خیر یـا شـر هر چه هست برسانـد آری و اگر چه رحمت او عام است لکن محل قابل میخواهـد و محروم شدن شما از فتح اینکه بود که در اینکه مورد خود را از قابلیت لطف حق تعالی انداخته و مغلوب گردیده‌اید.

وَ ما أَصابَکُم یَومَ التَقَی الجَمعانِ فَبِإِذنِ اللّهِ اینکه آیه مربوط بآیه بالا است و مؤمنین را یادآوری می‌کند روزی را یعنی

صفحه : ۳۲۶

روز جنگ احد را که دو لشگر یعنی دو گروه مسلمان و کافر که گروه ابو سفیان بود و اینکه دو سپاه رو برو شدند «فَبِإِذنِ اللّهِ» یعنی بخواست و قضاء و قدر الهی بود که مشـرکین غالب گردیدند و گفته‌اند اینکه جمله «فَبِإِذنِ اللّهِ» برای تسـلیت مؤمنین است که گویا بآنها میفرماید اینکه واقعه شـکست شـما بقضاء و قدر الهی بود و شـما باید بقضاء و خواسـته الهی تن بدهید و شاکی نباشید تا اینکه مثاب گردید «وَ لِیَعلَمَ المُؤمِنِینَ» عطف است بر فعل محذوف و متضـمن باذن است و در تقدیر «ما اصابکم یوم التقی الجمعان فلتخلیهٔ مخالفتکم و لیعلم» یعنی مصـیبتی که در آن روز بشـما رسـید برای مخالفت شما بود بامر پیغمبر علیه السّلام و بجهت آنکه مؤمنین را متمیز سازد یعنی ایمان ایشان را ظاهر گرداند.

«وَ لِیَعلَمَ الَّذِینَ نافَقُوا» و تا متمیّز گردانـد نفاق آنان را که نفاق ورزیدنـد یعنی نفاق عبد اللّه بن ابیّ و اصـحاب او را آشـکار سازد، و بنابراین تسـمیه تمیز بعلم از قبیل تسـمیه شیئی است بلازم یعنی تا علم او سبحانه تعلق گیرد بظهور ایمان مؤمنان و ظهور نفاق منافقان تا آنکه حق تعالی با آنها معامله آنان را کند که اول ندانسته باشند حقیقت حال آنها را و بعد از آن بر ایشان منکشف و ظاهر گردد. و ملخص معنی آنکه تـا اینکه ایمـان و نفـاق آنهـا بر عالمیـان ظاهر گردد و بر همه کس معلوم شود که در میان آنها مؤمن کیست و منافق کیانند.

[منهـج الصـادقین] وَ قِیـلَ لَهُم تَعالَوا قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَوِ ادفَعُوا قالُوا لَو نَعلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعناکُم اینکه آیه نیز عطف است بر «نافقوا» وقتی مؤمنین بمنافقین گوینـد بیائیـد در راه خـدا جهاد کنید یا از دشـمن دفاع نمائید و داخل در صـله آنست و شاید جمله مسـتأنف باشـد وقتی بمنـافقین گفته میشود بیائیـد بـا مشـرکین جنـگ کنیـد اگر ایمان داریـد در راه رضای خـدا و اگر ایمان نداریـد شـرّ آنها را از خودتان دفع کنید برای نفع دنیا که در اهل و مال شما فساد نکنند.

منافقین در پاسخ مؤمنین گفتند که اگر ما مراسم و مقدمات جنگ را میدانستیم

صفحه : ۳۲۷

همانا تابع شـما میگردیدیم و در کارزار جنگی داخل میگردیدیم بقولی میگفتند اگر میدانستیم که مقاتله میان شـما و مشـرکین واقع خواهـد گردید با شـما داخل میگردیدیم لکن نظر بقلت شـما و کثرت آنها محال بود که بتوانید با آنها بجنگید بلکه تا شـما را ببینند فورا دمار از روزگار شـما بردارند پیش از آنکه شما دست بجنگ بردارید و نیز اگر دانیم که در آنجا جنگ واقع خواهد شد با شما میآئیم لکن گمان نمیکنیم که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اقربای خود جنگ کند لا بد با آنان صلح مینماید.

هُم لِلکُفرِ یَومَئِذٍ أَقرَبُ مِنهُم لِلإِیمـانِ یَقُولُونَ بِأَفواهِهِم ما لَیسَ فِی قُلُوبِهِم وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما یَکتُمُونَ «لام» در «لِلکُفرِ» بمعنی «الی» اسـت

يعنى اينكه منافقين بسوى كفر در آن روز نزديكتر بودند تا بايمان زيرا گفتارشان و قولشان شاهد بر اينكه است كه بكفر نزديكترند زيرا كه ظاهرا در وقوع جنگ يا كفار مشكوك نبودند و ميخواستند كه مؤمنين داخل جنگ نشوند يا از جنگ فرار كنند زيرا كه آنها پشتيبان مشركين بودند كه ميخواستند مؤمنين را از وارد شدن بجنگ احتراز دهند اينكه است كه حق تعالى از باطن آنها خبر ميدهد كه اينها بزبانشان چيزى ميگويند كه در باطنشان غير آنست و خدا عالم‌تر است از آنچه از نفاق و دروغ مخفى ميدارند زيرا كه ميدانستند البته جنگ واقع خواهد گرديد و نيز بخوبى مراسم و خصوصيات نبرد با دشمن را هم ميدانستند و با اينكه حال اظهار نادانى و عدم توانائى ميكردند.

الَّذِينَ قالُوا لِإِخوانِهِم وَ قَعَدُوا لَو أَطاعُونا ما قُتِلُوا ظاهرا آيه مقول قول آنهائى است از منافقين كه از جنگ تقاعد نمودند و از بيرون رفتن با مؤمنين خوددارى كردند آنها از روى تأسف بكسان و برادران شهداء احد پس از واقعه جنگ ميگفتند «قعدوا» حال است از ضمير «قالوا» مقدر به (قعد) يعنى منافقين چنين گفتند در حال تأسف اگر در خانه‌هاى

صفحه : ۳۲۸

خود نشسته بودند و بجنگ نرفته بودند كه اگر فرمان ماها را برده بودند و بجنگ نرفته بودند كشته نميشدند همين طور كه ما نرفتيم و كشته نشديم.

قُل فَادرَؤُا عَن أَنفُسِكُمُ المَوتَ إِن كُنتُم صادِقِينَ اى رسول بآنهائيكه چنين گفتند بگو اگر- راست ميگوئيد مرگ را از خود دفع كنيد و هميشه زنده بمانيد. از كشاف نقل ميكنند كه گفته در آنروز كه منافقين چنين گفتند هفتاد نفر از ايشان را مرگ رسيد.

و خلاصه اينكه آيه نظير آيات پيش است كه كفار راجع بكسانيكه در جنگ رفته و كشته شده بودند ميگفتند اگر بسفر يا در جنگ نرفته بودند و نزد ما مانده بودند كشته نميشدند و حق تعالى در جواب آنها فرموده «وَ اللّهُ يُحيِي وَ يُمِيتُ» خدا زنده ميكند و ميميراند اشاره به اينكه كه مرگ و حيات بدست خدا است و براى هر فردى مدتى است كه در ازل مقدر گرديده وقتى اجل فرا رسيد خواه در جنگ باشد يا در رختخواب استراحت نه آنى عقب ميافتد و نه آنى جلو «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُم لا يَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَستَقدِمُونَ» سوره اعراف آيه ۳۲

صفحه : ۳۲۹

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۱۶۹ تا ۱۷۸]

اشاره

۳۲وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمواتاً بَل أَحياءٌ عِندَ رَبِّهِم يُرزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ يَستَبشِرُونَ بِالَّذِينَ لَم يَلحَقُوا بِهِم مِن خَلفِهِم أَلّا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ (۱۷۰) يَستَبشِرُونَ بِنِعمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضلٍ وَ أَنَّ اللّهَ لا يُضِيعُ أَجرَ المُؤمِنِينَ (۱۷۱) الَّذِينَ استَجابُوا لِلّهِ وَ الرَّسُولِ مِن بَعدِ ما أَصابَهُمُ القَرحُ لِلَّذِينَ أَحسَنُوا مِنهُم وَ اتَّقَوا أَجرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) الَّذِينَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَد جَمَعُوا لَكُم فَاخشَوهُم فَزادَهُم إِيماناً وَ قالُوا حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَكِيلُ (۱۷۳)

فَانقَلَبُوا بِنِعمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضلٍ لَم يَمسَسهُم سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضوانَ اللّهِ وَ اللّهُ ذُو فَضلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) إِنَّما ذلِكُمُ الشَّيطانُ يُخَوِّفُ أَولِياءَهُ فَلا تَخافُوهُم وَ خافُونِ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۱۷۵) وَ لا يَحزُنكَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي الكُفرِ إِنَّهُم لَن يَضُرُّوا اللّهَ شَيئاً يُرِيدُ اللّهُ أَلّا يَجعَلَ لَهُم حَظًّا فِي الآخِرَةِ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اشتَرَوُا الكُفرَ بِالإِيمانِ لَن يَضُرُّوا اللّهَ شَيئاً وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) وَ لا يَحسَبَنَّ

الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُملِی لَهُم خَیرٌ لِأَنفُسِهِم إِنَّما نُملِی لَهُم لِیَزدادُوا إِثماً وَ لَهُم عَذابٌ مُهِینٌ (۱۷۸)

صفحه : ۳۳۰

[ترجمه]

چنین گمان نکن که آنکسانی که در راه خدا شهید شدند مردگانند بلکه آنها زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی داده میشوند [۱۶۹]

در حالتی که آنها بفضل و رحمتی که پروردگارشان بآنها عطاء نموده شادمانند و باشخاصی که پشت آنهایند و هنوز بآنها نپیوسته‌اند شادمانند و یا اینکه شادمانند از اینکه هیچ ترس و حزنی برای آنها نیست [۱۷۰]

و شادی شهداء بنعمت از جانب خدا و فضل او و اینکه خدا اجر مؤمنین را ضایع نمیگرداند [۱۷۱]

آنانکه دعوت خدا و رسول را اجابت کردند پس از آنکه (در جنگ) رنج و الم بآنان اصابت نمود و از آنها آنکسانی که نیکوکار و پرهیزکارند اجر عظیم خواهد بود [۱۷۲]

آنکسانیکه مردم بآنها گفتند جماعتی از مردم برای (قتل شما) جمع شده‌اند پس بترسید از آنها و حذر کنید (تهدید منافقین) بر ایمان مؤمنین افزوده گردید و گفتند خدا ما را کافی است و او خوب وکیلی است [۱۷۳]

پس مؤمنین بنعمت و فضل خدا برگشتند از حمراء الاسد یا بدر صغری و هیچ آسیبی بآنها نرسید و تابع خوشنودی خدا گردیدند و خدا صاحب فضل بزرگ است [۱۷۴]

همانا حقیقهٔ شیطانست که دوستان خود را میترساند پس شما (از مشرکین) نترسید و از من (که خدا هستم) بترسید اگر ایمان دارید [۱۷۵]

ای رسول سرعت کافرین در کفر تو را محزون نگرداند آنهائی که سرعت در کفر میکنند همانا هرگز چیزی بخدا ضرر نمیرسانند خدا اراده نموده که در آخرت بهره‌ئی برای آنها نباشد و برای آنها عذاب عظیم آماده شده [۱۷۶]

بحقیقت آنانکه بخریدند کفر را بایمان یعنی تبدیل کردند ایمان را بکفر هرگز ضرری بخدا نرسانده‌اند و برای آنان است عذاب دردناک [۱۷۷]

نپندارند آنهائیکه کافر شدند که مهلت دادن ما بآنها برای آنها خیر است بلکه ما آنان را مهلت داده‌ایم تا اینکه گناه آنها زیاد گردد و عذاب خوار کننده برای آنها آماده شده است [۱۷۸]

صفحه : ۳۳۱

(توضیح آیات)

وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمواتاً بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُونَ خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده و شامل مؤمنین نیز میگردد و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند ممکن است که خطاب اینکه آیه نیز بدنبال خطاب جمله «فَادرَؤُا عَن أَنفُسِکُمُ المَوتَ إِن کُنتُم صادِقِینَ» باشد.

مراد از موت در آیه شریفه از کار افتادن مراکز شعوری و عدم توانائی بر انجام کار است اینست که هر دو بدنبال احیاء ذکر شده چه

آنکه پس از کلمه «أَحياءٌ» هم ذکر ارتزاق که نوعی کار است شده و هم ذکر فرح و استبشار که از مراکز شعوری انسان چشمه میگیرد بمیان آمده. [پایان] «وَ لا تَحسَبَنَّ» البته مپندارید و گمان نبرید «الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ» که آنهائیکه در راه خدا کشته شدند «أَمواتاً» آنان مرده گانند «بَل أَحیاءٌ» بلکه آنها زندگانند «عِندَ رَبِّهِم» در نزد پروردگارشان روزی داده میشوند و ارتزاق مینمایند «فَرِحِینَ» آنان شادمانانند «بِما آتاهُمُ اللّه» بآنچه خدا بآنها عطاء نموده «مِن فَضلِهِ» از فضل خود و بر نعمت آنها افزون کرده.

مفسرین گفتهاند که آیه در شأن شهداء بدر و احد فرود آمده، شهداء بدر چهارده نفر بودند شش نفر از مهاجرین و باقی از انصار که در راه خدا کشته شدند و بعضی گفتهاند آیه در شأن شهداء جنگ احد فرود آمده و آنها هفتاد مرد بودند چهار نفر از مهاجرین و باقی از انصار.

مفسرین از عبد اللّه بن عباس و إبن مسعود و جابر روایت کردهاند که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بصحابه فرمود چون برادران شما روز احد شهید شدند حق تعالی روح آنها را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخههای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و از مطعومات بهشت بخورند و بوقت استراحت مقیل ایشان قنادیل زرین است که در سایه

صفحه : ۳۳۲

عرش آویخته و ایشان گویند خداوندا چه کسی خبر دهد یاران و برادران ما را از اینکه نعمت که یافتهایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد در آن زیاد گردد حق تعالی برای شناسائی حال آنان اینکه آیه را فرستاد و مؤید اینکه روایت حدیث مشهوری است که از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که در باره جعفر بن أبی طالب که در غزوه احد شهید گردید فرموده

«رأیت له جناحان یفر بهما مع الملائکة فی الجنة

. یعنی جعفر را دیدم که با دو بال با ملائکه در بهشت پرواز میکرد.

اینکه دو حدیث اشاره بعلو درجه شهداء و مقام ارجمند آنها است و دلیل واضحی است برای اثبات بقای انسان پس از مرگ در عالمی که فوق اینکه دنیا و واسطه بین عالم دنیا و عالم قیامت است که آخرین مقام سیر انسان است که آنچه در کمون او بالقوه مخفی بود بفعلیت میرسد و دیگر حالت منتظرهئی برای وی باقی نمیماند.

و در محل خود مبرهن گردیده که انسان دارای شئونات و فضائل و کراماتی است که دست قدرت ازلی در کمون خلقت اینکه نوع از خلقت گذارده از عقل و نفس و روح و روان و جسم و برای هر یک از اینکه عطیات درجات و مراتبی است که ممکن است آدمی و هر فردی از بشر در هر یك از اینکه فضائل بدرجات عالی برسد و نیز چنانچه در جای خود ثابت گردیده انسان برای بقاء خلق شده نه برای فناء زیرا محقق گردیده که حقیقت انسان ترکیب شده از روح و بدن است و در هر نشأه از مراتب سیرش بایستی روح با بدن مناسب بآن مرتبه باشد.

سؤال- چون بعیان میبینیم انسان وقتی مرد و روح از بدنش مفارقت کرد پس از چند روزی بدن فاسد و مندك گردیده پس از آن روح و نفس که گفته شده بدن غلاف روح است و هر جا نفس و روح هست بایستی با بدن همراه باشد. و از آنطرف بدلیل عقل و نقل ثابت گردیده که انسان پس از مرگ منتقل میگردد بعالم برزخ پس در عالم برزخ وی را چگونه بدنی است که بآن باقی باشد آیا روح در بدن دیگر میرود و اینکه تناسخی است که بطلان آن محقق گردیده.

صفحه : ۳۳۳

پاسخ- چنانچه در جای خود مبرهن گردیده و ببرهان و وجدان میيابیم که بدن ما دو طرف و دو جنبه دارد یکی متغیر و متجدد و

فانی که آنی بیک حال باقی نمیماند و ثابت گردیده که لا ینقطع اجزاء او میمیرد و از نو زنده میشود و اینکه مطلب برای اهلش محسوس است.

و دیگری ثابت و دائم و اینکه لب‌و حقیقت بدن محسوس است که همیشه با روح همراه است و شاهد بر اینکه مطلب اینکه است که اگر در مدت حیات چندین مرتبه شکل و عوارض بدن تو مثل مقدار و کیفیات وی از طراوت و فرسودگی و چاقی و لاغری تو کم و زیاد شود و تغییر و تبدیل یابد چیزی از بدن تو یعنی بدنی که جزء انسانیت و شخصیت تو است و بآن تشخیص فردی پیدا نموده‌ئی کم و زیاد نمیشود و تو بوجدان می‌یابی که آن بدنیکه محل نفوذ روح تو است پا بر جا و برقرار است، و نیز دیگران با تغییر عوارض بدن ظاهری از تو همان می‌بینند که قبلا دیده بودند با اینکه در علوم جدیده ثابت گردیده که علی الدوام اجزاء بدن در تغییر و تبدیل دائمی است پیر با آن همه تغییر در شکل و قیافه همان جوان است و جوان همان کودک است.

آیا ممکن است یک شیئی وحدانی از یک جهت هم متغیر و متجدد باشد و هم ثابت بدیهی است که هرگز ممکن نیست زیرا که تجدد و حدوث مخالف و نقیض یکدگرند و اجتماع نقیضین در یک محل از محالات عقلیه بشمار میرود.

پس از اینجا بخوبی میتوان فهمید که آن بدنی که جزء انسان و از مشخصات او بشمار میرود و از اول عمر تا آخر باقی است غیر از اینکه بدن محسوس است و آن جوهر است نه عرض و غلاف روح است و اینکه بدن از عوارض خارجیه بشمار میرود، در کتاب «معاد یا آخرین سیر بشر» تا اندازه‌ئی راجع بقالب مثالی و عالم برزخ بحث شده بآن جا رجوع شود.

خلاصه پس از آنکه از طریق وجدان و برهان ثابت گردیده که انسان پس از مردن یا متنعم است بانواع نعمتها مثل همین آیه که در باره فضیلت شهداء آمده و غیر اینها یا معذب

صفحه : ۳۳۴

است مثل قوله تعالی در آل فرعون «النّارُ یُعرَضُونَ عَلَیها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا» و غیر آن که دلالت واضح دارد بر بقاء بدن پس از موت.

و با اینکه نزد دانشمندان محقق گردیده که نفس انسان مجرد از ماده است و در تعریف انسان گفته‌اند «جسم نامی متحرک بالارادهٔ ناطق» که معلوم میشود نفس با بدن که جزء ماهیت او است همیشه و در هر نشأه‌ئی همراه هست.

خلاصه از اینها که گفته شد و غیر اینها که فضلاء گفته‌اند و بدلیل عقلی و نقلی ثابت گردیده معلوم میشود که نه روح و نه بدن انسان پس از مرگ معدوم نمیگردد، و نیز سرش اینکه است که انسان بایستی برای ادراک نعمتهای جسمانی یا عذابهای جسمانی دارای بدن باشد و نمیتوان گفت داخل بدن دیگری خارج از خود میگردد که بنا بر اینکه تناسخ لازم آید و بطلان تناسخ نیز بعقل و نقل ثابت گردیده، پس گوئیم در باطن اینکه بدن کثیف بدن لطیفی است که لب و جوهر و حقیقت اینکه بدن محسوس است که آنرا قالب مثالی گویند و آن بدن لطیف از شدت لطافت و نورانیت بسرعت میتواند مخصوصا اگر با روح کامل باشد در اقطار عالم سیر کند و دیگر زمان و مکان مانع او نیست زیرا که او فوق زمان و مکان و در عالم مافوق الطبیعه است.

و شاید مقصود از آن حدیث که فرمود جعفر پس از شهادت با دو بال طیران میکند همان قالب مثالی باشد، و همین طور که برای پرندگان بالهای جسمانی است برای ارواح خصوصا شهداء بالهای روحانی است که پس از شهادت بدو بال ایمان و تقوی طیران میکنند. و نیز آن حدیث که فرموده شهداء در جوف مرغان سبز بال جای دارند و در هوای بهشت طواف میکنند تا آخر شاید اشاره بهمین جسم لطیف شهداء باشد که از شدت لطافت و نورانیت و سعه قوّت ایمانشان جنین قدرت و سعه وجودی دارید زیرا که اگر بخواهیم حدیث را بظاهرش بگذاریم ظاهرا منافی با شرافت نفس انسانی است مخصوصا شهداء که مقام آنها بالاتر از اینکه است که در جوف مرغی حبس گردند و بتوسط یک حیوانی آنها سیر در اطراف نمایند اینکه توجیهی است که ممکن است در اینکه روایت بشود

صفحه : ۳۳۵

البته علم آن نزد خدا و اولیاء او است.

و ظاهرا اشاره بهمین بدن مثالی و برزخی دارد مثنوی مولوی که گفته:

روح را توحید اللّه خوشتر است غیر ظاهر دست و پای دیگر است

دست و پا در خواب بینی و ائتلاف آن حقیقت دان آن مدانش از گزاف

آن توئی که بی بدن داری بدن پس مترس از جسم جان بیرون شدن

روح دارد بی بدن بس کار و بار مرغ باشد در قفس بس بی قرار

باش تا مرغ از قفس آید برون تا ببینی هفت چرخ او را زبون

فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ تا دو آیه بعد که در مقام تفضلات و کراماتی است که خدای تعالی بشهداء کرامت فرموده در اینکه آیات چند نکته یادآور میگردد:

۱- مپندارید که شهداء مرده‌گانند بلکه آنها زنده‌اند که نمیمیرند.

۲- «عِنـدَ رَبِّهِم» شـهداء نزد پروردگارشان مثل ملائکه مقربین مقام عندیت دارند ۳- «یُرزَقُون» و شـهداء علی الدوام از خوان رحمت الهی و نعمتهای غیر متناهی او ارتزاق مینمایند.

۴- «فَرِحِینَ بِمـا آتـاهُمُ اللّهُ مِن فَضـلِهِ» شـهداء همیشه در ظلّ رحمت و الطاف بی پایان حق تعالی مسرور و خوشـحالند و بآنچه بآنها عطاء گردانیـده فرحناکنـد و بالاترین لـذت و خوشـی آنها در رضای پروردگار آنها است و ابتهاج زیادتر از اینکه تصور ندارنـد که مورد نظر لطف حق تعالی واقع گردیده‌اند.

۵- وَ یَستَبشِرُونَ بِالَّذِینَ لَم یَلحَقُوا بِهِم مِن خَلفِهِم أَلّا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ الخ.

و شادمانی میکنند بآنهائیکه در پشت آنهایند و هنوز ملحق بآنان نگردیده‌اند.

از آیه میتوان اسـتفاده نمود که عـالم برزخ فوق اینکه عالم دنیا و محیط و مسـتولی بر آنست و ارواح عالی از انبیاء و اولیاء و شـهداء بلکه مؤمنین کاملا بر اوضاع اینکه عالم و افراد بشر و وقایعی که در آن واقع خواهد گردید اطلاع کامل

صفحه : ۳۳۶

دارند چنانچه در روایتی رسـیده که ارواح شبهای جمعه بکسانشان نزدیک و آنها را موعظه و نصیحت میکنند، و میشود اینکه آیه را شاهد بر آن گرفت و گفته شود ارواح شـهداء از شدت سـرور و ابتهاجی که از نعم الهی نصیبشان گردیده و خود مسرور و شادمانند نظر ببیت خود میکننـد یعنی کسانیکه از اهل آنها هنوز ملحق بآنها نشده‌اند و شاید بآن احاطه و علمی که بآنها عطاء گردیده میدانند که آنها نیز شربت شهادت را خواهند نوشید اینکه است که مسرور و خوشحالند که آنها نیز بچنین مقامی خواهند رسید و با یکدیگر گوینـد آگـاه باشـید که آنها نیز مثل ما بمقامی خواهنـد رسـید و در منزل امن و امان قرار میگیرنـد که دیگر نه خوفی از آینـده و نه

حزنی از گذشته برای آنها تصور ندارد زیرا که حیات دنیا است که محفوف بآلام و مصائب و بلیات است و چنانچه آیه خبر میدهد شهداء حیاتی دارند که در پیرامون آن مرگی نیست و سرور و ابتهاجی دارند که فناء در عقب ندارد و در ظل عرش رحمت الهی جاویدانند و اینکه منتهای فضل و رحمتی است که شهداء را بآن معزز و محترم گردانیده و اینکه توجیهی که در آیه نمودیم اگر چه گویا در گفتار مفسرین دیده نشده لکن ظاهرا با معنای آیه مناسب است [و اللّه العالم باسرار کلامه] یَستَبشِرُونَ بِنِعمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضلٍ وَ أَنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُؤمِنِینَ اینکه آیه مؤکّد همان آیات بالا است و بیان سرور و ابتهاج شهداء است بنعمتها و تفضلاتیکه پروردگارشان بآنها کرامت نموده و آخر آیه یعنی «وَ أَنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُؤمِنِینَ» مشعر بر اینکه است که اینکه تفضلات که در باره شهداء گفته شامل مؤمنین نیز میگردد زیرا که فضل و رحمت الهی نسبت ببندگان صالح عام است، آری البته شهداء که جان خود را در راه اطاعت امر خدا و یاری اسلام فدا داده‌اند البته برای آنها مزایا و کرامات زائد مهیّا و استحقاق دارند چنانچه آیه بعد مؤمنین را اختصاص میدهد بقوله تعالی:

صفحه : ۳۳۷

الَّذِینَ استَجابُوا لِلّهِ وَ الرَّسُولِ مِن بَعدِ ما أَصابَهُمُ القَرحُ اینکه آیه در مقام معرفی مؤمنین است که جلو نام برده شده و آنها مجاهدین میباشند که پس از آنکه خدا و رسول را اجابت کردند پس از آنکه جراحتی بآنها اصابت نموده لِلَّذِینَ أَحسَنُوا مِنهُم وَ اتَّقَوا أَجرٌ عَظِیمٌ «لِلَّذِینَ» خبر مقدم و مبتداء مؤخر «أَجرٌ عَظِیمٌ» است و جمله در محل رفع خبر است برای «الَّذِینَ استَجابُوا» و «مِن بَعدِ» «مِن» بیانیه است نه «من» تبعیضیه، و ممکن است «من» «تبعیضیه» باشد نه بیانیه و اشاره باشد بآنهائیکه از مجاهدین باین دو صفت میباشند یعنی نیکوکار و با تقوی چنین مقاماتی و اجر عظیم برای آنها مهیّا گردیده نه تمامشان زیرا که چنانچه معلوم است تمام مجاهدین در خلوص و تقوی در یک درجه نمیباشند، در حدیث رسیده که خدمت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض شد بعضی از مجاهدین در جهاد نیّتشان خالص نیست برای کسب غنائم و زنهای اسیر بجنگ میروند حضرت فرمود

«لکل امرء ما نوی»

برای هر کسی است آنچه برای او نیّت نموده یعنی هر کسی آنچه از عمل قصد داشته بآن خواهد رسید.

و خلاصه اینکه آیه در مقام بیان مدح شهداء است آنهائیکه پس از آنکه زخم خورده و جراحت ببدنشان رسیده باز مداومت بجهاد مینمایند و آنان نیکوکار و متقی و پرهیزکارند برای آنان است اجر بزرگ.

از بعض عرفاء است که پس از بیان مقام شهداء چنین گفته کسی که حیاتش بنفس باشد مماتش برفتن روح او است از بدنش و کسیکه حیاتش بپروردگارش باشد منفک میگردد از حیات طبع بسوی حیات اصل و آن زندگانی حقیقیه است و وقتی که کشته شده بشمشیر شریعت حیّ باشد و مرزوق چگونه باشد حال کسی که کشته باشد بشمشیر صدق و حقیقت.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده رحمت دوام ما

صفحه : ۳۳۸

کاشانی گفته کشته شدگان در راه خدا دو صنفند مقتول بجهاد الاصغر و بذل نفس برای رضای خدا چنانچه ظاهر است و مقتول بجهاد اکبر و شکستن نفس و کشتن او بطریق حبه و شکستن نفس و قمع هوی چنانچه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که پس از رجوع از بعض غزوات و جنگها فرمود از جهاد اصغر برگشتیم بسوی جهاد اکبر، و فرمود اینکه دو صنف از مجاهدین اینها مردگان نیستند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان بحیات حقیقیه در حالیکه مجرد و برهنه گردیده‌اند از کثافات

طبیعت مقربین میباشند نزد حضرت قدس روزی میخورند در بهشت معنوی از ارزاق المعنویهٔ یعنی معارف و حقایق و استشراق الانوار و یرزقون در بهشت صوریه همان طوری که زندگان روزی میخورند از هر دو قسم «هم معنویه و هم صوریه» زیرا که بهشت را مرا نبی است بعضی معنویه و بعضی صوریه و برای هر یک از آنها درجاتی است بر حسب معارف و علوم و مکاسب و اعمال. پس معنویه جنهٔ الذات و جنهٔ الصفات است و تفاضل درجات آنها باعتبار درجات معارف آنها است و ترقّی در ملکوت و عالم جبروت و عالم صورت در بهشت افعال و تفاوت درجات آنها باعتبار تفاوت اعمال و تدرج در مراتب عالم ملک من السموات العلی و بهشت جامع تمام اینها است، و آنچه در حدیث نسبت بشهداء احد رسیده پس

«طیر الخضر»

در حدیث اشاره باجرام سماویه و قنادیل مقصود کواکب است یعنی ارواح آنها تعلق دارد بتیرات از اجرام سماویه نظر بنزاهت آنها و انهار بهشت منابع علوم و «مشارعها» یعنی ثمرات آنها از حالات و معارف و انهار و اثمار صوریه بر حسب بهشت معنویه با صوریه آنها زیرا که آنچه در دنیا یافت میگردد از خوردنیها و آشامیدنیها و سایر لذتها از پوشیدنیها و آنچه از آن لذت برده میشود تماما در آخرت و در عالم مثال موجود است و در طبقات سماویه لذیذتر و پاکیزه‌تر موجود است.

«یَستَبشِرُون» و نیز مسرورند بسبب نجات یافتن از عقاب که لازمه نقص

صفحه : ۳۳۹

و تقصیرات و نجات یافتن از حزن بر قوت نعمتهای دنیا زیرا که رسیده‌اند بچیزیکه اشرف و اصفی و الذّ و ابقی است از بهشتهای افعال و فضلی که زائد است بر جنات صفات که برضوان نامیده شده ببهشت رضوان و بهشت ذات آن اجر ایمان آنها است. [پایان] پس لا-بد است سالک راه آخرت را از بذل مال و بدن و روح تا آنکه برای وی انواع فتوح حاصل گردد و طمع را از لطف بی نهایت دوست قطع مکن چه لاف عشق زدی سر بباز و چابک باش. تفسیر روح البیان الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَد جَمَعُوا لَکُم فَاخشَوهُم فَزادَهُم إِیماناً وَ قالُوا حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَکِیلُ الخ ترجمه آیات شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. از جمله فضائل و محسناتیکه نسبت بمجاهدین فی سبیل اللّه شماره نموده باضافه بآنهائیکه گفته شد امور چندی است.

۱- وقتی مردم ظاهرا آنان منافقین بودند که در جنگ احد یا در غزوات دیگر میخواستند مجاهدین مؤمنین را بترسانند بآنان میگفتند عدّه‌ئی که برای محاربه با شما آمده‌اند از قشون ابی سفیان یا غیر آنها عده بسیارند و شما تاب نبرد با آنها را ندارید بترسید و خود را در مهلکه نیندازید و تن بکشته شدن ندهید ۲- «فَزادَهُم» إِیماناً» فضیلت دوم بجای اینکه مؤمنین مجاهدین از وسوسه آن شیاطین انسی رعب و ترسی در آنها ایجاب کند بر ایمان آنها افزوده میگردد و در جای خود بدلیل عقل و نقل مبرهن گردیده که ایمان قابل شدت و ضعف است آری هر قدر ایمان در اثر عبادت و طاعت و مجاهده با نفس بیشتر در قلب نفوذ کند قوت و شدت آن افزونی می‌یابد تا بجائی که مؤمن مثل کوه راسخ میشود و بادهای تند مخالفین آنرا تکان نمیدهد و از جای در نبرد.

۳- در بیان گفتار نیک آنها است که از ما فی الضمیر آنان خبر میدهد که در پاسخ سخنهای ناروای منافقین گفتند «حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَکِیل»

صفحه : ۳۴۰

چون مؤمنین منافقین را میشناختند و میدانستند که آنها چون بظاهر اظهار ایمان میکنند و در باطن ایمان ندارند و وقتی مؤمنین مأمور بجهاد شدند آنها نیز بایستی باعتبار اظهارشان با آنها مماشات کنند اینکه بود که آنها را میترسانیدند و مؤمنین بر علیه آنان میگفتند «حَسبُنَا اللّه» خدا ما را کافیست که هم در امور دنیا و هم در موقع رو برو شدن با دشمن ما را یاری نماید «وَ نِعمَ الوَکِیل» و اتکاء و

توکل ما بر او است که او خوب وکیلی است که تدبیر امور بدست قدرت او انجام گیرد.
خلاصه مؤمنین در پاسخ سخن منافقین اظهار ایمان و یقین ثابت نمودند و گویا اظهار میدارند که ما بازگشت بپروردگارمان کرده‌ایم و سر فرمان برداری بر اوامر رسولش نهاده‌ایم و حساب ما بر او است و او بخوبی بحساب ما خواهد رسید.
فَانقَلَبُوا بِنِعمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضلٍ لَم یَمسَسهُم سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضوانَ اللّهِ ۴- از فضائل و خصوصیات مجاهدین سه فضیلت است که در اینکه آیه نسبت بآنها مرعی داشته.
۱- چون مجاهدین از روی خلوص نیت و استقامت در ایمان در عمل جهاد وارد شده بودند فرمود آنان بازگشت نمودند به نعمتی از ثواب و قبول اعمالشان که آنهم نعمتی است از نعمتهای بی‌پایان پروردگار آنها.
۲- «وَ فَضلٍ» یعنی آن بزرگواران از جهاد بازگشت نمودند اضافه بر جزاء و پاداش جان بازی آنها در راه خدا فضل زائدی که در خور تفضلات الهی است دریافته‌اند و آن قرب بجوار رحمت است و بآنها هیچ بدی و صدمه‌ئی نرسید ۳- فضیلتی که از تمام فضائل بالاتر و شریف‌تر بشمار میرود اینکه است که اینها بازگشت کردند در حالیکه پیروی کرده‌اند خوشنودی پروردگارشان را.
وَ اللّهُ ذُو فَضلٍ عَظِیمٍ فضل خدا نسبت بمجاهدین بسیار بزرگ است زیرا که آنان شرّ مشرکین

صفحه : ۳۴۱

را از مؤمنین دفع مینمایند و نیز ثبات و استقامت بمؤمنین میدهند مخصوصا نسبت بمجاهدین که دیگر در یاری دین حق استقامت نمایند تا اینکه تفضلات عظیم شامل حال آنها گردد که هم در دنیا مظفر و فیروزمند گردند و بر کفار و مشرکین غالب شوند و هم در آخرت مقام بلندی را از درجات قرب احراز نمایند إِنَّما ذلِکُمُ الشَّیطانُ یُخَوِّفُ أَولِیاءَهُ فَلا تَخافُوهُم وَ خافُونِ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ جمله مستأنفه اینکه آیات مربوط بآیه بالا «الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ الخ» مؤمنین را خاطر نشان میکند که اینها شیاطین انسی میباشند که دوستان خود را میترسانند و شما مؤمنین که دوستان شیاطین نیستید از وسوسه اینان نترسید اگر ایمان و اطمینان بخدا دارید زیرا که لازمه ایمان اتکاء و توکل بر خدا است و «نون» شرطیه آیه را خاتمه میدهد مشعر بر اینکه لازمه ایمان بلکه حقیقت ایمان همان تصدیق بعظمت و استیلاء و نفوذ قدرت خداوندی است که بایستی در قلب و روح مؤمن نفوذ نموده و بداند و تصدیق یقینی پیدا نماید که تمام قدرتها در مقابل قدرت عام او ناچیز است وقتی شخص مؤمن بر حسب ایمانش چنین تصدیق یقینی در قلب و روحش پدید گردید البته آنوقت است که تمام امید و اتکاء او بر خالقش میباشد و گوید «حَسبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الوَکِیلُ».
وَ لا یَحزُنکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الکُفرِ إِنَّهُم لَن یَضُرُّوا اللّهَ شَیئاً یُرِیدُ اللّهُ أَلّا یَجعَلَ لَهُم حَظًّا فِی الآخِرَةِ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ جمله مستأنفه، گویا رسول بسیار دلتنگ و محزون میگردید از کفر و شرک کافرین و مشرکین چنانچه آیات دیگر نیز مشعر بر همین است و خداوند برای تسلی دل رسولش و اینکه باو خاطر نشان کند و او را بیاگاهاند که اینکه می‌بینی برای کافرین نعمتهای دنیا است و از بعضی از تمتعات دنیوی محظوظند تو محزون مباش که در اثر منابع و منافع دنیوی اینها قوّت و زور پیدا نموده و بر علیه تو قیام مینمایند و بتو و بمؤمنین ضرر میرسانند هر قدر دولت و ثروت و تمتعات اینها زیاد گردد هرگز چنین قدرتی پیدا نمیکنند که بخدا «یعنی اولیاء

صفحه : ۳۴۲

خدا» ضرری وارد آورند بلکه نعمتها و حظوظ دنیا بآنها داده شد زیرا که خدا دائم الفضل و قدیم الاحسان است و فرموده «لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی» برای اینستکه خدا اراده کرده در آخرت بهره‌ئی و حظّی برای آنان نباشد اگر اعمال خوبی دارند بهره خود را از همین حیات دنیوی ببرند که رحمت و نعمتش نسبت بخلق عالم تمام گردد و احدی از فیض رحمت خدا بی بهره

نگردد و مأیوس نشود.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بحقيقت آنانكه بخريدند كفر را بايمان يعنى تبديل كردند ايمان را بكفر هرگز زيان بخدا نرسانند بسبب اشترائشان بلكه ضرر ايشان بخودشان عائد گردد و براى آنان است عذاب دردناك.

وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ راجع بهمان آيه جلو است، يعنى نپندارند آن كسانيكه كافرند اينكه مهلت ميدهيم آنها را بهتر و خوبى است ايشان را، و بنا بر قرائتى كه سياهى قرآن بآن نيست، خطاب برسولش نموده كه تو گمان مبر مهلتى كه بكافرين داده شده و از تمتعات دنيا آنان را خورسند گردانيده خير و خوب و سعادت باشد براى آنها بلكه اينكه مهلت براى اينكه است كه خوب بحيات دنيا مطمئن گردند و بخوبى خباثت قلب خود را ظاهر گردانند و آنچه از فسق و فجور از دستشان بر ميآيد از ضديت با دوستان خدا و ظلم و ستم باولياء او و فساد در زمين و بستن راه حق تعالى بر دوستان او و غير اينها فروگذار ننمايند و وقتى كه آنچه در سريره آنها مخفى بود ظاهر گردانيدند مستحق عذاب ميشوند اينكه است كه فرمود «وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ» براى كافرين عذاب خوار كننده مهيّا گرديده يعنى در اثر اعمال بدشان مستحق عذاب گرديدند.

صفحه : ۳۴۳

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۱۷۹ تا ۱۸۴]

اشاره

ما كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹) وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لِلَّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰) لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِياءُ سَنَكْتُبُ ما قالُوا وَ قَتْلَهُمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) ذلِكَ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲) الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّناتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۱۸۳)

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جاؤُ بِالْبَيِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْكِتابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴)

صفحه : ۳۴۴

[ترجمه]

هرگز خدا مؤمنين را وانگذارد بر آنچه شما منافقين بر آن هستيد (بلكه آزمايش ميكند) تا اينكه آدم خبيث بد عمل را از آدم پاك و طيّب تميز دهد و هرگز خدا شما را مطلع بر غيب نميگرداند و لكن خدا از بين پيمبران خود هر كس را خواهد بر ميگزيند (براى اطلاع بر غيب) پس بخدا و رسولان او ايمان آوريد و اگر ايمان آريد و پرهيزكار گرديد براى شما اجر بزرگى است [۱۷۹]

و چنين گمان نكنند آنهائيكه بآنچه خدا از فضل خود بآنان عطا كرده بخل ميورزند و آن عمل خير باشد براى آنها بلكه براى آنها شر است در آنچه بخل ورزيدند و آنچه را كه بايد انفاق كنند انفاق نكردند در روز قيامت طوق كرده ميشود بگردن آنها آنچه را

که بخل کرده و نداده‌اند و از برای خدا است میراث اهل آسمانها و اهل زمین و خدا بآنچه میکنید آگاهست [۱۸۰]

همانا بحقیقت خدا شنید سخن آنهائی را که گفتند خدا فقیر است و ماها اغنیاء و متمول میباشیم بزودی مقاله فاسد آنان را خواهیم نوشت و دیگر می‌نویسیم کشتن پدران آنها پیمبران را بناحق و میگوئیم بچشید عذاب آتش سوزنده را [۱۸۱]

و اینکه عذاب حریق پشت آن اعمالی است که بدستهای خود پیش فرستادید و همانا خداوند نسبت ببندگان خود ظالم و ستمکار نیست [۱۸۲]

آنهائیکه گفتند همانا خدا با ما عهد کرده که بهیچ پیمبری ایمان نیاوریم مگر اینکه بر ما قربانی بیاورد که آتش آنرا بخورد ای رسول بگو پیش از من رسولانی با معجزه‌ها آمدند و بآنچه از معجزه‌ها که خواستید آوردند پس برای چه آن پیمبران را کشتید اگر راست میگوئید [۱۸۳]

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) اگر اینکه کفار تو را تکذیب کردند همانا پیمبران پیش از تو را که با معجزه‌ها و زبور و کتاب روشن آمدند تکذیب کردند [۱۸۴]

صفحه : ۳۴۵

(توضیح آیات)

ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ المُؤمِنِینَ عَلی ما أَنتُم عَلَیهِ حَتّی یَمِیزَ الخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ در توجیه آیه چند وجه از مفسرین نقل شده:

۱- مشرکین گفتند ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله تو ادعا میکنی هر کس بمن ایمان آرد از اهل بهشت است و خدا از او راضی است و آنکه بمن ایمان نیاورد از اهل جهنم است و خدا بر او خشمناك است اکنون بگو از ما کیست که بتو ایمان دارد و کیست که ایمان نیاورده خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

۲- رسول [ص] گفت امت مرا در گل بمن وا نمودند بر همان صورتهائی که بر آنند همان طوری که بر آدم عرضه نمودند و بر من معلوم کردند که کیست که بمن ایمان میآورد و کیست که بمن ایمان ندارد منافقین گفتند عجب است کار محمّد صلّی اللّه علیه و آله که ادعاء میکند آنهائی را که هنوز بدنیا نیامده‌اند و در کتم عدمند میدانم و منافقین در لشگر او و پیش روی اویند و نمیداند مؤمن کیست و کافر کدامند چون اینکه خبر بسمع رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله رسید بمنبر تشریف برد و پس از خطبه و حمد و ثنای الهی فرمود چیست که مردم مرا نمیشناسند و در علم من طعن میزنند و اگر از من بپرسند از امروز تا روز قیامت آنها را خبر دهم، عبد اللّه بن حذافة الهی برخواست و گفت یا رسول اللّه [ص] پدر من کیست حضرت گفت حذافة، عمر بن خطاب برخواست و گفت «رضیت باللّه ربا و بالإسلام دینا و بالقرآن اماما و بك نبیا فاعف عنا عفی اللّه عنك» ما راضی شدیم که خدای تعالی خدای ما است و اسلام دین ما و قرآن پیشوای ما و تو پیغمبر مائی ما را عفو کن که خدا تو را عفو کند فرمود «فهل انتم منتهون» و از منبر پایین آمد، عبد اللّه حذافة چون بمنزل رفت مادرش گفت ای پسر چرا مرا بر پیغمبر عرضه کردی گفت برای اینکه مردم سخنانی میگفتند خواستم تا حقیقت نسب خود را بدانم و اینکه سخن مردم بر تو راست است یا دروغ چون رسول اینکه گفت دیگر کسی نتواند چیزی بگوید. [سدی]

صفحه : ۳۴۶

۳- بهترین توجیه در اینکه است که بعضی از دانشمندان گفته‌اند اینکه خطاب بمؤمنین است «ما کان اللّه لیذرکم یا معشر المؤمنین علی ما انتم علیه من التباس المنافق بالمؤمن و المؤمن بالمنافق حتی یمیز المنافق من المؤمن» یعنی خدا چنین نیست که شما مؤمنین

که آمیخته بمنافقینید را فرو گذارد و بین شما و آنها تمیزی قرار ندهد و خدا بر آنست که تمیز قرار دهد بین مؤمن و منافق و آن تمیز آنست که تکلیف بجهاد کند و امر نماید بتقویت کردن و نصرت دادن دین اسلام تا اینکه هر کس منافق است از جهاد سرپیچی کند و هر کس مؤمن است با رسول صلّی اللّه علیه و آله برخیزد و با اعداء دین بجنگد و اینکه آزمایش در جنگ احد ظاهر گردید.

بعضی از مفسرین در پاسخ سؤالی که ممکن است بشود و اینکه توهم پیش آید که خداوند میتوانست اینکه متمایز شدن پاک طینتان از بد سرشتان را از راه دیگری تأمین نماید بدون اینکه مردم را رو بروی یکدیگر با یک سلسله بلاهائی بنام امتحان قرار دهد یعنی در مردم چنین خاصیتی قرار میداد که خود آنان و خود مردم هم را شناخته و باین ترتیب مؤمن و منافق را از هم تمیز دهند و گفته برای همین توهم است که فرموده علم غیب و اطلاع از کنه روحی مردم مخصوص ذات الهی و برگزیدگان از پیمبران او است که بوسیله وحی آنها را بر کنه امور مطلع میگردانند و اینکه اطلاع بر غیب در عموم طبقات مردم نیست. [پایان] وَ ما کانَ اللّهُ لِيُطلِعَكُم عَلَى الغَيبِ وَ لكِنَّ اللّهَ يَجتَبِي مِن رُسُلِهِ مَن يَشاءُ آیه اشاره باین است که حکمت الهی در نظام خلقت مقتضی اینکه است که شما را بر غیب مطلع نگرداند تا اینکه بدانید آنچه در قلبهای مردم است از ایمان یا کفر و لکن خدا برمیگزیند و اختیار میکند برای رسالت خود هر کسی را که بخواهد پس او را بر اموریکه غائب از حواسّ شما است آگاه میگرداند و او را اختصاص میدهد بعلم غیب اشاره به اینکه که از رسولان هر کدام بهتر صلاحیت دارد برای تبلیغ و اصلاح خلق او را بعلم غیب اختصاص میدهد.

صفحه : ۳۴۷

فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِن تُؤمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُم أَجرٌ عَظِيمٌ خطاب بمؤمنین یا بتمام افراد بشر است که بخدا و رسولان او ایمان آرید و اگر ایمان آرید و متقی و پرهیزکار باشید برای شما است اجر عظیم نظر ببزرگی حق تعالی اجریکه برای مؤمنین با تقوی وعده داده بسیار بزرگ است.

و از «إن» شرطیه در «وَ إِن تُؤمِنُوا» میتوان استفاده نمود که اجر عظیم مترتب میگردد بر ایمان و تقوی و شکی نیست که خدای متعال دائم الفضل کثیر الاحسان است و بدون ایمان و تقوی قدرت دارد ببنده ضعیف خود اجر بدهد و بوی احسان نماید لکن حکمت الهی بر اینکه استوار گردیده که بنده از طریق ایمان و تقوی لائق کرامتهای بی پایان گردد و تفاوت پیدا شود بین بنده مطیع و عاصی تا اینکه عدل الهی بر تمام جهانیان ظاهر گردد، و نیز انسان در اثر اطاعت و عبادت مرتبه عبودیت و بندگی پیدا کند و مستعد فیوضات غیر متناهی گردد البته فیوضات غیر متناهی محل قابل میخواهد تا وقتی انسان خود را از حضیض حیوانیت باوج انسانیت نرساند که آن منوط بایمان و تقوی است هرگز لایق کرامتهای غیر متناهی نخواهد گردید اینکه است که گفته‌اند ثواب استحقاقی است یعنی ایمان و تقوی اجر عظیم ایجاب مینماید.

وَ لا يَحسَبَنَّ الَّذِينَ يَبخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ هُوَ خَيراً لَهُم بَل هُوَ شَرٌّ لَهُم جمله «لا يَحسَبَنَّ» دو طور توضیح شده: ۱ مپندارند آنهائیکه از روی بخل و دنائت طبعشان از آنچه خداوند از روی فضل و کرم بآنان عطاء نموده از اموال بخل میورزند و گمان میکنند انفاق نکردن و مال را برای خود نگاه داشتن خوب است برای آنها مشهور اینکه طور جمله را معنی کرده‌اند، لکن از جماعتی مثل نافع و إبن کثیر و کسائی و ابو عمر نقل شده که آنها بخطاب میخوانند یعنی تو ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله مپندار که آنهائیکه بخل میورزند که بخل برای آنها بهتر باشد، و بنا بر معنی اول آیه در معنی چنین میشود که باید بخیلان گمان نکنند

صفحه : ۳۴۸

بخل و انفاق نکردن مالیکه خدا بآنها کرامت کرده برای آنها بهتر باشد چنین نیست بلکه بخل ورزیدن برای آنها شرّ است.

سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَومَ القِیامَهِٔ از کتاب کافی از علی بن ابراهیم عن ابیه عن إبن ابی عمیر از عبد اللّه بن مسکان از محمّد بن مسلم است که گفته از ابا عبد اللّه علیه السّلام سؤال کردم از قول خدای تعالی «سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَومَ القِیامَهِٔ» فرمود ای محمّد احدی نیست از آنهائیکه نگاه داشتند چیزی از زکات مالشان را مگر اینکه خدای تعالی روز قیامت آنرا قرار میدهد اژدهائی که طوق میگردد بگردن او و گوشت او را میدرد تا وقتی که از حساب فارغ گردد پس از آن گفت همین است قوله تعالی «سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَومَ القِیامَهِٔ» یعنی آنچه را که از زکوهٔ بخل کرده و نداده‌اند.

و بروایتی یونس از عبد اللّه بن سنان و او از ابی عبد اللّه علیه السّلام است که گفت رسول خدا فرمود نیست کسیکه ذره‌ئی از زکوهٔ مالش را منع کند یعنی ندهد نخل خرما باشد یا زراعت یا کرم یعنی مو انگور مگر اینکه خدای تعالی خاک زمینش را از هفت طبقه زمین طوق میگرداند بگردنش تا روز قیامت و اخبار و احادیث باین مضامین بسیار رسیده که گناه مانع زکوهٔ بسیار است و از گناهان کبیره بشمار میرود.

وَ لِلّهِ مِیراثُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ بِما تَعمَلُونَ خَبِیرٌ مخصوص بخدا و برای او است میراث آسمانها و زمین- شاید اشاره باین باشد که مال در دست شما عاریه است و مالک حقیقی آن خدا است و تشبیه بارث برای اینکه باشد که مالیکه بدست شما است و پس از مرگ شما بازگشت بخدا که صاحب آنست مینماید و در اینکه چهار روزه دنیا برای امتحان در تصرف شما گذارده و از شما گرفته خواهد شد و خدا بآنچه شما در مال امانتی او تعالی عمل میکنید آگاهست.

صفحه : ۳۴۹

لَقَد سَمِعَ اللّهُ قَولَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ فَقِیرٌ وَ نَحنُ أَغنِیاءُ بقرینه جمله بعد «سَنَکتُبُ ما قالُوا وَ قَتلَهُمُ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ» ظاهرا اینکه گفتار از یهود است و شاید وقتی شنیدند آیه «مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللّهَ قَرضاً حَسَناً الخ» را چنین گمان کرده باشند که خدا محتاج است که از بندگان قرض میطلبد و نیز چون میدیدند که بعضی از مؤمنین مبتلا بفقر و فاقه‌اند میگفتند اگر خدا غنی بود بمؤمنین وسعت میداد پس خدایشان قدرت ندارد مؤمنین را بی‌نیاز گرداند و پیمبرش باسم زکوهٔ از متمولین پول میگیرد و بآنها میدهد از اینجا معلوم میشود خدا فقیر است و ما غنی و بی‌نیاز.

سَنَکتُبُ ما قالُوا وَ قَتلَهُمُ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ مقصود از نوشتن نگهداری و ثابت بودن امر است چنانچه هر چه را بخواهند فراموش نشود می‌نویسند «سَنَکتُبُ» یعنی آنچه اینها گفتند از سخنان ناهنجارشان در دفتر اعمالشان ضبط و ثبت میگردانیم.

اینکه گفتار آن بی خردان خواه یهودیان باشد چنانچه آیات نشان میدهد یا غیر آنها هر که چنین گفته، و نیز کشتن پیمبران بغیر حق یعنی بغیر حقی که در نظر آنان کشتن آنها صحیح باشد که اینکه دو گناهی است بسیار بزرگ، اولی بزرگتر از دومی است زیرا که فقیر بودن خدا ارائه میدهد عجز او را و عجز منافی با قدرت و اقتدار پروردگار عالم است، و شاید نظر بهمین عجز داشتن خدای تعالی و اینکه از قدرت و استیلای او نمیترسیدند که انبیاء را که رسولان خدا میباشند میکشتند و هیچ باک نداشتند، و گفته‌اند بنی اسرائیلیان هفتاد نفر از پیمبران را کشتند اینها عذابشان را ایجاب نمود.

وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذابَ الحَرِیقِ ظاهرا اینکه قول که فرموده میگوئیم مقصود اینکه است که پس از مرگ بآنان گوئیم بچشید عذاب آتش سوزان را جزاء بگفتار رکیک و عمل قبیحتان.

صفحه : ۳۵۰

ذلِکَ بِما قَدَّمَت أَیدِیکُم وَ أَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ اینکه آتش عذابی است که خودتان بدست خود ایجاب نمودید و مستحق آن گردیدید و خدای تعالی ظلم کننده ببندگان خود نیست و اینکه «ظلام» را بصیغه مبالغه آورده شاید برای اینکه باشد که خدای

تعالی هیچ نحو ظلم و ستمی نسبت ببنده ضعیف خود روا ندارد و اینکه عذابهای کذائی که برای کافرین و گنهکاران مهیا نموده از روی عدل و پاداش اعمال خود آنها است و چون یکی از صفات حقیقی ذات الهی عدل است و لازمه دستگاه سلطنت خداوندی او چنین است در قیامت که هر چیزی بجای خود ظهور و بروز مینماید جهنم که در دادگاه الهی عبارت از زندان مجازات مجرمین و ناشی از اعمال بد آنها ظهور نموده مهیا گردد و اگر غیر از اینکه باشد منافی با عدل و نقض وعید و خلاف انذار قول رسولان است که برای هدایت خلق و اتمام حجت بایستی «بَشِیراً وَ نَذِیراً» باشند که باین وسیله هم مردمان را بترسانند از عذاب و هم آنان را مژده دهند بثواب تا اینکه خوف از عذاب و شوق بثواب محرّك عمل نیك گردد.

خلاصه جهنم و دار عذاب ناشی از عدل است که هر چیزی بجای خود قرار گرفته و در قیامت که هر موجودی بمنتهای کمال خود میرسد و بفعلیت اخیر خود نائل میگردد اعمال انسان خوب باشد یا بد آنهم بفعلیت اخیر و سر انجام خود خواهد رسید و البته غایت و نتیجه کفر و ظلم جز عذاب جهنمی چیز دیگری نخواهد بود که روی میزان عدل بایستی کافر و ظالم بنتیجه اعمال خود برسند مگر اینکه نظر به اینکه که فرموده «سبقت رحمتی غضبی» در محل قابل رحمت بر غضب سبقت گیرد و گنهکار مورد رحمت و عفو و بخشش واقع گردد.

الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ عَهِدَ إِلَینا أَلّا نُؤمِنَ لِرَسُولٍ حَتّی یَأتِیَنا بِقُربانٍ تَأکُلُهُ النّارُ «الَّذِینَ» بدل قوله تعالی است در آیه پیش «لَقَد سَمِعَ اللّهُ قَولَ الَّذِینَ قالُوا» یعنی آنهائیکه از یهودیان گفتند خدا فقیر و ما توانا میباشیم باز چنین گفتند که خدا بما عهد بسته که ایمان نیاوریم برسولی مگر وقتی که قربانی آورد

صفحه : ۳۵۱

آتش بخورد.

کلبی روایت کرده که کعب بن اشرف و مالك بن ضیف و حیّ بن اخطب و جماعت دیگر از یهودیان خدمت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند و گفتند ای محمّد [ص] تو ادعا میکنی که من پیمبر و از جانب خدا بپیمبری فرستاده شده‌ام و کتابی بمن داده و خدا با ما عهد کرده که بهیچ کسی که دعوی پیمبری میکند ایمان نیاورید مگر وقتی که قربانی آرد و آتش آنرا بخورد و اگر تو در اینکه ادعا صادقی قربانی بیاور و آتش آنرا بخورد تا ما بتو ایمان آریم.

مفسرین گفته‌اند قربانی کردن و غنیمت گرفتن بر بنی اسرائیل حلال بود هرگاه قربانی میکردند علامت قبولی آن اینکه بود که آتش سفیدی با صدای خفیفی آهسته میآمد و آن قربانی میسوخت- و حکم غنیمت هم چنین بود که وقتی مقبول نشده بود بحال خود میماند.

از عطاء نقل میکنند که گفته بنی اسرائیل چون ذبیحه میکشتند آنچه از گوشت نکوی او بود میآوردند در جائی که سقف نداشت و پیمبر وقت میآمد در آن محل و با خدا مناجات میکرد و بنی اسرائیل در بیرون مینگریستند که آتشی میآمد و آن قربانی را میگرفت و پیغمبر بسجده میافتاد.

از سدی نقل شده که گفته خدای تعالی ببنی اسرائیل فرمود بهیچ پیمبری ایمان نیارید مگر قربانی بیاورد که آتش آنرا بخورد تا نوبت بعیسی علیه السّلام و محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسد چون ایشان شما را دعوت کنند ایمان آورید و مطالبه قربانی نکنید اینکه بود که حق تعالی گفت باینها بگو:

قُل قَد جاءَکُم رُسُلٌ مِن قَبلِی بِالبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلتُم پیش از من پیمبران با معجزات بسیار آمدند که از جمله معجزات آنها شاید همین بوده و آنچه خواستید از معجزات آوردند فَلِمَ قَتَلتُمُوهُم إِن کُنتُم صادِقِینَ اگر شما با معجزاتیکه از آنها صادر شده ایمان آورده بودید پس چرا آنها

صفحه : ۳۵۲

را مثل زكريّا و يحيى كشتيد.

و لو اينكه اينكه خطاب سخط آميز بيهوديان عصر رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه آنان پيمبرى نكشتند ولى چون آنها از نژاد بنى اسرائيل بودند و آباء و اجداد آنها عملشان چنين بوده چنانچه گفته‌اند هفتاد پيمبر را در زمانشان كشتند با آن همه معجزاتيكه از آنها ظاهر شده بود و چون شما در قساوت و پليدى مانند هم ميباشيد اگر در آن زمان بوديد با آنها در قتل پيمبران و فساد با هم همدست ميشديد و چون راضى بفعل آنها هستيد مانند آنها ميباشيد.

فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَد كُذِّبَ رُسُلٌ مِن قَبلِكَ جاءُوا بِالبَيِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ الكِتابِ المُنِيرِ «الزُّبُر» جمع زبور است و گفته‌اند آن كتابى است كه مقصور باشد بر حكم مأخوذ از «زبرت الشيا اذا حبسته» و يا بمعنى زاجر است مأخوذ از «زبرته اذا زجرته» و كتاب در عرف قرآن آنچيزى است كه متضمن شرايع و احكام باشد و لذا در همه مواضع قرآن كتاب و حكمت متعاطف واقع شده‌اند.

[منهج الصادقين] ظاهرا مقصود از آيه تسليت رسول است كه پيمبران سلف با آنهمه معجزات آمدند و آباء و اجداد اينها دانسته و فهميده پس از اتمام حجت آنها را تكذيب نمودند و چه قدر رنجها كه از كفار مخصوصا از يهوديها كشيدند پس تكذيب اينان چيز تازه‌ئى نيست.

صفحه : ۳۵۳

[سوره آل‌عمران (۳): آيات ۱۸۵ تا ۱۹۲]

اشاره

كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ وَ إِنَّما تُوَفَّونَ أُجُورَكُم يَومَ القِيامَةِ فَمَن زُحزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدخِلَ الجَنَّةَ فَقَد فازَ وَ مَا الحَياةُ الدُّنيا إِلاّ مَتاعُ الغُرُورِ (۱۸۵) لَتُبلَوُنَّ فِي أَموالِكُم وَ أَنفُسِكُم وَ لَتَسمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ مِن قَبلِكُم وَ مِنَ الَّذِينَ أَشرَكُوا أَذىً كَثِيراً وَ إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِن عَزمِ الأُمُورِ (۱۸۶) وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَكتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِم وَ اشتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئسَ ما يَشتَرُونَ (۱۸۷) لا تَحسَبَنَّ الَّذِينَ يَفرَحُونَ بِما أَتَوا وَ يُحِبُّونَ أَن يُحمَدُوا بِما لَم يَفعَلُوا فَلا تَحسَبَنَّهُم بِمَفازَةٍ مِنَ العَذابِ وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَ لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

إِنَّ فِي خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اختِلافِ اللَّيلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الأَلبابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذكُرُونَ اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِم وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ رَبَّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلاً سُبحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ (۱۹۱) رَبَّنا إِنَّكَ مَن تُدخِلِ النّارَ فَقَد أَخزَيتَهُ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِن أَنصارٍ (۱۹۲)

صفحه : ۳۵۴

[ترجمه]

هر نفسى (شربت) مرگ را خواهد چشيد و جز اينكه نيست كه در قيامت پاداش اعمال شما بالتمام داده ميشود و كسيكه از آتش نجات يافت و در بهشت داخل گرديد چنين كسى حقيقةً فائز گرديده (و بسعادت رسيده) و حيات دنيا نيست مگر متاع فريبنده

[۱۸۵]

بخدا قسم که البته شما از قبل مالتان و نفسهایتان آزمایش خواهید شد و از سخنان ناروای آنهائیکه پیش از شما بآنها کتاب عطا شده و نیز از مشرکین اذیت بسیار بشما میرسد و اگر شما صبر کنید و پرهیزگار باشید همانا آن سبب تقویت نفس و قوت اراده است [۱۸۶]

یاد کن وقتی را که خدا میثاق گرفت از آنهائی که بآنها کتاب عطا کرده که همانا البته (آنچه در آنست) برای مردم بیان کنند و پنهان ندارند آنان عهد خدا را پشت سر انداختند (و بآن عمل نکردند) و آیات کتاب را بپول اندک فروختند پس بد معامله‌ئی کردند [۱۸۷]

ای رسول گمان مکن که آنهائیکه خوشحالند بآنچه کردند از پوشیدن نعت تو و دوست دارند که مردم بآنچه از (عمل خیر) نکرده‌اند ستایش کنند البته گمان مدار که از عذاب نجات یابند و برای آنها عذاب دردناك آماده شده [۱۸۸]

و مخصوص بخداست مملکت آسمانها و زمین و خدا بر هر چیزی توانا است [۱۸۹]

همانا در آفرینش آسمانها و زمین و پشت هم بر آمدن شب و روز آیات و نشانه‌هائی است برای صاحبان عقل [۱۹۰]

آنکسانیکه خدا را نشسته و ایستاده و خوابیده یاد میکنند و در آفرینش آسمانها و زمین فکر میکنند و میگویند ای پروردگار ما اینها را بیهوده نیافریده‌ئی تو از هر عیب و نقصی منزه و مبرائی ما را از عذاب آتش نگه دار [۱۹۱]

ای پروردگار ما کسی را که داخل آتش کنی وی را خوار کرده‌ئی و برای ستمکاران دوست و یاوری نخواهد بود [۱۹۲]

صفحه : ۳۵۵

(توضیح آیات)

کُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ نفس چنانچه اهل لغت گفته‌اند بر چند معنی آمده: ۱- بمعنی تن ۲- جان ۳- حیات ۴- ذات ۵- شیئی ۶- همّت ۷- اراده ۸- انفهٔ و حمیت و ظاهرا نفس در اینجا بمعنی تن انسان است که هر تنی و هر نفری از افراد بشر طعم مرگ را خواهد چشید.

ابو هریره از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که چون خدای تعالی خاك آدم را از زمین برداشت و از آن آدم را آفرید زمین بخدا نالید از آنچه از آن برداشته بود حق تعالی فرمود من هر چه از تو برداشته‌ام بتو دهم و هیچ آدمی نباشد مگر اینکه او را در بقعه‌ئی دفن کنند که خاك او را از آنجا گرفته باشند بیانش قوله تعالی «مِنها خَلَقناکُم وَ فِیها نُعِیدُکُم وَ مِنها نُخرِجُکُم تارَةً أُخری) وَ إِنَّما تُوَفَّونَ أُجُورَکُم یَومَ القِیامَةِ خدای متعال بشر را باین آیات میآگاهاند و آنان را خاطر نشان میکند که بدانند و ملتفت باشند که حیات دنیا مرگ در عقب دارد و هر کس بپاداش عمل خود خواهد رسید از خیر و شرّ و اینکه آیه و بسیار از آیات دیگر باین مضمون که برای هر عملی اگر خوب باشد پاداش خوب می‌یابد و اگر بد باشد مجازات بد خواهد داشت دلیل واضح است که انسان در عمل مختار است اجباری در کار نیست زیرا که هر دانشمندی حکم میکند که عمل اجباری کننده او نه استحقاق ثواب دارد و نه عقاب اگر ثواب تفضلا عطاء گردد عاصی بهیچ معنائی مستحق عقاب نخواهد گردید با اینکه آیات و اخبار پر است که برای گنهکار دار عذاب مهیا گردیده فَمَن زُحزِحَ عَنِ النّارِ وَ أُدخِلَ الجَنَّةَ فَقَد فازَ یعنی کسیکه در قیامت از آتش دور گردید و نجات یافت و او را داخل بهشت گردانیدند چنین کسی فائز گردیده بفیوضات الهی و در مقام امن و امان در جوار

صفحه : ۳۵۶

رحمت حق تعالى قرار گرفته.

قوله تعالى «وَ بَيْنَهُما حِجابٌ» يعنى بين اهل بهشت و اهل جهنم حجاب و پرده‌ئى است بنام اعراف و آن محلى است بين جنهٔ و نار [إبن عباس و مجاهد] و جبائى گفته اعراف در شرف آن محل است و بقولى اعراف صراط است وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ در اينكه مقصود از رجال كيانند بقولى آنها جماعتى ميباشند كه حسنات و سيئاتشان مساوى است و سيئاتشان حائل ميگردد بين آنان و بهشت و حسناتشان حائل ميگردد بين آنها و جهنم و ميمانند تا وقتى كه خدا بين آنها حكم كند آنچه بخواهد پس از آن آنان را داخل بهشت ميگرداند.

[إبن عباس و إبن مسعود] يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ آيه صريح است در اينكه براى بشر غير از بهشت و دوزخ مقام ديگرى هست و آن اعراف است و آن مقامى است بين بهشت و جهنم.

و آن مكان عالى مرتفعى است بين بهشت و جهنم، مفسرين گفته‌اند در آن مردانى ميباشند چنانچه آيه خبر ميدهد كه جلالت قدر و مقامشان بدرجه‌ئى است كه هر كس را بسيما و علاماتى ميشناسند و در تفسير جلد سيزدهم در سوره اعراف آيه ۴۴ در اينكه اعراف چيست و مقصود از حجاب و اهل اعراف كيانند و در قيامت اعراف در چه محل واقع است و گفتار بعضى از مفسرين و بيان بعض احاديثى كه از حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و ائمه طاهرين عليهم السلام رسيده كه على عليه السّلام و اوصياء او صلوات اللّه عليهم رجال اعرافند در جلد سيزدهم مخزن العرفان در سوره اعراف آيه ۴۴ اندازه‌ئى بيان شده هر كس خواهد بآن جا رجوع كند از حضرت رسول [ص] روايت كرده‌اند كه چون از سكان جهنم سؤال شد كه آنان كيانند فرموده براى جهنم درهائى است:

باب اول الهاويه و در آن منافقينند، باب دوم الجحيم و در آن مشركينند

صفحه : ۳۵۷

باب سوم سقر و در آن صائبونند، باب چهارم لظى در آن جان و ابليس و مجوسند باب پنجم الحطمه و در آن جاى يهوديان است، باب ششم السعير و در آن جاى نصارى است، باب هفتم نار و آن جاى موحدين معصيت كاران است كه سه روز داخل جهنم ميگردند الى آخر روايت.

در تفسير روح البيان گفته بدان بعد از آتش يعنى دورى از آتش و دخول در بهشت و اجتناب از معاصى و مسارعت بطاعات ميسر ميگردد و سبب آن فرار از نفس و دخول در مقام قلب حاصل ميشود همانا كسيكه در حرم قلب داخل گرديد در محل امن و امان قرار گرفته، چنانچه خداى تعالى فرموده «وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً» و كسيكه سوى حرم قلب واصل گرديد حقيقهٔ از انواع الم فارغ گرديده و اينكه بمدت عاجله يعنى بهشت دنياى او است، بعضى عارفين گفته بهشت عاجله آن بهشت معرفت است و اينكه بزرگ‌ترين اسباب دخول بهشت كلمه اخلاص و توحيد است خدا ما و شما را موفق دارد.

پس بدان كه نفسها سه قسمند قسمتى از آن ميميرند و حشرى براى بقاء ندارند مثل ساير حيوانات و قسمتى در دنيا ميميرند و در آخرت محشور ميگردند مثل نفوس انسان و ملائكه و جن و شياطين، و قسمى در دنيا ميميرند و در دنيا و آخرت محشور ميگردند جميعا و آن نفوس خواص از انسانى است چنانچه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده

«المؤمن حىّ فى الدارين»

بنا بر اينكه در دنيا او را موت معنوى است چنانچه رسول [ص] بآن اشاره نموده بقوله مؤمن در دنيا و آخرت زنده است با اينكه در دنيا مرده است و بهمين معنى آنحضرت اشاره نموده كه «موتوا قبل ان تموتوا» و آن عبارت است از فناء فى اللّه باللّه للّه- و براى وى است در دنيا حيات معنوى قوله تعالى «أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّاسِ» و آن بقاء است بنور اللّه، پس در

قول اول «كل شىء ذائقة الموت» اشاره باين است كه هر نفسى مستعد است براى فناء فى اللّه پس لا بد براى او موت است پس كسيكه موتش باسباب باشد حيات او نيز

صفحه : ۳۵۸

بتوسط اسباب است و كسيكه فناء او باللّه باشد بقاء او نيز باللّه است «و انما توفّون اجوركم على قدر تقواكم و فجوركم» كسيكه دورى جويد از نار طبيعت و خارج گردد از جحيم طبع بر دو قدم شريعت و طريقت در بهشت حقيقت داخل گردد. [پايان] وَ مَا الحَياةُ الدُّنيا إِلّا مَتاعُ الغُرُورِ و نيست متاع دنيا و نعمتهاى آن مگر اينكه انسان را گول ميزند و مغرور ميگرداند لكن كسيكه بدنيا پشت كند و رو بآخرت نمايد و زيادتر از قدر حاجت از دنيا طلب نكند و بايمان و تقوى خود را از عذاب جحيم نجات دهد فائز گرديده بفيوضات بزرگ از رسيدن بمقامات بهشتى و حشر با اولياء اللّه و نعمتهائى كه نه چشمى ديده و نه گوشى شنيده و نه بخاطرى خطور كرده «اللهمّ ارزقنا» لَتُبلَوُنَّ فِي أَموالِكُم وَ أَنفُسِكُم وَ لَتَسمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ مِن قَبلِكُم وَ مِنَ الَّذِينَ أَشرَكُوا أذىً كَثِيراً در لام «لَتُبلَوُنّ» قسم مندرج است كه خداوند قسم ياد ميفرمايد كه البته شما مسلمانها را در مورد امتحان واقع ميسازيم، اشاره به اينكه كه بمجرد اينكه اظهار ايمان نمائيد از شما پذيرفته نميگردد مگر وقتى كه در مورد امتحان واقع گرديد، و در اينكه آيه بيان كرده كه شما بچند چيز آزمايش ميگرديد:

۱- در مالهاى خودتان بكم شدن و تلف گرديدن يا بزكوة دادن و انفاق نمودن و بردبارى شما در موقع خسران مال و نيز راجع بجمع كردن و ذخيره نمودن كه از كجا بدست آريد و در چه محلى مصرف نمائيد.

۲- «وَ أَنفُسِكُم» و نيز شما آزمايش ميشويد در نفسهاى خودتان بصبر در موقع اذيت كفار در جنگ يا در مرض كه صبر و تحمل و بردبارى شما بچه درجه است.

۳- «وَ لَتَسمَعُنّ» و اينكه سخنان ناهنجار بشنويد از آنهائيكه بآنها كتاب داده شده يعنى يهود و نصارى.

صفحه : ۳۵۹

۴- «وَ مِنَ الَّذِينَ أَشرَكُوا» و نيز از آنهائيكه شرك آوردند «أذىً كَثِيراً» سخنانى از مشركين ميشنويد كه از گفتار آنان بسيار متأذى و نگران ميگرديد و شايد مقصود از «أذىً كَثِيراً» چنين باشد كه شما آزمايش ميشويد از تمام اينها كه گفته شد تا معلوم شود كه در ثبوت ايمان و استحكام آن در چه درجه و پايه‌ئى ميباشيد.

مفسرين گفته‌اند مقصود از «الَّذِينَ أَشرَكُوا» كعب بن اشرف و اتباع او ميباشند كه رسول صلّى اللّه عليه و آله و اصحاب را هجو كردند و مشركين را در بد گفتن بمسلمانان تحريص مينمودند و غزل ميگفتند و در آن ذكر زنهاى مسلمانان را ميآوردند و آنها را بانواعى بسيار ايذاء ميكردند تا اينكه خداوند او را بدست بعضى از مسلمانان كشته گردانيد و بدرك رسانيد و چون در جاى ديگر در اينكه تفسير تا اندازه‌ئى شرحش داده شده براى اينكه تكرار نشود از تفصيلش خوددارى نموديم.

و نيز گفته‌اند سبب نزول آيات اينكه بود كه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نامه‌ئى بفنحاص بن عازورا بدست ابى بكر فرستاد و او را باسلام دعوت نمود و بنماز و زكات ترغيب كرد و گفت اگر او سخن ناملايمى گفت باو جواب نده تا بمن برگردى ابى بكر رفت و نامه را بوى داد چون وى مطالعه كرد گفت مگر خداى شما بما محتاج است كه از ما چيز ميخواهيد ابو بكر گفت ميخواستم شمشير بكشم سفارش رسول صلّى اللّه عليه و آله بنظرم آمد هيچ نگفتم و برگشتم اينكه بود كه خداى تعالى اينكه آيه را فرستاد.

خلاصه اينكه آيه مؤمنين را چنانچه ظاهر است خاطر نشان ميكند كه خداى تعالى شما را بانواع و اقسام بلاها و آفاتيكه از قبل مالتان و جانتان بشما ميرسد و آن اذيتهائى كه از قبل كفار و مشركين از گفتار و ناسزائيها كه نسبت بخودتان و پيمبرتان ميدهند بهمه اينها

امتحان میگردید.

وَ إِن تَصبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِن عَزمِ الأُمُورِ خطاب متوجه بمؤمنین است که اگر بر اذیتهای کفار صبر کنید و از غیر

صفحه : ۳۶۰

فرمان خدا و رسول خودداری نمائید و عمل بر خلاف نکنید اینکه از ثبات و استواری بر دین است، اشاره به اینکه که از اینکه دو صفت که میتوان گفت اس ّصفات حسنه و مایه تمام صفات پسندیده انسانی است که ممکن نیست کسی بدون اینکه دو فضیلت دارای کمال انسانیت گردد ممکن است آدمی در اثر صبر و متانت و تقوی و خودداری بر آنچه بر خلاف وظیفه مؤمن کامل است عمل کند چنان روح فضیلت و متانت و استقامت در دین و ثبات بر عمل صالح در آن احداث گردد که دارای قوّت عزم و اراده قوی گردد و همین عزم ثابت و اراده قوی است که انسان را بمراتب عالیه میرساند.

وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکتُمُونَهُ چنانچه مفسرین گفته‌اند و از آیه نیز میتوان استفاده نمود در مقام مذمت اهل کتاب است که با اینکه خداوند از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری عهد و میثاق گرفت که آنچه در تورات و انجیل است از حلال و حرام و اوصاف نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله برای مردم بیان کنند و چیزی از فضائل او را کتمان ننمایند آنان بر عکس خلاف عهد نمودند «فنبذوه وراء ظهورهم» آنها عهد و فرمان خدا را پشت سر انداختند، اشاره به اینکه که حکم خدا را مخالفت کردند و بدست فراموشی سپردند و ابدا بآن نظر ننمودند.

وَ اشتَرَوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلًا فَبِئسَ ما یَشتَرُونَ و با عهد و میثاق خدا مخالفت کردند و آیات کتاب را معامله کردند و آنرا ببهای اندک بیمقدار فروختند و آن بد معامله‌ئی بود که کردند زیرا که آن معامله ربح نداشت بلکه زیان آور بود.

چنانچه گفته‌اند اینکه عمل عوام و سفله یهودیان بود که حق را بباطل یعنی بمال بی مقدار دنیا میفروختند که چون هر سال از احبار و علمایشان پول میگرفتند و علمایشان آنها را وامیداشتند بر کتمان حق که مبدأ ضرر بریاست آنها بخورد و نیز برای خوش آمدنشان و پول گرفتن از آنها آیات تورات و انجیل را ببهای

صفحه : ۳۶۱

اندک که بدست آورند و پنهان میکردند و عمل آنان چنان ایجاب مینمود که نعیم جاودانی را بحطام فانی بی مقدار دنیوی تبدیل کنند و خود را مورد غضب الهی و سخط او در آورند.

آیه مشعر بر اینکه است که اظهار حق واجب است و کتمان آن در مورد لزوم جایز نیست و برای علماء لازم است که احکام و اصول دیانت را بعوام بفهمانند و در موقع شهادت و فتوا کتمان ننمایند.

از ثعلبی نقل شده که در تفسیر خود گفته حسن و عمّار روایت کرده که حکم بن عتبه از نجم خزاز روایت کرده که از علی بن أبی طالب شنیدم که فرمود «حق تعالی فرا نگرفت بر اهل جهل که تعلیم گیرند تا اینکه فرا گرفت بر اهل علم که تعلیم دهند و بعد از آن چهل حدیث برای من بیان کرد.

و محمّد بن کعب گفته بر عالم حلال نیست که بر علم خاموش شود و جاهل را که بر جهل ساکت گردد و بعد از آن در باره عالم اینکه آیه را تلاوت فرمود «وَ إِذ أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ الخ» و در باره جاهل اینکه آیه را خواند «فَسئَلُوا أَهلَ الذِّکرِ إِن کُنتُم لا تَعلَمُونَ».

و از قتاده نیز روایت شده که آیه مذکور برای بیان عهدی است که خدا از علماء فرا گرفته که آنچه میدانند بگویند و پنهان نکنند زیرا که کتمان آن مؤدی بهلاکت ابدی است پس واجب است بر هر کس که عالم بکتاب آسمانی است خواه تورات و انجیل خواه

قرآن که احکام و اوامر آنرا بمردمان برسانـد و اخفای آن ننماید تا بعذاب اخروی گرفتار نگردد. [منهج الصادقین] لا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ یَفرَحُونَ بِما أَتَوا وَ یُحِبُّونَ أَن یُحمَدُوا بِما لَم یَفعَلُوا آیه ترجمه شـده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه چنانچه مفسرین گفته‌اند آیه در بیان مذمت کسانی است که خود را ستایش میکنند بآنچه نکرده‌اند، و نیز آن میثاقیکه خدای تعالی از آنها گرفته بود که اوصاف محمّد صلّی اللّه علیه و آله که در کتابشان آمده بگویند پنهان کردند و دوست دارند که مسلمانان

صفحه : ۳۶۲

باعمال نکرده آنان را ستایش کنند و آنها را از علماء و دانشمندان بحساب آرند فَلا تَحسَبَنَّهُم بِمَفازَةٍ مِنَ العَذابِ وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ «لا تَحسَبَنَّ» اول دو طور توجیه شـده بعضـی گفته‌انـد خطاب بخود رسول است که تو چنین گمان مکن که آنان خوشحالند بآنچه کرده‌انـد، و بعضـی «یحسبن» بیاء غائب خوانده‌انـد یعنی خود کافرین که چنین کرده‌انـد و بعهـد خـدا عمل نکردند و دوست دارند ستوده شونـد گمـان نکننـد که از عـذاب نجـات یافته‌انـد چنین نیست که گمان کرده‌انـد و برای آنها عـذاب دردناک آماده شـده و گفته‌اند «تَحسَبَنَّهُم» دوم میشود آنرا تأکید همان معنی اول گرفت «الَّذِینَ یَفرَحُونَ» مفعول اول و «بِمَفازَةٍ مِنَ العَذابِ» مفعول دوم.

وَ لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ و برای خدا و ملک او و در تصرف او است مملکت آسمانها و زمین و او بر هر چیزی از ایجاد و اعدام آن توانا است.

بعض از مفسرین گفته قریش از یهود پرسیدند معجزه موسی علیه السّلام چه بود گفتند ید بیضاء و عصا و معجزات دیگر را بمیان آوردند، از معجزه عیسـی [ع] سؤال کردند زنده شدن مردگان و شـفاء مرضی و باقی معجزات او را گفتند، نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله آمدنـد گفتنـد مـا از معجزات موسی [ع] و عیسـی [ع] خبر یـافته‌ایم از تو هم معجزه میخواهیم اگر کوه صـفا را طلا کنی آنرا علامت یگـانگی خـدای تو میـدانیم و ایمان میآوریم اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه را فرسـتاد إِنَّ فِی خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الأَلبابِ «لِأُولِی الأَلبابِ» صاحبان عقلی را گویند که خالص شده باشد از اوهام.

ظاهرا چون مشرکین دلیل خواستند برای اثبات وحدانیت و وحدت خدای تعالی اینکه آیه فرود آمد که آنها را خاطر نشان کند که نظر کنند بخلقت و آفرینش آسمانها و زمین و گردش اجزاء عالم و چگونگی در آمدن شب در روز و روز در شب و حرکت دوری و عدم استکاک و ولوغ در هم و بهم پیوستگی موجودات و نظامی

صفحه : ۳۶۳

که در سراسر عالم برقرار است و از وحـدت عالم وحـدت آفریننده او را بنگرند و نزد شـخص عاقل متفکر مخفی نیست که وحدت صنع دلیـل بر وحـدت صانع است و نیز نظام عالم که هر چیزی در جای خود قرار گرفته و حکمتی که در موجودات و در هر یک از اجزاء عالم در آسـمانها و زمین و آنچه بین آنها بنظر میآیـد تماما شاهـد بارزی است بر علم و قـدرت و حکمت آفریننده آنها الَّذِینَ یَذکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِم وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلقِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ رَبَّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلًا ظاهرا آیه در مقام اوصاف و فضیلت صاحبـان عقل است که کسانیکه عقلشان خالص گردیـده و از شوائب اوهام خالی شـده اوصافشان چنین است که در همه حال ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیـده خدا را یاد میکنند و در آفرینش و عجائب آفرینش آسـمانها و زمین تفکر مینمایند و بزبان حـال و قال میگوینـد ای پروردگار ما اینکه عالم مجلل و اینکه نظام بـدیع که در سراسر موجودات سـماوی و ارضـی پدیـدار اسـت بیهوده نیافریـده‌ئی بلکه غایت و فائده بزرگی در نظر بوده ممکن است گفته شود مقصود از ذکری که صاحبان عقل در تمام حالات از حـال ایسـتادگی و نشسته‌گی و موقعیکه بپهلو افتاده‌انـد دارنـد و از آن غافـل نمیگردنـد آن ذکر قلبی و سرّی باشـد که بـا فکر همراهست وقتی انسان در باطن خود علی الـدوام توجه بمبـدء و خـدای خود داشـته باشـد و در تمام حالات متـذکر و مشغول یاد او

باشد چنين كسى چنين فضيلت و شرافتى براى او پديد آيد و توان گفت كه در تمام حالات مشغول ذكر است.
سُبحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ از صفات «اولى الالباب» يعنى صاحبان عقل اينكه است كه در مقام مناجات عرض ميكند اى پروردگار ما اينكه عالم را با اينكه نظام كه در تمام آن حكمت و مصلحت نمودار است بيهوده خلقت ننموده‌ئى اشاره به اينكه كه صاحب عقل و دانش بآن نور قلبش و فهم ذكاوتش كه در اثر ذكر و ياد خدا نصيبش شده و قلبش جلاء

صفحه : ۳۶۴

يافته گويا بنور قلبش براى او پديد ميگردد كه اينكه عالم مجلل و ايجاد بنى آدم بيهوده خلقت نشده بلكه پشت اينكه عالم عالمى است و عقب اينكه پرده اسرارى است و انسان با اينكه همه اسرار خلقت كه در كالبد او تعبيه شده بمرگ فانى نميگردد چگونه ممكن است تصور شود كه انسانى كه بيد قدرت الهى آفريده شده با اينكه همه اسراريكه در كمون او است فانى گردد البته چنين نخواهد بود بلكه سرّ بزرگى در نظر است و بايد دار جزائى باشد كه هر فردى بنتيجه اعمال خود برسد و اگر غير از اينكه باشد وجود انسان لغو و بى ثمر خواهد بود و كار لغو از ساحت كبريائى اله عالم خارج است اينكه است كه صاحبان عقل على الدوام بقال و حال خداى خود را ميخوانند و نجات از عذاب آتش غضب پروردگارشان را ميطلبند.
رَبَّنا إِنَّكَ مَن تُدخِلِ النّارَ فَقَد أَخزَيتَهُ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِن أَنصارٍ مقول قول صاحبان عقل است كه در مقام مناجات ميگويند اى پروردگار ما كسى را كه داخل در آتش كنى او را خوار كرده‌ئى و از نظر رحمت انداخته‌ئى و براى ستمكاران يار و ياورى نيست.
در تفسير روح البيان راجع باين آيات بيانى دارد كه براى توضيح مختصرى از آنرا ترجمه مينمائيم:
و «فَقِنا عَذابَ النّارِ» يعنى «من عذاب النار» و آن پاداش كسانى است كه آنرا نميشناسند (يعنى نميدانند كه آسمانها و زمين بيهوده آفريده نشده) و گفته فائده فاء در «فَقِنا» آن علم صاحبان عقل است بچيزى كه براى آن آسمانها و زمين آفريده شده و استعاره است و در آن اشاره است بعظمت ذكر خدا و اشاره بسه مرتبه ذكر است: ۱- ذكر بزبان ۲- تفكر بقلب ۳- معرفت بروح زيرا كه ذكر بزبان منجر ميگردد بذكر قلب و آن تفكر است در قدرت خدا و ذكر قلب منجر ميگردد بمقام روح پس باين واسطه حقايق اشياء را ميشناسد و مشاهده ميكند حكم الهى را در خلقت خدا و پس از مشاهده ميگويد «رَبَّنا

صفحه : ۳۶۵

ما خَلَقتَ هذا باطِلًا» پس سزاوار است كه مؤمن در تمام احوال بزبانش ملازم ذكر خدا باشد تا اينكه بقلبش سرايت نمايد پس برسد بذكر روح و براى او يقين و معرفت حاصل گردد و از ظلمت جهل خلاص شود و منور گردد بنور معرفت و بعضى گفته‌اند معنى «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ» براى عوام يعنى نيست معبودى مگر خدا، و براى خواص نيست محبوبى و نه مقصودى مگر خدا، و براى اخص خواص نيست موجودى مگر خدا زيرا كه چنين كسى در اينكه حالت مستهلك گرديده در بحر شهود پس مشعر بچيزى نيست مگر خداى تعالى و از تفسير صفى نقل شده كه براى توحيد چهار مرتبه است و آن تقسيم است بلب و لب اللب و قشر و براى فشر نيز قشر است و مثل زده‌اند براى افهام ضعيفه بجوز در قشر بالا و قشر سفلى زيرا كه در آن دو قشر است و يك لب و در آن لب روغن است و آن لب لب است.
پس مرتبه اول از توحيد اينكه انسان بزبان بگويد «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ» و قلبش خالى باشد از آن يا منكر باشد مثل منافق. دوم اينكه قلب او تصديق كند بمعنى مثل عوام مسلمين و آن اعتقاد است، سوم اينكه آنرا مشاهده كند بواسطه نور الهى و آن اينست كه ببيند اشياء را صادرة من الواحد القهّار.
چهارم اينكه نبيند در وجود الّا وجودا واحدا و آن مشاهدة الصديقين است و آن فناء در توحيد است يعنى او از رؤيت نفسش فانى

گردیده.

پس اولی موحد است بمجرد زبان و فائده آن حفظ مال و جان او است در دنیا از شمشیر، و الثانی موحد است بمعنی اینکه بقلبش معتقد است بمفهوم لفظ آن و قلبش خالی از کذب است بآنچه اعتقاد کرده و عقد قلب بر آن بسته لکن انشراحی و انقباضی برای او نیست و اینکه حفظ میکند صاحبش را از عذاب آخرت اگر با اینکه حال بمیرد و بواسطه معاصی ضعیف نشده باشد.

و سوم موحدی است باین معنی که مشاهده نمیکند مگر فاعل واحد را وقتی برای او مکشوف گردید که بالحقیقهٔ فاعلی برای او نیست اینطوریکه بر او

صفحه : ۳۶۶

هست زیرا که چنین کسی عقد قلب بسته و بهمین عقد قلبی است که در ضعیف کردن معاصی حیله میکند که آنرا تحلیل کند و آنرا بدعت نامند.

چهارم موحّد است بمعنی آنکه نمی‌بیند غیر از واحد و اینکه غایهٔ القصوی است در توحید.

پس اول مثل پوست اول است در جوز و دوم مثل پوست دوم است در آن و سوم مثل لب آن و چهارم مثل روغنی است که از آن جوز و بادام بیرون میآورند و همین طور که پوست اول جوز فائده‌ئی در آن نیست و تلخ است همین طور توحید بمجرد زبان فائده‌ئی در آن نیست لکن مدتی برای حفظ لب لازم است و همچنین مجرد اعتقاد مفهوم بدون کشف کثیر النفع است نسبت باول که مجرد نطق بلسان باشد و ناقص القدر است نسبت بکشف و المجاهدهٔ که انشراح قلب و باز شدن صدر و اشراق نور حق تعالی در آن پدید گردد و همین است مراد قوله تعالی «أَ فَمَن شَرَحَ اللّهُ صَدرَهُ لِلإِسلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِن رَبِّهِ» و نیز قوله تعالی «فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهدِیَهُ یَشرَح صَدرَهُ لِلإِسلامِ» و همان طور که لب نفس است نسبت بقشر زیرا که آن مقصود است لکن باز خالی نیست از شوب نسبت بروغن آن همچنین اینکه توحید خالی نیست از ملاحظه غیر و التفات بکثرت مخلوقات نسبت بکسیکه نبیند مگر واحد حق را. [پایان] بروایتی معصوم فرموده «لا تتفکروا فی اللّه فانکم لا تقدرون قدره» میگوید در ذات خدا تفکر نکنید که شما بقدر او نرسید- و او را بسزای او نشناسید، و مبادی جلال و عظمت او را در نیابید- نه از آنکه جلال او پوشیده است بر خلق بلکه از آنکه بس ظاهر و روشن است، و بصیرت آدمی بس ضعیف و عاجز طاقت دریافت آن ندارد بلکه در آن مدهوش و متحیّر و سرگردان میشود، همچون خفاش که بروز بیرون نیاید از آنکه چشم او ضعیف است، طاقت نور آفتاب ندارد- اینکه خود درجه عوام است، اما بزرگان و صدیقان را قوت اینکه نظر باشد گاه گاه اما بر دوام نه- همچون مردم که در قرص آفتاب یک نظر میتوانند کرد

صفحه : ۳۶۷

اما بیش از یک نظر نه که اگر مداومت کند بیم نابینائی بود، پس اگر خواهد که تفکر کند در عجائب صنع وی میکند که هر چه در وجود است همه نوری است از انوار قدرت و عظمت حق جلّ جلاله، و اگر طاقت دیدن قرص آفتاب بر دوام ندارد، طاقت دیدن شعاع نوری که بر زمین است را دارد و از آن جز روشنائی و دانائی نیفزاید. [تفسیر کشف الاسرار]

صفحه : ۳۶۸

[سوره آل‌عمران (۳): آیات ۱۹۳ تا ۲۰۰]

اشاره

رَبَّنـا إِنَّنا سَـمِعنا مُنادِیاً یُنادِی لِلإِیمانِ أَن آمِنُوا بِرَبِّکُم فَآمَنّا رَبَّنا فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّر عَنّا سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الأَبرارِ (۱۹۳) رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَـدتَنا عَلی رُسُـلِکَ وَ لا تُخزِنا یَومَ القِیامَهِٔ إِنَّکَ لا تُخلِفُ المِیعادَ (۱۹۴) فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی بَعضُـکُم مِن بَعضٍ فَالَّذِینَ هـاجَرُوا وَ أُخرِجُوا مِن دِیارِهِم وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُکَفِّرَنَّ عَنهُم سَـیِّئاتِهِم وَ لَأُدخِلَنَّهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ ثَواباً مِن عِنـدِ اللّهِ وَ اللّهُ عِنـدَهُ حُسنُ الثَّوابِ (۱۹۵) لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی البِلادِ (۱۹۶) مَتاعٌ قَلِیلٌ ثُمَّ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المِهادُ (۱۹۷)

لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوا رَبَّهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها نُزُلًا مِن عِندِ اللّهِ وَ ما عِندَ اللّهِ خَیرٌ لِلأَبرارِ (۱۹۸) وَ إِنَّ مِن أَهلِ الکِتابِ لَمَن یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَیکُم وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِم خاشِعِینَ لِلّهِ لا یَشتَرُونَ بِآیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُولئِکَ لَهُم أَجرُهُم عِنـدَ رَبِّهِم إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ (۱۹۹) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۲۰۰)

صفحه : ۳۶۹

[ترجمه]

ای پروردگـار مـا بـدرستیکه شـنیدیم مـا نـدای نـدا کننـده را که میخوانـد خلق را بسوی ایمان و ایمان آوردیم ای پروردگار ما پس گناهان ما را بیامرز و بدیهای ما را بپوشان و ما را با نیکوکاران بمیران (یعنی با آنها محشور گردان [۱۹۳]

ای پروردگـار مـا بمـا عطاء نما آنچه را که از قبل رسولانت بما وعـده دادهئی و ما را روز قیامت رسوا مگردان همانا تو خلف وعـده نخواهی کرد [۱۹۴]

پس پروردگـار آنهـا دعـای آنـان را اجابت کرد (و فرمود) من عمل هیـچ عمل کننـدهئی از شـما (مؤمنین) را مرد باشـد یا زن ضایع نمیگردانم بعضـی از شـما از بعض دیگرید آنکسانیکه از وطنشان مهاجرت کردند و از شهرشان بیرونشان کردند و در راه رضای من اذیت کشـیدند هم کشـتند و هم کشـته شدنـد البته گناهـان آنهـا را میپوشـانم و البته آنان را داخل میگردانم در بهشـتهائی که از زیر (درختها یا غرفه‌های آن) نهرها جریان دارد اینکه پاداشی است از جانب خدا و نزد خدا است ثواب نیکو [۱۹۵]

ای رسول رفت و آمد کسانی از کفار در شهرها تو را نفریبد [۱۹۶]

زندگانی دنیا تمتعی است اندك پس از آن جایگاه آنها جهنم است و آن بد قرارگاهی است [۱۹۷]

لکن کسانی که خدا ترس و پرهیزگار شدند برای آنها بهشتهائی آماده شده که از زیر آن نهرها جریان دارد و جایگاه جاودانی آنها است که از نزد خدا پیش‌کش شده و آنچه نزد خدا است برای نیکوکاران بهتر است [۱۹۸]

و همانا بعضی از اهل کتاب کسی است که بخدا و آنچه بسوی شما (مؤمنین) فرود آمده و آنچه بسوی آنها نازل شده ایمان میآورند در حالیکه خاشع و متواضـعند برای خدا و آیات را ببهای اندك نفروشـند چنین جماعتی پاداش آنها نزد پروردگار آنها است و خدا حساب بندگان را بسرعت میکشد [۱۹۹]

ای کسـانیکه ایمـان آورده‌ایـد صبر کنیـد بر اطـاعت خـدا و بالخصوص در جهاد با کفار و آماده باشـید برای جهاد در سـر حـدّها و پرهیزگار باشید شاید رستگار شوید

.

صفحه : ۳۷۰

(توضیح آیات)

رَبَّنا إِنَّنا سَمِعنا مُنادِياً يُنادِي لِلإِيمانِ أن آمِنُوا بِرَبِّكُم فَآمَنّا گفته‌اند ایقاع فعل بر مسمع و حذف مسموع بجهت دلالت وصف مسمع است و مسموع در آن مبالغه است و در تنکیر منادی و اطلاق آن و بعد از آن در تقیید آن بایمان تعظیم و تفخیم شأن منادی است زیرا که هیچ منادی ایمان نیست.

و اینکه اینکه منادی کیست اکثر مفسرین گفته‌اند آن محمّد صلّی اللّه علیه و آله است که مردم را بایمان دعوت کرده.

و محمّد بن کعب قرطی و قتاده گفته‌اند آن قرآن است زیرا که بسیاری از افراد بشر رسول را ندیده‌اند لکن قرآن بآنها رسیده.

هر کدام باشند نظر باطلاق آیه بهتر اینکه است که گفته شود منادی حقیقی ربّ العالمین است که بزبان رسولان و سفراء خود مردم را بایمان میخوانند و منادیان مخفی از روحانیین و بشر بقول و عمل و بزبان و دل در ظاهر و در خفاء علی الدوام در گوش دل مردم طنین اندازند که بپروردگار خود ایمان آرید و برای او شریک قرار ندهید زیرا که دل محل ودیعه الهی است و نیز فطرت بشر بر توحید است اگر غرض و مرض در او نباشد انسان بفطرت اولیه خود روی دلش بسوی پروردگارش میباشد و بسوی او نگران است و حرف حق را بدل و جان میپذیرد.

اینکه است که آنهائی که دلشان در اثر دوام ذکر خدا که وصفشان در آیه پیش گذشته که آنها در همه حال ایستاده و نشسته و بپهلو خوابیده مشغول ذکر خدایند شاید چنین اشخاصی «باذن واعیه» و آن گوش تصفیه شده و بنور ایمان پر گردیده آن ندای مخفی را میشنود اینکه است که دلشان بآب رحمت الهی پر گردیده بزبان و دل گویند «فَآمَنّا» پس گویند:

صفحه : ۳۷۱

رَبَّنا فَاغفِر لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّر عَنّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ‌الأَبرارِ در دل و جان و زبان بیاد حق تعالی مشغول و در مقام مناجات میگویند ای پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهان و لغزشهای ما را عفو کن و ما را بمیران با نیکوکاران از صالحین بندگان خود.

رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدتَنا عَلی رُسُلِكَ وَ لا تُخزِنا يَومَ‌القِيامَةِ و نیز آیه مقول قول ذاکرین است که در مقام دعا و طلب حاجت از قاضی الحاجات عرض میکنند خدایا ما بدل و جان شنیدیم منادیان که در وادی شریعت ما را خواندند «وَ أَنِيبُوا إِلی رَبِّكُم» و بازگشتیم و گردن نهادیم چه میشود که از راه لطف بار دیگر ما را بخوانی و اینکه دل مرده ما را زنده کنی که بما وعده داده‌ئی «دَعاكُم لِما يُحيِيكُم» و بما عطاء کن آنچه را که بتوسط رسولان خود بما وعده داده‌ئی از نعمتهای دنیوی و اخروی و آن مقامات محموده و بهشتهای موعود و ما را در قیامت در اثر مخالفت و اعمال زشتمان نزد بندگان صالح خود از انبیاء و اولیاء و صلحاء مؤمنین خوار مگردان.

إِنَّكَ لا تُخلِفُ‌المِيعادَ بعضی از مفسرین گفته اینکه کلام مستأنف است یعنی تو خلاف نکن وعده‌ئی که بمؤمن داده‌ئی که او را ثواب دهی و دعای او را اجابت نمائی و با اینکه معلوم است هیچ وقت خدای تعالی خلف وعده نخواهد نمود چنین کلامی از اهل تقوی از جهت انقطاع بخدا و تضرّع و شکسته نفسی است بسوی او مثل قوله تعالی «رَبِّ احكُم بِالحَقِّ» با اینکه محققا حکم خدا حق است.

فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنكُم مِن ذَكَرٍ أَو أُنثی «فَاستَجابَ» متفرع بر دعاء و مناجات اولی الالباب است که پس از اینکه آنها بزبان حال و قال پروردگار خود را از روی نیاز و دعا خواندند بآنها خاطر نشان میکند که بدانند وعده خدا حق است که «اجیب دعوة المضطرین» اجابت میکنم دعوت هر کس را که روی دل بمن آرد و اینکه ضایع نمیکنم عمل هیچ

صفحه : ۳۷۲

عمل کننده‌ئی را مرد باشد یا زن.

بَعضُکُم مِن بَعضٍ بعضـی از شـما از بعض دیگر میباشـند یعنی همه از مرد و زن در انسـانیت مشترکیـد و مناط صـحت ایمان و عمل است زن از مرد پیدا شده و مرد از زن و همه از یک پدر و مادر.

از ضـحاک نقـل شـده که گفته یعنی هیـچ فرقی در طاعت بین مردان و زنان نیست و از روی خلقت یکی میباشـند و از روی اطاعت یکی هسـتند هر کس اطاعت کند اگر مرد باشد یا اگر زن ثواب یابد و اگر معصـیت کند جزاء یابد اگر خدا عفو کند اگر مرد باشد اگر زن در اینجـا هیـچ فرقی نیست فرق بعلم است و عمل اما علم قوله تعالی «وَ الَّذِینَ أُوتُوا العِلمَ دَرَجاتٍ» و قوله تعالی «هَل یَسـتَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ» و امـا العمـل فقوله تعـالی «إِنَّ أَکرَمَکُم عِنـدَ اللّهِ أَتقـاکُم» و قوله تعـالی «امّن هو قـانت آناء اللیل و اطراف النهار الخ».

و از حضرت رسول علیه السّلام روایت شده که

«النّاس کاسنان المشط»

مردم مثل دندانه‌های شانه‌اند یعنی بهم پیوسته و مساویند سعادت و فیروزمندی در اثر ایمان و تقوی پدید میگردد.

فَـالَّذِینَ هـاجَرُوا وَ أُخرِجُوا مِن دِیـارِهِم وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا آیه مشـعر بر اینکه است که از بین مؤمنین کسانی را از باقی بزیادتی فضل و اجر بر عملشان اختصاص داده و آنها مجاهدین فی سبیل اللّه میباشند.

و میتوان آنان را به پنـج دسـته قسـمت نمود: اول «فَالَّذِینَ هاجَرُوا» آنهائی که باختیار از وطنشان بیاری رسول صـلّی اللّه علیه و آله از مکه بمدینه در عقب آن بزرگوار دست از مال و اولاد و وطن مألوف خود برداشتند.

دوم «وَ أُخرِجُوا» و آنها را که مشـرکین از وطنشان بیرونشان کردند مثل جعفر عموی رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بعض دیگر که در اثر ظلم مشرکین از مکه بحبشه رفتند که از ستم کافرین در امان باشند و خود رسول که از ترس مشرکین شبانه

صفحه : ۳۷۳

از مکه فرار کرد.

سوم «و اوذوا فی سبیلی» و آنهائی که در راه اطاعت حق تعالی و حفظ ایمان چه مقدار رنج کشـیدند مثل بلال و صهیب که گفته‌اند آنها را بانواع و اقسام اذیت بشتم و ضرب آزار نمودند.

چهارم «وَ قاتَلُوا» و نیز آنهائی که با دشـمن جنک کردنـد و هیچوقت پشت بدشـمن نکردنـد مثل امیر المؤمنین و بعض دیگر چنانچه موافق و مخالف گفته‌اند که حضرتش در جنک احد در یاری دین هفتاد ضربت ببدن مبارکش وارد آمد و از جنگ فرار ننمود.

پنجم «وَ قُتِلُوا» و نیز آنهائی که در یاری اسلام جنگ کردند و کشته شدند مثل حمزه و سایر شهداء.

لَـأُکَفِّرَنَّ عَنهُم سَیِّئاتِهِم وَ لَأُدخِلَنَّهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ ظاهرا آیه مهاجرین و مجاهـدین فی سبیل اللّه را اختصاص میـدهد بمزیـد عنـایت زیرا که در آیه قبـل بطور اطلاـق فرموده «أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی» یعنی خـدای تعالی اجر و پـاداش هیـچ عمـل کننـده‌ئی را مرد باشـد یـا زن ضـایع و بی ثمر نمیگردانـد پس از آن «بفاء تفریع» مهاجرین و مجاهـدین را بـذکر تخصـیص میدهد که آنهائیکه مهاجرت کردند و کشـتند و کشـته شدند «لَأُکَفِّرَنَّ عَنهُم سَیِّئاتِهِم» تا آخر آیه که آنها بمزایائی از باقی مؤمنین امتیاز یافته‌اند: ۱- همین عملشـان کفاره گناهان آنها میشود و لو اینکه توبه نکرده باشـند و ظاهرا اینکه فضـیلت را اختصاص میدهـد بهمان مهاجرین و مجاهـدین و باقی مؤمنین را چنین فضـیلتی نیست که بایستی از گناهانشان توبه کنند» و دیگر بلام «لَأُکَفِّرَنَّ عَنهُم وَ لَأُدخِلَنَّهُم» که قسم در آن منـدرج است و نون تأکید بخشـش آنها و دخول آنها را در بهشـتهائی که موصوف کرده بنهرهای

جاری و آنرا مؤکد گردانیده بقوله تعالی «ثَواباً مِن عِندِ اللّهِ» اشاره به اینکه که اینها ثواب و بخششی است از نزد خدا، اینکه طور بیان چنین ارائه میدهد که پاداشی که بمجاهدین

صفحه : ۳۷۴

عطاء میشود اضافه بر عمل آنها است که ثواب عملشان بجای خود خداوند تفضلا ثوابهای بی اندازه‌ئی نآنها عطاء مینماید و شاهد بر آن قوله تعالی «وَ اللّهُ عِندَهُ حُسنُ الثَّوابِ» که از آیه استفاده میشود که آن بزرگواران «عندیت» دارند نزد خدای تعالی مثل ملائکه مقربین.

و چنانچه ظاهر است تمام اینکه وعده‌ها و تفضلاتیکه نسبت بمجاهدین خاطرنشان میکند برای تشویق آنها است که بدانند بفداکاری و مشقتهای خودشان که بمال و جانشان در راه خدا دادند و بیرق اسلام را بلند کردند چه سعادتی نصیبشان گردید و عمل آنها نزد پروردگارشان چه بسیار ذی قیمت و پاداش بی اندازه برای آنها مهیا گردیده.

لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی البِلادِ مفسرین گفته‌اند که اینکه آیه راجع بمشرکین عرب آمده اصحاب گفتند ای عجب کفار در نعمت و فراهیت و حسن تجارت و لهو و لعب میگذارنند و مسلمانها از گرسنگی مشرف بمرگند اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد و بظاهر خطاب برسول است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو را مغرور نگرداند رفتن و آمدن کافرین برای تجارت در شهرها لکن مقصود مؤمنین میباشند که رفت و آمدن مشرکین با یهودیها بنا بر قولی آنها را فریب ندهد و بنا بر ظاهر که خطاب بخود رسول است که با اینکه حق تعالی میدانست که رسول او هیچ نظر بدنیا و اینکه عاریت سرا نداشت که بمال و ریاست و خوشی جسمانی مشرکین و کافرین مغرور گردد یا اینکه اصلا اعتنائی بدنیا و تنعم آن داشته باشد، شاید مقصود ثبات بر آن و تأکید در آنست که مبادا نعمت دنیوی در نظرت بزرگ آید مثل قوله تعالی «وَ لا تُطِعِ الکافِرِینَ» که اینکه طور خطابات برای تأکید و اهمیت مطلب است مَتاعٌ قَلِیلٌ ثُمَّ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المِهادُ مال و متاع دنیا و آنچه آدمی از نعمتهای دنیوی بدست آرد یک متاع و نعمت اندکی است که نسبت بنعمتهای آخرت چیزی بحساب نمیآید پس از آن

صفحه : ۳۷۵

جایگاه کافرین جهنم و دار عذاب است و آن بد جایگاهی است.

از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت است که فرموده نیست آنچه در دنیا است در جنب آخرت مگر مانند آنکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برد بس باید بنگرد که از دریا چه بانگشت او چسبیده و با وجود قلت سریع الزوال است و باسرع زمان زائل میگردد پس کفار هر قدر و هر چند در تحصیل نعم محقر دنیوی تازند عاقبت آنرا دربازند. [پایان] لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوا رَبَّهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها نُزُلًا مِن عِندِ اللّهِ وَ ما عِندَ اللّهِ خَیرٌ لِلأَبرارِ پس از آنکه رسول صلّی اللّه علیه و آله و مؤمنین را خاطر نشان میکند که متاع نا چیز دنیا که بهره‌ئی بکافرین داده شده شما را فریب ندهد زیرا که آن بهره‌ئی است که سر آمد آنان را بدار عذاب و جهنم میکشاند.

لکن کسانیکه نگاه داشتند فرمان پروردگارشان را و از یاد حق تعالی غفلت ننمودند برای آنها آماده و مهیا گردیده بهشتهائی که از زیر درختها یا غرفه‌ها یا هر دو علی الدوام آب و شیر و عسل چنانچه در جاهای دیگر گفته شده جریان دارد [خالدین فیها] بالاترین نعمت بهشتیان خلود آنها است در بهشت که دار کرامت الهی است چنانچه بالاترین عذاب کفار خلود آنها است در جهنم «نُزُلًا مِن عِندِ اللّهِ» «نُزُلًا» حال است از جنات و عامل در آن طرف و «نزل» آن چیزی را گویند از طعام و شراب و مأکولات که اول ورود مهمان پیش کش او نمایند یعنی بهشت و نعمتهای آن پیش کشی اهل تقوی چنین بهشتهائی و کراماتی از نزد پروردگارشان باشد

كه آنها را گرامى داشته آيا چه خواهد بود مقام و منزلت آنها و آن نعمت بزرگى كه در آن نزد پروردگارشان مقام دارند نميتوان گفت مگر آنچه را كه بمتقين وعده داده در قوله تعالى «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» و قوله تعالى «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَكْبَرُ» همين است الطاف الهى و همين است «عنديت» كه بآن اشاره فرموده «و ما عند اللّه

صفحه : ۳۷۶

خير للابرار.

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ در شأن نزول آيه از جابر و قتاده و إبن عباس روايت شده كه چون نجاشى پادشاه حبشه بود بنام اصحبه كه بمعنى عطيه است و مخفيانه بپيغمبر صلّى اللّه عليه و آله ايمان آورده بود وفات كرد جبرئيل رسول را از فوت او خبردار نمود حضرت صحابه را جمع كرد و فرمود بيائيد تا بر برادر خود كه در غير زمين شما فوت شده نماز گذاريد و بمقبره بقيع آمد حق تعالى حجاب را از پيش روى رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم برداشت تا جنازه او را در حبشه ديد منافقين گفتند محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بر كسيكه او را نديده نماز ميخواند كه از ترسايان حبشه است و هرگز او را نديده.

عطاء گفته آيه در چهل مرد از اهل نجران آمده كه از بنى حارث بن كعب بودند و سى و دو مرد از حبشه و هشت مرد از روم كه ايشان بر دين عيسى عليه السّلام بودند و بمحمد [ص] ايمان آوردند.

إبن جريح و إبن زيد گفتند كه در باره عبد اللّه بن سلام و تابعين او آمده.

مجاهد گفته آيه راجع بمؤمنين اهل كتاب آمده كه در وصف جمله آنها گفته از اهل كتاب كسى هست كه بخدا ايمان آورده و «لَمَن» نكره موصوفه است كه آنكسى كه بخدا و كتاب شما قرآن ايمان آورده و نيز بتورات و انجيل ايمان دارد «خاشِعِينَ لِلّهِ» در حاليكه متواضعيند نسبت بخدا.

لا يَشْتَرُونَ بِآياتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِيلًا شايد مقصود چنين باشد كه آيات تورات و انجيل را كه در وصف محمّد [ص] آمده را بپول اندك نميفروشند.

أُولئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ «أُولئِكَ» اشاره بآن اهل كتابى است كه از يهود و نصارى كه بخدا و بتمام پيمبران و كتابهاى آسمانى ايمان آوردند.

و نظر بعظمت عمل آنان است كه اجرشان «عنديت» و خصوصيت پيدا

صفحه : ۳۷۷

نموده نزد پروردگارشان و آن اجر و پاداشى است كه وعده فرمود «أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ».

إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ همانا خداوند بزودى و بسرعت حساب مؤمنين را خواهد كشيد اشاره به اينكه كه خداى تعالى نظر بلطف و رحمتى كه نسبت بمؤمنين دارد روا نميدارد كه ايشان در دادگاه عدل الهى و پاى ميزان حساب معطل گردند و بسرعت بحساب آنها رسيدگى ميكند تا اينكه زود بثواب و درجات بلند خود نائل گردند- و گفته‌اند كه حق تعالى همه خلايق را در يك موضع جمع ميكند و بيك نداء در آن واحد با همه سخن گويد و هر كسى مخصوص خود را از آن ميفهمد و تخصيص دادن اهل كتاب براى اينست كه آنان مطمئن گردند كه جزاء اعمالشان متوفّر و بسيار خواهد بود تا اينكه از سرزنش اقوامشان دلتنك نگردند و همين طور كه آيه بالا در مذمت آن كسانى از اهل كتاب بود كه آنها حق را كتمان كردند و بپول اندك بى‌مقدار دنيا آيات تورات و انجيل را كه راجع بنبىّ خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بود فروختند، اينكه آيه در مقام فضيلت آنهائى است از اهل كتاب كه

برسول اسلام ايمان آوردند و اظهار حق نمودند.

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصبِرُوا وَ صـابِرُوا وَ رابِطُوا «صـبر» حبس نفس است بر مكروه، در آيه بمؤمنين امر بصبر فرموده و آنرا بسه جمله مؤكـد گردانيـده: اول بطور اطلاـق فرموده «اصـبِرُوا» اى مؤمنين صبر كنيـد يعنى در تمـام سـختيها و ناراحتيهـا كه بر خورد مينمـائيد خوددارى نمائيـد چون بـدون صبر و تحمل مشاق هيـچ عمل بنتيجه نميرسـد، و چنانچه معلوم است مظفريت بدون صبر و بردبارى و ثبات در شدائـد و بليات و دوام بر عمل كسـى را ميسـر نميگردد، در جاى خود مدلل گرديده كه هر جا صبر بطور اطلاق گفته شود منصـرف بسه قسم ميگردد: صبر در طـاعت، صبر در بليات و مصائب و صبر در ترك معاصـى و خوددارى كردن از آنچه در عقل و شرع مذموم و منهى عنه است، و مفسرين

صفحه : ۳۷۸

نظر بجمله «صابِرُوا وَ رابِطُوا» «اصبِرُوا» را حمل بر صبر بر ايمان و بر عبادات كردهاند، لكن ظاهرا براى اينكه تخصـيص وجهى نيسـت زيرا كه آن دو جمله بعـد «صابِرُوا وَ رابِطُوا» ميشود مؤكـد «اصبِرُوا» باشـد يا تخصـيص پس از تعميم باشد «وَ صابِرُوا» بعض مفسـرين گفتهانـد مقصود صبر بر جهاد با دشـمنان دين است و بعضـى تعميم دادهانـد كه آيه امر فرموده بجنگيد با دشـمنان دين و با دشـمنان نفس خودتـان از هواهاى نفسانى و شـياطين و چون صبر بر مخالفت هوا و ميولات نفسانى شديـدتر است اينكه است كه به «صابِرُوا» امر بصبر را مؤكـد گردانيـده زيرا كه هم جهاد در دار الحرب با كفار و هم جهاد با نفس از تمام اقسام صبر مهم‌تر است اينكه اسـت كه ب «صابِرُوا» امر بصبر را مؤكد گردانيده.

«وَ رابِطُوا» بقولى يعنى ساخته و آماده باشـيد براى جنك با كفار و گفته‌اند مرابطه آنست كه لشـگر اسلام در سر حدهاى شهر اسلام اسبها و اسلحه‌هاى خود را آماده بگذارند تا از اذيت كفار جلوگيرى نمايند.

و بنا بروايتى انتظار نماز است بعد از نمازى كه خوانده يعنى مهيّا و آماده باشد براى نماز بعد.

از جابر روايت كردهانـد كه گفته هر كس يك روز در راه خـدا مرابطه كنـد ميان او و دوزخ هفت خنـدق پديـد آيـد كه فراخى هر يك چند برابر آسمان و زمين باشد.

از بعضـى از مفسـرين است كه گفته «اصبِرُوا» امرهـاى اينكه آيه اطلاق دارد شامل ميگردد تمام صبرها را از صبر بر طاعت و صبر بر شدائد و صبر بر ترك معصيت همه را شامل ميگردد و مراد از آن صبرهاى فردى است بدليل اينكه آنرا در مقابل صبرهاى اجتماعى قرار داده و «صابِرُوا» صبر اجتماعى است و گفته بديهى است كه صبر و تحمل عمومى و همه‌گانى از نظر قدرت و نيرو و اثر بالاتر از صبر و تحمل فردى است و اينكه مطلب محسوس است كه فرد بتنهائى و جدائى از اجتماع با فردى كه در اجتماع و وابسته بآن است خيلى تفاوت دارد

صفحه : ۳۷۹

چه آنكه در طرف اجتماع و همكارى‌هاى اجتماعى است كه قدرتهاى فردى بيكديگر پيوند شده و نيروى عظيمى بوجود ميآورد.

«وَ رابِطُوا» اينكه كلمه از نظر معنى اعم از معنى مصـابره است و بطور كلى مراد اينكه است كه انسان چه حال آسايش و راحتى و چه در بلاـء و سـختى لاـزم است كه قـدرتهاى معنوى خـود را روى هم ريخته و كليه شـئون حيـاتى خـويش را در پرتـو يـك تعـاون و همكارى اجتماعى بسامان برساند.

و چون اينكه همكـارى اجتمـاعى بمنظور نيـل بسـعادت واقعى دنيـا و آخرت است پس از كلمه «رابِطُوا» بلافاصـله جمله «وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ» آورده شـده و بديهى است كه يك سـعادت واقعى و كامل جز در پرتو همكارى اجتماعى ميسّـر نيست چه آنكه در

غیر اینکه صورت اگر هم سعادتی بدست آید یک سعادت کامل و همه جانبه نخواهد بود. المیزان [پایان] وَ اتَّقُوا اللّه لَعَلَّکم تُفلِحُونَ امر بمؤمنین است که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بترسید از اینکه مخالفت نمائید امر و نهی خدا را شاید که رستگار شوید و خود را از قبایح و آنچه بر خلاف امر خدا است باز دارید و در موقع نزول بلاء و مصیبات خودداری نمائید و گفتار خلاف یا عمل ناروائی در آن زمینه ننمائید و در مشقت طاعات و عبادات کوشش کنید و خود را در مقابل فرمان حق تعالی و مجاهدات از نبرد با دشمنان دین و دشمنان باطن خود یعنی شیطان و نفس امارهٔ بالسوء مجاهده نمائید و خود را محکم ببندید تا اینکه مستعد فیوضات الهی گردانید و قلب و دل شما بنور ایمان و تقوی روشن گردد.

در کشف الاسرار گفته اینکه باز مرهی دیگر است و نواختی دیگر نداء فضیلت و خطاب کرامت و رهی را گواهی دادن بایمان و طاعت «اصبِرُوا» خطاب با نفس است «صابِرُوا» با دل است «رابِطُوا» با جان است» نفس را گوید بر طاعت و خدمت صبر کن، دل را میگوید بر بلاء و شدت صبر کن، جان را میگوید با

صفحه : ۳۸۰

سوز شوق و درد مهر صبر کن «و اللّه هو الصبور» از اینکه زندان اگر خواهی که چون یوسف برون آئی بدرد دوری یوسف صبوری چون زلیخا کن و گفته‌اند «اصبروا فی اللّه و صابروا باللّه و رابطوا مع اللّه» صبر فی اللّه صبر عابدان است در مقام خدمت بامید ثواب، صبر باللّه صبر عارفان است در مقام حرمت بآرزوی و صال، صبر مع اللّه صبر محبان است در حال مشاهده در وقت تجلی دیده در نظاره نگران و دل در دیده حیران و جان از دست مهر بفقان.

[پایان]

صفحه : ۳۸۱

از خوانندگان گرامی خواهشمندم که علاوه بر اینکه غلطنامه اگر باغلاط دیگری بر خوردید از آنچه در چاپ رخ داده یا از قلم مصحح سر زده پس از مطالعه با نظر عیب پوشی تصحیح فرمائید.

صفحه/ سطر/ غلط/ صحیح ۳/ ۴/ فرشتکار/ فرشتگان ۵/ ۴/ و یعلم و ما یعلم ۸/ ۱۱/ بزیور خود/ بزیور وجود خود ۱۶۵/ ۵/ نکردید/ بنگرید ۱۶۵ / ۱۹/ انظار/ انتظار ۱۶۶ / ۹/ بتغ/ بتیغ ۱۶۹ / ۲۰/ مبتداء/ مبتداء ۱۷۳ / ۱۸/ و زدرهئی/ و ذرهئی ۲۱۲ / ۱۳/ آنهاییکه/ آنهائیکه ۲۲۲ / ۶/ بنیه/ بیّنه ۲۲۳/ ۸/ اگر/ اگر اهل کتاب ۲۳۲/ ۱۷/ الار/ النار ۲۵۰/ ۲۰/ حهاد/ جهاد ۲۹۵/ ۹/ شویه/ شوید ۲۹۸/ ۱۸/ کرکون/ دگرگون ۲۹۹/ ۲۱/ جز/ اذ جز ۳۶۰/ ۳/ مبدء/ مبادا

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹